



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۱

دکتر محمد شریفانی
عضو ہیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۴۸۴ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج ۱-۶-۲۷-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق --- خطبه ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه --- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

فهرست

مقدمه	۳۵
خطبه ۱	۴۵
۱. اوصاف خداوند	۴۶
۱.۱. بلندای ستایش	۴۶
۱.۲. نامتناهی بودن نعمت های خداوند	۴۸
۱.۳. عجز از ادای حق خداوند	۴۹
۱.۴. عجز از ادراک خداوند	۴۹
۱.۵. نامحدود بودن خداوند	۵۱
۱.۶. قدرت خداوند	۵۲
۱.۷. رحمت خداوند	۵۳
۱.۷.۱. انتشار بادها	۵۳
۱.۷.۲. کوه ها وسیله آرامش زمین	۵۴
۲. توحید ذات و صفات	۵۶
۲.۱. گام اول	۵۶
۲.۲. منتهای معرفت	۵۷
۲.۳. منتهای یقین	۵۸
۲.۴. منتهای توحید	۵۸
۲.۵. منتهای اخلاص	۵۸
۲.۶. جدایی صفات از ذات در ممکنات	۵۹
۲.۷. ملازمت توصیف با قرین شدن	۵۹
۲.۸. ملازمت اقتران با دوگانگی	۶۰
۲.۹. ملازمت دوگانگی با تجزیه	۶۰
۲.۱۰. ملازمت تجزیه با جهل	۶۰
۲.۱۱. ملازمت جهل با اشاره کردن مکانی به خداوند	۶۰

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۱

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۶ - ۲۷ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

۷۶	۵. ۲. گشودن اطراف فضا.....
۷۶	۵. ۳. ایجاد طبقات در فضا.....
۷۷	۶. ۶. آب، نخستین مخلوق.....
۷۷	۶. ۱. جاری ساختن آب در فضا.....
۷۷	۶. ۲. جوش و خروش آب.....
۷۷	۶. ۳. سوار کردن آب بر تندباد.....
۷۸	۶. ۴. حفظ امواج آب به وسیله طوفان.....
۷۸	۶. ۵. حرکت آب در بالای فضا.....
۷۹	۷. نقش طوفان‌ها در آغاز آفرینش.....
۷۹	۷. ۱. ویژگی‌های این طوفان.....
۷۹	۷. ۱. ۱. نازا بودن.....
۷۹	۷. ۱. ۲. قوی بودن.....
۷۹	۷. ۱. ۳. برانگیخته شدن از نقطه‌ای دوردست.....
۸۰	۷. ۲. مأموریت طوفان‌ها.....
۸۰	۷. ۲. ۱. درهم کوبیدن.....
۸۰	۷. ۲. ۲. حرکت دادن.....
۸۰	۷. ۲. ۳. برهم زدن.....
۸۱	۷. ۲. ۴. بالا بردن.....
۸۱	۷. ۲. ۵. جابه‌جایی آب.....
۸۱	۸. آفرینش باد.....
۸۱	۸. ۱. تراکم باده‌ها.....
۸۲	۸. ۲. رفعت باده‌ها.....
۸۲	۹. آفرینش آسمان‌های هفت‌گانه.....
۸۳	۹. ۱. هر طبقه آسمان مانند سقفی برای طبقه پایین.....
۸۴	۹. ۲. آفرینش آسمان‌ها بدون ستون.....

۶۱	۲. ۱۲. ملازمت اشاره با محدودیت.....
۶۱	۲. ۱۳. ملازمت محدودیت با قابل شمارش شدن.....
۶۲	۳. جلوه‌های توحید.....
۶۲	۳. ۱. نامحدود مکانی.....
۶۳	۳. ۲. نامحدود زمانی.....
۶۴	۳. ۳. وجود بدون عدم.....
۶۴	۳. ۴. با همه و غیر از همه.....
۶۵	۳. ۵. بی‌نیاز از ابزار.....
۶۵	۳. ۶. بالاتر از بصیرت.....
۶۶	۳. ۷. وحدانیت خداوند.....
۷۰	۴. خلقت جهان.....
۷۰	۴. ۱. آفرینش بی‌نیاز از الگو.....
۷۱	۴. ۲. آفرینش بی‌نیاز از اندیشه.....
۷۱	۴. ۳. آفرینش بی‌نیاز از تجربه.....
۷۱	۴. ۴. آفرینش بی‌نیاز از تلاش.....
۷۲	۴. ۵. آفرینش بدون سستی.....
۷۲	۴. ۶. آفرینش در وقت مناسب.....
۷۲	۴. ۷. هماهنگی موجودات.....
۷۳	۴. ۸. ایجاد غریزه.....
۷۳	۴. ۹. همراهی صفات و غرایز.....
۷۳	۴. ۱۰. آگاهی خداوند به آفرینش.....
۷۴	۴. ۱۱. محیط به جوانب.....
۷۵	۴. ۱۲. عارف به جوانب آن.....
۷۵	۵. مراحل آفرینش جهان.....
۷۵	۵. ۱. ایجاد فضا.....

۱۰. آفرینش ستارگان	۸۵
۱.۱۰. خورشید تابان	۸۵
۲.۱۰. ماه	۸۶
۳.۱۰. صفحه‌ای جنبنده	۸۷
۱۱. عالم فرشتگان.....	۸۸
۱.۱۱. گشودن بین آسمان‌ها.....	۹۰
۲.۱۱. فرشتگان در فاصله بین آسمان‌ها.....	۹۰
۳.۱۱. اصناف فرشتگان.....	۹۱
۱.۳.۱۱. سجده‌کنندگان	۹۱
۲.۳.۱۱. راکعین	۹۱
۳.۳.۱۱. قیام‌کنندگان	۹۲
۴.۳.۱۱. تسبیح‌گویان	۹۳
۴.۱۱. اوصاف ملائکه	۹۳
۱.۴.۱۱. بیداری	۹۳
۲.۴.۱۱. به‌دور از سهو و خطا	۹۳
۳.۴.۱۱. بدون ضعف	۹۴
۴.۴.۱۱. همیشه آگاه	۹۴
۵.۱۱. فرشتگان وحی	۹۴
۶.۱۱. دربانان بهشت	۹۵
۷.۱۱. فرشتگان عظیم‌الجثه	۹۶
۱.۷.۱۱. عزت و قدرت	۹۷
۲.۷.۱۱. معرفت و شناخت	۹۸
۱۲. آفرینش آدم.....	۱۰۱
۱.۱۲. مراحل آفرینش آدم در قرآن.....	۱۰۱
۲.۱۲. مراحل آفرینش آدم از نظر جسم و روح	۱۰۲

۱۲.۲.۱. آفرینش جسم آدم	۱۰۲
۱۲.۲.۱. مرحله جمع‌کردن خاک	۱۰۲
۱۲.۲.۲. مرحله گل شدن	۱۰۳
۱۲.۲.۳. مرحله چسبناکی	۱۰۴
۱۲.۲.۴. مرحله شکل‌گیری مفاصل	۱۰۴
۱۲.۲.۵. مرحله سفت و جامد شدن بدن انسان	۱۰۵
۱۲.۲.۲. پیدایش روح	۱۰۵
۱۲.۲.۲.۱. نفخ روح.....	۱۰۵
۱۲.۲.۲.۲. قوه تصویری انسان	۱۰۶
۱۲.۲.۲.۳. اندیشه و تفکر.....	۱۰۶
۱۲.۲.۲.۴. اعضا و جوارح.....	۱۰۷
۱۲.۲.۲.۵. نیروی شناخت	۱۰۷
۱۲.۲.۲.۶. قدرت شناخت محسوسات	۱۰۷
۱۲.۲.۲.۷. قدرت شناخت رنگ‌ها.....	۱۰۸
۱۲.۳. ترکیبی از اشیای همسان	۱۰۸
۱۲.۴. ترکیبی از نیروهای مختلف.....	۱۰۹
۱۲.۵. سجده فرشتگان بر آدم	۱۰۹
۱۲.۵.۱. غرور شیطان	۱۱۰
۱۲.۵.۱. شیطان وسیله‌ای برای آزمایش انسان	۱۱۱
۱۲.۶. سکونت آدم در دنیا	۱۱۱
۱۲.۶.۱. دنیا محل امنیت آدم	۱۱۲
۱۲.۶.۲. هشدار به آدم	۱۱۲
۱۲.۶.۳. دوران فریب آدم	۱۱۳
۱۲.۶.۴. آثار و نتیجه فریب	۱۱۴
۱۲.۶.۴.۱. شک.....	۱۱۴

۱۲. ۶. ۴. ۲. سستی ۱۱۵

۱۲. ۶. ۴. ۳. تبدیل شادی به ترس ۱۱۵

۱۲. ۶. ۴. ۴. پشیمانی ۱۱۵

۱۲. ۶. ۴. ۵. جبران و توبه ۱۱۶

۱۲. ۷. ۷. هبوط به سرای آزمایش ۱۱۷

۱۲. ۷. ۱. دنیا جایگاه تولد ۱۱۸

۱۳. بعثت پیامبران و مسئولیت بزرگ آنان ۱۱۹

۱۳. ۱. انبیا، برگزیدگان اند ۱۱۹

۱۳. ۲. میثاق انبیا ۱۲۰

۱۳. ۲. ۱. حفظ وحی ۱۲۰

۱۳. ۲. ۲. تبلیغ ۱۲۰

۱۳. ۳. بعثت در فضای جهل ۱۲۰

۱۳. ۴. اهداف بعثت پیامبران ۱۲۱

۱۳. ۴. ۱. ادای میثاق ۱۲۲

۱۳. ۴. ۲. یادآوری نعمت ۱۲۳

۱۳. ۴. ۳. تبلیغ ۱۲۴

۱۳. ۴. ۴. احیای عقول ۱۲۴

۱۳. ۴. ۵. ارائه آیات ۱۲۵

۱۳. ۵. آیات الهی ۱۲۵

۱۳. ۵. ۱. آسمان ۱۲۵

۱۳. ۵. ۲. زمین ۱۲۵

۱۳. ۵. ۳. زندگی ۱۲۶

۱۳. ۵. ۴. مرگ ۱۲۶

۱۳. ۵. ۵. پیری ۱۲۶

۱۳. ۵. ۶. حوادث ۱۲۷

۱۳. ۶. خالی نبودن زمین از حجت ۱۲۷

۱۳. ۷. ویژگی های پیامبران ۱۲۸

۱۳. ۷. ۱. وظیفه گرا ۱۲۸

۱۳. ۷. ۲. بشارت هر پیامبر بر ظهور پیامبر آینده ۱۲۹

۱۳. ۷. ۳. سنت رایج وجود پیامبران در طول تاریخ ۱۳۰

۱۳. ۸. حکمت بعثت پیامبر اسلام ۱۳۱

۱۳. ۸. ۱. وفای به عهد ۱۳۱

۱۳. ۸. ۲. اتمام نبوت ۱۳۱

۱۳. ۸. ۳. پیمان برای پیامبران ۱۳۲

۱۳. ۸. ۴. نشانه هایش مشهور ۱۳۲

۱۳. ۹. ویژگی های عصر بعثت پیامبر ۱۳۳

۱۳. ۹. ۱. ملت های پراکنده ۱۳۳

۱۳. ۹. ۲. افکار ضدونقیض ۱۳۳

۱۳. ۹. ۳. پراکندگی عقاید ۱۳۳

۱۳. ۹. ۴. عقاید ملحدانه ۱۳۳

۱۳. ۹. ۵. پیامبر وسیله رهایی از گمراهی ۱۳۴

۱۳. ۹. ۶. گرمی داشتن پیامبر ۱۳۵

۱۳. ۹. ۷. قبض روح پیامبر ۱۳۵

۱۳. ۹. ۸. یادگاری از انبیای پیشین ۱۳۵

۱۳. ۱۰. پیامبران امت خود را بی سرپرست رها نمی کردند ۱۳۶

۱۴. ویژگی های قرآن ۱۳۷

۱۴. ۱. حضور قرآن در بین ما ۱۳۷

۱۴. ۲. تبیین حلال و حرام ۱۳۸

۱۴. ۳. تبیین ناسخ و منسوخ ۱۳۹

۱۴. ۴. تبیین مباح و ممنوع ۱۴۰

۱۴۰	۵. ۱۴. تبیین خاص و عام
۱۴۱	۶. ۱۴. تبیین تمثیلات و عبرت‌ها
۱۴۲	۷. ۱۴. تبیین مطلق و مقید
۱۴۲	۸. ۱۴. تبیین محکم و متشابه
۱۴۳	۹. ۱۴. تبیین مجمل و مبین
۱۴۴	۱۰. ۱۴. حقایق روشن و پنهان
۱۴۴	۱۱. ۱۴. نسخ احکام
۱۴۵	۱۲. ۱۴. نسخ سنت با آیات قرآن
۱۴۵	۱۳. ۱۴. واجبات موقت و غیرموقت
۱۴۵	۱۴. ۱۴. گناهان کبیره و صغیره
۱۴۶	۱۵. ۱۴. اعمالی که مقدار کمش مورد تأکید است
۱۴۷	۱۵. فریضه حج
۱۴۷	۱. ۱۵. عظمت فریضه حج
۱۴۷	۱. ۱. ۱۵. وجوب حج
۱۴۸	۲. ۱. ۱۵. قبله مردم
۱۴۸	۳. ۱. ۱۵. عاشقان بی‌قرار حج
۱۴۹	۲. ۱۵. فلسفه حج
۱۵۰	۳. ۱۵. عکس‌العمل مردم در برابر دعوت الهی
۱۵۰	۱. ۳. ۱۵. اجابت دعوت
۱۵۰	۲. ۳. ۱۵. تصدیق دعوت
۱۵۰	۴. ۱۵. قرار گرفتن در جایگاه انبیا
۱۵۰	۵. ۱۵. تشبیه به ملائکه در طواف
۱۵۱	۶. ۱۵. آثار حج
۱۵۱	۱. ۶. ۱۵. تجارت‌خانه معنوی بندگان
۱۵۲	۲. ۶. ۱۵. میعادگاه آموزش و مغفرت

۱۵۲	۳. ۶. ۱۵. حرم امن برای پناه جویان
۱۵۳	۷. ۱۵. وجوب حج
۱۵۵	خطبه ۲
۱۵۶	۱. حمد و ثنای الهی
۱۵۶	۱. ۱. انگیزه‌های حمد الهی
۱۵۶	۱. ۱. ۱. حمد به انگیزه اتمام نعمت
۱۵۷	۱. ۱. ۲. حمد به انگیزه تسلیم در برابر عزت الهی
۱۵۸	۱. ۱. ۳. حمد به انگیزه نگهداری از معاصی
۱۵۸	۲. حکمت‌های یاری طلبیدن از خداوند
۱۵۸	۲. ۱. کمک‌خواهی به دلیل نیاز
۱۵۹	۲. ۲. کمک‌خواهی به دلیل هدایت
۱۵۹	۲. ۳. کمک‌خواهی برای نجات از دشمن
۱۶۰	۲. ۴. کمک‌خواهی به دلیل کفایت‌کردن خداوند برای بندگان
۱۶۰	۳. آثار حمد در آخرت
۱۶۰	۳. ۱. کمیت حمد
۱۶۱	۳. ۲. کیفیت حمد
۱۶۱	۴. شهادت
۱۶۱	۴. ۱. شهادت به توحید
۱۶۱	۴. ۱. ۱. شهادت با تمام وجود
۱۶۲	۴. ۲. پابندی به شهادت
۱۶۲	۴. ۳. آثار شهادت بر توحید
۱۶۲	۴. ۳. ۱. ذخیره قیامت
۱۶۳	۴. ۳. ۲. روح ایمان
۱۶۳	۴. ۳. ۳. ابزار احسان
۱۶۳	۴. ۳. ۴. عامل رضایت خدا

۱۶۳	۴.۳.۵. سبب طرد شیطان.....
۱۶۴	۴.۴. شهادت به نبوت.....
۱۶۴	۵. رسالت پیامبر.....
۱۶۴	۵.۱. ویژگی های رسالت پیامبر.....
۱۶۴	۵.۱.۱. دین آشکار.....
۱۶۵	۵.۱.۲. معجزات.....
۱۶۶	۵.۱.۳. قرآن.....
۱۶۶	۵.۱.۴. نور ساطع.....
۱۶۷	۵.۱.۵. روشنی بخش.....
۱۶۷	۵.۱.۶. فرمان قاطع.....
۱۶۸	۵.۲. هدف نهایی رسالت.....
۱۶۸	۵.۲.۱. شبهه زدایی.....
۱۶۸	۵.۲.۲. اقامه براهین.....
۱۶۹	۵.۲.۳. دورکننده از گناه.....
۱۶۹	۵.۲.۴. ترساننده از کیفر الهی.....
۱۷۰	۶. عصر جاهلیت.....
۱۷۰	۶.۱. جلوه هایی از عصر جاهلیت در قرآن.....
۱۷۱	۶.۲. ویژگی های عصر جاهلیت.....
۱۷۱	۶.۲.۱. گرفتاری در فتنه ها.....
۱۷۲	۶.۲.۲. گسستگی رشته دین.....
۱۷۲	۶.۲.۳. سستی پایه های دین.....
۱۷۲	۶.۲.۴. اختلاف در دین.....
۱۷۳	۶.۲.۵. پراکندگی در کارها.....
۱۷۳	۶.۲.۶. بسته بودن راه فرار از فتنه ها.....
۱۷۳	۶.۲.۷. پناهگاه ناپیدا.....

۱۷۴	۶.۲.۸. فراموشی هدایت.....
۱۷۴	۶.۲.۹. فراگیری گمراهی.....
۱۷۵	۶.۲.۱۰. معصیت به خداوند.....
۱۷۵	۶.۲.۱۱. یاری شیطان.....
۱۷۵	۶.۲.۱۲. بی یابوری ایمان.....
۱۷۵	۶.۲.۱۳. نابسامانی اوضاع.....
۱۷۶	۶.۲.۱۴. فروپاشی ارکان ایمان.....
۱۷۶	۶.۲.۱۵. ویران شدن نشانه های ایمان.....
۱۷۶	۶.۲.۱۶. ناپیدایی و محو شدن راه ایمان.....
۱۷۷	۶.۲.۱۷. اطاعت از شیطان.....
۱۷۷	۶.۲.۱۸. افتادن در دام شیطان.....
۱۷۸	۶.۲.۱۹. آشکار بودن نشانه های شیطان.....
۱۷۸	۶.۲.۲۰. گرفتاری در فتنه ها.....
۱۷۸	۶.۲.۲۱. لگد مال کردن ایمان.....
۱۷۹	۶.۲.۲۲. پابرجایی فتنه ها.....
۱۷۹	۶.۲.۲۳. سرگردانی در فتنه ها.....
۱۸۰	۶.۲.۲۴. زندگی در کنار خانه خدا.....
۱۸۱	۶.۲.۲۵. بدترین همسایگان.....
۱۸۱	۶.۲.۲۶. نبود آرامش.....
۱۸۲	۶.۲.۲۷. جاری بودن اشک.....
۱۸۲	۶.۲.۲۸. اجبار در جامعه.....
۱۸۳	۷. مقام والای آل محمد.....
۱۸۳	۷.۱. ویژگی های اهل بیت.....
۱۸۳	۷.۱.۱. محل اسرار خدا.....
۱۸۳	۷.۱.۲. پناهگاه امر خدا.....

۲۰۲	۲. تصمیم نهایی امام
۲۰۲	۲.۱. صبر در برابر مشکل
۲۰۲	۲.۲. شکیبایی همراه با ناراحتی شدید
۲۰۳	۲.۳. نظاره‌گر غارت میراث
۲۰۵	۳. دوران خلافت خلیفه دوم
۲۰۵	۳.۱. سپری شدن دوران اولی
۲۰۵	۳.۲. حکومت عمر
۲۰۶	۳.۳. مثال زدن به شعر اعلی
۲۰۶	۳.۴. اقاله خلافت از یک طرف و به عقد دیگری درآوردن از طرف دیگر
۲۰۷	۳.۵. سوءاستفاده از خلافت
۲۰۸	۴. خلافت خلیفه دوم
۲۰۸	۴.۱. خصلت‌های خلیفه دوم
۲۰۸	۴.۱.۱. غلظت کلام
۲۰۹	۴.۱.۲. طبع خشن
۲۰۹	۴.۱.۳. کثرت لغزش
۲۱۰	۴.۱.۴. عذرخواهی فراوان
۲۱۰	۴.۲. تشبیه خلافت او به سوار شدن بر اسب چموش
۲۱۱	۴.۳. بی‌تعادلی در مردم
۲۱۳	۴.۴. عکس‌العمل امام در برابر خلیفه دوم
۲۱۴	۵. دوران خلافت خلیفه سوم
۲۱۴	۵.۱. عکس‌العمل امام در برابر شورا
۲۱۴	۵.۱.۱. اظهار تعجب امام از شورا
۲۱۵	۵.۲. مقایسه بین این اعضا
۲۱۵	۵.۳. هماهنگی امام با شرایط
۲۱۶	۵.۴. دلایل روگردانی شورا از امام

۱۸۴	۷.۱.۳. ظرف علم خدا
۱۸۵	۷.۱.۴. مرجع احکام
۱۸۶	۷.۱.۵. حافظ کتاب‌های آسمانی
۱۸۷	۷.۱.۶. کوه‌های استوار دین
۱۸۸	۷.۱.۷. برطرف‌کننده تزلزل دین
۱۸۹	۷.۱.۸. افشاندن بذر گناه
۱۸۹	۷.۱.۹. قابل قیاس نبودن اهل بیت
۱۹۰	۷.۱.۱۰. هیچ‌کس با اهل بیت برابری نمی‌کند
۱۹۰	۷.۱.۱۱. اهل بیت، پایه دین
۱۹۱	۷.۱.۱۲. معیار شناخت کوتاهی‌ها و تندروی‌ها
۱۹۱	۷.۱.۱۳. ویژگی‌های ولایت
۱۹۱	۷.۱.۱۴. وارث خلافت پیامبر
۱۹۲	۷.۱.۱۵. جایگاه اصلی حق
۱۹۳	خطبه ۳
۱۹۵	۱. شکایت امام از خلیفه اول
۱۹۵	۱.۱. تشبیه خلافت به پیراهن
۱۹۶	۱.۲. تشبیه به سیل خروشان
۱۹۷	۱.۳. تشبیه به قله بلند
۱۹۸	۱.۴. چشم‌پوشی بزرگوارانه
۱۹۹	۱.۵. کناره‌گیری زاهدانه
۱۹۹	۱.۶. تفکر مسئولانه
۲۰۱	۱.۷. توصیف ظلمت آن عصر
۲۰۱	۱.۷.۱. فرسوده‌کننده
۲۰۱	۱.۷.۲. پیرکننده
۲۰۱	۱.۷.۳. رنج‌دهنده

۲۱۷	۵. ۵. شاخصه‌های خلیفه سوم
۲۱۷	۵. ۵. ۱. شکم‌بارگی
۲۱۸	۵. ۵. ۲. خانواده‌مداری
۲۱۹	۵. ۵. ۳. غارت بیت‌المال
۲۱۹	۵. ۶. نتایج و پیامدهای خلافت عثمان
۲۱۹	۵. ۶. ۱. شکسته شدن خودرأی‌ها
۲۲۰	۵. ۶. ۲. تباه شدن حکومت
۲۲۱	۵. ۶. ۳. سقوط کردن حکومت
۲۲۲	۶. دوران خلافت امام علی
۲۲۲	۶. ۱. روی آوردن مردم به امام
۲۲۳	۶. ۱. ۱. هجوم شدید مردم برای بیعت با امام
۲۲۴	۶. ۱. ۲. پیمان‌شکنی بعد از بیعت
۲۲۵	۶. ۲. علت اصلی جنگ افروزی گروه‌های سه‌گانه
۲۲۵	۶. ۲. ۱. دنیا‌طلبی و برتری‌جویی
۲۲۶	۶. ۲. ۲. فریفتگی دنیا علت پیمان‌شکنی
۲۲۷	۶. ۳. علل پذیرش خلافت
۲۲۸	۶. ۳. ۱. حضور و بیعت مردم
۲۲۸	۶. ۳. ۲. اتمام حجت مردم با حضورشان
۲۲۹	۶. ۳. ۳. عهد الهی
۲۲۹	۶. ۴. محتوای پیمان خداوند
۲۲۹	۶. ۴. ۱. سکوت نکردن در برابر ظالم
۲۲۹	۶. ۴. ۲. دفاع از مظلوم
۲۲۹	۶. ۵. رها کردن حکومت به حال خود
۲۳۰	۶. ۶. بی‌ارزش بودن دنیا نزد حضرت علی
۲۳۱	۶. ۶. ۱. دنیا نزد علی بی‌ارزش‌تر از آب بینی بز

۲۳۲	۶. ۷. نامه به امام
۲۳۳	۶. ۸. پاسخ امام به ابن عباس
۲۳۷	خطبه ۴
۲۳۸	۱. ویژگی‌های اهل بیت
۲۳۸	۱. ۱. هدایتگری
۲۳۹	۱. ۲. رساندن به رشد و ترقی
۲۴۰	۱. ۳. راهیابی به سعادت
۲۴۱	۱. ۴. بیدارباش در قالب نفرین
۲۴۱	۱. ۵. بیدارباش در قالب سؤال تعجبی
۲۴۲	۱. ۶. تمجید و دعا برای طرفداران حق
۲۴۳	۲. پیش‌بینی پیمان‌شکنی طلحه و زبیر
۲۴۳	۲. ۱. فریب‌خوردگان
۲۴۴	۲. ۲. پوشش دین دلیل چشم‌پوشی امام
۲۴۵	۲. ۳. آگاهی امام از نیت پیمان‌شکنان
۲۴۵	۳. چگونگی هدایت امام
۲۴۶	۴. بیان حقایق از زبان امام
۲۴۶	۴. ۱. افشای حقایق
۲۴۶	۴. ۲. تخلف از امام، دوری از حق
۲۴۷	۴. ۳. لزوم پیروی از امام
۲۴۷	۵. دولت‌های حق و باطل
۲۴۷	۵. ۱. ترس از غلبه دولت‌های جاهل
۲۴۸	۵. ۲. تداخل حق و باطل
۲۴۸	۵. ۳. اهل حق در آرامش‌اند
۲۵۱	خطبه ۵
۲۵۲	۱. راه‌های پرهیز از فتنه‌ها

۲۵۲	۱. ۱. فتنه‌زدایی
۲۵۳	۲. ۱. حفظ وحدت
۲۵۴	۳. ۱. پرهیز از تفاخر
۲۵۴	۲. شرایط حکومت بر مردم
۲۵۴	۲. ۱. قیام با امکانات
۲۵۵	۲. ۲. کناره‌گیری در شرایط نبود امکانات
۲۵۶	۳. توجه به بی‌ارزشی حکومت غیرالهی
۲۵۶	۴. توجه به شرایط زمان
۲۵۷	۴. ۱. معمای امام
۲۵۸	۴. ۲. امام علی و ترس!
۲۵۹	۵. توصیف امام از علم خویش
۲۶۱	خطبه ۶
۲۶۳	۱. غافلگیر نشدن در برابر دشمن
۲۶۴	۲. استفاده صحیح و به موقع از حق در راه ابطال باطل
۲۶۵	۳. همواره از حقم محرومم
۲۶۹	خطبه ۷
۲۷۰	۱. مراحل نفوذ شیطان در وجود انسان
۲۷۰	۱. ۱. نفوذ اختیاری شیطان
۲۷۱	۱. ۲. مرحله دام شیطان شدن
۲۷۱	۱. ۳. مرحله تخم‌گذاری شیطان در وجود انسان
۲۷۲	۱. ۴. مرحله پرورش جوجه‌های شیطانی
۲۷۳	۱. ۵. شیطان؛ چشم و زبان گمراهان
۲۷۳	۱. ۶. سوار شدن بر مرکب گناه
۲۷۴	۱. ۷. زینت بخشیدن به فساد و باطل
۲۷۴	۱. ۸. تسلط شیطان بر انسان

۲۷۵	۱. ۹. ابزار شیطان شدن
۲۷۷	خطبه ۸
۲۷۸	۱. عذرهای بدتر از گناه
۲۷۸	۱. ۱. پیمان‌شکنی زیر یا پیمان‌صوری
۲۷۸	۲. استدلال امام در رد ادعای زیر
۲۷۸	۳. لزوم قرینه بر ادعای زیر
۲۸۱	خطبه ۹
۲۸۲	۱. هیاهوی توخالی طلحه و زبیر در شعله‌ور کردن جنگ
۲۸۲	۲. طبل و شیپور نداشتن اهل حقیقت
۲۸۵	خطبه ۱۰
۲۸۶	۱. حزب شیطان
۲۸۷	۲. بصیرت امام
۲۸۸	۳. انتقام از پیمان‌شکنان
۲۹۱	خطبه ۱۱
۲۹۲	۱. توصیه امام به استواری در میدان نبرد
۲۹۳	۲. دندان‌هایت را بفشار
۲۹۳	۳. آماده پیکار باش
۲۹۴	۴. استقامت داشته باش
۲۹۴	۵. عاقبت‌اندیش باش
۲۹۵	۶. نگاهت را فرو گیر
۲۹۵	۷. توجه به نصرت خداوند
۲۹۷	خطبه ۱۲
۲۹۸	۱. آرزوی یاران
۲۹۸	۲. پیوند مکتبی
۲۹۸	۳. پیوستگی همیشگی یاران ایمانی

۴. نیرومندی لشکر ایمان	۲۹۹
خطبة ۱۳	۳۰۱
۱. ویژگی‌های سپاه جمل	۳۰۲
۱. ۱. لشکر زن	۳۰۲
۱. ۲. پیروان شتر	۳۰۳
۲. توصیف اخلاقی جمعی‌ها	۳۰۳
۱. ۲. اخلاق پست	۳۰۳
۲. ۲. بی‌اعتباری پیمان	۳۰۴
۲. ۳. نفاق در دین	۳۰۴
۲. ۴. تلخی آب	۳۰۵
۲. ۵. گرفتاری در گناه	۳۰۵
۲. ۶. رفتگان شما مشمول رحمت خداوند	۳۰۶
۳. پیشگویی‌های امام درباره شهر بصره	۳۰۶
۳. ۱. پیشگویی اول	۳۰۶
۳. ۲. پیشگویی دوم	۳۰۷
۳. ۳. پیشگویی سوم	۳۰۷
۳. ۴. پیشگویی چهارم	۳۰۷
۳. ۵. پیشگویی پنجم	۳۰۷
خطبة ۱۴	۳۰۹
۱. نقش عوامل محیطی بر انسان	۳۱۰
۱. ۱. نزدیکی به آب	۳۱۰
۱. ۲. دوری از آسمان	۳۱۰
۱. ۳. سُبُک‌عقلی	۳۱۰
۱. ۴. افکار سفیهانه	۳۱۱
۱. ۵. هدف تیراندازان	۳۱۱

۱. ۶. لقمه‌ای حرب	۳۱۲
۱. ۷. صیدی مناسب	۳۱۲
خطبة ۱۵	۳۱۳
۱. سیاست اقتصادی امام	۳۱۴
۱. ۱. حراست از بیت‌المال	۳۱۴
۱. ۲. اجرای عدالت	۳۱۴
خطبة ۱۶	۳۱۷
۱. تضمین درستی سخن خویش	۳۱۸
۲. عبرت‌گیری عامل تقویت تقوا	۳۱۹
۳. همانندی آزمون‌ها با زمان جاهلیت	۳۲۰
۴. غربال امتحان پیش روی انسان‌ها	۳۲۰
۵. سرانجام حق و باطل در جایگاه خود	۳۲۱
۶. چرخش روزگار و تکرار تاریخ	۳۲۱
۷. فضایل اخلاقی امام	۳۲۲
۸. سرانجام گناهان و خطاها	۳۲۳
۹. پیامد تقوا	۳۲۴
۱۰. طرفداران حق و باطل	۳۲۵
۱۱. حکومت باطل	۳۲۵
۱۲. افزوده شدن طرفداران حق	۳۲۵
۱۳. استفاده از فرصت	۳۲۶
۱۴. در تکاپوی رسیدن به بهشت	۳۲۷
۱۵. دسته‌های مردم	۳۲۷
۱۵. ۱. تلاشگران	۳۲۷
۱۵. ۲. کُندگامان	۳۲۸
۱۵. ۳. مقصران	۳۲۸

۱۶. راه میانه.....	۳۲۹
۱۷. همه خیرها در راه مستقیم الهی	۳۲۹
۱۸. نتیجه ولایت ناحق	۳۳۰
۱۹. مبارزه با حق با ادعای باطل	۳۳۱
۲۰. نشناختن قدر خویش	۳۳۱
۲۱. تقوا.....	۳۳۲
۲۲. خانه نشینی	۳۳۳
۲۳. اصلاح بین مردم	۳۳۳
۲۴. باز بودن راه توبه.....	۳۳۴
۲۵. ترک خودستایی	۳۳۴
خطبه ۱۷.....	۳۳۷
۱. منفورترین خلایق.....	۳۳۸
۲. به خود وابسته شدگان	۳۳۹
۳. ثمرات رهاشدگان	۳۳۹
۳. ۱. انحراف از راه مستقیم	۳۳۹
۳. ۲. دل بسته بدعت	۳۴۰
۳. ۳. دعوت به گمراهی.....	۳۴۱
۳. ۴. منحرف ساختن دیگران	۳۴۱
۳. ۵. گمراه شده و گمراه کننده	۳۴۲
۳. ۶. در گرو گناهان خود و دیگران.....	۳۴۳
۴. جهل و نادانی	۳۴۳
۵. اوصاف جاهلان عالم نما.....	۳۴۴
۵. ۱. شتاب به سوی نادانان	۳۴۴
۵. ۲. حرکت در مسیر فتنه.....	۳۴۴
۵. ۳. ندانستن راه اصلاح.....	۳۴۴

۵. ۴. انسان نماها.....	۳۴۵
۵. ۵. طالب امور بی ارزش اند	۳۴۵
۵. ۶. انباشت معلومات بیهوده	۳۴۵
۵. ۷. لایق نبودن به مسند خود	۳۴۶
۵. ۸. نتیجه گیری های نادرست در مسائل	۳۴۶
۵. ۹. تکیه کردن به امور سست در مسائل	۳۴۶
۵. ۱۰. هیچ گاه نمی داند در خطاست یا صواب	۳۴۷
۵. ۱۱. سرگردان در جهالت.....	۳۴۸
۵. ۱۲. غرق در ظلمات	۳۴۸
۵. ۱۳. محروم از علم صحیح	۳۴۹
۵. ۱۴. به بازی گرفتن روایات	۳۴۹
۵. ۱۵. صدور حکم بدون دانش	۳۵۰
۵. ۱۶. بدون شایستگی	۳۵۰
۵. ۱۷. باور نداشتن به دانش حقیقی	۳۵۰
۵. ۱۸. کتمان حقیقت از سوی جاهلان	۳۵۱
۵. ۱۹. داوری ظالمانه.....	۳۵۲
۶. درد دل امام علی	۳۵۲
۷. نشانه های جاهلان	۳۵۲
۷. ۱. بی ارزشی قرآن نزد آنان.....	۳۵۲
۷. ۲. بی ارزشی معروف.....	۳۵۳
خطبه ۱۸.....	۳۵۵
۱. نکوهش اختلاف در رأی	۳۵۶
۲. مسئله تصویب	۳۵۶
۳. دلیل وجود اختلاف.....	۳۵۹
۳. ۱. آیا خدا دستور داده؟.....	۳۵۹

عصیانگری	۳۵۹
۳. ۳. کامل بودن دین الهی	۳۶۰
۳. ۴. وحدت رأی	۳۶۰
۳. ۵. پیامبر، ادا کننده کامل رسالت خویش	۳۶۰
۴. پاسخ امام	۳۶۰
۴. ۱. قرآن دربردارنده اصول هدایت انسان	۳۶۰
۴. ۲. قرآن، بدون هیچ اختلاف	۳۶۱
۴. ۳. اگر از جانب غیر خدا بود	۳۶۲
۵. اوصاف قرآن	۳۶۲
۵. ۱. ظاهری زیبا	۳۶۲
۵. ۲. عمق باطن	۳۶۲
۵. ۳. شگفتی های قرآن	۳۶۲
۵. ۴. کشف ظلمت ها	۳۶۲
خطبه ۱۹	۳۶۵
۱. پاسخ امام به اشعث	۳۶۷
۲. لعنت فرستادن امام بر اشعث	۳۶۷
۳. شناساندن خائن خودپرست	۳۶۸
۴. منافق و کافر زاده بودن اشعث	۳۶۸
۵. اسارت کفر و اسلام حائک	۳۶۹
۶. خشم گرفتن به نزدیکان موجب بی اعتمادی	۳۷۰
خطبه ۲۰	۳۷۱
۱. آثار مشاهدات برزخ	۳۷۲
۲. پنهان بودن از عالم برزخ	۳۷۲
۳. مردگان شاهدان حقایق	۳۷۳
۴. باز بودن راه بصیرت	۳۷۳

۵. حوادث نشان دهنده عبرت ها	۳۷۴
۶. نهی شدن از ممنوعات	۳۷۵
۷. ابلاغ فرمان خداوند توسط انسان	۳۷۵
خطبه ۲۱	۳۷۷
۱. معاد و دادگاه بزرگ الهی	۳۷۸
۲. سبکباری	۳۷۹
۳. مجموعه جهان در حکم یک کاروان	۳۸۰
خطبه ۲۲	۳۸۱
۱. لشکریان شیطان	۳۸۲
۲. بی انصافی اصحاب جمل	۳۸۳
۳. بهانه جویی اصحاب جمل	۳۸۴
۴. قتل عثمان	۳۸۴
۴. ۱. مسئولیت قتل عثمان	۳۸۴
۴. ۲. مصداق اصلی قتل عثمان	۳۸۵
۴. ۳. انگیزه اصلی قتل عثمان	۳۸۵
۵. پیش بینی نتیجه جنگ جمل	۳۸۶
۶. راضی به علم الهی	۳۸۶
۷. تهدید امام	۳۸۷
۸. درمان بی منطقی	۳۸۷
۹. اعلام جنگ از طرف اصحاب جمل	۳۸۸
۱۰. نفرین امام	۳۸۸
خطبه ۲۳	۳۹۱
۱. توجه به پیوستگی تدبیر پروردگار در کار جهان	۳۹۲
۲. پرهیز از حسد و کینه	۳۹۴
۳. اوصاف انسان های دیندار پاک سرشت	۳۹۴

۳۹۴	۱. ۳. آشکار نکردن زشتی
۳۹۴	۲. ۳. گناه و فساد عامل شرمساری انسان
۳۹۵	۳. ۳. خطر الگو شدن مسلمان گنهکار
۳۹۵	۴. ۳. ترک گناه عامل پیروزی
۳۹۶	۴. آثار ترک گناه
۳۹۶	۴. ۱. ترک گناه عامل رسیدن به جایگاه شایسته
۳۹۶	۴. ۲. ترک گناه عامل کسب غنیمت و دفع ضرر
۳۹۷	۴. ۳. دوری مسلمان پاک سرشت از خیانت
۳۹۷	۴. ۴. انسان پاک بر دوراهی خیر و نیکی
۳۹۷	۴. ۵. ملاقات خداوند
۳۹۷	۵. حیات و ثروت شرافتمندانه
۳۹۸	۶. تحلیل دو راه مذکور (محصول دنیا و آخرت)
۳۹۸	۷. تقوای پیشگی و رفاه مادی
۳۹۸	۸. توصیه به مردان الهی
۳۹۸	۸. ۱. لزوم ترس از خداوند
۳۹۹	۸. ۲. ترس صادقانه از خداوند
۳۹۹	۸. ۳. اخلاص نیت
۴۰۰	۹. نتیجه عمل ریاکارانه
۴۰۱	۱۰. ارزش های اصیل الهی
۴۰۲	۱۱. جایگاه خانواده
۴۰۲	۱۱. ۱. نیاز به خویشاوندان
۴۰۳	۱۲. دلایل لزوم ارتباط با خویشاوندان
۴۰۳	۱۲. ۱. خویشاوندان، بهترین پشتیبان
۴۰۳	۱۲. ۲. برطرف کننده مشکلات
۴۰۴	۱۲. ۳. مهربان ترین

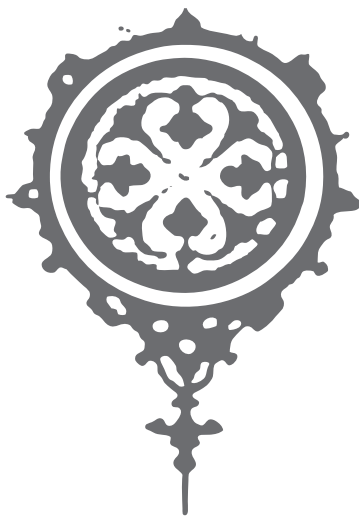
۴۰۴	۱۲. ۴. ترغیب به نیک نامی
۴۰۵	۱۳. نهی از اعراض از بستگان تنگ دست
۴۰۵	۱۳. ۱. لزوم رفع کاستی خویشاوندان
۴۰۶	۱۳. ۲. کمک نکردن به خویشاوندان باعث خسران و زیان
۴۰۶	۱۳. ۳. لزوم تواضع و ملایمت نسبت به خویشاوندان
۴۰۹	خطبه ۲۴
۴۱۰	۱. عزم راسخ امام در پیکار با دشمنان
۴۱۱	۲. راهکارهای مقابله با سستی و مجامله
۴۱۱	۲. ۱. تقوی مداری
۴۱۱	۲. ۲. فرار به سوی خدا
۴۱۲	۲. ۳. حرکت در صراط مستقیم
۴۱۳	۲. ۴. انجام وظیفه
۴۱۴	۳. امام ضامن کامیابی پیروان حق
۴۱۴	۴. امیدواری به آینده
۴۱۵	خطبه ۲۵
۴۱۶	۱. محدود شدن حوزه حکومت امام به کوفه
۴۱۷	۲. ای کوفه! چهره ات زشت باد!
۴۱۷	۲. ۱. تمسک به کلام شاعر
۴۱۸	۳. اخبار سلطه بُسَر بر یمن
۴۱۸	۴. یقین امام به غلبه شامیان
۴۱۹	۵. علل پیروزی معاویه
۴۱۹	۵. ۱. اتحاد
۴۱۹	۵. ۲. تمرّد از رهبری
۴۱۹	۵. ۳. ادای امانت به رهبر
۴۱۹	۵. ۴. تلاش در اصلاح

۴۱۹	۵. ۵. بی‌اعتمادی امام به مردم کوفه.....
۴۲۰	۶. دلتنگی امام از مردم
۴۲۰	۸. نفرین امام در حق مردم
۴۲۰	۹. نفرین دوم امام
۴۲۱	۱۰. آرزوی امام
۴۲۲	۱۱. تمثیل به شعر
۴۲۳	خطبة ۲۶
۴۲۵	۱. جایگاه پیامبر
۴۲۵	۱. ۱. جهانی بودن رسالت پیامبر
۴۲۶	۱. ۲. امانت‌دار پیام الهی
۴۲۶	۲. شرح حال عرب در عصر جاهلیت
۴۲۶	۱. ۲. آیین جاهلیت
۴۲۷	۲. ۲. شرایط زندگی مادی عصر جاهلیت
۴۲۷	۱. ۲. ۲. زندگی در بدترین خانه
۴۲۷	۲. ۲. ۲. در بین سنگ‌های سخت
۴۲۷	۲. ۲. ۳. مارهای زهرآلود
۴۲۷	۲. ۲. ۴. خوردن آب آلوده
۴۲۸	۲. ۲. ۵. خوردن غذای ناگوار
۴۲۸	۲. ۳. شرایط اجتماعی عصر جاهلیت
۴۲۸	۲. ۴. وضعیت عاطفی مردم جاهلیت
۴۲۹	۲. ۵. شرایط معنوی عصر جاهلیت
۴۲۹	۱. ۵. ۲. بت‌پرستی
۴۳۰	۲. ۵. ۲. آلودگی به گناه
۴۳۰	۳. شرایط امام بعد از پیامبر
۴۳۰	۳. ۱. خاندانم، تنها یاورانم

۴۳۰	۳. ۲. بی‌یاوری امام.....
۴۳۱	۳. ۳. صبر جانکاه بعد از پیامبر
۴۳۲	۴. معامله عمرو عاص با معاویه.....
۴۳۳	۵. بی‌بهرگی از حکومت
۴۳۴	۶. تصمیم نهایی امام بر جنگ صفین
۴۳۴	۷. صبر و استقامت شعار پیروزی
۴۳۷	خطبة ۲۷
۴۳۸	۱. فلسفه جهاد
۴۳۸	۱. ۱. اهمیت جهاد
۴۴۰	۱. ۲. باب جهاد، برای دوستان خاص
۴۴۰	۱. ۳. جهاد، دژ محکم خداوند
۴۴۱	۱. ۴. جهاد، زره نگهدار و سپر استوار
۴۴۱	۲. آثار منفی ترک جهاد.....
۴۴۱	۲. ۱. ذلت
۴۴۲	۲. ۲. بلا
۴۴۲	۲. ۳. حقارت
۴۴۲	۲. ۴. تباهی عقل
۴۴۳	۲. ۵. ضایع شدن حق
۴۴۳	۲. ۶. نابودی انسان
۴۴۴	۲. ۷. محروم از عدالت
۴۴۴	۳. دعوت امام به مبارزه با حاکمان شام
۴۴۵	۴. مصداقی از ذلت
۴۴۵	۵. بهانه‌جویی در فرار از جهاد
۴۴۶	۶. فرمانده غارتگر شام
۴۴۶	۷. غارت افراد بی‌سلاح

۴۴۷	۸. پیروزی دشمن.....
۴۴۸	۹. بی‌غیرتی کوفیان.....
۴۴۸	۱۰. اتحاد و تفرقه.....
۴۴۸	۱۱. ملامت‌های شدید امام.....
۴۴۸	۱.۱۱. سستی عامل جنگ.....
۴۴۹	۲.۱۱. مقابله نکردن با دشمن.....
۴۴۹	۳.۱۱. پیکار نکردن.....
۴۴۹	۴.۱۱. راضی شدن به معصیت.....
۴۴۹	۵.۱۱. ضعف اراده.....
۴۵۰	۶.۱۱. بهانه‌جویی.....
۴۵۰	۷.۱۱. فرار از گرما و سرما.....
۴۵۱	۱۲. توبیخ اهل کوفه.....
۴۵۱	۱۳. آرزوهای کودکان کوفیان.....
۴۵۱	۱۴. سست عقلی.....
۴۵۲	۱۵. آرزوی امام.....
۴۵۲	۱۶. نفرین امام.....
۴۵۳	۱۷. پیشگام بودن امام در میدان جنگ.....
۴۵۳	۱۸. باتجربه بودن امام در میدان نبرد.....
۴۵۳	۱۹. رأی مردم مبنای حکومت.....
۴۵۵	خطبه ۲۸.....
۴۵۶	۱. وداع دنیا.....
۴۵۷	۲. اقبال آخرت.....
۴۵۸	۳. دنیا مکان تمرین و امتحان.....
۴۵۹	۴. توبه کردن قبل از فرارسیدن مرگ.....
۴۶۰	۵. انجام عمل نیک قبل از مرگ و قیامت.....

۴۶۱	۶. دنیا دوران امید و آرزو.....
۴۶۱	۷. استفاده از فرصت‌های زودگذر.....
۴۶۱	۸. خسران کوتاهی در عمل.....
۴۶۲	۹. لزوم عمل‌گرایی در همه عرصه‌های زندگی.....
۴۶۳	۱۰. غفلت از بهشت و جهنم.....
۴۶۴	۱۱. ضرورت بهره‌گیری از هدایت.....
۴۶۴	۱۲. آمادگی برای کوچ.....
۴۶۵	۱۳. ترس امام از هواپرستی و آرزوی دراز.....
۴۶۶	۱۴. ضرورت توشه‌گیری برای آخرت.....
۴۶۷	خطبه ۲۹.....
۴۶۹	۱. ناهماهنگی میان گفتار و عمل.....
۴۶۹	۱.۱. سستی در رفتار.....
۴۷۰	۲.۱. مردان حرف، نه عمل.....
۴۷۱	۳.۱. کارساز نبودن احترام و فشار.....
۴۷۱	۴.۱. بهانه‌جویی.....
۴۷۱	۵.۱. تعلل‌ورزی و سهل‌انگاری.....
۴۷۲	۲. رسیدن به حق با تلاش.....
۴۷۲	۳. دفاع از وطن، انگیزه جهاد.....
۴۷۳	۴. فریب‌خورده واقعی.....
۴۷۳	۵. ناامیدی امام از همکاری کوفیان.....
۴۷۴	۶. امید به شما بی‌معناست.....
۴۷۴	۷. ناامیدی امام.....
۴۷۴	۸. دردتان چیست؟.....
۴۷۵	۹. گروه شامیان.....
۴۷۵	۱۰. جهل، غفلت و طمع.....



مقدمه

۱. معرفی نهج البلاغه

نهج البلاغه از نظر محتوا جزء کتب حدیثی به شمار می‌رود که در آن به صورت مستقیم سخنان، مکتوبات و تقریرات حضرت امیر علیه السلام منعکس شده است؛ از سویی دیگر، با توجه به تعریف سنت که آن را به معنای قول و تقریر معصوم می‌دانند، نهج البلاغه را باید مجموعه‌ای دانست که در آن سنت امیر مؤمنان علیه السلام گرد آمده است؛ از دیگر سو، کتاب‌های حدیثی را از نظر نوع چینش احادیث به ده دسته تقسیم می‌کنند^۱ که مشهورترین آن‌ها مسانید^۲، سنن^۳ و جوامع حدیثی است. با توجه به نوع چیدمان احادیث در نهج البلاغه می‌توان آن را از نوع مسانید دانست که در آن تنها روایات حضرت امیر علیه السلام آمده است. در واقع نهج البلاغه را می‌توان «مسند علی بن ابیطالب» نام نهاد.

عنوان «نهج البلاغه» از دو واژه ترکیب یافته است: «نهج» به معنای روش و شیوه؛ «بلاغت» به معنای «رسایی». بلاغت در اصطلاح عبارت است از برخورداری گفتار از فصاحت و مطابقت آن با مقتضای حال.^۴

به بیانی روشن‌تر، اگر گفتاری از نظر درون ساخت از واژه‌های رسا و ترکیب زیبا برخوردار

۱. تحفة الاحوذی، ص ۱۴۳-۱۱۰.

۲. «مسند» از اصطلاحات علم حدیث بوده و به کتاب حدیثی اطلاق می‌شود که در آن روایات به ترتیب صحابه جمع‌آوری شده باشد.

۳. سنن به آن دسته از جوامع حدیثی اطلاق می‌شود که گردآورندگان آن بیشتر به جمع‌آوری روایات احکام و آداب و سنن پرداخته‌اند.

۴. مختصر المعانی، ص ۱۲.

خطبة ۳۰ ۴۷۷

۱. بی‌طرفی امام در قتل عثمان ۴۷۸

۲. موضع‌گیری امام درباره فتنه قتل عثمان ۴۷۸

۳. کلام ناب امام درباره عثمان ۴۷۹

۴. حکم خداوند درباره مستبدان ۴۷۹

کتابنامه ۴۸۱

نهج البلاغه کتابی است که برای اهل شریعت، عبادات را تشریح می‌کند و برای اهل سلوک، راه سیروسلوک را می‌نمایاند. برای آنان که در گرداب هلاکت غرق شده‌اند، وسیله نجات و برای آنان که دچار حیرت شده‌اند، راه گریز است... ظاهر آن زیبا و باطن آن عمیق است.^۱

از دیگر صاحب‌نظرانی که درباره جایگاه نهج البلاغه سخن گفته‌اند، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی است. او در تمجید از گفتار توحیدی امام علیه السلام در خطبه ۱۰۸ چنین آورده است: کسی که بخواهد فصاحت و بلاغت بیاموزد و امتیاز سخن را دریابد، باید در این خطبه تأمل کند؛ زیرا نسبت این سخن با هر سخنی دیگر غیر از کلام خدا و رسول، همانا نسبت ستاره درخشان با سنگ سیاه و تاریک است؛ سپس بیننده باید بنگرد که چه روشنی و جلالت و درخشندگی دارد و چه خوف و خشیتی ایجاد می‌کند... خدا گوینده‌اش را جزای خیر دهد که گاهی با دست و شمشیرش از اسلام دفاع کرد و گاهی با زبان و بیانش و زمانی با فکر و قلبش در جهاد. او سید مجاهدان است و در موعظه بلیغ‌ترین و عاظم و در فقه و تفسیر، رئیس فقها و مفسران و در عدل و توحید، پیشوای عادلان و موحدان.^۲

ابن‌ابی‌الحدید در ضمن خطبه ۸۴ چنین می‌گوید: بدان که توحید، عدل و سایر مباحث شریف الهی جز از سخن این رجل الهی دانسته نشد؛ زیرا سخن دیگران از بزرگان صحابه، حاوی این مطلب نیست بلکه این مطالب به فکر آن‌ها خور هم نمی‌کرد. اگر خطور می‌کرد، بیان می‌کردند، همانا این بزرگ‌ترین فضیلت علی علیه السلام است.

شیخ محمود شکری آلوسی می‌گوید: این کتاب که حاوی خطبه‌های امام علی بن ابیطالب است، پرتوی از نور سخن الهی دارد و خورشیدی است که با فصاحت منطق نبوی می‌درخشد.^۳

۱.۲. جایگاه نهج البلاغه نزد علمای شیعه

نهج البلاغه از همان آغاز تدوین، مورد اقبال فراوان عالمان فریقین قرار گرفت. در میان شیعه، گرچه از چهار کتاب کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار به‌عنوان کتب اربعه یاد می‌شود، عملاً نهج البلاغه از نظر میزان اهتمام عالمان شیعه به آن حتی از این چهار کتاب نیز برتر است.

عموم تحقیقاتی که در هزار سال اخیر در حوزه مطالعات دینی انجام شده، نشان می‌دهد

باشد و از نگاه برون‌ساخت مطابق با مقتضای شرایط حال مخاطب بیان گردد، آن را «گفتار بلیغ» گویند. با این توضیح می‌توان نتیجه گرفت که مراد سید رضی از انتخاب عنوان «نهج البلاغه» آن است که از نظر او سخنان حضرت امیر علیه السلام شیوه بلاغت و رسایی در گفتار را به ما می‌آموزد. نهج البلاغه دارای ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۰ حکمت یا کلمات قصار است.

۲. جایگاه نهج البلاغه

در این مقام، بخشی از گفتار صاحب‌نظران نامی را در ستایش نهج البلاغه نقل می‌کنیم. سید رضی، مؤلف نهج البلاغه در بخشی از مقدمه خود در نهج البلاغه چنین آورده است: گفتار امام عجایب بلاغت، غرایب فصاحت، عربیت ناب و ناب‌ترین سخن در زمینه دین و دنیا را آن‌چنان در خود جای داده که در هیچ گفتار و کتابی هرچند جامع، نظیر آن یافت نمی‌شود؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام آبشخور فصاحت [و] منشأ و پدیدآورنده بلاغت است... و بر کلام او رشح‌های از علم الهی و عطری از گفتار نبوی مشهود است. سید رضی همچنین در لابه‌لای برخی از خطبه‌ها و کلمات قصار، از بلندای سخن حضرت امیر علیه السلام سخن گفته است؛ برای نمونه، پس از نقل این سخن امام که فرمود: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَحْسِنُهُ»^۱ چنین آورده است: «و هذه الكلمة التي لا تصاب لها قيمة، ولا توزن بها حكمه، ولا تقرن إليها كلمة»^۲ این سخن را بها نتوان داد، هیچ سخن حکمت‌آمیزی هم‌سنگ آن نیست و هیچ کلامی قرین آن نتواند بود.

نیز در جایی دیگر، از این سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»^۳ این چنین تمجید می‌کند: اگر این گفتار صرف‌نظر از سخن خداوند و سخن پیامبر با تمام گفتارها سنجیده شود، بر آن‌ها برتری داشته و گوی سبقت را از همه آن‌ها ربوده است. هیچ سخنی به کوتاهی و پرمغزی و زلالی این جمله شنیده نشده است. او همچنین هنگامی که خطبه «غراء» را که در نکوهش دنیاست، نقل می‌کند، در ستایش از آن می‌گوید: این از خطبه‌های شگفت است... و در خبری آمده است: وقتی حضرت امیر علیه السلام این خطبه را ایراد کردند، مو بر پوست‌ها راست شد و چشم‌ها گریست و دل‌ها لرزید. بدین خاطر برخی این خطبه را خطبه «غراء» نامیدند. میرزا حبیب‌اله خویی از شارحان نهج البلاغه در این باره چنین می‌گوید: به جان خودم سوگند!

۱. نهج البلاغه، ص ۴۸۲.

۲. منهاج البراءه، ج ۲۱، ص ۱۲۵.

۳. مجازات النبویه، ص ۵۴.

۱. منهاج البراءه، ج ۱، ص ۴.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۰۲.

۳. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۷.

که این آثار به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از نهج البلاغه تأثیر پذیرفته است.

۳. نهج البلاغه؛ منبعی برای شناخت دین

اسلام جامع ترین و کامل ترین دینی است که مجموعه و منظومه کاملی از پیام های خداوند را به منظور هدایت فرد و جامعه عرضه کرده است. بر همین اساس، قرآن از اسلام با عنوان دین کامل و مرضی خداوند یاد کرده است؛^۱ از سویی دیگر، به اذعان همه صاحب نظران فریقین برای بازشناخت آموزه های دینی دو منبع اساسی وجود دارد: قرآن و سنت.

مراد از سنت مجموعه ای از روایات است که در جوامع و نگاشته های حدیثی گرد آمده است. حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه در تبیین جایگاه سنت چنین می فرماید: و این قرآن خطی است نوشته شده که در میان دو جلد جای دارد، به زبان سخن نمی گوید، نیازمند ترجمانی است و خدای تعالی گفته است: اگر در چیزی خصومت کردید، آن را به خدا و پیامبرش بازگردانید. بازگردانیدن به خدا این است که بر طبق کتاب او دوری کنیم و بازگردانیدن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این است که سنت او را بگیریم.^۲

نهج البلاغه نمودار سیره قولی و عملی حضرت امیر (علیه السلام) است و ما را به آن امام مرتبط می سازد؛ اثری لبریز از آموزه های دینی که راه و رسم زندگی را به ما می آموزاند و ما را با دین گره می زند.

۴. آموزه های حیات بخش اسلام

زمانی می توان یک دین و مکتب را در ارائه برنامه خود موفق ارزیابی کرد که بتواند الگوهای عینی، فردی و اجتماعی را عرضه کند. در این بین اسلام با ارائه منظومه ای کامل از نظام بینشی، ارزشی و کنشی معتقد است که می تواند آدمیان را در عالی ترین حد تربیت کند و به مقام انسان کامل و خلیفه الهی برساند و به جهانیان، جامعه ای آرمانی و پر از عدالت و پاکی عرضه کند.

حال اگر کسی بپرسد چنین دین و برنامه کاملی در زندگی کدام انسان تجسم یافته و کدام فرد معتقد به اسلام توانسته تصویری کامل از این دین را در زندگی خود ارائه کند، پاسخ چیست؟ باری، اسلام با تمام افتخار اعلام می کند که در نخستین مرحله باید از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نام برد که خداوند در قرآن از او با عنوان «اسوة حسنه» یاد کرده است؛ در مرحله بعد می توان

۱. مانده، ۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

حضرت امیر (علیه السلام) و سایر ائمه را معرفی کرد که آموزه های اعتقادی و اخلاقی به تمامی در اندیشه و منش آنان تجلی یافته است و سپس اصحاب و شاگردان پاک آنان، همچون سلمان و ابوذر و مقداد را برشمرد.

با چنین تحلیلی، بازشناخت نهج البلاغه از آن جهت اهمیت می یابد که می توان از آن به عنوان شکلی از آموزه های حیات بخش اسلام یاد کرد. به بیانی روشن تر، واکاوی این کتاب بیش از هر چیز انسان را متوجه پدیدآورنده آن می سازد.

۵. سندی برای شناخت هویت شیعه

شیعه خود را فرقه ای در کنار سایر فرق که از اسلام انشعاب یافته، نمی داند بلکه خود را عین اسلام و قرائت ناب و جامعی از آن می شمرد. شیعه معتقد است پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آغازین روز رسالت، استمرار نبوت به واسطه امامت و جانشینی حضرت امیر (علیه السلام) را مورد تأکید قرار داد و در تمام ۲۳ سال رسالت به صورت های گوناگون اهمیت و جایگاه امامت را به مسلمانان گوشزد کرد تا آنکه در سال آخر حیات خود و در حجة الوداع رسماً و آشکارا با حضور ۱۲۰ هزار مسلمان، علی (علیه السلام) را به عنوان «ولی» همه مسلمانان معرفی نمود؛ بنابراین تاریخ ظهور تشیع با مؤلفه هایی همچون امامت و عصمت، با عصر رسالت گره خورده است.^۱ بازخوانی نهج البلاغه به خوبی نشان می دهد که آنچه شیعه درباره تاریخ و هویت خود معتقد است، درست همان چیزی است که در این کتاب و از زبان حضرت امیر (علیه السلام) بیان شده است. اگر در گفتار حضرت امیر (علیه السلام) هویت شیعه و مؤلفه های آن مورد تأکید قرار گرفته باشد، دیگر معنا ندارد کسی شبهه کند که شیعه دهه ها یا سده ها پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به دست این و آن پدید آمده یا مؤلفه های فکری آن به تدریج در طول چند سده سامان یافته است.

۶. سندی برای بازشناخت جایگاه امامت

همان گونه که عبدالکریم شهرستانی^۲ تصریح کرده، مسئله امامت مهم ترین وجه اختلاف شیعه و اهل سنت است که قرن هاست از آن ها دو فرقه جداگانه ساخته است. امامت از نگاه شیعه، امری الهی، ملکوتی و آسمانی است که وجود و استمرار آن منوط به اراده خداوند

۱. شهید محمدباقر صدر در کتاب «نشاه التشیع و الشیعه» به تفصیل در این باره سخن گفته است.

۲. عبدالکریم شهرستانی از مفسران برجسته قرن پنجم و ششم هجری (۵۴۸-۴۷۹) در «شهرستان» از توابع خراسان دیده به جهان گشود. در نظامیه نیشابور با استفاده از اساتید بنامی چون احمد خوافی، ابونصر قریشی و... در فقه، کلام تفسیر، حدیث، اصول و... تحصیلات خویش را به پایان برد.

مِنْ رَبِّي»؛^۱ به آن گمراهی ای که آنان در آن غرقه‌اند و آن هدایتی که خود بدان آراسته‌ام، نیک آگاهم و از جانب پروردگارم با یقین همراهم.

معنای این سخنان آن است که امام به گمراهی مخالفان و هدایت خود از درون جان، بصیرت و بینش داشته‌اند و از جانب خدای خود نیز به مرحله یقین و قطع رسیده است.

۲.۷. عبودیت و پرهیزکاری

عبادت حضرت امیر علیه السلام مثال‌زدنی است؛ چنان‌که در توصیف عبادت آن حضرت آمده است که گاهی در یک شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند^۲ و گاه شب‌ها در بیابان چنان در مناجات و رازونیز با خداوند غرق می‌شد که از هوش می‌رفت تا جایی که برخی از یاران ایشان گمان می‌کردند که امام از دنیا رفته است.^۳ مراتب عبودیت حضرت امیر علیه السلام به گونه‌ای بود که امام سجاد علیه السلام که خود بر اثر کثرت عبادت به «سید ساجدین» و «زین العابدین» ملقب شده بود، در برابر عبادت حضرت امیر علیه السلام اظهار عجز و ناتوانی می‌کرد.^۴

۳.۷. زهد و دنیاگریزی

از جمله ویژگی‌های اخلاقی حضرت علیه السلام زهد و دنیاگریزی ایشان حتی در دوران خلافت است تا آنجا که خلافت را تا فروترین حد متصور، خُرد و ناچیز ساخت و آن را از تعلین و صلّه‌دار خود که فاقد قیمت بود یا از آب بینی بز، پست‌تر شمرد.^۵ امام هدف خود را از به دست گرفتن خلافت، نه از باب چنگ زدن به خوشی‌های دنیا، بلکه از باب پیمانی دانسته که خداوند از علما گرفته است تا در برابر ستم ستمگران و به غارت رفتن حق ستم‌دیدگان سکوت نکنند و از این راه بتوانند دین الهی را بر پای دارند و احکام و حدود خداوند را احیا نمایند. امام در بخشی دیگر از نهج البلاغه، زهد خود را این‌چنین ترسیم کرده است:

به خدا سوگند! که این جَبّه خود را چندان وصله زده‌ام که دیگر از وصله‌زننده آن شرم دارم. یکی مرا گفت: آیا وقت آن نرسیده که به دورش افکنی، گفتم: از من کناره گیر که به وقت صبح

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۴. کلینی، کافی، ج ۸، صص ۱۳۱ و ۱۶۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳.

و نص پیامبر است؛ در حالی که امامت از نگاه اهل سنت پدیده‌ای زمینی است که بسان زمامداران جوامع مختلف، می‌تواند توسط مردم تعیین گردد.

براساس تفکر شیعه، امام، جانشین پیامبر است و همه شئون پیامبری به استثنای دریافت وحی را بر عهده دارد. او باید فردی معصوم، برترین فرد عصر خود در علم و معنویت و فاقد هرگونه عیب در بدن، مال و شخصیت باشد.

از جمله شواهدی که می‌تواند جایگاه امامت را ترسیم کند، روایات صادر شده از اهل بیت علیهم السلام و به‌ویژه کلمات امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است که در آن‌ها سیمای علمی، اخلاقی و معنوی خود را به تصویر کشیده‌اند.^۱

۷. بازتاب تصویر امام در این کتاب

از جمله آموزه‌های بلند نهج البلاغه، تصویری است که این کتاب از صاحب این سخنان، یعنی حضرت امیر علیه السلام ارائه کرده است.

۱.۷. مقام بصیرت و یقین

به استناد آموزه‌های دینی، مؤمنان واقعی به تناسب درجه ایمان و تقوا در کنار علم، از دو مقام برخوردارند: مقام بصیرت و مقام یقین.

بصیرت را می‌توان نوعی از دانش دانست که به انسان توان تشخیص و تمییز میان حق و باطل را ارزانی می‌کند؛ از این‌رو، بصیرت، بینش است و علم نیز دانش است که به انسان آگاهی می‌دهد. از سوی دیگر، یقین از مقوله علم و عالی‌ترین مرتبه آن به شمار می‌آید که ذره‌ای شک و شبهه در آن راه نمی‌یابد؛ هرچند یقین، خود به مراتب سه‌گانه یعنی علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین منقسم است.

امیر مؤمنان علیه السلام در مواردی خود را صاحب مقام بصیرت و یقین دانسته است. برای نمونه، امام در جایی فرمود: «وَإِنْ مَعِيَ لَبْصِيرَتِي مَالِيسَتْ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبُّسٌ عَلَيَّ»^۲؛ همان بصیرت دیرین هنوز هم با من است. چنان‌که چشم من به چهره حقیقت را نبینم و حقیقت نیز بر من پوشیده نبوده است.

در بخشی دیگر پس از یادکرد شجاعت و جنگاوری خود در برخورد با دشمنان، چنین فرمود: «وَإِنِّي مِنْ صَلَّاهِمُ الَّذِينَ هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، ص ۱۶۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰.

نافرمانی خدا کنم، آن قدر که پوست جوی را از مورچه‌ای برابیم، نپذیریم.^۱

۵.۷. شجاعت

حد اعتدال قوه غضبیه، شجاعت است و حد افراط آن تهور و حد تفریط آن نیز جُبْن. عالمان اخلاق معتقدند شجاعت بسان پستانی است که جود و کرامت انسانی و خوش خلقی از آن سیراب می‌شوند؛^۲ از این رو، صفت عدالت که جامع بین صفات معتدل نفسانی است، بدون وجود شجاعت متجلی نمی‌شود؛ به بیانی روشن‌تر، بدون برخورداری از صفت شجاعت، کمال انسانی محقق نمی‌گردد و چون ما حضرت امیر (علیه السلام) را انسان کامل می‌دانیم، بهره داشتن ایشان از صفات کمال از جمله شجاعت بدیهی خواهد بود.

البته متکلمان به این صفات کمال از زاویه دیگری نگریسته و به اثبات آن پرداخته‌اند و آن «ضرورت برخورداری امام از صفات کمال و عاری بودن از صفات نقص» است.^۳

حضرت امیر (علیه السلام) در این باره در بخشی از خطبه قاصعه چنین فرموده است: «من در خُردی، پشت عرب را به خاک رسانیدم و شاخ‌های ربیعه و مضر را شکستم».^۴ بنا به تصریح امام، قریش نیز به شجاعت امام اذعان داشت اما با این حال بر این باور بود که آن حضرت از تدبیر و مدیریت جنگ بهره‌ای ندارد!

امام در پاسخ آنان فرمود که من در حالی که بیست سال بیشتر نداشتم، اهل جنگاوری بودم و اینک که شصت ساله شده‌ام، چگونه تدبیر جنگ نمی‌دانم؟! قریش گفتند: پسر ابوطالب مردی دلیر است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نبرد آگاه نیست. خدا پدرشان را بیامرزد! آیا در میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من می‌شناسند یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد؟! وقتی که من به آوردگاه می‌رفتم، هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم و حال آنکه اکنون از شصت سالگی برگزیده‌ام.^۵

امام در جایی دیگر درباره شجاعت خود فرمود: «مَاضَعْفُتٌ وَ لَا جُنُبِتٌ»؛^۶ ناتوان نشدم و

از رهروان شب تمجید و ستایش می‌شود.^۱

البته امام می‌توانست از لذت‌های دنیا بهره گیرد؛ چنان‌که در نامه خود به عثمان بن حنیف فرمود: «وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَقَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ»^۲ اگر بخواهم به عسل مصفا و مغز گندم و جامه‌های ابریشمین دست می‌یابم.

۴.۷. عدالت خواهی

حضرت امیر (علیه السلام) را باید نماد عدالت دانست. بی تردید وقتی نام عدالت برده شد، نخستین نمونه و الگویی که بلافاصله به ذهن بسیاری از دوست و دشمن تداعی می‌شود، نام امام علی (علیه السلام) است.

عدالت امام چنان در دل‌ها تأثیر می‌گذارد که اندیشمندی مسیحی که به ظاهر هم‌کیش با امام نیست، با نگاشتن سه جلد کتاب با عنوان «الامام علی، صوت العدالة الانسانیة» مقام شامخ و منش عدالت‌مدارانه امام را تمام‌قد می‌ستاید.^۳

باری، امام (علیه السلام) نه تنها در دوران حکومت، بلکه در تمام دوران حیات خود به عدالت عشق می‌ورزید و همواره بر محور آن گام نهاد و آن را در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی باز نمایند.

شیدایی امام (علیه السلام) و پابندی ایشان به عدالت را در این عبارات می‌توان به نظاره نشست:

- به خدا سوگند! اگر شب را تا بامداد بر بستری از خار سخت بیدار بمانم یا پسته به زنجیرم بر روی زمین بکشانند، مرا دوست‌داشتنی‌تر از آن است که روز قیامت به دیدار خدا و پیامبرش روم، در حالی که به یکی از بندگان شتمی کرده یا پشیزی از مال مردم را به غصب گرفته باشم.^۴

در ادامه همین خطبه نیز می‌فرماید:

- به خدا سوگند! اگر همه هفت اقلیم عالم را و هرچه در زیر آسمان است، به من دهند تا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. این کتاب نوشته جورج جرداق، نویسنده مسیحی لبنانی، درباره امام علی (علیه السلام) است. نویسنده قبل از انتشار دوره ۵ جلدی، خلاصه‌ای از آن‌ها را در یک جلد منتشر کرد و چون آن کتاب با تحسین و استقبال بی‌سابقه دانشمندان و مردم جهان روبه‌رو شد، مؤلف، متن اصلی کتاب را در ۵ جلد بزرگ و در بیش از ۱۳۰۰ صفحه منتشر ساخت.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. جامع السعادات، ج ۱، ص ۵۰ و ۲۰۸.

۳. کشف المراد، ص ۳۶۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.



ترس در من راه نیافت.

۸. هدف تدوین کتاب حاضر

با توجه به شأن و عظمت کتاب فاخر نهج البلاغه و نبود روش بهره‌وری آسان در آموزش، کتاب حاضر با هدف آسان‌سازی و انس بیشتر با نهج البلاغه تدوین شده است؛ همچنین با ارائه روشی نو در نحوه استفاده از نهج البلاغه، سعی شده است برای علاقه‌مندان به این اثر شریف، ایجاد انگیزه کند.

۹. ویژگی‌های کتاب

- ✧ ذکر شناسنامه برای خطبه‌ها و نامه‌ها
- ✧ تبیین لغات به طور نسبتاً گسترده و منظم
- ✧ عنوان‌گذاری برای هر بند نهج البلاغه
- ✧ نظام‌مند کردن مباحث به صورت دسته‌بندی شده
- ✧ نکات مستفاد از عبارات امام در قالب نکته‌ها
- ✧ ارائه زیبای‌های ادبی از قبیل تشبیهات و استعارات...
- ✧ ارائه آیات و روایات مشابه (منظور آیات و روایاتی است که موضوع یا واژگان آن‌ها مشابه روایت مورد بحث است).

در تهیه این کتاب از منابع بسیاری استفاده شده است که در کتاب‌نامه معرفی خواهند شد. حال که نوشتن این کتاب با لطف الهی و همراهی اهل بیت علیهم‌السلام به پایان رسیده است، لازم می‌دانم از همکاری تمام عزیزانی که در این کار مرا یاری نمودند، تشکر کنم؛ به‌ویژه از سرکار خانم طاهره جوکار که خالصانه، متعهدانه و دلسوزانه به کار ارزشمند غنی‌سازی و مستندسازی مطالب کتاب اهتمام ورزیدند، صمیمانه سپاسگزارم.

محمد شریفانی

عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

اسفند ۹۷

خطبه ۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: کوفه، بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، علمی، تاریخی
ویژگی: توحید و خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۸.

پیشگفتار خطبه

این خطبه شامل یک دوره کامل جهان‌بینی اسلامی است؛ از صفات جمال و کمال خداوند بحث می‌کند و سپس به مسئله آفرینش جهان به طور کلی و آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش فرشتگان، آفرینش آدم، داستان سجده فرشتگان، مخالفت ابلیس و هبوط آدم به زمین می‌پردازد.

در ادامه خطبه از بعثت پیامبران و فلسفه آن و سرانجام از بعثت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عظمت قرآن مجید و اهمیت سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن می‌گوید؛ به مسئله حج و فلسفه آن می‌پردازد و به طور کلی ینشی جامع و کلی نسبت به مهم‌ترین مسائل اسلامی در اختیار انسان قرار می‌دهد.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ فَطَرَّ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ.

۱. اوصاف خداوند

۱.۱. بلندای ستایش

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ»^۱

سپاس از آن خدایی است که ستایشگران به مدح او نرسند.

نکته‌ها

- «الف» و «لام» در «الْحَمْدُ» یا از نوع «جنس» است یا «استغراق»؛ در معنای اول هر جنس حمدی که در هر جای هستی تحقق یابد، متعلق به خداوند است اما معنای دوم عمومیت را اثبات می‌کند؛ به این معنی که همه حمد‌ها از ابتدای آفرینش تا انتهای هستی و در هر زاویه‌ای از خلقت متعلق به پروردگار است.^۲
- حرف «ل» در ترکیب «لِلَّهِ» دو معنا دارد: یا بیانگر مالکیت است یا اختصاص. در معنای اول، تمام حمد‌ها از آن خداوند است و در معنای دیگر، حمد اختصاص به حضرت حق دارد و در آفرینش کسی را نمی‌توان محمود نامید.^۳

۱. الْحَمْدُ: ستایش، ثناگویی، ستودن؛ المدح و الشکر مقاربه المعانی و مشتركة فی الدلالة علی الثناء الجمیل، و ربّما یحکم باتحاد الأوّلین و کونهما أخوین؛ قال فی الکشاف: الحمد و المدح أخوان، و هو الثناء و النّداء علی الجمیل من نعمة و غیرها.

الله: خدا. إله: معبود. ألّه، ألوهة: بندگی و عبادت کرد؛ اسم جامد علم للذات المستجمع لصفات الکمال، و اختار جموده جماعة من المفسرین و غیرهم محتجّین بحجج مذکورة فی محالها.

لا یبْلُغُ: نمی‌رسد؛ بلوغ و بلاغ یعنی رسیدن به انتهای مقصد اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد است؛ هر چند به آخر آن نرسد؛ هو الوصول أو المشاركة؛ یقال: بلغ المكان بلوغاً من باب نصر إذا وصل إلیه أو شارف علیه، و الثانی أكمل و أبلغ بالنسبة إلی المقام.

مِدْحَتُهُ: مدح او؛ از ماده «مَدَحَ مَدْحًا» به معنای نیکو ستایش کردن فردی به خاطر ویژگی‌های ذاتی او مانند زیرکی و شجاعت.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. همان.

- درباره کلمه «الله» بحثی وجود دارد که آیا این کلمه اسم جامد و عَلَم است برای خدا یا مشتق است. بعضی گفته‌اند که «الله» مشتق است و روایتی از امام باقر (ع) وجود دارد که متضمّن این معناست: «اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمُعْبُودُ الَّذِي إِلَهَ الْخَلْقِ عَنْ ذِكِّ مَا هَيْتِهِ وَالْإِحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ»^۱ «الله» به معنای معبودی است که خلق از دریافتن ماهیت او و احاطه داشتن به کیفیتش حیران و سرگردان شده‌اند.

- «حمد» هرگونه ستایش در برابر کارهای خوب اختیاری است؛ در حالی که «مدح» مفهوم وسیع‌تری دارد و ستایش در برابر خوبی‌های اختیاری و غیراختیاری را شامل می‌شود؛ بنابراین مدح دریا صحیح است ولی حمد آن صحیح نیست. شکر، منحصرأ در جایی گفته می‌شود که نعمتی از کسی به کسی برسد و او را در برابر آن سپاس گوید. «حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَلِشُكْرِهِ أَدَاءً وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا»^۲ ستایشی که حق او را ادا کند و شکر شایسته او را به جا آورد و به ثواب الهی، ما را نزدیک کند و موجب فراوانی نیکی و احسان او گردد.

- در معنای «الحمد لله» دو احتمال وجود دارد: ۱. منظور این است که شما نباید غیر خدا را ستایش کنید؛ چون ستایش انسان برای کمال است و هر موجودی هر کمالی دارد از خداست پس ستایش‌هایی که برای غیر خدا انجام می‌شود، ناصواب است. احتمالاً این جمله جنبه تکلیف و انشاء دارد؛ ۲. احتمال دیگر اینکه جنبه تکلیف و انشاء نیست بلکه خبر است و می‌خواهد بگوید در واقع ستایش هر ستاینده‌ای به خدا بازمی‌گردد؛ زیرا هر ستایشی با هر منظوری که انجام بشود در برابر کمال خداست و کمال به خدا منتهی می‌شود.

- نوع مدح بشر هر اندازه کامل شود، نمی‌تواند به آن نوع مدحی که لایق خداست، برسد. پیامبر بالاترین بشر است ولی چون او هم مخلوق خداست و مخلوق نمی‌تواند محیط به خالق شود، پیامبر هم به آن نوع مدحی که لایق خداست، نمی‌رسد.

مشابه

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»^۳ من نمی‌توانم تو را ثنا گویم به آن طوری که تو خودت را ثنا گفته‌ای.

۱. التوحید (صدوق)، ص ۸۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. مصباح الشریعة، ص ۵۶.

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِکْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِیدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ ذَلِیْلًا عَلٰی اَلَاِیْهِ وَ عَظَمَتِهِ﴾^۱ سپاس خدایی را که حمد را کلید یادش و سبب فزونی فضلش و دلیل بر نعمت‌ها و بزرگی‌اش قرار داد.

۱.۲. نامتناهی بودن نعمت‌های خداوند

﴿وَ لَا یُحْصِی نِعْمَاءُهُ الْعَادُّونَ﴾^۲

و حسابگران نتوانند نعمت‌هایش را شمارش کنند.

نکته‌ها

- این جمله می‌تواند به منزله علتی برای جمله قبل باشد؛ زیرا وقتی نتوان نعمت‌های او را شمارش کرد، چگونه می‌توان مدح و ستایش و حمد او را به جا آورد؟ و همچنین یادآور نعمت‌های فراوان و غیرقابل شمارش خداوند به بندگان است پس انسان ستمکار، نعمت‌های خداوند را ناسپاسی می‌کند و از عقل و اندیشه‌ای که خداوند به او عطا کرده است در راه گمراهی و فریب استفاده می‌نماید.^۳
- ناتوانی ما در ستایش خداوند ناشی از عجز ما در شناخت خداوند است که موجب می‌شود نتوانیم نعمت‌های او را شمارش کنیم.

مشابه

﴿وَ اَتَاکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ کَفَّارٌ﴾^۴
و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شماره آورید. قطعاً انسان، ستم‌پیشه و ناسپاس است.
﴿قُلْ لَّوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدادًا لِّکَلِمَاتِ رَبِّیْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تُنْفَذَ کَلِمَاتُ رَبِّیْ وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۵ بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، قطعاً دریا پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، تمام می‌شود؛ هر چند نظیرش را به مدد آوریم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. یُحْصِی: شمارش می‌کند؛ از ماده «حَصَی» به معنای اتمام شمارش.

نِعْمَاءَة: نعمت‌های او. واسع النِّعْمَة، به معنای واسع المال.

الْعَادُّونَ: حسابگران؛ جمع العاد، از ماده «عَدَّ» به معنی شمردن؛ عدد اسم مصدر است به معنی شمرده.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۷۵.

۴. ابراهیم، ۳۴.

۵. کهف، ۱۰۹.

۱.۳. عجز از ادای حق خداوند

﴿وَ لَا یُوَدِّی حَقُّهُ الْمُجْتَهِدُونَ﴾^۱

و تلاشگران هرگز قادر به ادای حق او نیستند.

نکته

- این جمله در حقیقت نتیجه‌ای است از جمله سابق؛ زیرا وقتی نتوان نعمت‌های او را شمارش کرد، چگونه می‌توان حق او را ادا نمود؟ و به تعبیر دیگر حق او به اندازه عظمت ذات اوست و شکر و حمد ما به مقدار توان ناچیز ماست.^۲

مشابه

﴿وَ اَوْفُوا بِعَهْدِیْ اَوْفِ بِعَهْدِکُمْ وَ اِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ﴾^۳ و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید.

۱.۴. عجز از ادراک خداوند

﴿الَّذِیْ لَا یُذْرِکُهُ بَعْدُ الْهَمِّمْ وَ لَا یَتَّأَلُّهُ غَوْصُ الْفِطَنِ﴾^۴

خدایی که اندیشه‌های بلند او را درک ننمایند و هوش‌های ژرف به حقیقتش دست نیابند.

۱. الْمُجْتَهِدُونَ: کوشش‌کنندگان؛ از ماده «جَهِد و جُهِد» مشتق شده است؛ مصدر آن «اجتهاد» به معنای تمام توش و توان را عرضه کردن؛ من اجتهد فی الأمر إذا بذل وسعه و طاقته فی طلبه لیبلیغ مجهوده و یصل إلى نهایته.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۷۵.

۳. بقره، ۴۰.

۴. بُعِد: بلند، درازا؛ فاصله زیاد.

هَمِّم: اندیشه‌ها؛ جمع «همت» در اصل به معنای ذوب شدن و جریان یافتن و حرکت کردن است و اندوه را از این جهت «هَمِّم» می‌گویند که سبب ذوب شدن جسم و جان انسان است؛ سپس به هر امری که اهمیت دارد یا فکر و هوش انسان را به خود مشغول می‌سازد و مایه حرکت است، هَمِّم و همت اطلاق شده است؛ جمع الهَمَّة و هو العزم و الحزم الثَّابِت الذی لا یعتربه فتور.

لَا یَتَّأَلُّ: دست نمی‌یابد؛ از ریشه «تَلَّ» به معنای رسیدن؛ الاصابة.

غَوْصٌ: فرورفتن در آب؛ از ماده «غاص، یَغوصُ»، به ورود در هر کار مهمی نیز اطلاق شده است؛ واژه غواص به معنای کسی که در دل آب فرو می‌رود؛ التَّزَوُّل تحت الماء لاستخراج ما فیه، و منه قیل: غاص فی المعانی إذا بلغ أقصاها حتّی استخراج ما بعد منها.

فِطْنٌ: هوش‌ها؛ جمع فِطْنه «بر وزن فتنه» به معنای فهم و هوش و ذکاوت است. ترکیب «غوص الفطن» اضافه صفت به موصوف است و معنای حقیقی آن «الفطن الغائصة» یعنی زیرکی‌ها و ذکاوت‌های فرورونده است. در اینجا از اندیشه‌های والا و زیرکی‌های عمیقی سخن می‌رود که از سطح می‌گذرد و تا منتهای حقیقت پیش می‌رود؛ جمع الفطنة و هی الجودة و الحذاقة.

نکته

- ذات خداوند نامحدود است و صفات او عین ذات اوست، پس صفات او نیز نامحدود و شناخت حقیقت آن ناممکن است.

مشابه

- ◇ «لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا»^۱ اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده، بلکه به وسیله اندیشه بر آن‌ها متجلی شده است و با نیروی عقل، مسلم گشته که کُنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کُنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است.
- ◇ «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»^۲ آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان است، می‌داند و به علم او جز آنچه خود خواهد، احاطه نتوانند یافت.
- ◇ «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ»^۳ آگاه باشید که او بر هر چیزی احاطه دارد.

استعاره

مستعار: ادراک

مستعار منه: جسم

مستعار له: همت

جامع: نسبت دادن ادراک به همت بلند از باب استعاره است؛ زیرا ادراک در حقیقت متصل شدن جسمی به جسم دیگر است و در اینجا اتصال جسم در کار نیست بلکه ادراک به همت نسبت داده شده است.

نوع استعاره: مکنیه تبعیه

۱. ۵. نامحدود بودن خداوند

«الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ»^۱

پروردگاری که برای صفات او حدومرزی وجود ندارد و تعریف کاملی نمی‌توان برای او یافت و وقتی معین و سرآمدی مشخص نمی‌توان برایش تعیین کرد.

نکته‌ها

- برای خداوند هیچ قید و شرطی نیست و هستی مطلق است؛ زیرا اگر قید و شرطی به ذاتش راه یابد، مرکب خواهد بود، درحالی‌که واجب‌الوجود، ذاتی نامحدود است و ترکیب در آن راه ندارد.
- «وقت معدود» وقتی است که معلوم باشد و به شمارش و محاسبه درآید. اشاره به ابتدا است و «اجل ممدود» اشاره به انتها و پایان است.^۲

مشابه

◇ «هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالتَّابِقِيُّ بِلَا أَجَلٍ»^۳ او اول بی‌آغاز و باقی بی‌آخر است.

استعاره

مستعار: غوص

مستعار منه: غواص

مستعار له: فطن

جامع: صفات جلال و کمال خداوند در نامتناهی بودن و در دست نیافتن بر حقایق و عمق آن‌ها به دریای عظیمی تشبیه کرده که شناگر به ساحل آن دست نمی‌یابد و غواص به جایگاه استواری منتهی نمی‌شود و چون شناگری در این دریا و فرو رفتن در عمق آن کمال تیزهوشی است، بنابراین تیزهوشی به غواص دریا تشبیه شده و غوص به آن نسبت داده شده است.

نوع استعاره: مکنیه اصلیه

۱. نَعْتُ: تعریف و ستایش؛ بر وزن «مَنَعَ وَصَفَ» به معنای توصیف چیزی با صفات نیک است؛ التَّعْتُ: وَصْفُكَ الشَّيْءَ، تَعْتُهُ بِمَا فِيهِ وَتُبَالِغُ فِي وَصْفِهِ.

وَقْتُ: مقداری از زمان که برای کاری معین شده است.

أَجَلٌ: سرآمدی مشخص؛ أَجَلٌ مَدَّتِي است که برای چیزی معین شود و أَجَلُ انْصَانٍ مَدَّتْ حَيَاتِ اَوْسْت؛ هو الوقت المضروب للشَّيْءِ الَّذِي يَحُلُّ فِيهِ، وَ مِنْهُ أَجَلُ الْإِنْسَانِ لِلْوَقْتِ الْمَقْدَرِ فِيهِ مَوْتُهُ، وَ أَجَلُ الدِّينِ لِلْوَقْتِ الَّذِي يَحُلُّ فِيهِ قَضَاؤُهُ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲. بقره، ۲۵۵.

۳. فصلت، ۵۴.

﴿وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ﴾^۱ ما آن را به تأخیر نینداختیم مگر برای مدتی معدود.

صفات فعل پروردگار

منظور از صفات فعل خداوند، صفاتی است که زائد بر ذات خداست و زمانی به وجود می آیند که خدا بخواهد فعلی را ایجاد کند، مثل قدرت. البته زائد بودن صفات فعل بر ذات خدا هرگز به این معنا نیست که این صفات در خدا نبوده و بعداً به وجود آمده اند و حادث گشته اند بلکه به این معناست که اصل و حقیقت این صفات در ذات خداوند وجود دارد و تحقق آن صفت که فعلی از افعال خداست در خارج وابسته به خواست و اراده خداست. گاهی به خاطر آنکه آن فعل قابلیت ندارد در زمان معینی به وقوع بپیوندد، خداوند تحقق آن فعل را موکول به وقتی می کند که همه شرایط برای پدیدار شدن فراهم آید. پس با توجه به اینکه خداوند همه کمالاتش را از ازل داراست و از سویی علت تامه برای هر چیزی است، حتماً از ازل صفات فعلی داشته است که به دست او پدید آمده اند؛ ولی از آنجا که این افعال در تحققشان شرایط یکسانی نداشته اند، برخی از آن ها مقدم بر افعال دیگر بوده اند و برخی متأخر از دیگران به وجود آمده اند.

۱. چراکه در این صورت لازم می آید خداوند مرکب از صفاتی باشد که از اول در اوست، مثل علم و صفاتی که بعداً در او به وجود می آیند، مثل رازقیت؛ درحالی که خداوند منزله از ترکیب است، چون هر شیء مرکبی اجزایی دارد و نیازمند به آن اجزاست، ولی خداوند موجودی است که به هیچ چیز نیاز ندارد.

۱.۶. قدرت خداوند

﴿فَطَرُ الْخَلَائِقِ بِقُدْرَتِهِ﴾^۲

[خداوند] مخلوقات را با قدرت خود آفرید.

مشابه

﴿فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۳ این فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده.

۱. هود، ۱۰۴.

۲. فطر: آفرید، ابداع کرد؛ در اصل لغت به معنای شناختن، گشودن؛ «مفطرات» از این ریشه است که به معنای نه چیزی است که روزه را باطل می کند؛ من باب نصر خلقهم و الاسم الفطرة، كالخلق لفظاً و معنى.

۳. روم، ۳۰.



﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ ستایش از آن خداوند است، آفریننده آسمان ها و زمین.

﴿الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرٍ آلَ إِلَيْهَا وَلَا قَرِيحَةٍ غَرِيَّةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَلَا تَجَرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ﴾^۲ اوست به وجودآورنده انواع موجودات بی آنکه اندیشه ای به کار برد و بدون اینکه تصویری در باطن علمش پنهان داشته باشد و بدون اینکه از تجربه ای از حوادث روزگاران گذشته استفاده نماید.

تشبیه

مشبه: آفرینش

مشبه به: شکافتن پرده ظلمانی عدم

وجه شبه: امام علیه السلام آفرینش مخلوقات را تشبیه می کند به پرده ای که یکپارچه و منسجم و خالی از هرگونه شکاف است، ولی قدرت بی پایان حق آن را می شکافد و مخلوقات را از آن بیرون می فرستد و این تنها از قدرت او ساخته است.

۱.۷. رحمت خداوند

۱.۷.۱. انتشار بادهای

﴿وَنَشَرَّ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ﴾^۳

[خداوند] با رحمت خود بادهای را به حرکت درآورد.

نکته ها

- بادهای یکی از مظاهر رحمت خداوند هستند که به تعدیل هوا، انتقال ابرها و گرده افشانی درختان و... کمک می کنند.

۱. فاطر، ۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۵. نَشَر: گسترش داد؛ این کلمه را در جایی به کار می برند که چیزی بسط و گسترش یابد؛ گستردن و گسترده شدن؛ نشر المتاع ينشره نشر إذا بسط، و منه ريح نشور و ريح نشر.
الرِّيح: بادهای؛ جمع «ریح» به معنای باد است. اصل این کلمه «رَوْح» بوده که «واو» آن قلب به یاء شده است. در قرآن کریم معمولاً هر جا خداوند بادهای رحمت را بیان می کند، جمع یعنی «ریاح» را می آورد و هر وقت باد عذاب را بیان می کند، «ریح» را که مفرد است، می آورد؛ جمع الرِّيح، و الباء فيها منقلبة عن الواو لانكسار ما قبلها، و جمع القلة أرواح بالواو إذ لم يوجد فيه ما يوجب الاعلال، و ربما يفرق بين الرِّيح و الرِّيح بأنَّ الثَّانِيَةَ مِنْ أَسْبَابِ الرَّحْمَةِ وَ آثَارِهَا، وَ الْأُولَى لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَ قَدْ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا هَبَّتْ رِيحٌ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيحًا، وَ لَا تَجْعَلْهَا رِيحًا.

نکته‌ها

- وجود کوه‌ها بر سطح زمین سبب می‌شود که اثر جزر و مد که نتیجه جاذبه ماه و خورشید است در خشکی‌ها به حداقل برسد.
- کوه‌ها همچون دندان‌های یک چرخ، پنجه در قشر هوای اطراف زمین افکنده و آن را با خود حرکت می‌دهند. اگر سطح زمین صاف بود، حرکت سریع دورانی زمین به دور خود سبب برخورد دائمی با قشر هوا می‌شد؛ از یک سو دائماً طوفان‌های شدید همه جا را در هم می‌کوبید و از سوی دیگر حرارت فوق‌العاده‌ای بر اثر این تماس پیدا می‌شد و زندگی برای انسان مشکل بود.^۱
- مراد از «میدان» زلزله است؛ از این جهت هر جا که کوه‌ها کمتر باشند، زلزله بیشتر می‌شود و برای سکونت مناسب نیست.

مشابه

- ◇ ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۲ و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا [زمین] شما را نجنباند.
- ◇ ﴿أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾^۳ آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [قرار ندادیم]؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۷۹.

۲. نحل، ۱۵.

۳. نبا، ۶ و ۷.

- علت اینکه رحمت خداوند با «ریاح» و عذاب با «ریح» بیان می‌شود این است که اگر عذاب باشد باد از یک سو می‌آید و با فشار همه چیز را با خود می‌برد ولی اگر رحمت باشد از چند سو باد می‌وزد و فشاری وارد نمی‌شود؛ زیرا فشارهای چندسویه یکدیگر را خنثی می‌کنند و آنچه به شکل رحمت است، می‌ماند و در اینجا هم چون رحمت خدا منظور است، حضرت علیه السلام «ریاح» به کار برده‌اند.

مشابه

- ◇ ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۱ و بادها را باردارکننده فرستادیم.
- ◇ ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾^۲ و اوست که پیشاپیش رحمت خود بادها را به بشارت می‌فرستد.
- ◇ ﴿يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾^۳ بادها را به عنوان بشارت‌دهنده مهمی می‌فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند.
- ◇ ﴿وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾^۴ و اما عاد، به وسیله تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند.
- ◇ ﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾^۵ و نیز در قوم عاد که بر هلاکشان تندباد خزان فرستادیم.

۱. ۷. ۲. کوه‌ها وسیله آرامش زمین

﴿وَوُتِدَ بِالصُّخُورِ مَيْدَانُ أَرْضِهِ﴾^۶

(خداوند) به وسیله کوه‌ها اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

۱. حجر، ۲۲.

۲. اعراف، ۵۷.

۳. روم، ۴۶.

۴. الحاقه، ۶.

۵. ذاریات، ۴۱.

۶. وَتِدَ: میخکوب کرد؛ از ماده «وتد»؛ به معنای ثابت کردن چیزی است. این واژه در اینجا بر وزن «فَعَلَ» برده شده که شدت و حدت بیشتر را نشان می‌دهد؛ کوعد پند و تداد و تد؛ يقال: وتد الوتد إذا ثبتته و قد يستعمل لازماً يقال: وتد الوتد إذا ثبت.

صُّخُور: سنگ‌های بزرگ؛ جمع «صخره» به معنای سنگ بزرگ و سخت، پرصلابت، نفوذناپذیر و استوار است. مَيْدَان: اضطراب و لرزش؛ از ماده «مید» (بر وزن صید) است که به معنای تحرک و اضطراب شدید است؛ بفتح المیم و الباء مصدر يقال: ماذا الشيء يميم ميداً، من باب ضرب و میدانا، مثل نزعان إذا تحرک.

- اراده‌های قوی، گشوده شدن گره‌های دشوار و درهم شکسته شدن تصمیم‌ها، شناختم.
- ♦ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ هرآینه دین در نزد خدا، اسلام است.
- ♦ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۲ امروز دینتان را برایتان به کمال رسانیدم.

۲.۲. منتهای معرفت

«وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ»

کمال شناخت خداوند باور یقینی به او است.

نکته‌ها

- کمال شناخت خداوند آن است که انسان خداوند را بیابد و وجود او را تصدیق کند و در ذات خود، خداوند را با همه خصوصیاتش ببیند. مسئله شناخت در جایی مطرح می‌شود که انسان با تمام ویژگی‌های چیزی سروکار داشته باشد و همه آن ویژگی‌ها را به دست آورده باشد.
- این جمله ممکن است اشاره به این باشد که کمال معرفت خداوند به این است که انسان خدا را بیابد و باور کند. باید خدا را در وجودمان بیابیم و در درون ذاتمان تصدیق کنیم؛ همان‌طوری که هست، یعنی هستی است و نیستی و فقر در وجودش راه ندارد.
- منظور امام علیه السلام از معرفت و تصدیق (در این بیان) و مقایسه آن‌ها چنین است:

معرفت	تصدیق
شناخت فطری	شناخت علمی و استدلالی
شناخت اجمالی	شناخت تفصیلی
اشاره به علم و آگاهی نسبت به خداوند ^۳	اشاره به ایمان

مشابه

- ♦ «بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَذَرْ مَا أَنْتَ»^۴ تورا به‌وسیله خودت شناختم و تو مرا به‌سوی خود راهنمایی کردی و به‌سوی خود فراخواندی

۱. آل عمران، ۱۹.

۲. مانده، ۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۸۳.

۴. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۵۸۲.

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَمَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَرَّاهُ وَمَنْ جَرَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.

۲. توحید ذات و صفات

۲.۱. گام اول

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۱

سرآغاز دین، خداشناسی است.

نکته‌ها

- اولین گام دین، معرفت خداوند است؛ زیرا کسی که در وادی دین قدم می‌گذارد پیش از هر چیز باید سرمنشأ و مبدأ دین را بشناسد تا بتواند در این راه به کمال برسد.
- معرفت اجمالی در درون فطرت و نهاد آدمی نهفته است و کار عقل و پیامبران آن است که معرفت اجمالی را به تفصیلی تبدیل کنند.
- واژه دین معانی متفاوتی دارد که در اینجا به‌معنای اطاعت از خداوند و دنباله‌روی از اوامر و نواهی اوست.

مشابه

- ♦ «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَتَقْضِ الْهِمَمِ»^۲ خدا را از سست شدن

۱. أَوَّلُ: سرآغاز؛ ذهب جمهور البصريين إلى أنه على وزن أفعل مهموز الوسط، فقلبت الهمزة الثانية واوا ثم ادغمت، وعن الجوهري أنه يدل عليه قولهم هذا أول منك، والجمع الأوائل والأوالى على القلب، وذهب الكوفيون وطائفة من البصريين إلى أن أصله و نل على وزن فاعل، فقلبت الواو الاولى همزة.

الدِّين: مراد از دین مجموعه‌ای است که از آن به کیش و آیین الهی تعبیر می‌شود. در اصل به‌معنای اطاعت و انقیاد است و شریعت را به اعتبار طاعت و فرمان‌بری دین گویند و آن مانند ملت و طریقه است لیکن انقیاد و طاعت در آن ملحوظ می‌باشد؛ الطاعة و الانقياد و العبادة و الاسلام؛ قال سبحانه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و تقول: دنت دینا ای أسلمت و دان الرجل إذا أطاع، قال الطريحي: الدِّين وضع إلهي لأولى الأبواب يتناول الأصول والفروع.

مَعْرِفَتُهُ: شناخت او؛ از ریشه عَرَفَ و عرفان به‌معنای شناختن است، درواقع معرفت ادراک است؛ العلم، هی إدراك البسائط و الجزئيات، و العلم إدراك المركبات و الكلليات.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

و کمال اخلاص، جدا کردن خدا از صفات مخلوقات است.

نکته‌ها

- «تَفْئِي الصِّفَاتِ عَنْهُ» به معنای این است که صفات او عین ذات اوست؛ نه همچون اوصاف مخلوقین زائد بر ذات آن‌هاست.
- صفات خداوند بر چند قسم است: ۱. صفات سلبيه که صفات جلال هم به آن می‌گویند، زیرا منزّه بودن خدا را می‌رساند؛ ۲. صفات اضافیه: عبارت است از رابطه بین دو چیز مثل اینکه خدا مبدأ و موجودات دیگر منتهی به او هستند. این‌ها را صفات اضافی می‌گویند، یعنی خدا مبدأ و رازق ماست؛ ۳. صفات حقیقیه: صفاتی که حقیقت دارند. این صفات حقیقی در انسان‌ها زائد بر ذات است ولی درباره خداوند عین ذات اوست، مانند قدرت، علم و حیات . . .
- اخلاص سه مرتبه دارد: اعتقادی، عملی، قلبی. (اخلاص اعتقادی، اوج باور به یگانگی خداوند است. اخلاص عملی آن است که انسان فقط خدا را در عمل خویش می‌بیند، خواه عمل عبادی باشد یا غیرعبادی. اخلاص قلبی بالاترین مرحله اخلاص است که فرد چنان به اوج می‌رسد که در دلش فقط حضور خداوند را حس می‌کند.)

مشابه

- ♦ «لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلَا يُجْزَوْنَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمُصْنُوعِينَ»^۱ در خیال خود برای خداوند صورتی تصویر ننمایند، و صفات او را چون اوصاف مخلوقات نینگارند.

۶.۲. جدایی صفات از ذات در ممکنات

«لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ الْمُوصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»

هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است.

نکته

- خداوند همه صفات کمال را دارد، اما آن صفات همچون صفات انسانی نقص و محدودیت ندارند و جدای از ذات و در معرض فنا و زوال نیستند.

۷.۲. ملازمت توصیف با قرین شدن

«فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ»^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. قَرَنَهُ: برایش قرین قرار داد؛ مقارنت و قرین به معنای همراه کردن و اجتماع چیزی با چیز دیگر.

و اگر نبودی نمی‌دانستم که تو چیستی.

۳.۲. منتهای یقین

«وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ»^۱

کمال باور داشتن به خدا، شهادت به یگانگی اوست.

نکته‌ها

- تصدیق کامل خداوند به این است که خداوند را همان‌طوری که هست بیابیم. به نقل از امام علی (علیه السلام) توحید خداوند به دو معناست: ۱. خداوند حقیقتی است که دومی ندارد، برای اینکه خداوند حقیقت هستی است که نیستی در آن راه ندارد؛ ۲. ذات خداوند بسیط است، یعنی نیستی در ذاتش راه ندارد. جزء ندارد و مرکب از اجزاء نیست.
- در ذات خداوند ترکیب وجود ندارد و ایمان به خداوند در صورتی صادقانه خواهد بود که ذات مقدس او را یگانه و یکتا باور کنیم.

۴.۲. منتهای توحید

«وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ»^۲

و کمال توحید، اخلاص برای خداوند است.

نکته

- منظور از اخلاص در اینجا اخلاص عملی (پرستش فقط خدا) یا قلبی (قلب به جز او به کسی نیندیشد) یا اعتقادی (باور فکری به وحدانیت خدا) است.^۳

۵.۲. منتهای اخلاص

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ تَفْئِي الصِّفَاتِ عَنْهُ»

۱. تَوْحِيدُهُ: ایمان به وحدانیت خدا؛ از ماده وَحَدَ به معنای انفراد و تنهایی؛ جعل الشیء واحداً أى المحکم بوحدانیه، و قد یطلق على التفریق بین شیین بعد الاتصال، و على الاتیان بالفعل الواحد منفرداً، و فی الاصطلاح إثبات ذات الله بوحدانیه، و وحدانیه به معنی آنکه لا ثانی له فی الوجود، و به معنی آنکه لا کثرة فیهِ مطلقاً لا فی عین الذات، لا انتفاء التریکب و الأجزاء، و لا فی مرتبة الذات لا انتفاء زیادة الوجود، و لا بعد مرتبة الذات لا انتفاء زیادة الصفات، و قد یقصد بها معنی آنکه لم یفته شیء من کماله، بل کل ما ینبغی له فهو له بالذات و بالفعل.

۲. الْإِخْلَاصُ: خالص کردن؛ تصفیه کردن؛ مثل صاف است با این فرق که خالص آن است که آمیختگی آن از بین رفته باشد، ولی صاف گاهی به آن گویند که اصلاً آمیختگی ندارد؛ مصدر من أخلص الشیء إذا جعله خالصاً ممّا یشوبه، یقال: خلص الماء إذا صفا من الکدر، و کل شیء صفا عن شوبه و خلص یسمی خالصاً قال تعالی: «مَنْ بَیِّنَ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا».

۳. منهاج البراءه، ج ۱، ص ۳۲۱.



هر کس خداوند سبحان را توصیف کند، او را با امور دیگر قرین دانسته است.

۸.۲. ملازمت اقتران با دوگانگی

«وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ»

و هر کس خدا را با قرینی پیوند، دهد دوتایش انگاشته است.

۹.۲. ملازمت دوگانگی با تجزیه

«وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ»^۱

با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصور نموده است.

۱۰.۲. ملازمت تجزیه با جهل

«وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»

و با تصور اجزا برای خدا، او را نشناخته است.

نکته

- «قَرَنَهُ» در عبارت بالا به این معنا است که صفاتی بیگانه و جدای از ذات خداوند را با او قرار داده و غیر او را با او آمیخته است.

مشابه

«وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْإِبْهَاجِ، فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْخَرِفًا، وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»^۲
 مرا به نور عزت بسیار زیبا و شکوهمندت برسان تا عارف به وجود تو گردم و از غیر تو روی گردانم و از تو هراسان و بر حذر و مراقب باشم.

۱۱.۲. ملازمت جهل با اشاره کردن مکانی به خداوند

«وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ»

و کسی که خدا را نشناسد به او اشاره می‌کند.

نکته‌ها

- درباره «اشاره به‌سوی خداوند» دو احتمال وجود دارد: اشاره عقلی؛ هم اشاره عقلی و

۱. ثَنَاهُ: او را دو تا کرد، از دو چیز مرکب دانست؛ ثَنَى در اصل به معنی عطف است؛ به عدد دو از آن جهت اثنان گویند که یکی بر دیگری عطف است.
 جَزَّاهُ: برای آن جزء انگاشت.

۲. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۹۹.



هم اشاره حسی.^۱

- کسی که خدا را نشناخته باشد به ناچار او را در حد موجودات پایین عالم ماده تنزل می‌دهد که جزء دارند و قابل اشاره حسی هستند.

۱۲.۲. ملازمت اشاره با محدودیت

«وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ»

و هر کس به‌سوی وی (خداوند) اشاره کند او را محدود شمرده است.

۱۳.۲. ملازمت محدودیت با قابل شمارش شدن

«وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»^۲

و هر کس وی (خداوند) را محدود بداند او را متعدد دانسته است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۸۹.

۲. عَدَّهُ: او را به شمارش درآورده؛ چون لازمه محدود کردن این است که در غیر آن محدوده، خدای دیگری وجود داشته باشد و لازمه آن، متعدد دانستن خدا و شمردن اوست.

- ♦ ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک‌تریم.
- ♦ ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^۲ اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین.

۳.۲. نامحدود زمانی

«كَائِنْ لَا عَنْ حَدِّثٍ»^۳

[خداوند] وجودی است که همواره بوده و از چیزی به وجود نیامده است.

نکته‌ها

- مقصود این است که وجود خداوند حادث نیست. توضیح این که موجود از آن جهت که موجود است، یا وجودش مسبوق به عدم و حاصل از عدم می‌باشد که چنین موجودی را حادث می‌گویند، یا مسبوق به عدم نیست، چنین موجودی را قدیم می‌گویند. اثبات این حقیقت که خداوند وجود مسبوق به عدم نیست بدین شرح است: اگر خداوند حادث باشد ممکن خواهد بود و اگر ممکن باشد واجب‌الوجود نیست، در نتیجه اگر خداوند حادث باشد واجب‌الوجود نیست لیکن خداوند واجب‌الوجود است، پس حادث نیست.^۴
- «کان» در کلام عرب به سه گونه معنا می‌شود: ۱. «کان تامه» است به معنای «وُجد» می‌آید و اسم و خبر نمی‌خواهد که «کان» در این صورت بر حسب لغت بر حدوث و زمان دلالت دارد؛ ۲. «کان ناقصه» که بر زمان و نسبت دلالت می‌کند نه بر حدوث؛ ۳. «کان زائده» که معنا ندارد. در اینجا که حضرت ﷺ می‌فرماید «کائن» این لفظ اسم فاعل از «کان تامه» است و بر حدوث دلالت دارد.
- «عَنْ» به معنای «مِنْ» نشویه است؛ یعنی وجود خدا ناشی از حدوث نیست که حادث

۱. ق، ۱۶.

۲. زخرف، ۸۴.

۳. کائِنْ: در اینجا به معنای نفس وجود آمده است؛ از ریشه کینونه و کون است و از نظر صرفی اسم فاعل است؛ اسم فاعل من کان؛ قال الفيومي: کان زید قائما أى وقع منه قیام و انقطع و تستعمل تامّة فتکتفی بمرفوع، نحو کان الأمر، ای حدث و وقع.

حدِّث: وجود؛ حدوث: به وجود آمدن که قهراً توأم با تازه بودن است. حدیث: هر چیز تازه‌ای؛ خواه فعل باشد یا قول؛ من حدث الشیء حدوثاً کقعد تجدد وجوده، فهو حادث و حدیث، و منه یقال حدث به عیب اذا تجدد، و کان معدوماً قبل ذلك.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۰.

وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ؛ كَائِنْ لَا عَنْ حَدِّثٍ مُّجَوِّدٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَمَةُ بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنُظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنٌ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ.

۳. جلوه‌های توحید

۳.۱. نامحدود مکانی

«وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ»^۱

و آن‌کس که بگوید: خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصوّر کرده است و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته است.

نکته‌ها

- فعل «ضَمَّنَ» به معنای محصور کردن در زمان یا مکان معین است. هیچ زمان یا مکانی از وجود خداوند تهی نیست و نسبت خداوند به همه اشیا یکسان است و هیچ ابزار و حرکتی ندارد.
- «فیم» در اصل همان «فیما» است و «ما» در آن مای استفهامیه است که در استفهام «الف» آن افتاده است.
- بعضی پنداشته‌اند که آیه شریفه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۲ دلیل بر جسمانیت خداوند و قرار گرفتن او بر عرش است، در حالی که عبارت «اسْتَوَى» به معنای سلطه بر چیزی می‌باشد.^۳

مشابه

♦ ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۴ هر کجا باشید او با شماست.

۱. فیم: در اصل فیما بوده است و حرف «ما» در آن از نوع استفهامیه است که وقتی حرف جر بر سر آن می‌آید الف را تبدیل به فتحه می‌کند و به شکل فیم درمی‌آید؛ به معنای «در کجاست».

ضَمَّنَهُ: متضمن کردن چیزی در چیز دیگر؛ مأخوذ من ضَمَّنْتَهُ الشَّيْءَ أَيْ جَعَلْتَهُ مَحْتَوِياً عَلَيْهِ فَتَضَمَّنَهُ أَيْ فَاشْتَمَلَ عَلَيْهِ وَاحْتَوَى.

عَلَامَ: علی ما بوده است؛ به معنای «بالای چیست».

۲. طه، ۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۹۶.

۴. حدید، ۴.

شده باشد.

۳.۳. وجود بدونِ عدم

«مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ»

[خداوند] موجود است، اما نه اینکه از عدم پا به عرصه وجود گذاشته باشد.

نکته‌ها

- واژه موجود اسم مفعول است ولی به معنای نفس وجود می‌باشد؛ زیرا کسی خدا را ایجاد نمی‌کند تا معنای اسم مفعول در باب او صدق کند. خداوند موجود است نه آنکه قبل از موجود بودن ریشه در عدم داشته باشد. این عبارت به امتناع حدوث ذاتی اشاره دارد؛ یعنی در ذات خدا تصور نبودن که پس از آن بودن بیاید معنا ندارد.
- در جمله اول می‌فرماید: خداوند هرگز زمانی نداشته که در آن حادث شود و در جمله دوم می‌گوید قطع نظر از زمان، در ذات او هم حدوثی نیست، بلکه واجب‌الوجود است.^۱
- جمله اول «كَائِنْ لَا عَنْ حَدَثٍ» را اشاره به عدم حدوث زمانی و جمله دوم «مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ» را اشاره به عدم حدوث ذاتی دانسته‌اند.^۲

۴.۳. با همه و غیر از همه

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَرَائِلَةٍ»^۳

او با همه چیز است، اما نه اینکه قرین آن‌ها باشد؛ و غیر همه چیز است، اما نه اینکه از آن‌ها بیگانه و جدا باشد.

نکته‌ها

- رابطه خداوند با موجودات، رابطه دو وجود مستقل از یکدیگر نیست، بلکه رابطه یک وجود مستقل در تمام جهات و یک وجود وابسته است.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۷۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. مُقَارَنَةٌ: قرین و همتای یکدیگر بودن؛ از باب مفاعله می‌باشد؛ الشَّيْءُ الشَّيْءُ مُقَارَنَةٌ وَقِرَانًا: اقترن به و صاحب‌ه. و اقترن الشَّيْءُ بِغَيْرِهِ وَقَارَنَتْهُ قِرَانًا: صاحب‌ه.

مُرَائِلَةٌ: بیگانه و جدا؛ از ماده زایل گرفته شده به معنای جدای از یکدیگر بودن. زَيْلُهُ: جدا کرد او را. زَايِلُهُ: جدا شد از وی. این همان «زال» ناقصه است؛ من زایله زیالا إذا فارقه.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۹۸.

- کلمه مزایله به معنای جدا شدن است؛ خداوند به واسطه علم و قدرت خود همراه همه موجودات است و به سبب گوهر و حقیقت خود از همگان دور و جدا می‌باشد.

مشابه

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۱ و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حائل می‌گردد.

۵.۳. بی‌نیاز از ابزار

«فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ»

[خداوند] انجام‌دهنده همه کارهاست بدون نیاز به حرکت و ابزار و وسیله.

نکته

- ذات خداوند فاعل بر کل هستی است، اما برای انجام کارها نه نیازی به حرکت دارد و نه ابزار و وسایل کار، بلکه فعل خداوند با اراده او انجام می‌شود.

مشابه

﴿فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ مُقَدَّرٍ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ غَنَى لَا بِاسْتِفَادَةٍ﴾^۲ انجام‌دهنده است بدون به کار بردن ابزار، تقدیر کننده است بدون جولان اندیشه، به تحصیل اسباب بی‌نیاز است.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش!» پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.

۶.۳. بالاتر از بصیرت

«بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنُظُّورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ»^۴

[خداوند] بینا است حتی در آن هنگام که پدیده‌ای برای دیدن وجود نداشت.

نکته‌ها

- درست است که «بصیر» به معنای بینا، از ماده «بصر» به معنای چشم گرفته شده است، ولی در مورد خداوند هرگز به معنای حقیقی به کار نمی‌رود. یا به تعبیر دیگر، مجازی

۱. انفال، ۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۳. یس، ۸۲.

۴. بَصِيرٌ: بینا؛ از ماده بَصَرَ به معنای چشم گرفته شده است. بصیر بودن خداوند به معنای آگاهی او از تمام اشیایی است که قابل رؤیت است. أَبْصَرَ، إِبْصَارًا: او را دید، او را بینا کرد.

مَنْظُورٌ: دیده‌شده؛ از ماده نَظَرَ به معنای چیزی که به آن نظر می‌شود؛ تَأَمَّلُ الشَّيْءَ بالعین.

«مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ»^۱

[خداوند] تنها است زیرا کسی وجود ندارد تا با او انس گیرد و از نبودش احساس تنهایی و وحشت کند.

نکته

- گاه واژه واحد در ردیف شماره‌ها قرار می‌گیرد و گاه به موجود ناتوانی اطلاق می‌شود که یاری‌رسانی برای او نیست؛ و گاه فردی واحد خوانده می‌شود که به سبب فقدان هم‌نشین و مونس به ترس و هراس افتاده است. مراد از واحد بودن خداوند یگانگی و بی‌همتایی او در فرمانروایی و کمال است.

مشابه

- ◇ «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»^۲ تا بدان‌ها آرام گیرید.
- ◇ «مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا»^۳ نه همسری گزیده است و نه فرزندی.

۱. سَكَنَ: چیزی که باعث آرامش باشد، آرام گرفتن بعد از حرکت؛ و هو ما يسكن إليه من اهل و مال و نحوهما، هو سكن له.

يَسْتَأْنِسُ: انس و الفت بگیرد؛ از ماده اُنْس (بضم اُوّل) به معنای الفت. اُنْس، يُونُسُ ایناساً؛ او را مأنوس کرد، او را سرگرم کرد؛ مُؤَانَسَةً؛ با او انس گرفت، با وی مهربانی کرد. اُنْس، اُنْساً: آرامش یافت، به آن خوی گرفت و شادمان شد؛ إذا سكن القلب ولم ينفر، و الأُنيس الذي يستأنس به.

يَسْتَوْحِشُ: احساس وحشت کند، متوحش شدن؛ از ماده وَحَش به معنای احساس ترس کرد یا ترسید. این کلمه ضد انس است؛ الرَّجُلُ إِذَا وَجَدَ الْوَحْشَةَ.

۲. روم، ۲۱.

۳. جن، ۳.

است بالاتر از حقیقت. بصیر بودن خداوند به معنای آگاهی او از تمام اشیایی است که قابل رؤیت می‌باشد. او حتی قبل از آنکه اشیای قابل رؤیت آفریده شوند، بصیر بوده است.^۱

- «المنظور اليه» به معنای آن چیزی است که دیده بر آن می‌افتد و مقصود عبارت این است که خداوند پیش از خلقت به آنچه آفرید آگاه بود.^۲

مشابه

- ◇ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»^۳ چشم‌ها او را در نمی‌یابند.
- ◇ در خطبه اشباح این مسئله به وضوح بیان شده است آنجا که می‌فرماید: «وَالرَّادِعُ أَنَّاسِي الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَ»^۴ آن کس که چشم‌ها را از مشاهده ذات پاکش و رسیدن به او بازداشته است.
- ◇ در خطبه دیگری با بیان فصیح و رسایش می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ»^۵ حمد و ستایش خدایی را سزااست که حواس، او را درک نکند و مکان‌ها وی را در بر نگیرد و دیده‌ها او را نبیند و پوشش‌ها او را مستور نسازد.
- ◇ «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَالْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوقاً كَبِيرًا»^۶ عقل‌ها و خرد‌ها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و [با این حال] آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود باز نداشته است؛ هم اوست که نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را به اقرار بر وجودش واداشته است. آری او بسیار برتر است از گفتار تشبیه کنندگان، یعنی آن‌ها که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند و منکران (آن‌ها که یا ایمان به او ندارند و یا شناخت او را غیر ممکن می‌پندارند).

۷.۳. وحدانیت خداوند

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. انعام: ۱۰۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۵. همان، خطبه ۱۸۵.

۶. همان، خطبه ۴۹.

انسان‌ها در پیدا کردن راه، مانند رنگ و اشکال مختلف کوه‌ها.

بدین ترتیب خداوند حکیم قبل از آفرینش انسان‌ها همه وسایل زندگی او را فراهم ساخت. از پیدایش آسمان‌ها گرفته تا آرام کردن سطح زمین به وسیله کوه‌ها، قرار دادن جاده‌ها در وسط کوه‌ها برای ارتباط دادن انسان‌ها در مناطق مختلف و به وجود آوردن چشمه‌ها، نهرها و باران برای آبیاری زمین که نتیجه آن رویدن انواع گیاهان برای تغذیه انسان‌ها و حیوانات می‌باشد. همه این‌ها از یک سو انسان را متوجه علم و قدرت و حکمت خداوند می‌کند و از سوی دیگر حس شکرگزاری را در بنده ایجاد می‌نماید.^۱

۱. نگاهی اجمالی به کیهان‌شناسی نوین:

بیشتر ستاره‌شناسان بر این عقیده‌اند که جهان با یک انفجار بزرگ در حدود ۱۴ میلیارد سال قبل آغاز شد. در آن زمان، تمام جهان درون حبایی هزاران بار کوچک‌تر از سر سوزن قرار داشت، در حالی که داغ‌تر و متراکم‌تر از هر چیزی بود که بتوان تصور کرد. سپس ناگهان منفجر شد و جهانی که می‌شناسیم پا به عرصه وجود گذاشت. زمان، فضا و ماده با این انفجار بزرگ (مهبانگ) به وجود آمدند. در کسری از ثانیه، اندازه جهان از ریزتر از اتم به پهناورتر از کهکشان گسترش یافت و با سرعتی شگفت‌آور به انبساط خود ادامه داد. جهان همچنان در حال انبساط است. سه دقیقه پس از انفجار بزرگ، دما تا کمتر از یک میلیارد درجه سلسیوس کاهش یافت. حالا آنقدر سرد بود که پروتون‌ها و نوترون‌ها بتوانند در کنار هم قرار گرفته، هسته‌های هیدروژن و هلیوم را بسازند. پس از سیصد هزار سال، دمای جهان به حدود ۳۰۰۰ درجه رسیده بود. هسته‌ها توانستند الکترون‌ها را به چنگ انداخته، اتم‌ها را بسازند. جهان انباشته از ابرهای گاز هیدروژن و هلیوم بود. جهان در برگیرنده میلیاردها کهکشان است؛ و هر کهکشان از میلیون‌ها تا میلیاردها ستاره را در خود جای داده است. فضای بین ستاره‌ها و کهکشان‌ها تقریباً خالی است. با وجود این، حتی در مناطق بسیار دور از ستارگان و سیارات، می‌توان ذرات پراکنده غبار یا تعدادی اتم هیدروژن را در واحد حجم یافت.

وسعت جهان باورنکردنی است. بیش از یک میلیون سال طول می‌کشد تا یک هواپیمای جت مدرن به نزدیک‌ترین ستاره بعد از خورشید برسد. با سرعت نور (سیصد هزار کیلومتر در ثانیه) صد هزار سال وقت لازم است تا تنها از یک سوی کهکشان راه شیری به سوی دیگر آن سفر کنیم. هیچ‌کس اندازه دقیق کیهان را نمی‌داند، چرا که ما نمی‌توانیم لبه آن را (اگر وجود داشته باشد) ببینیم. تمام آنچه می‌دانیم آن است که وسعت جهان دست‌کم ۹۳ میلیارد سال نوری است (سال نوری عبارت است از مسافتی که نور در مدت یک سال می‌پیماید؛ حدود ۹ تریلیون کیلومتر!). {وبگاه آژانس فضایی اروپا (<https://www.esa.it>)}.

أَنشَأَ الْخَلْقَ إِنشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا وَ لَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا وَ لَا حَرَكَةٍ أَحَدَتْهَا وَ لَا هَمَامَةٍ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا أَحَالُ الْأَشْيَاءِ لِأَوْقَاتِهَا وَ [لَاءَمَ] لَامٌ بَيْنَ مُخْتَلَفَاتِهَا وَ غَرَزَ غَرَائِزَهَا وَ أَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ انْتَهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا: ثُمَّ أَنشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَ الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ وَ سَكَائِكَ الْهَوَاءَ فَأَجَزَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ مُتَرَاكِمًا زَخَاوُهُ حَمَلُهُ عَلَى مَثَنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الرَّغْزِ الْقَاصِفَةِ فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ وَ سَلَطَهَا عَلَى شَدِّهِ وَ قَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ الْهَوَاءَ مِنْ تَحْتِهَا فَتَبَقَّ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ ثُمَّ أَنشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا أَعْتَقَمَ مَهَبَهَا وَ آدَامَ مَرْبَهَا وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا وَ أَبْعَدَ مَنْشَأَهَا فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيكِ الْمَاءِ الرَّخَّارِ وَ إِثَارَةِ مَوْجِ الْبَحَارِ فَمَخَصَصَتْهُ مَخْضُ السَّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ تَرْدُ أَوَّلِهِ [عَلَى] إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبْدِ رُكَامُهُ فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ وَ جَوٍّ مُنْفَهَقٍ فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَهُنَّ مَوْجًا مَكْهُوفًا وَ عَلَيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ سَمَكًا مَرْفُوعًا بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دِسَارٍ يَنْظُمُهَا ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ ضِيَاءِ الثَّوَابِقِ وَ أَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا فِي فَلَكٍ دَائِرٍ وَ سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ.

آفرینش جهان

پیدایش جهان هستی و مراحل‌ی که گذرانده است یکی از پرسش‌های دیرین بشریت بوده و هست. هرگاه انسان به آسمان پُرستاره، کوه‌ها، دریاها و . . . خیره می‌شود با خود می‌اندیشد که چه کسی و چگونه این‌ها را به وجود آورده و چه دوران و مراحل‌ی را گذرانده است. امام علی (علیه السلام) در چند خطبه به این موضوع اشاراتی کرده است. در این بخش از خطبه نیز به بیان چگونگی آفرینش جهان می‌پردازد.

امام (علیه السلام) در خطبه ۹۱ فایده کوه‌ها را بیان می‌کند و اینکه به دلیل فرورفتن ریشه کوه‌ها در زمین، از زلزله‌های ناشی از فشارهای درونی زمین جلوگیری می‌کند. در ادامه به نقش بادها می‌پردازد؛ اینکه بادها باعث می‌شوند تا ابرهای پراکنده به هم بپیوندند، سپس ابرها را بر یکدیگر متراکم و فشرده می‌کند و در نهایت جرقه‌های برق، ابرها را در ریزش باران کمک می‌کند. سپس به زیبایی‌های طبیعت که ثمره بارش باران است، اشاره می‌کند و اینکه برطرف‌کننده نیازهای انسان می‌باشد؛ و اشاره دارد به راه‌ها و جاده‌هایی که برای عبور و مرور انسان‌ها و حیوانات در نظر گرفته شده است؛ و وجود نشانه‌ها و علامت‌ها، برای راهنمایی

۴. خلقت جهان

۴.۱. آفرینش بی نیاز از الگو

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَابْتَدَأَ إِبْتِدَاءً»^۱

(خداوند) خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید.

نکته‌ها

- «انشاء» را درباره آفرینشی به کار می‌برند که الگو و نمونه قبلی ندارد؛ یعنی وقتی چیزی نو پدید می‌آید که پیش از آن هیچ سابقه و پیشینه‌ای ندارد انشاء است و «ابتداء» به معنای ایجاد است که نه علتی در به وجود آمدن آن دخیل است و نه رفع حاجتی مبنای آن قرار گرفته است.^۲
- امام علی (ع) با واژه «ابتداء» اثبات می‌کند که خداوند محتاج علت و غایت نیست و قرار نبوده که این خلقت منفعتی برای او ایجاد کند؛ هرچند منفعت و سودی که در این هستی است به موجودات برمی‌گردد.^۳

مشابه

﴿أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾^۴ و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم.

۴.۲. آفرینش بی نیاز از اندیشه

«بَلَا رَوِيَّةً أَجَالَهَا»^۱

[خداوند آفرینش را آغاز کرد] بی آنکه اندیشه‌ای به کار برد.

نکته

- اراده خداوند عین ایجاد است. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ همانا فرمان خداوند متعال این است که هرگاه چیزی را اراده کند به او می‌گوید «موجود باش» آن چیز بلافاصله موجود می‌شود.

۴.۳. آفرینش بی نیاز از تجربه

«وَلَا تَجْرِبَةً اسْتَفَادَهَا»^۳

و [خداوند آفرینش را آغاز کرد] بدون آنکه از آزمایشی سودی بردارد.

۴.۴. آفرینش بی نیاز از تلاش

«وَلَا حَرَكَةً أَحَدَتْهَا»^۴

و [خداوند آفرینش را آغاز کرد] بدون آنکه جنبشی پدید آورد.

۱. رَوِيَّةٌ: اندیشه و تفکر؛ رویه و ترویج به معنای بررسی و تأمل است؛ از ریشه زَوَى به معنای آب دادن آمده است؛ در معنای تفکر و اندیشه آمیخته با دقت نیز به کار می‌رود. گویی فکر خود را درباره آن مسئله سیراب می‌سازد و یا مسئله را با اندیشه خود سیراب می‌سازد و حق اندیشه را ادا می‌کند؛ الفکر و التدبیر، قال فی المصباح: و هی کلمة جرت علی ألسنتهم بغیر همز تخفیف، و هی من رَوَات فی الأمر بالهمز إذا نظرت فیه.

أَجَالَهَا: آن را جولان داد؛ زیرورو کرد؛ از ریشه جَوَلَ؛ و «جولان» به معنای حرکت کردن و این طرف و آن طرف رفتن؛ من الجولان يقال: أجاله وأجال به إذا أداره، كما يقال: جال يَجول جولا و جولانا إذا ذهب وجاء، ومنه الجولان فی الحرب، و فی بعض النسخ أجالها بالمهملة، و هو من الاحالة به معنی النقل و الصّرف.

۲. یس، ۸۲.

۳. تَجْرِبَةٌ: آزمایش و تجربه؛ از ماده جَرَبَ؛ ج تَجَارَب. التَّجْرِب: آزمایش و آزمون و امتحان؛ علی وزن التَّكْملة و التَّبصرة، به معنی الاختبار يقال جَرَّبه تجریبا و تجربه أى اختبره مرّة بعد اخرى.

۴. حَرَكَةٌ: حرکت؛ از ماده حَرَكَ به معنای حرکت کرد و آن انتقال جسم است از مکانی به مکانی. حَرَكٌ، تَحْرِيكٌ: تکان داد. تَحَرَّكٌ، تَحَرُّكٌ: تکان خورد؛ حركة اسم من التحريك به معنی الانتقال، و هو خلاف السكون و هی عند المتكلمين حصول الجسم فی مكان بعد حصوله فی مكان اخرى، یعنی آن‌ها عبارة عن مجموع الحصولين، و عند الحكماء هی الخروج من القوة إلى الفعل على سبيل التدریج.

۱. انشأ: آغاز کرد؛ از ماده «إنشاء» به معنای ایجاد و خلق است. برای انشاء دو خصوصیت عمده ذکر کرده‌اند، اول اینکه انشاء آفرینشی است که بدون ماده اولیه صورت می‌گیرد و دوم آنکه آن را درباره آفرینشی به کار می‌برند که الگو و نمونه قبلی ندارد.

إِبْتِدَاءٌ: پدید آورد؛ از ماده «بَدَأ» به معنای ایجاد است. نه علتی در به وجود آمدن آن دخیل است و نه رفع حاجتی مبنای آفرینش آن قرار گرفته است؛ الخلق و أبدأهم.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. انعام، ۶.

۵.۴. آفرینش بدون سستی

«وَلَا هَمَامَةً نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا»^۱

و [خداوند آفرینش را آغاز کرد] بدون فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد.

نکته

• این جمله با جمله «بلا وریه» هماهنگ است و آن جمله اشاره است به مقدمات عملی و فکری انجام هر کاری و این جمله اشاره است به مقدمات عملی. انسان‌ها قبل از تصمیم نهایی بر انجام هر کاری، دو مرحله مقدماتی را طی می‌کنند؛ یعنی بعد از تصور و تصدیق، شوق پیدا می‌شود و سپس فکر و اضطراب و در نهایت تصمیم و اراده ولی در خداوند هیچ یک از این مقدمات وجود ندارد؛ زیرا این مقدمات همگی در حوادث است و ذات خداوند محل حدوث نیست.

۶.۴. آفرینش در وقت مناسب

«أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا»^۲

[خداوند] هر چیز را در وقت خودش دگرگون کرد.

نکته‌ها

- امام علیه السلام در اینجا بر این قاعده تأکید می‌کند که حضور و ظهور هر پدیده در عالم به زمان مناسب و مساعد خود موکول شد.
- واژه «لِأَوْقَاتِهَا» اشاره به خلقت تدریجی جهان و در زمان‌های متفاوت دارد.

۷.۴. هماهنگی موجودات

«وَلَا مَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا»^۳

و [خداوند] موجودات گوناگون را هماهنگ کرد.

۱. هَمَامَةٌ نَفْسٍ: عزم و تصمیم جدی نفس؛ به معنی تمایل درونی قطعی به چیزی به گونه‌ای که از فقدان آن ناراحت شود. بعضی آن را به معنای تردید در انجام کاری دانسته‌اند. بعضی آن را به معنای اهتمام و اهمیت دادن به مطلبی ذکر کرده‌اند. هَمَامَةٌ: تصمیم و عزم؛ در لغت به معنای ضعف و فتور و سستی است و لذا هر مرد و زن ناتوان را «هِم» و «هِمَّة» می‌گویند؛ بهذه الهيئة لم أجدها في كتب اللغة إلا المجمع، قال: والهمامة التردد، والموجود في كتب اللغة همام، قال في الاوقيانوس: لا همام بحرف التثني على وزن قطام اسم فعل به معنى لا اهم يقال لا همام أى لا اهم ولا أفعله.

۲. أَحَالَ: از حالی به حال دیگر دگرگون کرد، برگرداند، حواله داد؛ التحويل و الصّرف، أو به معنی الايثاب، يقال: حال في ظهر دابته إذا وثب و استوى، و أحاله غيره أو ثبه.

۳. لَمْ: توافق ایجاد کرد؛ اصلاح نمودن و ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و التیام یافتن است و به همین دلیل به زره «لَا مَه» می‌گویند چون حلقه‌های آن به هم پیوسته و بر یکدیگر قرار گرفته است.

۸.۴. ایجاد غریزه

«وَعَزَّزَ غَرَائِزَهَا»^۱

و آن [موجودات گوناگون] را همراه با غرایز و طبیعتی خاص [ایجاد کرد].

۹.۴. همراهی صفات و غرایز

«وَالزَّمَهَا أَشْبَاحَهَا»^۲

و [خداوند] غرایز را همراه بدن‌های آنان گردانید.

۱۰.۴. آگاهی خداوند به آفرینش

«عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا»

خداوند به آن‌ها پیش از آفریدنشان آگاهی داشت.

نکته

- مرجع ضمیر در «بها» می‌تواند غرایز و اشباح باشد یا خود اشیا؛ یعنی خداوند به همه اشیا و موجودات قبل از آنکه آن‌ها را خلق کند، علم داشته است و علت اینکه در اینجا تعبیر «ابتداء» به کار رفته این است که این موجودات مسبوق به سابقه نبوده‌اند بلکه خداوند خلقت این موجودات را ابتدا کرده است؛ یعنی اصلاً نبوده‌اند و خدا آن‌ها را از عدم به وجود آورده است.

مشابه

♦ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ كَانَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ وَ كَوْنَهَا أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ حَتَّى خَلَقَهَا وَ أَرَادَ خَلْقَهَا وَ تَكْوِينَهَا فَقَعِلَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَ مَا كَوَّنَ. فَوَقَعَ بِخَطِّهِ «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ»^۳ از ایوب بن نوح است که به ابوالحسن علیه السلام [امام موسی کاظم علیه السلام] نوشت و از او پرسید از خدای عز و جل، که آیا می‌دانست همه چیز را پیش از آنکه

۱. عَزَّزَ: در غریزه و طبیعت قرار داد؛ به طبایعی که در انسان یا سایر موجودات زنده نهاده شده است اطلاق گشته، گویی این طبایع و غرایز، همچون نهال‌هایی است که در سرزمین وجود انسان غرس شده است. از ماده «عَزَّزَ» (بر وزن قرض) در اصل به معنای فروکردن سوزن یا نشانیدن و قرار دادن و داخل نمودن است؛ الطبيعة المجبولة يقال: هو حسن الغريزة أى الطبيعة.

۲. أَشْبَاح: کالبدها، بدن‌ها. جمع «شَبَح» در اصل به معنای شخص است و به معنای چیزی که آشکار و نمایان و ظاهر می‌شود نیز آمده است و چون شخص وقتی به ذهن می‌آید و دیده می‌شود، آشکار می‌شود، به آن شَبَح می‌گویند؛ جمع الشَّبَح به معنی الشَّخْص.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷.

نکته

- احاطه خدا بر دو نوع است: احاطه به حسب قدرت و احاطه علمی، و در اینجا ممکن است که هر دو احاطه مراد باشد؛ احاطه به حسب قدرت را تعبیر به «قیوم» هم می‌کنند، یعنی قدرت خداوند احاطه بر قدرت و حتی خواست ما دارد.

۴. ۱۲. عارف به جوانب آن

«عَارِفًا بِقَرَانِيهَا وَأَخْنَانِيهَا»^۱

[خداوند] به اجزاء و جوانب همه آن‌ها دانا و آشنا بود.

۵. مراحل آفرینش جهان

۵. ۱. ایجاد فضا

«ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّى الْأَجْوَاءَ»^۲

سپس خداوند سبحان طبقات جو را از هم گشود و فضا را ایجاد کرد.

نکته

- کلمه «ثُمَّ» در اینجا به معنای ترتیب تکوینی نیست، بلکه ترتیب و تأخیر بیانی است.^۳

مشابه

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آن‌ها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟

۱. قرائن‌ها: حالات آن‌ها؛ دو دوستی که همواره ملازم یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند؛ جمع «قرینه» به معنای همراه، مصاحب و دوست آمده است؛ جمع القرینه، و المراد بها هنا النفس الناطقة بالقرونة قال فی الاقیانوس: يقال: أسمع قرينة و قرینته و قرونه و قرونه أي ذلت نفسه، و منه يعلم ما فی کلام الشارح المعتزلی حیث جعلها جمع قرونة من الضعف و الفساد.

أَخْنَانِيهَا: جوانب آن؛ به هر چیزی گفته می‌شود که در آن اعوجاج و کجی باشد. جمع «جنو» (بر وزن فعل) به معنای جانب و حاشیه؛ جمع جنوبه معنی الجانب کما فی المجمع، و فی الاوقیانوس أنه يقال: علی العضو المعوج، كالحاجب و نحوه، و علی کل شیء معوج من الشجر و غیره، و لم يذكر محیثه به معنی الجانب، و إرادة کل من المعنیین صحیحة فی المقام، و لا بأس بهما.

۲. فَتَقَّى: گشودن، شکاف؛ جدا کردن دو چیز متصل؛ ضد «رَتَقَ»؛ الشَّقُّ و الفصل.

الْأَجْوَاءَ: فضاها؛ جمع «جَوَّ» به معنای هوا و فضایی است که میان زمین و آسمان قرار دارد؛ جمع جَوَّ و هو ما بین السماء و الأرض، و قیل الفضاء الواسع.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. انبیاء، ۳۰.

همه چیز را بیافریند و هستی به آن‌ها دهد یا آن را نمی‌دانست تا آن‌ها را آفرید و آفرینش و بودن آن‌ها را اراده کرد و هنگام آفرینش آنچه آفرید آن را دانست و هنگام به وجود آوردن موجودات به آن‌ها علم پیدا کرد؟ پس [امام علیه السلام] به خط خودش نگارش کرد که: «همیشه خدا همه چیز را می‌دانست پیش از آنکه آن‌ها را بیافریند به همان نحوی که آن‌ها را پس از آفریدن می‌دانست.»

﴿مَنْصُورٌ بِنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْأَمْسِ؟ قَالَ: «لَا، مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْرَاهُ اللَّهُ. « قُلْتُ: أَرَأَيْتَ، مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَيْسَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: «بَلَى، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقُ» مَنْصُورٌ بِنِ حَازِمٍ گويد: از امام صادق علیه السلام پرسيدم كه: آيا ممكن است امروز چیزی واقع شود كه ديروز در علم خدا نبوده باشد فرمود: نه، هر كه چنين گويد خدايش رسوا كند. عرض كردم بفرمائيد مگر نه اينست كه آنچه واقع شده و آنچه تا روز قيامت واقع می‌شود در علم خدا هست فرمود: چرا، پيش از آنكه خلق را بيافريند (همه چیز را می‌دانست).

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۲ و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند. کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، و نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست، و اوست والای بزرگ.

﴿عَالِمٌ إِلَّا لَمْ يَعْلَمُوا وَرَبٌّ إِلَّا لَا مَرْبُوبٌ وَقَادِرٌ إِلَّا لَا مَقْدُورٌ﴾^۳ [خدا] عالم بود آنگاه که معلومی وجود نداشت، پرورنده بود آنگاه که پدیده‌ای نبود، و توانا بود آنگاه که توانایی نبود.

۴. ۱۱. محیط به جوانب

«مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَإِنْتِهَائِهَا»^۴

[خداوند] به حدود و انجام کارشان احاطه داشت.

۱. التوحيد صدوق، ص ۱۳۵.

۲. بقره، ۲۵۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۴. مُحِيطٌ: احاطه کننده؛ از ماده حَوَّطَ به معنای فراگرفتن. «حَوَّطٌ، حَيْطُهُ و حِيَاطَةُ» به معنای حفظ، صیانت و مراقبت است. راغب گوید: حائط دیواری است که مکان مخصوصی را فراگیرد. احاطه در اجسام بکار می‌رود مثل فلان چیز را احاطه کردم و نیز در حفظ استعمال می‌شود؛ بالشئ الاستدارة به من جوانبه، يقال: أحاط القوم بالبلد إذا أحد قوابه و استداروا بجوانبه، ثم استعمال تارة فی شمول الحفظ، و تارة فی شمول العلم، و تارة فی استيلاء القدرة و شمولها.

حدوث ذاتی داشته‌اند نه حدوث زمانی؛ زیرا برای مجموع حدوث زمانی تصور نمی‌شود و این‌که در روایات آمده «كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ مَعَهُ» (خداوند همیشه بوده و چیزی با او نبوده است) منظور آن است که با ذات پاکش همراه نبوده، بلکه مخلوق او بوده است.^۱

۶. آب، نخستین مخلوق

۱.۶. جاری ساختن آب در فضا

«فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ»^۲

[خداوند در آن فضای عظیمی که قبلاً آفریده بود] آبی جاری ساخت؛ آبی متلاطم که امواج آن شدیداً در حرکت بود.

۲.۶. جوش و خروش آب

«مُتْرَاكِمًا زَخَّارُهُ»^۳

امواج از دریای خروشان برمی‌خاست و بر یکدیگر سوار می‌شد.

۳.۶. سوار کردن آب بر تندباد

«حَمَلَهُ عَلَى مَثْنٍ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الرِّعْزِ الْقَاصِفَةِ»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۹.

۲. مَاءً: آب؛ در اینجا اشاره به ماده اصلی خلقت است که از آن به ماء تعبیر کرده که ممکن است منظور از آن چیزی شبیه آب باشد نه عین این آب که در دسترس ماست.

مُتَلَاطِمًا: متلاطم؛ در اصل از ماده «لَطَمَ» (بر وزن خَتَم) به معنای ضربه زدن به صورت؛ الضَرْبُ عَلَى الْوَجْهِ بِيَاظِ الزَّاحَةِ، و تلاطم الأمواج: ضرب بعضها بعضا كأنه يلطمه.

تَيَّارُ: موج و حرکت شدید؛ در اصل به معنای امواجی از دریاست که خروشان است؛ الموج و قيل: شدة الجريان، و هو فيعال، أصله تيوار، فاجتمعت الواو والياء فادغم بعد القلب، و بعضهم جعله من تير، فهو فعال، و الزمل.

۳. متراکم: انباشته‌شده؛ از ماده «رَكَمَ». «به تَرَكَمَ الْأَشْيَاءُ»: چیزها بر یکدیگر نشستند؛ الذي بعضه فوق بعض. زَخَّارُ: پر، مملو؛ از ماده «زَخَرَ» و «زَخُور» در اصل به معنای بلند شدن است؛ مبالغة في الزاخر يوصف به البحر يقال: بحر زاخر أي طام ممتلي.

۴. مَثْنٍ: پشت، در اصل گوشت محکمی است که در کنار تیره پشت واقع است. به گوشت هر دو طرف آن متنان گویند؛ الظهر.

الْعَاصِفَةُ: تند، تکان‌دهنده و کوبنده، خردکننده از ماده «عَصَفَ». رِيحٌ عَاصِفٌ: باد سخت؛ الشَّدِيدَةُ الْهَبُوبُ و رِيح. الرِّعْزُ: شیء متحرک و کوبنده؛ زعزعان و زعزع إذا كانت تزعزع الأشياء و تحركها بشدة.

الْقَاصِفَةُ: باد تند و شکننده؛ از ماده «قَصَفَ» (بر وزن حذف)؛ من القصف، يقال: قصف الرعد وغيره قصفًا، إذا اشتدَّ صوته (و سلطته) على الشيء تسلطًا مكثته، فتسلط أي تحكم و تمكن.

۵.۲. گشودن اطراف فضا

«وَشَقَّ الْأَرْجَاءَ»^۱

و اطراف [آسمان] را از هم باز نمود.

نکته

- این جمله به خلأ و فضای نامتناهی که اطراف و کناره‌های فضا است و واژه ارجاء از آن حکایت می‌کند، اشاره دارد.^۲

۵.۳. ایجاد طبقات در فضا

«وَسَكَايِكَ الْهَوَاءِ»^۳

و طبقات فضا و هوا را [به وجود آورد].

نکته

- تمام این جمله‌ها نشان می‌دهد که نخستین آفرینش در جهان ماده، آفرینش فضای جهان بوده است، فضایی که استعداد پذیرش کرات آسمانی و منظومه‌ها و کهکشان‌ها را داشته باشد.^۴

آیا جهان ماده، حادث است؟

در اینکه آیا عالم ماده حادث است یا قدیم و ازلی، در میان دانشمندان و فلاسفه گفت‌وگوست. بعضی آن را قدیم و ازلی می‌دانند و گروه زیادی آن را حادث می‌شمارند. مفهوم این سخن آن نیست که زمانی بوده که خداوند هیچ مخلوقی نداشته است، بلکه به عکس می‌توان گفت: خداوند همیشه مخلوقی داشته اما این مخلوقات دائماً در تغییر و تبدیل بوده‌اند و مجموع این مخلوقات، وابسته به ذات پاک او بوده و یا با تعبیری دیگر

۱. شَقَّ: شکافت. شَقَّ به معنای شکاف در چیزی است؛ گستراندن و باز کردن. الْأَرْجَاءُ: اطراف، جوانب؛ جمع «رجاء»؛ جمع رجا بالقصر و هی الناحية.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. سَكَايِكَ: فضای بالا؛ هوا و فضایی است که در میان آسمان و زمین قرار گرفته است و قسمت‌های بالای فضا است. جمع «سکاکه»؛ جمع سکاکه مثل ذوابة و ذوانب، و هی الهواء الملاقی عنان السماء کالسکاک تقول: لا أفعل ذلک و لو نزوت فی السکاکة، قيل: و فی لسان الحکمة عبارة عن الطبقة السابعة من الهواء، و ربما فسرت بالهواء المطلق، و يحتاج حينئذ إلى التأویل لنلا يلزم إضافة الشيء إلى نفسه.

الْهَوَاءُ: در اصل به معنای خالی بودن و سقوط کردن است و لذا به هر چیز خالی، هوا می‌گویند؛ از جمله به فضای میان زمین و آسمان؛ الجَوُّ ما بین السماء والأرض، و الجمع الأهوية، وأهل الأهواء واحدها هوى.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۲۶.

۷. نقش طوفان‌ها در آغاز آفرینش

۱.۷. ویژگی‌های این طوفان

۱.۱.۷. نازا بودن

«ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً إِعْتَقَمَ مَهَبَهَا وَ أَدَامَ مَرْبَهَا»

سپس خداوند پاک و منزّه، باد دیگری به وجود آورد که منشأ وزش آن را مهار کرد و این باد را آفرید تا پیاپی بوزد.

نکته

- بین خلق و انشاء فرق است. در جایی که چیزی از چیز دیگر به وجود آمده باشد، خلق گفته می‌شود؛ مثل خلقت انسان از نطفه و اگر چیزی ابتدا از عدم به وجود بیاید به آن انشاء می‌گویند.

۲.۱.۷. قوی بودن

«وَ أَغْصَفَ مَجْرَاهَا»^۱

و آن (باد) را به تندی وزانید.

نکته

- این باد از بادهای معمولی دنیا نیست؛ زیرا بادی است که می‌خواهد از آن آسمان‌ها و زمین خلق شود و ماده مذاب را به حرکت درآورد.

۳.۱.۷. برانگیخته شدن از نقطه‌ای دوردست

«وَ أَبْعَدَ مَنَشَأَهَا»^۲

و از جایی دور برانگیخت.

خداوند آب را بر پشت تندبادی شدید و طوفانی کوبنده سوار کرد.

مشابه

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا﴾^۱ سوگند به بادهایی که خاک می‌پراکنند.

۴.۶. حفظ امواج آب به وسیله طوفان

«فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ وَ سَلَّطَهَا عَلَى شِدِّهِ وَ قَرَّنَهَا إِلَى حَدِّهِ»^۲

پس [خداوند] به آن باد فرمود تا آب را از جریان بازدارد، و آن را بر نگهداری آب تسلط داد، و حد و مرز آن را به خوبی تعیین فرمود.

۵.۶. حرکت آب در بالای فضا

«الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيْقٌ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا ذَفِيْقٌ»^۳

هوا در زیر آن باز و گشوده، و آب (آن گاز فشرده مایع‌گون) در بالای آن در حرکت بود.

نکته‌ها

- دو واژه «متلاطما» و «متراکما» کنایه از فراوانی آب و امتداد و ارتفاع آن دارد و حاکی از آن است که آب، نخستین مخلوق خداوند است و خداوند آن را در فضا و بر روی تندبادی سهمگین و بسیار توفنده آفرید.
- عبارت «قرنها الی حده» به این معنا است که خداوند آب و باد را از جهت مساحت و طول و عرض به یک اندازه قرار داد و پس از آفرینش آب بر فراز باد به باد کشش و نیرویی داد که بتواند آب را محکم نگاه دارد به‌طوری که قطره آبی از میان یا اطراف آن نچکد.

مشابه

﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾^۴ از آبی جهنده آفریده شده است.

۱. ذاریات، ۱.

۲. رَدَّ: برگرداندن آن به جای خود؛ اشاره به قوای جاذبه دارد؛ رَدَّدْتُ الشَّيْءَ أَرُدُّهُ رَدًّا. وَ سَمَّى الْمَرْتَدَّ لِأَنَّهُ رَدَّ نَفْسَهُ إِلَى كُفْرِهِ.

۳. فَتِيْقٌ: بازشده، گسترده و وسیع، صفت مشبّهه از فتق مشتق شده.

ذَفِيْقٌ: حرکت‌کننده؛ از ماده «ذَفَقَ» در اصل به‌معنای جهیدن. دافق: جهنده.

شَدَّ: محکم گرفتن آن؛ در اصل به‌معنای قوت و قدرت چیزی است. شدید، رکن شدید، بَاس شدید، زلزله شدید. اشدّ جمع شدّ است مثل اضَرّ جمع ضرّ و شدّ به معنی قوه است و مراد از اشدّ استحکام نیروی جوانی و سنّ است. قَرَّنَهَا إِلَى حَدِّهِ: آن باد را قرین آب ساخت که تمام آن را کنترل کند؛ ضمیر «ها» به ریح برمی‌گردد و ضمیر «ه» در حده به ماء.

۴. طارق، ۶.

۱. أَغْصَفَ: طوفانی کرد؛ از ماده «عَصَفَ» (بر وزن عصر) به‌معنای سرعت و حرکت و شدت کوبندگی.

مَجْرَاهَا: جریان آن. اسم مکان و همچنین مصدر است و در اینجا به‌معنای مصدری است؛ آی جریانه‌ها، آو اسند الی المحل توسّعا.

۲. مَنَشَأًا: محل نشو؛ یعنی جایگاهی که از آن ایجاد می‌شود.

۲.۷. مأموریت طوفان‌ها

۲.۷.۱. در هم کوبیدن

«فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيْقِ الْمَاءِ الرَّخَّارِ»^۱

پس باد را به برهم زدن آب متراکم، فرمان داد.

۲.۷.۲. حرکت دادن

«وَإِثَارَةَ^۲ مَوْجِ الْبَحَارِ»

و [باد را] به برانگیختن امواج دریا [فرمان داد].

۲.۷.۳. بر هم زدن

«فَمَخَضَتْهُ مَخَضَ السَّقَاءِ»^۳

پس [این تندباد عظیم] آن را چون مشک سقایان به هم زد.

مشابه

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا»^۴

پس درد زاییدن او را به‌سوی تنه درخت خرمایی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مردم بودم و از یادها فراموش شده بودم.

۲.۷.۴. بالا بردن

«وَعَصَفْتُ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ»

و آب را به‌شدت به‌سوی فضا بالا برد آن‌گونه که فضا را طوفانی کند.

۲.۷.۵. جابه‌جایی آب

«تَرَدُّ أَوَّلُهُ إِلَى آخِرِهِ وَسَاجِيَهُ إِلَى مَآثِرِهِ»^۱

(این تندباد) قسمت‌های نخست این آب را بر آخرش می‌ریخت و بخش‌های ساکن را به‌سوی قسمت‌های متحرک می‌برد.

مشابه

«وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى»^۲ سوگند به شب هنگامی که آرام گیرد.«يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا»^۳ روزی که آسمان سخت بچرخد.

۸. آفرینش باد

۸.۱. تراکم بادهای

«حَتَّىٰ عَبَّ غُبَائِبُهُ وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامَهُ»^۴

تا اینکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر روی هم جمع شده بود کف کرد.

نکته

• «وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامَهُ»: منظور این است که قسمتی که روی هم خیلی متراکم بود، کف پیدا کرد؛ یعنی سرانجام کف بالا آمد و به اصطلاح آب، کف انداخت.

۱. سَاجِي: ساکن؛ از ماده «سَجَو» (بر وزن سَهُو). اسم فاعل است به‌معنای «سکن».

مَآثِر: متحرک؛ جریان سریع؛ از ماده «مَوْر» (بر وزن فَوْر). این واژه بر «جاده» نیز اطلاق می‌شود. چراکه مردم در آن در حرکت و رفت‌وآمدند؛ الشَّيْءُ مَوْرًا مِنْ بَابِ قَالَ، تَحَرَّكَ بِسُرْعَةٍ.

۲. ضحی، ۲.

۳. طور، ۹.

۴. عَبَّ: بالا آمد؛ الماء ارتفع.

غُبَائِبُهُ: قسمت برجسته آن؛ از ماده «عَبَّ» به‌معنای نوشیدن آب به‌سرعت و بدون وقفه است؛ کغراب معظم الماء و کثرته و طغیانه.

رَمَى: پرتاب کرد، انداخت.

زَبَد: کره، کف برآمده از آب؛ لعاب أبيض على مِسْفَرِ الجمل، و أكثر ما يكون في الاغترام. و البحر و اللبن.

رُكَامُهُ: قسمت متراکم شده و فشرده آن؛ روی هم جمع شده؛ کغراب معظم الماء و کثرته و طغیانه.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ ۖ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ۖ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾^۱ ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است. همان خدائی که تو را آفرید و منظم ساخت. و در هر صورتی که می خواست تو را ترکیب ساخت.

۱.۹. هر طبقه آسمان مانند سقفی برای طبقه پایین

«جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً وَ عَلَيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ سَمَكاً مَرْفُوعاً»^۲

این در حالی بود که قسمت های پایین را همچون موج مهارشده ای قرار داد و قسمت های بالا را همانند سقفی، محفوظ و بلند ساخت.

نکته

- منظور حضرت از «محفوظا» یعنی از شیطان های آسمان در امان باشد.

استعاره

مستعار: سقف

مستعار منه: خانه

مستعار له: آسمان

جامع: لفظ سقف خانه را برای محل بلند استعاره آورده است، زیرا میان خانه و آسمان در بلندی و احاطه مشابَهت است. سماء که به معنی محل مرتفع است درباره آسمان فراوان به کار رفته است تا جایی که اسمی از اسم های آسمان شده است.

نوع استعاره: مکنیه اصلیه

۱. انفطار، ۶ تا ۸.

۲. سُفْلَاهُنَّ: پایین ترین سطح آسمان های هفت گانه است همان که می توان آن را آسمان اول یا به تعبیر قرآن «السماء الدنيا» نامید.

مَكْفُوف: سفت شده، بسته شده که سیلان و جریان ندارد. از ماده «كف» (بر وزن سد) به معنای قبض و انقباض و جمع کردن چیزی است. به قسمت پایین دست «كف» گفته می شود زیرا به وسیله آن قبض و انقباض صورت می گیرد؛ الممنوع من السقوط و السيلان. سَقْفاً: پوشش اتاق.

سَمَكاً: سقف؛ در اصل به معنای بلندی و ارتفاع است و به سقف خانه «سمک» می گویند چون مرتفع است؛ البناء، قال سبحانه: رفع سمكها، أي بنائها.

مشابه

- «عَبَّ عُبَابُهُ» اشاره به دست یافتن فرشتگان به کمالاتی است که بالفعل از فرمان خداوند برای آن ها حاصل می شود و تا آن درجه ارتقاء می یابد که به واسطه آن ها به دیگران فیض داده می شود.^۱
- «بِالرَّيْدِ رُكَامُهُ» اشاره به صور افلاک و کمالات آن هاست که به واسطه فرشتگان انجام گرفته است، ولی چون صور افلاک در قیام وجودی محتاج به جسم هستند نسبت دادن آن ها به فرشتگان مجرد نسبت شیء پست به شیء برتر می باشد و به همین دلیل سزاوار است که نام رَید بر آن اطلاق شود.^۲

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^۳ از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد، و آب روان کف بر سر آورد و از آنچه بر آتش می گذازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سر آید. خدا برای حق و باطل چنین مثل زند؛ اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می زند.

۲.۸. رفعت بادها

«فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ وَ جَوٍّ مُنْفَهَقٍ»

آن گاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراخ بالا برد.

۹. آفرینش آسمان های هفت گانه

«فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ»^۴

و آسمان های هفت گانه را از آن کف ساخت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. رعد، ۱۷.

۴. سَوَّى: منظم ساخت؛ از مصدر تسویه به معنای اعتدال کامل؛ به این معنا که در یک مجموعه هر چیز در جای خود قرار گرفته باشد.



استعاره

مستعار: موج

مستعار منه: آب متصاعد

مستعار له: آسمان

جامع: میان آسمان و آب متصاعد از جهت ارتفاع و رنگ مشابهت وجود دارد.

نوع استعاره: مکنیه اصلیه

۲.۹. آفرینش آسمان ها بدون ستون

«بَغِيرَ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَلَا دِسَارٍ يَنْظُمُهَا»^۱

بدون ستونی که آن (آسمان) را نگه دارد، و میخی که آن را به نظم کشد.

نکته

• معنایش این است که قوه و نیرویی هست که این ها را حفظ می کند، قوه جاذبه یا میل به سوی مرکز. نیرویی هست که آن ها را در مدار خاصی حفظ می کند؛ لذا می فرماید ستونی که شما بتوانید با چشم ببینید، ندارد.

مشابه

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾^۲ خدا [همان] کسی است که آسمان ها را

بدون ستون هایی که آن ها را ببینید برافراشت.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾^۳ سوگند به آسمان مشبک.

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾^۴ سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن دودی بود.

۱. عَمَدٍ: پایه و ستون؛ جمع عماد و هو ما یسند به.

يَدْعُمُ: نگه دارد؛ از ماده «دَعَم» (بر وزن فِهم) به معنای بر پا نگه داشتن و محافظت و «دَعَام» و «دِعَامه» به معنای ستون هایی که عامل حفظ و نگهداری و پابرجایی ساختمان است.

دِسَارٍ: میخ؛ همچنین به معنای ریسمانی است که چیزی را با آن محکم می بندند. به معنای آن نخ هایی که گاهی اوقات اجزای کشتی را به وسیله آن ها به هم می بندند؛ ککتاب المسمار و الحبل الذی یشد به الأخشاب و یرتب. يَنْظُمُهَا: آن را به نظم کشد؛ از ریشه نظم به معنای به رشته کشیدن و متصل کردن است.

۲. رعد، ۲.

۳. ذاریات، ۷.

۴. فصلت، ۱۱.



۱۰. آفرینش ستارگان

«ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَضِيَاءِ الثَّوَابِقِ»^۱

خداوند آسمان ها را به زینت کواکب و نور ستارگان درخشانند بیاراست.

نکته

• واژه ثواقب، تمام ستارگان و سیارات به جز خورشید و ماه را در بر می گیرد و به این دو به طور جداگانه اشاره شده است.

مشابه

﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾^۲ ستاره درخشانده.

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۳ ما آسمان پایین را به زیور اختران آراستیم.

۱.۱۰. خورشید تابان

﴿وَأَجْرَىٰ فِيهَا سِرَاجًا مُّسْتَطِيرًا﴾^۴

و در آن چراغی روشن و نورافشان روان ساخت.

نکته ها

• عبارت «سراج مستطیر» کنایه از خورشید است.

• واژه سراج به منبع نوری اطلاق می شود که نور را از درون خود بگیرد. البته پدیده ای که هم منبع نور باشد و هم منبع گرما مثل خورشید. دو ویژگی در این واژه وجود دارد. یکی استقلال در تولید نور و دوم کارکرد دوگانه گرمایشی و روشنایی.

مشابه

﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا﴾^۵ و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش

۱. الثَّوَابِقِ: درخشانده؛ واژه ثواقب جمع ثاقبه به معنای نافذ و اصل ریشه ثقب به معنای نفوذ در چیزی است؛ وقتی چیزی قدرت نفوذ پیدا می کند آن را ثاقبه می گویند.

۲. طارق، ۳.

۳. صافات، ۶.

۴. سِرَاجًا: چراغ؛ به منبع نوری اطلاق می شود که نور را از درون خود بگیرد؛ البته پدیده ای که هم منبع نور باشد و هم منبع گرما مثل خورشید.

مُسْتَطِيرًا: نور آن پراکنده و پخش می گردد؛ روشن و نورافشان؛ از ریشه سَطَر مشتق می شود. استطراره: به معنای کشیده شده و مستمر؛ استطار الفجر إذا انتشر ضوئه.

۵. نوح، ۱۶.

۱۰. ۳. صفحه‌ای جنبنده

«وَسَقْفٍ سَائِرٍ وَرَقِيمٍ مَائِرٍ»^۱
و سقفی سیار و آسمانی متحرک (ایجاد کرد).

نکته

• «سَائِرٍ»: یعنی سقف یا مداری که خود آن سیرکننده است و شاید اشاره به این باشد که خورشید با اینکه ثابت است و در منظومه خودش حرکت دوری ندارد ولی خودش مجذوب ستاره دیگری است که به طرف آن در جو حرکت دارد.

مشابه

♦ قَالَ عَلِيٌّ «الْمَطَرُ الَّذِي مِنْهُ أَرْزَاقُ الْحَيَوَانِ مِنْ بَحْرِ تَحْتَ الْعَرْشِ فَمِنْ ثَمَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَمْطِرُ أَوَّلَ مَطَرَةٍ وَيَقُومُ حَتَّى يَبْلُغَ رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ ثُمَّ يَقُولُ إِنَّ هَذَا قَرِيبٌ عَهْدٍ بِالْعَرْشِ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُمْطِرَ أَنْزَلَهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَى سَمَاءٍ بَعْدَ سَمَاءٍ حَتَّى يَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَيُقَالُ الْمُنْزَنُ ذَلِكَ الْبَحْرُ وَتَهْبُ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ سَاقِي عَرْشِ اللَّهِ تَعَالَى تُلْقِحُ السَّحَابَ ثُمَّ يَنْزِلُ مِنَ الْمُنْزَنِ الْمَاءُ وَمَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ حَتَّى يَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ فِي مَوْضِعِهَا»^۲ علی علیه السلام فرمود: بارانی که از آن روزی حیوانات تأمین می‌شود، از دریایی سرازیر می‌گردد که زیر «عرش الهی» قرار دارد بدین جهت شیوه رسول خدا این گونه بود که، وقتی باران شروع می‌شد، زیر باران قرار می‌گرفت، تا اینکه سر و محاسن او تر شود، سپس می‌فرمود: این باران با عرش نزدیکی دارد و آنگاه که خداوند اراده فرماید که باران بیاورد، آن را از آسمانی به آسمان دیگر نازل می‌کند تا به زمین برسد. گفته شده «مزن» همان دریاست، و باد از زیر عرش الهی می‌وزد، ابرها را آبه‌ستن می‌کند، سپس از «مزن» آب سرازیر می‌گردد، و با هر قطره‌ای که روی زمین در جای خود قرار می‌گیرد، یک فرشته همراه خواهد بود.

گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد.

استعاره

مستعار: لفظ سراج

مستعار منه: سراج

مستعار له: خورشید

جامع: سراجا مستطیرا، برای خورشید استعاره آورده شده است. وجه مشابهت این است که چراغ نیرومندی که دارای نور گسترده‌ای است اقتضای وجودیش این است که اطراف خود را روشن کند و در همه جای خانه پرتو افکند و در تاریکی راهنما شود، خورشید نیز عالم را روشن می‌کند و به وسیله نور آن همگان هدایت می‌شوند.
نوع استعاره: مصرحه اصلیه

۱۰. ۲. ماه

«وَقَمَرًا مُنِيرًا فِي فَلَكٍ دَائِرٍ»^۱

و ماهی روشنگر در مداری متحرک ایجاد کرد.

نکته

• یعنی در مداری دایره‌وار هستند و هر کدام مدار مخصوصی دارند. ممکن هم هست که عبارت «فلک مدار» فقط مربوط به ماه باشد؛ یعنی ماه در مداری دایره‌ای دور می‌زند.

مشابه

♦ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۲ اوست کسی که شب و روز و آفتاب و ماه را که هر یک در مداری شناورند، بیافرید.

۱. قَمَرًا مُنِيرًا: ماه روشنگر؛ من أنار الشيء إذا أضاء.

فَلَكٍ: مدار؛ مترادف دور است و به حرکت دایره‌ای دلالت دارد.

دَائِرٍ: چرخنده، دور زننده؛ اسم فاعل از «دار يدور». در اقرب الموارد می‌گوید: دَوَّرَ به معنی حرکت و برگشتن شیء به جای اولی است.

۲. انبیاء، ۳۳.

۱. رَقِيمٍ: آسمان؛ از ماده «رقم» (بر وزن رزم) در اصل به معنای خط و کتابت است. واژه رقم به معانی کاتب و رقم زدن را در معنای نوشتن به کار می‌برند.

مَائِرٍ: متحرک؛ از ماده «مور» است به معنای حرکت‌کننده بالاخره لوح یک نحو حرکت دارد.

۲. نوادر، ص ۴۱.

هرگز از این حالت جدا نمی‌شوند.» د: «گروه دیگری که پیوسته در حال تسبیح خدا هستند و هرگز خسته نمی‌شوند.»

فلسفه خلقت فرشتگان عبادت‌کننده احتمالاً آن است که انسان‌ها به عبادت خویش مغرور نشوند و تصور نکنند عبادت کردن یا نکردن آن‌ها اثری در کبریایی خداوند می‌گذارد. سپس به اوصاف فرشتگان پرداخته، می‌فرماید: «نه خواب، چشمان آن‌ها را می‌پوشاند و نه عقل آن‌ها گرفتار سهو و خطا می‌شود، نه بدن آن‌ها سستی می‌گیرد و نه غفلت و نسیان بر آنان عارض می‌گردد.»

پس از آن به بیان مجموعه دوم از فرشتگان پرداخته، می‌فرماید: «گروهی از آنان امنای وحی خدا و زبان گویای او به‌سوی پیامبران بوده، پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در آمدو شد هستند» درواقع آن‌ها واسطه میان پروردگار و پیامبران و ترجمان وحی او می‌باشند. از این تعبیر استفاده می‌شود که تنها جبرئیل نیست که سفیر وحی خداست. او در حقیقت رئیس سفرای الهی است.

سپس به مجموعه سوم از فرشتگان اشاره کرده، می‌فرماید: «گروهی از آنان حافظان بندگان اویند و دربانان بهشت‌های او.»

و در نهایت به مجموعه چهارم از فرشتگان بزرگ که حاملان عرش الهی هستند اشاره کرده، می‌فرماید: «گروهی از آنان (آن‌قدر عظیم و بزرگ‌اند که) پاهایشان در طبقات پایین زمین، ثابت و گردن‌هایشان از آسمان بالا گذشته است و ارکان وجود و پیکرشان از کرانه‌های جهان بیرون رفته و شانه‌های آن‌ها برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده و متناسب است.» آنگاه به بیان اوصافی از آن‌ها پرداخته، می‌افزاید: «چشم‌های آن‌ها در برابر عرش او فروافتاده و در زیر آن بال‌های خود را به خود پیچیده و میان آن‌ها و کسانی که در مراتب پایین‌ترند، حجاب‌های عزت و پرده‌های قدرت زده شده است.»

سپس به توصیف بیشتری پرداخته، می‌فرماید: «(سطح معرفت و شناخت آن‌ها به قدری بالاست که) هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم به تصویر نمی‌کشند و صفات مخلوقات را بر او جاری نمی‌سازند. هرگز او را در مکانی محدود نمی‌کنند و با نظایر و امثال، به او اشاره نمی‌نمایند.» قدرت آن‌ها جسمانی نیست بلکه از قدرت فوق‌العاده روحانی برخوردارند و به همین دلیل شایستگی حمل عرش الهی را پیدا کرده‌اند.

درواقع، آن‌ها عالی‌ترین مقام توحید را پیدا کرده‌اند؛ مقامی که شایسته است سرمشق برای همه بندگان الهی، مخصوصاً انسان‌های برجسته باشد. آن‌ها هیچ شبیه و مانند و نظیر و مثالی

ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَةٍ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمٌ الْعُيُونُ وَ لَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ وَ مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنَحَتِهِمْ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَ لَا يُجْزَوْنَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ وَ لَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِنِ وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.

۱۱. عالم فرشتگان

فرشتگان موجوداتی مجرد از ماده هستند؛ لذا خصوصیات ماده مثل شکل و رنگ را ندارند. فرشته از داشتن زمان و مکان و حرکت به معنی خروج از قوه به فعل، منزه است. در قرآن کریم در آیات متعددی درباره ملائکه و وظایف و حالات آن‌ها سخن گفته شده است، مانند: ﴿يَبْلُغُونَ عِلَادًا مُكْرَمُونَ﴾ بلکه آنان بندگان گرامی هستند. ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او کار می‌کنند. ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ مطیع امر و فرمان خداوند هستند و او را معصیت نمی‌کنند. ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای ساکنان زمین آمرزش می‌طلبند. گاه به صورت انسان درمی‌آیند و بر انبیا و حتی غیر انبیا ظاهر می‌شوند. چنان‌که در سوره مریم می‌خوانیم: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^۱ ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر مریم نمودار شد.

امام علی (علیه السلام) در این خطبه پس از بحثی که درباره آفرینش آسمان‌ها و چگونگی پیدایش جهان مطرح فرمود به سراغ آفرینش موجودات آسمان و فرشتگان عالم بالا می‌رود و به اقسام فرشتگان پرداخته، آن‌ها را به چهار گروه تقسیم می‌فرماید:

نخست به مجموعه‌ای از فرشتگانی که کارشان عبادت است اشاره می‌کند و آن‌ها را نیز به چند گروه تقسیم می‌کند: الف: «گروهی که پیوسته در حال سجده‌اند و رکوع نمی‌کنند.» ب: «گروهی که همواره در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند.» ج: «گروهی که پیوسته در حال قیام‌اند و

مشابه

♦ در خطبه اشباح می خوانیم: «وَمَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا وَحَشَا بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَائِهَا»^۱ و به وسیله آن‌ها (فرشتگان) تمام فاصله‌های آسمان‌ها را پر کرد و فاصله جَو را از آنان مالا مال ساخت.

♦ «وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاحٍ حَافِدٌ»^۲ در تمام آسمان‌ها به اندازه جای پوست چهارپایی نتوان یافت، جز این که فرشته‌ای بر آن به سجده افتاده یا تلاشگری سریع، مشغول کار است.

♦ ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾^۳ فرشتگان را پیام‌آورنده قرار داده است.

♦ ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾^۴ خدا از میان فرشتگان و مردمان رسولانی برمی‌گزیند.

۱۱.۳. اصناف فرشتگان

۱۱.۳.۱. سجده‌کنندگان

«مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَزُكُّونَ»^۵

گروهی از آن‌ها (فرشتگان) پیوسته در حال سجده‌اند و رکوع نمی‌کنند.

مشابه

♦ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۶ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

۱۱.۳.۲. راکعین

«وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ»^۷

و [گروهی از فرشتگان] همواره در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲. همان.

۳. فاطر، ۱.

۴. حج، ۷۵.

۵. سُجُودٌ وَرُكُوعٌ: سجود جمع ساجد، رکوع جمع راکع؛ هنا جمع ساجد و راکع، و فاعل الصفة يجمع على فعول إذا جاء مصدره عليه أيضا.

۶. حجر، ۲۹.

۷. لَا يَنْتَصِبُونَ: قیام نمی‌کنند؛ از ماده نصب به معنای کمر خود را راست کردن و سر پا ایستادن.

برای خداوند قائل نیستند و هیچ محدودیتی درباره ذات پاک و صفاتش نمی‌شناسند؛ حتی او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می‌دانند، چراکه هر چه به تصور انسان یا فرشته‌ای درآید مخلوق اوست و خداوند برتر از آن است که مخلوق باشد.

۱۱.۱. گشودن بین آسمان‌ها

«ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا»^۱

سپس خداوند میان آسمان‌های بلند را از هم گشود.

نکته‌ها

• از این تعبیر استفاده می‌شود که در میان آسمان‌ها فاصله‌هایی وجود دارد که در آغاز به هم پیوسته بودند.

• سماوات بر هر دو معنای آسمان دلالت دارد یعنی هم آسمان‌های ظاهری و فیزیکی و هم آسمان‌هایی که از آن‌ها به «سما ملکوت» تعبیر می‌کنیم. به عبارات دیگر هم کائنات مادی همراه ستارگان و سیارات و اجرام آسمانی موجود در آن را شامل می‌شود و هم آسمان ملکوت که محل نزول حکم الهی است و امر تعبیر عالم از آنجا صادر می‌شود.^۲

۱۱.۲. فرشتگان در فاصله بین آسمان‌ها

«فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَةٍ»^۳

پس [خداوند] این فاصله‌ها را پُر از انواع فرشتگان ساخت.

۱. الْعُلَا: بلند؛ جمع «علیا» مؤنث «اعلی» به معنای بالا و اشرف است.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. مَلَأَ: پر کرد؛ از ریشه ملء به معنای پر کردن است و بر پر شدن آسمان از فرشتگان دلالت دارد. درست است که ظاهر عبارت این است که ضمیر «هن» به آسمان‌ها بازمی‌گردد، ولی به قرینه «ثم فتق...» و فاء تقریب در «فَمَلَأَهُنَّ» منظور فواصل میان آسمان‌ها است.

أَطْوَارًا: اصناف و گونه‌ها؛ جمع «طور» (بر وزن قول) است؛ جمع طور کثوب و أثواب، و هو فی الأصل التارة يقال: أتیته طورا بعد طور، أى تارة بعد تارة، و یجىء به معنى الحالة، و المراد به هنا الأصناف المختلفة.

مَلَائِك: فرشتگان؛ جمع مَلَك از ریشه الوک به معنای رسالت و فرستادگی مشتق شده است و به رسالت دادن و گسیل کردن برای انجام مأموریت اشاره می‌کند؛ مأخوذة من الالوک و هو الرسالة، يقال: ألك بين القوم ألكا من باب ضرب، و الالوک الرَسُول، و واحدها ملك، و أصله على ما قاله الفيومي ملاك، و وزنه معقل، فنقلت حركة الهمزة إلى اللام و سقطت لكثرة الاستعمال فوزنه معقل فانّ الفاء هي الهمزة و قد سقطت، و قيل: مأخوذ من لاک إذا ارسل، فملاءك مفعّل فنقل الحركة و سقطت الهمزة و هي عين، فوزنه مفل و على كل تقدير فملك إما اسم مكان به معنى محلّ الرسالة، أو مصدر ميمي به معنى المفعول.

نکته‌ها

- دو واژه رکوع و سجود بر وزن فعل آمده‌اند و دو معنای جمعی و مصدری دارند. سجود در معنای جمعی، جمع ساجد است و رکوع در معنای جمعی، جمع راکع است که امام همین معنای جمعی را اراده کرده است.
- نوع سجود و رکوع و تسبیح فرشتگان برای ما مشخص نیست ولی نوعی عبادت و تواضع عارفانه در پیشگاه خداوند دارند که هرگز احساس سستی و خستگی نمی‌کنند.

مشابه

﴿إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا سَجُودٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ رُكُوعٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ قِيَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^۱ اهل آسمان اول تا روز قیامت در سجده‌اند و پیوسته می‌گویند پاک و منزّه است کسی که صاحب ملک و ملکوت است و اهل آسمان دوم تا روز قیامت همواره در رکوع‌اند و می‌گویند پاک و منزّه است خدایی که صاحب عزت و جبروت است و اهل آسمان سوم پیوسته تا قیامت در حال قیام‌اند و می‌گویند پاک و منزّه است خداوندی که زنده است و نمی‌میرد.

۱۱. ۳. ۳. قیام‌کنندگان

﴿وَ صَافُّونَ لَا يَتَرَايِلُونَ﴾^۲

و گروهی (از فرشتگان) پیوسته در حال قیام‌اند و هرگز از این حالت جدا نمی‌شوند.

مشابه

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ﴾^۳ آیا آن‌ها پرندگان را در بالای سر خود ندیدند که صف کشیده‌اند.

﴿أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهُ تَوْتِيلًا يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ﴾^۴ اما در شب بر پای ایستاده و متفکرانه کلام خدا را می‌خوانند و

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۹۸.

۲. صَافُّونَ: در صف ایستاده؛ از ریشه صَف به معنای ایستادن در نهایت نظم و انضباط؛ من صففت الشيء من باب نصر إذا نظمته طولا مستويا و منه صف الجماعة.
لَا يَتَرَايِلُونَ: جدا نمی‌شوند؛ از ماده زیل به معنای برکنار شدن. این همان «زال» ناقصه است و فرق آن با زال تاوه آن است که این یائی است (زیل) و آن واوی است (زوال)؛ التفارق.

۳. ملک، ۱۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

دل‌های خود را با آن اندوهگین ساخته، دوی درد خویش را از آن جویند.

﴿وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا﴾^۱ سوگند به صف‌بستگان که صفی [باشکوه] بسته‌اند.

۱۱. ۳. ۴. تسبیح‌گویان

﴿وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ﴾^۲

و (گروه دیگری از فرشتگان) پیوسته در حال تسبیح خدا هستند و هرگز خسته نمی‌شوند.

مشابه

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ و چون پروردگار توبه فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

۱۱. ۴. ۴. اوصاف ملائکه

۱۱. ۴. ۱. بیداری

﴿لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ﴾^۴

هرگز چشمانشان به خواب نرود.

۱۱. ۴. ۲. به‌دور از سهو و خطا

﴿وَ لَا سَهُوُ الْعُقُولِ﴾

و (هرگز) خردهایشان دستخوش سهو و خطا نشود.

نکته

- سهو العقول: در عقول ایشان خطا وجود ندارد. ترکیب سهو العقول به یکی از ویژگی‌های بنیادین انسان اشاره دارد که انسان در محاسبات خود هم در امور مادی خطا می‌کند و هم

۱. صافات، ۱.

۲. لَا يَسْأَمُونَ: خسته نمی‌شوند؛ از «سَأَمَ» به معنای کسالت و خستگی مشتق می‌شود. ملول و خسته نمی‌شوند؛ الملالة و الصَّحْر.

۳. بقره، ۳۰.

۴. لَا يَغْشَاهُمْ: نمی‌پوشاند؛ از ریشه غَشَوَ و غَشِيَه؛ مضارع غَشِيَه أى آتِيَه.

در مسائل علمی که این ویژگی در فرشتگان نیست.^۱

• فرق بین سهو و نسیان این است که هر چند در هر دو مطلب از خاطر انسان بیرون می‌رود ولی سهو آن است که مطلب از باطن ذات انسان بیرون نمی‌رود اما زمانی که مطلبی از ذهن خارج شود که احتیاج به یاد گرفتن جدید داشته باشد، در این صورت به آن نسیان گفته می‌شود؛ پس سهو یک مرتبه نازل‌تر از نسیان است.

۱۱.۴.۳. بدون ضعف

«وَلَا فَتْرَةٌ أَلْبَدَانِ»^۲

و (هرگز) بدن آن‌ها سستی نمی‌گیرد.

۱۱.۴.۴. همیشه آگاه

«وَلَا غَفْلَةٌ النَّسْيَانِ»

و نه (هرگز) فراموشی بر آنان (فرشتگان) عارض می‌گردد.

۱۱.۵. فرشتگان وحی

«وَمِنْهُمْ أَمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَ أَمْرُهُ»^۳

و گروهی از (فرشتگان) امنای وحی خدا و زبان‌گویای او به‌سوی پیامبران و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در آمدوشد هستند.

نکته‌ها

- از این تعبیر استفاده می‌شود که تنها جبرئیل نیست که سفیر وحی خداست. او در حقیقت رئیس سفرای الهی است.
- گاهی منظور از قضا حکم است که در اینجا چنین است. منظور حکم الهی است و مراد از امر، امر تشریعی خداوند است.

مشابه

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۴
مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی

[قانع‌کننده] است.

♦ «يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ»^۱ [سلام بر شما] ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و مرکز رفت‌وآمد فرشتگان.

۱۱.۶. دربانان بهشت

«وَمِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ»^۲

گروهی از آنان حافظان بندگانِ او، و دربانان بهشت‌های او هستند.

نکته‌ها

- «حَفَظَةُ» جمع «حافظ» به معنای نگهبان است و در اینجا دو معنی می‌تواند داشته باشد: نگهبانان؛ مراقبان اعمال بندگان.^۳
- نگهبانان بندگان که آن‌ها را از آفات و بلاها و حوادث مختلف حفظ می‌کنند. اگر آن‌ها نباشند انسان‌ها دائماً در معرض نابودی هستند.
- خداوند بهشت‌های متعددی دارد و بعضی از شارحان نهج البلاغه عدد آن را هشت می‌دانند که در قرآن مجید به نام‌های: «جَنَّةُ النَّعِيمِ» و «جَنَّةُ الْفَرْدَوْسِ» و «جَنَّةُ الْخُلْدِ» و «جَنَّةُ الْمَاوِی» و «جَنَّةُ عَدْنِ» و «دَارُ السَّلَامِ» و «دَارُ الْقَرَارِ» و «جَنَّةُ عَرْضِهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» آمده است.^۴
- «وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ» ایشان مراقبان بهشت الهی هستند؛ یعنی هم در دنیا از بندگان الهی محافظت می‌کنند و هم در مقامات بهشتی مسئولیت دارند.^۵

مشابه

♦ ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾^۶ هیچ‌کس نیست مگر اینکه نگاهبانی بر او [گماشته شده] است.

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. الْحَفَظَةُ: نگهبانان و نگهداران؛ بر نظارت دائم فرشتگان الهی بر اعمال و حرکات انسان‌ها دلالت دارد. السَّدَنَةُ: خدمتکارها و دربان‌ها.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۵۸.

۵. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۲۵۸.

۶. طارق، ۴.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. فَتْرَةٌ: سستی و ضعف و تبلی؛ الانکسار و الضَّعْف.

۳. مُخْتَلِفُونَ: رفت‌وآمد کنندگان؛ از ریشه اختلاف به معنای آمدوشد مشتق شده است.

۴. آل عمران، ۱۹۰.

- واژه «عرش» در قرآن کنایه از مقام قدرت الهی است.^۱
- این واقعیت در وجود فرشتگان که قدم‌های آنان در اعماق زمین و گردنشان فراتر از آسمان‌ها و ابعاد وجودی آن‌ها گسترده‌تر از ابعاد زمین و آسمان است، برای فکر بشر قابل شناخت نیست.
- اینکه می‌فرماید: «شانه‌های آن‌ها با قوائم عرش مناسبت دارد» مقصودش این است که تا عرش برپاست آن‌ها ثبات و بقا دارند.^۲

مشابه

- ♦ ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ۖ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾^۳ صاحب ارجمند عرش؛ هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.
- ♦ ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۴ آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنان که بر گرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و از او برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند.
- ♦ ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾^۵ و دستت را به گردنت بسته مدار (خساست نکن).

۱.۷.۱۱. عزت و قدرت

«تَاكْسَةُ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبٌ الْعِزَّةِ وَاسْتَارُ الْقُدْرَةِ»^۶

چشم‌های آن‌ها (فرشتگان) در برابر عرش او فروافتاده و در زیر آن بال‌های خود را به خود پیچیده و میان آن‌ها و کسانی که در مراتب پایین‌ترند، حجاب‌های عزت و پرده‌های قدرت

۱. همان، ص ۲۶۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳. بروج، ۱۵ و ۱۶.

۴. غافر، ۷.

۵. اسراء، ۲۹.

۶. تَاكْسَةُ: پایین افتاده؛ از ماده «نكس» (بر وزن عكس) به معنای وارونه کردن و زیرورو نمودن؛ المتاطىء رأسه. مُتَلَفَعُونَ: (کسانی که) پیچیده‌اند؛ از ماده «لَفَعَ» (بر وزن نَفَعَ) به معنای پوشیدن؛ بالتَّوْبِ تلحف و اشتمل به. اَسْتَارَ: پرده‌ها، وسیله پوشش.

- ♦ ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱ برای او فرشتگانی است که پی‌درپی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.
- ♦ ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲ هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست.
- ♦ ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كَرَامًا كَاتِبِينَ﴾^۳ و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده است. [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند.

۱۱.۷. فرشتگان عظیم‌الجثه

«وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَىٰ أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَزْكَائُهُمْ وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ»^۴

گروهی از فرشتگان [آن‌قدر عظیم و بزرگ‌اند که] پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت، و گردن‌هایشان از آسمان بالا گذشته است و ارکان وجود و پیکرشان از کرانه‌های جهان بیرون رفته، شانه‌های آن‌ها برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده و متناسب است.

نکته‌ها

- تعبیر امام یک تعبیر کنایی و ادیبانه است و وسعت مسئولیت و گستره حضور این ملائکه را به تصویر می‌کشد که بر اساس آن این جماعت در تمام هستی و کائنات گذر دارند و امر الهی را در این حوزه گسترده اجرا می‌کنند.^۵

۱. رعد، ۱۱.

۲. ق، ۱۸.

۳. انفطار، ۱۰ و ۱۱.

۴. اَلْمَارِقَةُ: خارج‌شده؛ از ریشه مَرَقَ، يَمْرُقُ؛ المارقة مؤنث مارق، ج آن مارقون؛ أى الخارجة يقال: مرق السهم من الرمية إذا خرج من الجانب الآخر. أَعْنَاقُهُمْ: گردن‌هایشان؛ از ماده عَنَقَ به معنای گردن؛ عنق محل اتصال سر به بدن است. أَكْتَافُهُمْ: جمع کتف: استخوان پهن سرشانه انسان. اقطار: اطراف و اکناف، از ماده «قَطَرَ، يَقْطُرُ»؛ الأطراف. أَزْكَائُهُمْ: اعضایشان؛ از ماده زَكَنَ، يَرْكُنُ؛ جمع الركن كَأَقْفَالٍ وَقِفْلٍ وَهُوَ جَانِبُ الشَّيْءِ، وَالْمُرَادُ هُنَا الْأَجْزَاءُ وَالْجَوَارِحُ. اَلْعَرْشُ: کنایه از مقام قدرت الهی است؛ به معنای حاکمیت خدا و قدرت و تسلط مطلق او.

۵. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۲۵۸.

زده شده است.

نکته‌ها

- «نَاكِسَةً دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ»: کنایه از خضوع فرشتگان است؛ یعنی هیچ‌گاه در مقابل خداوند گردن‌کشی نمی‌کنند.
- «مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنَحَتِهِمْ»: شاید مقصود از بال، جسم مثالی باشد و شاید هم وسیله‌ای که باعث نیروی آن‌ها می‌شود به «اجنحه» تعبیر شده است؛ در هر صورت ظاهر عبارت این است که این‌ها در مقابل خدا طغیان ندارند. متلفع‌اند مثل آدمی که زیر لحاف می‌رود و آن را به خود می‌کشد.
- «مَضْرُوبَةً بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ...»: این تعبیر کنایه است، یعنی قدرت و عظمت ملائکه به حدی است که نه ملائکه پایین‌تر و نه غیر ملائکه نمی‌توانند قدرت آن‌ها را درک کنند.

استعاره

مستعار: مُتَلَفِّعُونَ

مستعار منه: جامه

مستعار له: بال فرشتگان

جامع: بسته بودن بال فرشتگان را امام علیه السلام به جامه پیچیده شده تشبیه کرده و لفظ تلفع را برای آن استعاره آورده است و همه این مفاهیم را برای کمال خضوع فرشتگان و تحت امر بودنشان و ناتوانی آنان از نگرستن به عرش کنایه آورده است.

نوع استعاره: تبعیه

۱۱. ۷. ۲. معرفت و شناخت

«لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمُصْنُوعِينَ وَلَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ»^۱

(فرشتگان) هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم به تصویر نمی‌کشند و صفات مخلوقات را بر او جاری نمی‌سازند. هرگز او را در مکانی محدود نمی‌کنند و با نظایر و امثال، به او اشاره

۱. لَا يُجْرُونَ: جاری نمی‌سازند؛ از ماده جَرَى به معنای روان شدن؛ جریان یافتن؛ أَجْرَى: اجزاء؛ روان ساخت.

نَظَائِر: جمع «نظیر» به معنای مثل است؛ جمع نظیره و هی المثل و الشبه فی الأشکال و الأفعال و الأخلاق، و النظیر المثل فی کل شیء قیل و فی بعض التسخ بالتواظر، آی بالابصار، و فی بعضها بالمواطن آی بالأمكنة.

نمی‌نمایند.

نکته‌ها

- منظور از جمله «لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ» این است که فرشتگان درباره خداوند متعال هیچ نوع ادراکات خیالی و وهمی ندارند؛ یعنی صورت‌های خیالی از خداوند در ذهن آن‌ها نیست.^۱

• ویژگی‌های ملائکه:

۱. آن‌ها موجوداتی عاقل و باشعورند؛
۲. همگی سر بر فرمان خدا دارند و هیچ‌گاه معصیت و نافرمانی نمی‌کنند؛ ﴿مَلَائِكَةٌ غِلَظُ شِدَادٍ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ فرشتگانی درشت‌گفتار و سختگیر بر آن آتش موکل‌اند، هر چه خدا بگویند نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند.
۳. وظایف مهم و بسیار متنوع از سوی خداوند بر عهده دارند؛ گروهی حاملان عرش، گروهی مدبرات امر، گروهی فرشتگان قبض ارواح، گروهی مراقبان اعمال بشر، گروهی حافظان و... هستند.
۴. فرشتگان دارای مقامات مختلف‌اند و همه در یک سطح نیستند؛ ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾^۳ فرمان‌روا و امین است.
۵. پیوسته تسبیح و حمد الهی را به‌جا می‌آورند؛ ﴿يَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ﴾^۴ و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را به‌جا می‌آورند.
۶. گاه به‌صورت انسان یا به‌صورتی دیگر بر انبیا یا انسان‌های شایسته‌ای مانند مریم ظاهر می‌شوند؛

۷. اعتقاد به وجود ملائکه به‌طور اجمال از جمله مسائلی است که قرآن مجید بر آن تأکید دارد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ﴾^۵ پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده، ایمان دارد و

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. تحریم، ۶.

۳. تکویر، ۲۱.

۴. شوری، ۵.

۵. بقره، ۲۸۵.

همه مؤمنان به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند.

۸. گوناگون بودن ملائکه؛

۹. معصوم بودن فرشتگان؛

«وَلَا يَحْذَرُهُ إِلَّا مَا كُنِيَ...»: یعنی نقطه‌ای از عالم نیست که زیر نظر و احاطه فرشتگان نباشد و این‌ها بالاترین نوع ملائکه هستند که به تمام عالم احاطه دارند، واسطه فیض خدا به همه عالم هستند و به اندازه‌ای غلبه و قدرت دارند که حتی ملائکه پایین‌تر هم نمی‌توانند آن‌ها را درک کنند.

۱۲. آفرینش آدم

۱۲.۱. مراحل آفرینش آدم در قرآن

● **مرحله آفرینش از خاک:** خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ حکایت عیسی علیه السلام نزد خدا چون حکایت آدم علیه السلام است که او را از خاک آفرید سپس به او گفت: باش؛ پس موجود شد. این آیه تصریح می‌نماید که خلقت آدم علیه السلام از خاک و به اراده پروردگار است. کیفیت خلقت آدم این بوده که اجزایی از خاک را خداوند جمع کرد سپس به آن فرمان داد، باش. آن خاک به صورت و سیرت یک بشر تمام‌عیار تکون یافت، بدون این که از پدر و مادری متولد شده باشد.

● **مرحله تصویر:** قرآن تصویرپردازی آدم را دومین مرحله آفرینش انسان می‌داند، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾^۲ و همانا ما شما را خلق کردیم، سپس صورتتان بخشیدیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نشد.

● **مرحله دمیدن روح:** مرحله سوم آفرینش آدم، نفخ روح و یا دمیدن روان در کالبد اوست. اگر انسان موجود برتری به شمار می‌رود، به خاطر همین مرحله است که او را به صورت موجودی چندبعدی درآورد: از یک نظر دارای عقل، فکر و اندیشه است که وی را به پایه فرشتگان می‌رساند. قرآن این مرحله از خلقت را چنین بیان می‌کند: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳ پس وقتی آن را پرداختم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده درافتید. می‌دانیم که خدا نه جسم است و نه روح، ولی خدا روح انسان را به خاطر عظمت آن، به خود اضافه می‌کند؛ چنان‌که کعبه را به خاطر عظمتش، به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۴ خانه مرا برای کسانی که برای طواف و اعتکاف و نماز می‌آیند پاکیزه کنید.

امام علی علیه السلام در این خطبه پس از بیان مراحل آفرینش انسان به بیان سجده فرشتگان بر آدم و عدم اطاعت ابلیس از فرمان خداوند به دلیل کبر و غرورش می‌پردازد و سپس فریب آدم و سکونت او در دنیا را بیان می‌کند.

۱. آل عمران، ۵۹.

۲. اعراف، ۱۱.

۳. حجر، ۲۹.

۴. بقره، ۱۲۵.

خداوند سبحان از قسمت‌های سخت و ناهموار زمین و همچنین بخش‌های نرم و هموار و شیرین و شوره‌زار، مقداری خاک جمع فرمود.

نکته‌ها

- جمله «مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذِبِهَا وَ سَبَخِهَا» اشاره به شباهت انسان به مادرش زمین و جمع استعدادها و غرایز متفاوت و متناقض در انسان دارد.
- واژه حزن مترادف واژه صعب و ترکیب «حزن الارض» به معنای زمین‌های سخت است. میان این واژه و صعب اشتراک معنایی وجود دارد. گویا همان‌طور که زمین‌های سخت مقاومت دارند و نفوذ به آن‌ها دشوار است حزن و اندوه نیز حالتی خوشایند نیستند و با وجود آدمی سازگاری ندارند.

مشابه

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱ او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آنگاه از علقه‌ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی‌آورد، تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید، و از میان شما کسی است که مرگ پیش‌رس می‌یابد، و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید، و امید که در اندیشه فرو رود.

۲.۱.۲.۱۲ مرحله گل شدن

«سَنَها بِالماءِ حَتَّى خَلَصَتْ»^۲

خداوند آب بر آن (خاک) جاری ساخت تا گلی خالص و آماده شد.

نکته

- ممکن است که معنای «سَنَها بِالماءِ» این باشد که به وسیله آب آن را خالص و نرم کرده باشد؛ زیرا آن خاک شاید ناخالصی‌هایی داشته که به وسیله آب آن‌ها را جدا کرده و خاکی پاک و نرم به وجود آورده است؛ چون می‌خواست از آن انسان به وجود بیاورد پس باید موجود نرم و خالصی باشد.

۱. غافر، ۶۷.

۲. سَنَها: آن را شست؛ به معنای ریختن آب بر چیزی؛ از ماده «سَن» (بر وزن ظَن) معادل صَبَّ به معنای ریختن است و گاه به معنای نرم و صاف بودن چیزی آمده است؛ من سنتت الماء على الأرض صبيها.

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذِبِهَا وَ سَبَخِهَا تُرْبَةً سَنَها بِالماءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَها بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْها صُورَةً ذَاتَ أَحْشاءِ وَ وُصُولِ وَ أَعْضاءِ وَ فُصُولِ أَجمَدَها حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَها حَتَّى صَلَصَلَتْ لَوْقَتِ مَعْدُودِ وَ أَمِدٍ مَعْلُومِ ثُمَّ نَفَخَ فِيها مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنساناً ذَا أَذْهانٍ يُجِيلُها وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِها وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُها وَ أَدَوَاتٍ يَقْلِبُها وَ مَعْرِفَةٍ يَفَرِّقُ بِها بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ وَ الْأَذْواقِ وَ الْمَشامِ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجناسِ مَعْجُوناً بِطَيِّبَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَشْباهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَ الْأَضدادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْأَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْبَلَّةِ وَ الْجُمُودِ وَ اسْتَأَدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ دِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَ الْخُضُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَ اسْتَوَى خَلَقَ الصَّلْصالِ فَأَعْطاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقاَقاً لِلسُّخْطَةِ وَ اسْتِئْماماً لِلْبَلِيَّةِ وَ إِنْجازاً لِلْعِدَةِ فَقَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ أَدَمَ داراً أَرْغَدَ فِيها عَيْشُهُ وَ آمَنَ فِيها مَحَلَّتُهُ وَ حَذَرَهُ إِبْلِيسَ وَ عَدَاوَتَهُ فَأَغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَةً عَلَيْهِ بِدارِ الْمُقامِ وَ مُرافَقَةِ الْأَبْرارِ فَباعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسْتَبَدَلَ بِالْجَدَلِ وَ جَلَاوٍ بِالْاِغْتِرارِ نَدماً ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبِيَّتِهِ وَ لَقَّاهُ كَلِمَةً رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَّةَ إِلَى جَنَّتِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى دارِ الْبَلِيَّةِ وَ تَناسُلِ الدَّرَجَةِ.

۲.۱۲.۲ مراحل آفرینش آدم از نظر جسم و روح

۲.۱۲.۱ آفرینش جسم آدم

۲.۱۲.۱.۱ مرحله جمع کردن خاک

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذِبِهَا وَ سَبَخِهَا تُرْبَةً»^۱

۱. سَهْلٍ: زمین نرم و هموار؛ اشاره امام به خاک‌های نرم زمین است که در مقابل سختی و صلابت قسمت اول قرار می‌گیرد؛ خلاف الحزن.

عَذِبٍ: شیرین؛ (بر وزن جذب) به معنای آب پاکیزه، گوارا و شیرین است؛ من الأرض ما طاب منها و استعد للنبات. سَبَخٍ: شوره‌زار؛ زمینی که میوه‌ای دلپذیر از آن در نمی‌آید؛ (بر وزن مَلَخ) به معنای زمین شوره‌زار است و جمع آن سباخمی باشد؛ کفلس أيضاً المالحه منها يعلوها الملوحة الغير الصالحة للنبات و لا تكاد تنبت إلا بعض الأشجار و مثله السبخة يفتح الموحدة و سكنوها أيضاً تخفيفاً واحدة السباخ مثل كلبه و كلاب بالكسر أيضاً يجمع على سبخات مثل كلمة و كلمات.

تُرْبَةً: خاک؛ التُّراب: ج أثرية و تِربان: زمین، خاک زمین؛ التراب و الجمع ترب كغرفة و غرف.



مشابه

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾^۱ یاد آر آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خواهم آفرید».

۱۲. ۲. ۱. ۳. مرحله چسبناکی

«وَلَا طَهًا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ»^۲

و آن (خاک) را با رطوبت آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک درآمد.

۱۲. ۲. ۱. ۴. مرحله شکل گیری مفاصل

«فَجَبَلْ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَضْغَاءٍ وَفُضُولٍ وَ أَغْضَاءٍ وَ فُضُولٍ»^۳

پس خداوند از آن (خاک)، صورتی آفرید که دارای خمیدگی‌ها و پیوندها و اعضا و گسستگی‌ها (مفاصل) بود.

نکته‌ها

- درواقع «احناء» (جمع حنو) اشاره به خمیدگی‌های مختلف بدن مانند خمیدگی دنده‌ها و فک‌ها و قسمت بالای سر و پایین پا می‌کند که بدن را برای کارهای مختلف آماده می‌سازد.^۴
- جمله «وَأَغْضَاءٍ وَفُضُولٍ» اشاره به اعضای مختلفی دارد که از طریق مفاصل، با

۱. ص، ۷۱.

۲. لَاطٌ: مخلوط و معجون کرد؛ از ماده «لَوط» (بر وزن صوت) به معنای مالیدن و آمیختن چیزی با چیز دیگر؛ آی مزجها من لاط الشیء بالشیء لوطا لصق. البَلَّةُ: رطوبت؛ بالكسر الرطوبة من البلل. لَزَبَتْ: به هم چسبید و خودش را گرفت؛ از ماده «لَزوب» (بر وزن سکوت)؛ الاشتداد يقال لزب الشیء لزوبا من باب قعد اشتد، و طین لازب يلزق باليد لاشتداده.

۳. صُورَةٌ: اسکلت و هیكل؛ تمثال.

وُضُولٌ: محل اتصال اعضاء به یکدیگر؛ جمع وصل، به معنای رسیدن، اتصال به یکدیگر؛ جمع الوصل كما أنَّ (فصول) جمع الفصل و هما کلّ ملتقى عظمین فی الجسد يطلق علیه باعتبار اتصال أحد العظمین بالآخر وصولا وأوصالا، وباعتبار انفصال أحدهما عن الآخر فصولا و مفاصل. و تفسیر الشَّارح البحرانی الوصول بالمفاصل غیر مناسب لما عرفت من ترادف المفاصل للفصول و إن كان محل الوصل عین محلّ الفصل إلّا أنَّ التَّغاییر بحسب الاعتبار موجود و ملحوظ نعم مصداقهما متحد.

فُضُولٌ: محل انفصال اعضاء؛ ج فصل، به محل‌های جدای اعضا اشاره دارد که آن‌ها را مفصل می‌نامیم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۲.



یکدیگر پیوند دارند و همین امر سبب کارایی زیاد می‌شود.^۱

- مراد از فصول مفاصلی است که در محل تلاقی استخوان‌ها قرار داشته، بدون آن‌ها انسان از حرکت باز می‌ماند و عصب‌هایی که اعضا را به هم پیوند می‌دهند که واژه وصول به آن‌ها اشاره دارد.

مشابه

﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَخْسَنَ صُورَكُمْ﴾^۲ و شما را صورتگری کرد و صورت‌هایتان را نیکو نمود.

۱۲. ۲. ۱. ۵. مرحله سفت و جامد شدن بدن انسان

«أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ لَوْقَتٍ مَّعْدُودٍ وَ أَمَدٍ [أَجَلٍ] مَّعْلُومٍ»^۳

خداوند بعد از آن‌که این گل را شکل داد آن را سفت و جامد کرد تا خود را کاملاً نگه دارد و صاف و محکم و خشک ساخت تا زمانی معین و سرانجامی مشخص.

۱۲. ۲. ۲. پیدایش روح

۱۲. ۲. ۲. ۱. نفخ روح

«ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُّوحِهِ»^۴

سپس از روح خود در او (خاک) دمید.

۱. همان.

۲. غافر، ۶۴.

۳. أَجَمَدٌ: سفت و جامد کرد؛ از ریشه جَمَد و جَمود مشتق می‌شود. امام اشاره می‌کند که خداوند کالبد آدمی را با همان هیئتی که آفریده بود منجمد کرد. واژه انجماد در اینجا به معنای تصلب و تثبیت این اندام است نه معنای اصطلاحی آن که یخ‌زده است.

إِسْتَمْسَكَتْ: نگه داشت؛ اندام‌ها وقتی که منجمد و ثابت شد حالت استمساک پیدا می‌کند، استمساک شدت حفظ و نگهداری را می‌رساند.

أَصْلَدَ: صیقلی کرد؛ از ماده «صلد» (بر وزن صبر)؛ من الصلّد و هو الصلب المتين.

صَلَصَلَتْ: خشک شد که در وقت اصطکاک با چیزی صدا می‌داد؛ از اسماء اصوات هست، از مصدر صلصله و از ریشه صلّ مشتق می‌شود. صلصال آن شیء را می‌گویند که صدا دارد و صلصله در حقیقت صدای آن شیء است، مثل صدای آهن؛ الشیء صلصله إذا صَوَّتْ يقال صلصل الحديد و صلصل الرّعد و الصلصال الطین الیابس الغير المطبوخ الذی یسمع له عند التقر صوت كما یصوت الفخار و هو المطبوخ من الطین، وقيل: إنّ الصلصال هو الطین المتين مأخوذ من صلّ اللحم و أصل إذا صار منتئا، و هو ضعيف لما سنذكره.

۴. نَفَخَ: دمید، وزید؛ فرایند انفاخ زمانی رخ می‌دهد که ملایم‌ترین و لطیف‌ترین چیز بخواهد منتقل شود، به همین دلیل جریان نسیم می‌شود نفخه.

مُثَلَّتْ: مجسم شد، ایستاد؛ از ماده «ثول» (بر وزن حصول)؛ أى تصورت و فی بعض النسخ فمثلت من مثل بین یدیه مثولا من باب قعد انتصب قائما.

نکته

- امتیاز شاخص انسان بر سایر موجودات روح اوست؛ حقیقتی ناشناخته که خداوند آن را به خود منسوب کرده است و این از شرافت و برتری روان انسان‌ها بر جسم و تن آن‌ها حکایت می‌کند.

مشابه

- ◇ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از [نوع و جنس] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.
- ◇ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

۱۲. ۲. ۲. ۲. قوه تصویری انسان

«فَمَثَلْتُ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُحِيلُهَا»^۳

پس به صورت انسانی درآمد دارای نیروی اندیشه، که آن را به تلاش می‌اندازد.

نکته

- «ذَا أَذْهَانٍ يُحِيلُهَا» اشاره به نیروهای مختلف عقلانی و ذهنی است که انسان از هرکدام آن‌ها در بخشی از زندگی استفاده می‌کند. این نیروها عبارت‌اند از: قوه ادراک، قوه حفظ، نیروی خیال و...

۱۲. ۲. ۲. ۳. اندیشه و تفکر

«وَفِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا»

و [به صورت انسانی دارای] فکر و اندیشه که در کارها تصرف می‌نماید.

نکته‌ها

- اشاره به اندیشه‌هایی است که در مرحله اجرا قرار می‌گیرد و به وسیله آن انسان در اشیای مختلف تصرف می‌کند.
- «فِکْر» به صورت جمع آمده تا نشان دهد که قوای عقلی و اندیشه‌های انسانی بسیار متنوع و گوناگون است.^۱

۱۲. ۲. ۲. ۴. اعضا و جوارح

«وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَأَدَوَاتٍ يَقْلِبُهَا»^۲

و [به صورت انسانی دارای] اعضای که خدمت‌گزار خویش قرار می‌دهد و ابزاری که در کارهایش به حرکت درمی‌آورد.

۱۲. ۲. ۲. ۵. نیروی شناخت

«وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»

و [به صورت انسانی دارای] نیروی معرفت که به وسیله آن حق را از باطل جدا می‌سازد.

نکته

- شناخت حق و باطل و نیروی تمیز و تشخیص در انسان از جمله قوای نفسانی است که در سعادت جاودانه انسان نقش بسزایی دارد. این امتیازی است که انسان دارد و حیوانات فاقد آن هستند و آن قوه عاقله است که انسان با آن درک کلیات می‌کند و به وسیله آن حق و باطل را تمیز می‌دهد.

۱۲. ۲. ۲. ۶. قدرت شناخت محسوسات

«وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ»^۳

که طعم‌های مختلف و بوهای گوناگون و رنگ‌ها و اجناس را از یکدیگر بازمی‌شناسد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. جَوَارِح: اندام‌های ظاهری.

يَخْتَدِمُهَا: به خدمت گیرد؛ از ماده «اختدام» به معنای به خدمت درآوردن است؛ الاستخدام.

۳. الْمَشَام: بوها؛ از ماده شَمَم به معنای بویدن. اشْتَمَم، اشْتَمَمًا: خواستار بویدن آن شد. «اشْتَمَم، اشْتَمَامًا الشَّيْءَ»: آن چیز را بوید. الشَّامَةُ: حس بویایی یا شامه. عطف بر حق و باطل است ولی بعضی آن را عطف بر معرفت گرفته‌اند. با دقت در کلمات مولا معلوم می‌شود که معنای اول مناسب‌تر است. بنا بر معنای اول قدرت تمیز، شامل همه این‌ها می‌شود و بنا بر معنای دوم، نیروی تمیز یکی از نعمت‌های خدا شمرده شده، همان‌گونه که قدرت بویایی و بینایی و چشایی نعمت دیگری ذکر شده است؛ جمع المَشْموم لما يشم کالمأكول لما يؤكل.

۱. اسراء، ۸۵.

۲. حجر، ۲۹.

۳. إِنْسَانًا: انسان؛ ۱. از ریشه ایناس به معنای موجود دیدنی مشتق شده است. ۲. از ریشه انس گرفته شود و به معنای موجود انس پذیر است. ۳. از ریشه نسیان به معنای خاصیت ذاتی او که آغشته به صفت فراموشی و نسیان است. ۴. از ریشه نوس و نوسان مشتق شود به دلیل تبدیل و تحول‌های گوناگونی که هرروز از سر می‌گذراند. أَذْهَان: ذهن‌ها؛ جمع الذهن و هو الفطنة و فی الاصطلاح القوى الباطنة المدركة. يُحِيلُ: به این طرف و آن طرف حرکت می‌دهد. از ماده «اجاله» مصدر باب افعال از ریشه «جول» و «جولان» به معنای گردانیدن و جولان دادن، به حرکت درآوردن.

نکته

- ادراکات پنج گانه حسی انسان از قبیل بویایی، چشایی، بینایی، لامسه و شنوایی از شاخصه های معرفت شناسی نفس است.

۱۲. ۲. ۲. ۷. قدرت شناخت رنگ ها

«مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ»^۱

معجونی از رنگ های مختلف و استعداد های گوناگون را (برای انسان) قرار داد.

نکته ها

- اشاره به تنوع رنگ ها در بین نژادهای مختلف انسان، و یا تنوع رنگ ها در جسم و بدن انسان دارد.^۲
- در اینجا «معجوناً» حال یا صفت است برای انسان و منظور از درهم آمیختگی با رنگ های مختلف ممکن است این باشد که انسان ها رنگ های مختلفی دارند و نیز ممکن است مراد این باشد که در یک انسان رنگ های مختلف وجود دارد و احتمال دیگر این است که منظور از آن غرایز و امیال مختلفی باشد که در انسان وجود دارد.

مشابه

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ اللَّسَنَاتِ﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ^۳ و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست. قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است.

۱۲. ۳. ترکیبی از اشیای همسان

«وَالْأَشْيَاءِ الْمُؤْتَلَفَةِ»^۴

و ترکیبی از اشیای همسان (برای انسان) قرار داد.

نکته

- «اشباه المؤتلفه» اشاره به این دارد که بسیاری از اعضای بدن انسان مانند مویرگ ها و

۱. مَعْجُونًا: معجون؛ این واژه در جایی به کار می رود که اجزای مختلف باهم ترکیب شوند؛ حال است برای انسانا که در عبارت قبل آمده است؛ من عجنه عجنای آبی خمره و العجین الخمیر.
طِينَةً: طینت و استعداد؛ الخلقة و الجبله.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. روم، ۲۲.

۴. الْأَشْيَاءُ: همسان، مثل و نظیر؛ از ماده شَبَه (بر وزن عَلم و فَرَس)؛ همچنین است شبیه. شُبْهه آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند؛ جمع الشبه المثل و النظر.
الْمُؤْتَلَفَةُ: الفت گیرنده؛ از ماده أَلَف به معنای پیمان بستن و متحدشدن.

عضلات گوناگون بدن انسان شبیه یکدیگر هستند ولی کارهای مختلفی انجام می دهد.

۱۲. ۴. ترکیبی از نیروهای مختلف

«وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرِّ وَالْثَبَدِ وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ»^۱

همچنین او را ترکیبی از نیروهای متضاد و اخلاط مختلف، از حرارت و برودت و رطوبت و خشکی قرار داد.

نکته

- این اخلاط متباین در حقیقت اشاره به همان اخلاط اربعه است که در قدیم می گفتند به معنای خون و بلغم و صفرا و سوداست و هر کدام خاصیتی دارد.

مشابه

﴿أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ فِيهِ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادُ لَهَا مِنْ خِلَافِهَا﴾^۲ بسی تعجب است از آنچه که در بدن انسان است؟! و آن قلب او است زیرا در قلب انسان هم ماده صفات خوب و حکمت است و هم ضد و خلاف آن.

۱۲. ۵. سجده فرشتگان بر آدم

«وَاسْتَأْذَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةُ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِيمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»^۳

سپس از فرشتگان خواست تا آنچه بر عهده دارند انجام دهند و به عهده ای که پذیرفته اند وفا کنند. به این گونه که بر آدم سجده کنند و او را بزرگ بشمارند و فرمود: بر آدم سجده کنید پس فرشتگان همه سجده کردند جز شیطان.

نکته ها

- پیمانی که از فرشتگان بر سجده برای آدم اخذ شده گویا نظیر عهده ای است که از انسان ها برای پرستش از خود و عدم پرستش شیطان گرفته شده است.
- منظور از سجده برای آدم برای عبادت و پرستش نبوده است زیرا سجده با این عنوان فقط

۱. الْمُتَعَادِيَةِ: اموری که باهم ناسازگارند.
الْأَخْلَاطُ: مخلوط ها؛ از ماده خَلَط به معنای به هم آمیخت.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۳. اسْتَأْذَى: خواستار ادا شد؛ استادی ودیعه: از آن ها طلب ادای به عهد کرد؛ أَى طلب منهم الأداء. إِذْعَانُ: خضوع، اقرار، تسلیم، اعتراف.

خُنُوع: خضوع؛ از ماده خَنَعَ گرفته شده که دو حرف مشترک با خضع دارد؛ كالخضوع لفظاً و معنى.
تَكْرِيمَتِهِ: او را بزرگ بشمارند؛ از ماده كَرَم: (بر وزن فَرَس) به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عَزَتْ؛ إِمَّا به معنای التکریم و هو التعظیم والاحترام مصدر ثان من التفعیل كما فی الاوقیانوس، أو اسم من التکریم.

۱۲. ۵. ۱. شیطان وسیله‌ای برای آزمایش انسان

«فَأَعِطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلْسُّخْطَةِ وَ اسْتِثْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ وَ إِنْجَازًا لِلْعِدَّةِ فَقَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»^۱

خداوند برای سزاوار بودن شیطان به خشم الهی و برای کامل شدن آزمایش انسان‌ها و تحقق وعده‌ها به او مهلت داد و فرمود: تا روز رستاخیز مهلت داده شدی.

نکته

• خداوند به شیطان مهلت داد؛ زیرا خداوند به کسی که در مسیر باطل بیفتد، مهلت می‌دهد تا استعداد درونی او شکوفاتر شود و در نتیجه بیشتر مستحق غضب خدا شود. در حقیقت خلقت ما برای این است که استعدادهای درونی ما به کار افتد و آزمایش شویم. بنابراین کسی که در مسیر باطل است، مدتی به او مهلت داده می‌شود تا هرچه می‌خواهد انجام بدهد.

مشابه

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی تا روز و وقت معلوم.

۱۲. ۶. سکونت آدم در دنیا

«ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشَهُ»^۳

سپس خداوند سبحان، آدم را در خانه‌ای سکنی بخشید که زندگی‌اش را در آن پر نعمت و گوارا کرده بود.

۱. النَّظْرَةُ: مهلت؛ بكسر الظاء مثل كلمة اسم من انظرت الدين آخرته قال سبحانه: «فَنَظْرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ» أى تأخير. سَخْطَةٌ: بر او خشم گرفت؛ اسخَطَ: او را خشمگین کرد، سَخَطَ: نارضایتی، بد آمدن، غضب؛ خشم. المسخَط: ج آن المساخط: برانگیزاننده خشم، باعث خشم.

اسْتِثْمَامًا: آن چیز را تمام و کامل کرد و خواستار تکمیل آن شد؛ از ماده تَمَمَ: آن را تمام و کامل کرد، «اتم، يتم»: آن را کامل و تکمیل کرد؛ بالضم كالسخط الغضب و عدم الرضا- سَخَطَ، يَسْخَطُ.

بَلِيَّة: آزمایش، امتحان، آزمودن؛ اسم من الابتلاء و هو الامتحان.

إِنْجَازًا: وفا کردن، عملی کردن؛ وعده وعده‌ته إذا وفی به.

۲. حجر، ۳۶-۳۸.

۳. أَسْكَنَ: سکونت داد؛ هو الاطمینان و المسكن المنزل.

أَرْغَدَ: توسعه داد، مرقه کرد؛ وسعت و گشادگی در زندگی؛ از ماده رَغَدَ «بر وزن «صمد»؛ النفع الواسع الكثير الذى ليس فيه عناء، قال ابن دريد: الرغد السعة فى العیش.

عَيْشُهُ: زندگی او؛ بكسر العين كالعيش بالفتح مصدر عاش يعيش و هو الحیاة و ما یعاش به من الرزق و الطعام و الخبز.

برای خداست و برای انسان جنبه تکریم داشت و چون به دستور خداوند صورت پذیرفت پس پرستشی برای غیر خدا نبوده است.

• «اسْتَأْذَى اللَّهُ»: به این معناست که خدا طلب تأذیه کرد و به ملائکه گفت آن امانتی را که پیش شما گذاشتم ادا کنید.

مشابه

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۱ و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس.

۱۲. ۵. ۱. غرور شیطان

«اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَ اسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلَاطِ»^۲

غرور و خودبزرگ‌بینی او (شیطان) را گرفت و شقاوت و بدی بر او غلبه کرد. به آفرینش خود از آتش افتخار نمود و آفرینش انسان از کلوخ را پست شمرد.

نکته‌ها

• منظور از شقاوت همان موانع درونی و صفات رذیله‌ای است که در شیطان وجود داشت؛ صفات و موانع اختیاری، نه شقاوت ذاتی و غیراختیاری.

• غرور و تکبر یکی از حالات روحی و روانی انسان است، ولی تا زمانی که به صورت یک رذیله اخلاقی مزمن درنیامده باشد می‌توان آن را کنترل و از بین برد.

• «وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ»: یعنی شیطان خود را غالب و بالا حساب کرد؛ به جهت اینکه از آتش خلق شده و خودش را قیاس کرد که آتش موجودی لطیف است ولی خاک موجودی کثیف است و گفت من به کمال نزدیک‌ترم و موجودات مجرد کامل‌تر از موجودات مادی‌اند.

۱. بقره، ۳۴.

۲. اعْتَرَتْهُ: عارض او شد؛ جلوی او را گرفت؛ از ماده اعترأ.

حَمِيَّةٌ: غیرت، تعصب و تکبر؛ یک نوع داغی و حرارت درونی است که با تعصب همراه است؛ از ریشه حَمَى به معنای داغی و حرارت می‌آید. بالا رفتن دمای بدن و تب کردن را حَمَى می‌گویند. واژه حامیه به معنای گرم و سوزنده.

الشَّقْوَةُ: شقاوت، بدبختی؛ ضد سعادت.

تَعَزَّزَ: به خود بالید.

اسْتَوْهَنَ: خوار شمرد؛ از ریشه وُهَن به معنای ضعف و ناتوانی، وُهَن ضعف است در خلقت یا در اخلاق؛ عدوّه واهنا، ضعیفا.

صَلَاطٍ: گل خشک‌شده که در وقت اصطکاک با چیزی صدا می‌کند، گل خالص آمیخته به خاک است که چون بخشکد وقت دست زدن صدا می‌کند.

مشابه

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾^۱ به آدم گفتیم تو و همسرت ای آدم، در بهشت جای گیرید؛ و هر چه خواهید، و هر جا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید.

۱۲. ۶. ۱. دنیا محل امنیت آدم

﴿وَأَمِنْ فِيهَا مَحَلَّتَهُ﴾^۲

و جایگاه او (آدم) را امن و امان قرار داده بود.

مشابه

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾^۳ و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود و روزی اش از هر سو فراوان می رسید.

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۴ من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۱۲. ۶. ۲. هشدار به آدم

﴿وَ حَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَ عَدَاوَتَهُ﴾^۵

پس (آدم) را از شیطان و دشمنی او ترسانند.

نکته

• خداوند با اسکان آدم در بهشت و آزمایش او به درخت ممنوعه راه تکامل را به روی آدم باز کرد و با معرفی دشمن دیرینه اش «شیطان» او را با بزرگ ترین مانع سعادت آشنا ساخت.

مشابه

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾^۶ در حقیقت، شیطان دشمن شماست؛ پس او را دشمن گیرید.

۱. بقره، ۳۵.

۲. مَحَلَّتَهُ: جایگاه او.

۳. نحل، ۱۱۲.

۴. بقره، ۳۰.

۵. حَذَّرَهُ: او را ترسانند؛ از ریشه حذر به معنای هشدار شدید در قبال امری که خطر جدی دارد، یعنی این فعل در زمانی به کار می رود که فعل پیش رو امری بسیار خطرناک است که حقیقتاً باید از آن دوری کرد.

۶. فاطر، ۶.

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾^۱ پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت، این برای تو و همسرت دشمن است؛ زندها را از بهشت به در نکند تا که تیره بخت گردی.

﴿يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۲ خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند.

درخت ممنوع چه بود؟

در قرآن مجید در شش آیه به شجره ممنوعه اشاره شده است، بی آنکه در معرفی آن سخنی به میان آمده باشد ولی در اخبار و روایات اسلامی و کلمات مفسران بحث های فراوانی در آن شده است. بعضی آن را به شجره گندم تفسیر کرده اند، بعضی به درخت انگور و برخی به انجیر و برخی به نخل و بعضی به کافور تفسیر کرده اند.

در بعد معنوی، بعضی آن را با علم آل محمد و برخی به حسد و بعضی به علم، به طور مطلق تفسیر کرده اند که خداوند به آدم بفهماند خود را بالا نبین.^۳

۱۲. ۶. ۳. دوران فریب آدم

﴿فَاعْتَرَاهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بَدَارُ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقَةُ الْأَبْرَارِ﴾^۴

اما دشمنش به جایگاه زیبای او و همنشینی اش با نیکان حسادت برد و او را بفریفت.

نکته ها

• منظور از «دَارِ الْمَقَامِ» بهشت جاویدان است و «مُرَافَقَةُ الْأَبْرَارِ» اشاره به همنشینی با فرشتگان در محضر حضرت حق دارد.^۵

• عبارت «بَدَارِ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقَةُ الْأَبْرَارِ» را به دو شکل می توان معنا کرد. اول این که ابلیس دید که اگر آدم به همین منوال عمل کند به اقامتی پایدار و هم نشینی با خوبان می رسد، یعنی همان چیزی که ابلیس از آن محروم بود. دوم اینکه اشاره به وضعیت فعلی آدم دارد

۱. طه، ۱۱۷.

۲. آل عمران، ۲۸.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۴. اَعْتَرَاهُ: او را غافلگیر کرد، فریب داد؛ از ماده عَرَّ به معنای غافل شد. عَرَّور: فریب دهنده؛ الغرة بالكسر و هو الغفلة. نَفَاسَةً: کرامت و ارجمندی؛ به چیزی که بسیار ارزشمند و پربهاست نفیس می گویند. پربهاترین بخش وجود انسان که جان است را نفس می گویند؛ الشیء بالضم نفاسة کرم و نفست به مثل ضننت به لنفاسته لفظاً و معنی.

دَارِ الْمَقَامِ: خانه اقامت جاودانی، بهشت؛ بالفتح اسم مکان من قام به معنی انتصب و بالضم اسم مکان من أقام و کلاهما صحیحان و عزم.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۳۶۹.

۱۲. ۶. ۴. ۲ سستی

«وَالْعَزِيمَةَ يَوْهِنُهُ»^۱

و [آدم] عزم راسخ [را که می بایست در برابر وسوسه های شیطانی به کار گیرد] به گفته سست او فروخت.

نکته ها

- منظور از این جمله آن است که عزم و تصمیمی که سزاوار بود آدم در طاعت خدا به کار گیرد به ضعف و ناتوانی فروخت.^۲ اهمیت انسان به تصمیم و اراده اوست؛ یعنی اگر تصمیمی گرفت، دیگران باعث نشوند که او منصرف شود و انسان قاطع وقتی که فهمید این راه حق است، دیگر هیچ کس نمی تواند او را منع یا منحرف کند.
- در ضمیر «شکه» و «وهنه» دو احتمال است: ۱. آدم؛ ۲. شیطان.
- عنایت ها و امدادهای خداوند در حرکت انسان به سوی سعادت خود نقش بسزایی دارد؛ ولی خواست خدا آن است که با اراده و عزم راسخ، خود انسان نقش اصلی را در سعادت یا شقاوت داشته باشد.

مشابه

◊ «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۳ و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.

۱۲. ۶. ۴. ۳ تبدیل شادی به ترس

«وَأَسْتَبْدَلَ بِالْجَدَلِ وَجَلًّا»^۴

او (آدم) شادی خود را به ترس و وحشت مبدل ساخت.

۱۲. ۶. ۴. ۴ پشیمانی

«وَبِالْإِغْتِرَارِ نَدَمًا»

و فریب شیطان برای او (آدم) پشیمانی به بار آورد.

که هم اکنون در مقام حفظ و امنیت خداوند ساکن شده است؛ پس هر کس امروز کنار آدم است از خوبان و مقربان بارگاه الهی است.^۱

گناه آدم

گناه آدم، نسبی، محبتی معرفتی و ارشادی بود، نه مولوی مطلق: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^۲ پس گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند، که نگون بخت شوی. در بعضی از روایات نیز آمده که آدم هرگز از آن درخت ممنوع نخورد، بلکه از درخت های مشابه آن خورد و لذا شیطان به هنگام وسوسه به آن ها گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرده (از دیگری نهی کرده): «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ»^۳ و تا آن روز، نه آدم و نه حوا، سوگند دروغی را نشنیده بودند و به همین جهت تحت تأثیر شیطان واقع شدند^۴: «وَوَاقَسَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۵

۱۲. ۶. ۴. آثار و نتیجه فریب

۱۲. ۶. ۴. ۱ شک

«فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِهِ»^۶

پس [آدم] یقین خود را به شک و تردید فروخت.

نکته

- یکی از راه های نفوذ شیطان در انسان ها و زمینه سازی برای فریب او، تبدیل کردن یقین انسان ها به شک و تردید است.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. طه، ۱۱۷.

۳. اعراف، ۲۰.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵. اعراف، ۲۱.

۶. باع: فروخت؛ در اصل بَاعَ است و از ماده بوع مشتق می شود. واژگان بیع و شراء در قرآن به معنای جابه جایی، دادوستد و عوض کردن چیزی با چیز دیگر و خرید و فروش است.

۱. الْعَزِيمَةُ: ثبات، جدیت و قطعیت؛ از ریشه عَزَم است؛ و عزيمة اجتهاد و جد فی امره.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. طه، ۱۱۵.

۴. جَدَل: فرح و خوشحالی؛ بفتح تین مصدر جذل إذا فرح.

وَجَل: اضطراب، بی قراری و بی ثباتی؛ بر وزن «أَجَل» در اصل به معنی ترس و بیم است.

نکته

- این بیان حضرت علی علیه السلام را جع به خلقت حضرت آدم علیه السلام و سجده ملائکه و تخلف شیطان و فریب خوردن آدم علیه السلام توسط شیطان و بیرون کردن او از بهشت بود.

مشابه

﴿وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ﴾^۱ و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند.

۱۲. ۴. ۵. جبران و توبه

«ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَاءِ كَلِمَةِ رَحْمَتِهِ وَ وَعْدَهُ الْمَرَدِّ إِلَى جَنَّتِهِ»^۲

چون (آدم) به سوی خداوند گام برداشته بود دست لطف الهی به کمکش شتافت و کلمات رحمتش را به او القا کرد و وعده بازگشت به بهشتش را به او داد.

نکته‌ها

- کلماتی که برای توبه به آدم تعلیم داده شد، چه بود؟

۱. ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳ گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.
۲. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ»^۴ معبودی جز تو نیست، تو را تنزیه و تسبیح می‌کنم و حمد تو می‌گویم، مرتکب بدی و گناه شده‌ام و بر خویشتن ستم کرده‌ام از گناه‌ها در گذر که هیچ کس جز تو نیست که بتواند گناهان را ببخشد.

۳. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ «سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثُبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۵ ابن عباس گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم کلماتی را که آدم از پروردگار خود دریافت کرد، پس [خداوند] توبه او را پذیرفت چه بود؟ فرمود: «بحق محمد و علی و فاطمه و حسن

۱. یونس، ۵۴.

۲. توبه: بازگشت؛ الانابه و أصلها الرجوع عما سلف و التدم علی ما فرط.

لَقَاءَ: به او رساند، به او القا کرد؛ أَلْقَاهُ مِنْ بَابِ تَعَبٍ لِقَاءِ اسْتَقْبَلَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ اسْتَقْبَلَ شَيْئًا أَوْ صَادَفَهُ فَقَدْ لَقِيَهُ.

۳. اعراف، ۲۳.

۴. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۱.

۵. کتاب خصال بنا به نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۸.

و حسین جز آنکه توبه‌ام بپذیری. پس توبه‌اش را پذیرفت، زیرا توبه‌پذیر و مهربان است»

• بهشت آدم کدام بهشت بود؟

۱. بهشت موعود و جنة الخلد است؛ این نظر با خروج از آن، که محلی جاودانه است، سازگار نیست.

۲. جمع دیگری آن را باغ خرم و سرسبزی از باغ‌های این دنیا می‌دانند.

از امام صادق علیه السلام درباره بهشت آدم سؤال کردم، فرمود: «جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا»؛^۱ باغی از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون نمی‌آمد.^۲ «ثُمَّ» دلالت بر فاصله زمانی طولانی می‌کند ولی «ف» بر فاصله اندک و ناچیز. توبه مصدر «تَاب» به معنای بازگشت، با «ثُمَّ» آمده است.

«وَ وَعْدَهُ الْمَرَدِّ إِلَى جَنَّتِهِ»: ممکن است از این عبارت استفاده شود که آن بهشتی که آدم علیه السلام در آن بوده است، همان بهشت آسمانی و قیامت است؛ زیرا می‌گوید که خدا به او وعده داد که او را به بهشت برگرداند و ظاهر عبارت این است که او را به همان جایی که بود، برگرداند و ممکن است بگوییم که آدم علیه السلام نخست در بهشتی از دنیا بوده است و بعد هم به بهشت اخروی می‌رود، به هر حال هر دو بهشت است. در هر صورت از این عبارت استفاده می‌شود که حضرت آدم علیه السلام توبه کرد و توبه را خدا به او آموخته بود و وعده داد که او را به بهشت برگرداند.

مشابه

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾^۳ آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟

۱۲. ۲. هبوط به سرای آزمایش

«وَ أَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ»^۴

خداوند او (آدم) را به سرای آزمایش دنیا فرو فرستاد.

۱. کافی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳. آل عمران، ۱۴۲.

۴. أَهْبَطَهُ: او را پایین آورد؛ هبوط به معنای سقوط و پائین آمدن است؛ الماء و غيره هبطا من باب ضرب نزل و في لغة قليلة يهبط هبوطا من باب قعد و هبطته أنزلته بتعدى و لا يتعدى.

نکته‌ها

- دنیا دار واقعی امتحان است و آنچه در بهشت گذشت تمرینی برای شرکت در این امتحان بود.^۱
- هبوط به معنای پایین آمدن است. حال اگر بهشت در آسمان بود، معنای هبوط پایین آمدن بر زمین است و اگر هم بهشت روی زمین بوده است، چون از مقام بالاتر به مقام پایین تری می‌رود، تعبیر به هبوط می‌شود.

مشابه

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا﴾^۲
آدم در برابر پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت. سپس پروردگارش او را برگزید و او را بخشید و [وی را] هدایت کرد و فرمود: «همگی از آن [مقام] فرود آید».

۱.۷.۱۲. دنیا جایگاه تولد

«وَتَنَاسَلُ الذُّرِّيَّةُ»^۳

و آن (دنیا) محل زاد و ولد است.

وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرَوِّعُهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَ مَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ وَ آجَالَ تُفْنِيهِمْ وَ أَوْصَابَ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثَ [تَتَّبَعُ] تَتَّبَعُ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يُخَلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسِلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَا زِمَةَ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ رُسُلٌ لَا تُقْصَرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَ لَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقِ سَمَى لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْ غَايِرَ عَرَفَهُ مِنْ قَبْلِهِ عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتِ الْأَبَاءُ وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاؤُا. إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ [لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ إِثْمَامِ نُبُوتِهِ مَاخُذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاءَهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفِقَةٌ وَ أَهْوَاءُ مُنْتَشِرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَذَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ اتَّقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ [لِقَاءَهُ وَ رَضَى لَهُ مَا عِنْدَهُ وَ أَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَ رَغَبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوَى فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَ لَا عِلْمٍ قَائِمٍ.

۱۳. بعثت پیامبران و مسئولیت بزرگ آنان

۱.۱۳. انبیا، برگزیدگان اند

﴿وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ﴾^۱

خداوند سبحان از فرزندان آدم ﷺ پیامبرانی برگزید.

مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. طه، ۱۲۳-۱۲۱.

۳. تَنَاسَلُ: زاد و ولد؛ التَّوَالِد.

الذُّرِّيَّةُ: فرزندان؛ اولاد؛ اعم از اینکه فرد باشد یا جمع و اصل آن از ماده «ذَرَّ» به معنای مورچه است. می‌توان گفت اولاد انسان مثل مورچه‌هایی هستند که کم کم بزرگ می‌شوند یا در اصل از «ذَرَأَ» است به معنای خلقت و مخلوق؛ و التَّسَلُّ و الولد نظائر و تكون الذُّرِّيَّة واحد و جمعا و فيها ثلاث لغات أفصحها ضم الدَّال و بها قرء السَّبعة فى الآيات القرآنية، و الثانية كسرهما.

۱. اصْطَفَى: برگزید؛ از ریشه «صَفَو و صَفَا» مشتق می‌شود. واژه صافی را از همین ریشه به معنای خالص می‌گیرند. واژه صَفَوَه به معنای خالص و برجسته و گزیده شده است.
انبیاء: پیامبران؛ از ریشه نَبَأ به معنای خبر مهم و سرنوشت‌ساز؛ یعنی پیامبران کسانی هستند که خداوند از نزد خود به آن‌ها خبرهای مهمی داد.

۲. آل عمران، ۳۳.

۱۳. ۲. میثاق انبیا

۱۳. ۲. ۱. حفظ وحی

«أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ»^۱

و از آن‌ها (پیامبران) پیمان گرفت که وحی الهی را به خوبی حفظ کنند.

مشابه

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۲ و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم.

۱۳. ۲. ۲. تبلیغ

«وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ آمَنَتْهُمْ»

و از آنان (پیامبران) خواست که امانت رسالت را به مردم ابلاغ نمایند.

نکته

• رسالت معنایش فرستادگی است. فرق رسول با نبی این است که نبی کسی است که خبر می‌آورد اما رسول کسی است که از طرف خداوند فرستاده شده است. رسول اخص از نبی است. بسیاری از انبیا در خواب به آن‌ها وحی می‌شده و دسته‌ای نیز مطالبی به آن‌ها الهام می‌شد یا اگر در بیداری هم بودند، کتاب نداشتند بلکه مبلغ کتاب‌های پیامبران پیشین بودند ولی رسول به آن‌هایی می‌گویند که کتاب هم داشته‌اند.

مشابه

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۳ و بر فرستاده جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست.

۱۳. ۳. بعثت در فضای جهل

«لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ

۱. میثاق: پیمان؛ از ماده وَثَقَ به معنی اعتماد است. بند قوی و محکم را وثاق می‌گویند. وَثَاقَةٌ به معنی محکم و ثابت شدن.

۲. احزاب، ۷.

۳. نور، ۵۴.

الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ»^۱

این در زمانی بود که اکثر مردم پیمانی را که خدا از آن‌ها گرفته بود دگرگون ساختند، حق او را نشناختند و همتا و شریکانی برای او قرار دادند و شیاطین، آن‌ها را از معرفت خداوند بازداشتند و به هر سو می‌کشیدند و آن‌ها را از عبادت و اطاعتش جدا کردند.

مشابه

﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۲ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟

۱۳. ۴. اهداف بعثت پیامبران

دعوت به خدا، جامع‌ترین فلسفه بعثت همه انبیاء الهی است. قرآن کریم در آیات متعددی درباره بعثت سخن گفته و علت و فواید آن را بیان نموده است؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

• تزکیه و تعلیم

قرآن کریم یکی از اهداف مهم و اصلی بعثت پیامبران را تعلیم و تزکیه مطالب مورد نیاز مردم شمرده است: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۳ همچنان که پیامبری از خود شما را بر شما فرستادیم تا آیات ما را برایتان بخواند و شما را پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت آموزد و آنچه را که نمی‌دانستید به شما یاد دهد.

• آزادی از اسارت‌ها

از نظر اسلام جهل و نادانی، خرافات و رسوم غلط، پیروی از هوای نفس و سلطه‌گری

۱. بَدَّلَ: جایگزین کرد؛ چیزی را برداشتن و دیگری را بر جای آن نهادن؛ أَبَدَلَ، إِبْدَالًا الشَّيْءَ مِنْهُ: عوض آن چیز را گرفت. اسْتَبَدَّلَ، اسْتَبْدَالًا: چیزی را بجای چیزی دیگر تبدیل کرد.

الْأَنْدَادَ: مثل و شبیه و مانند؛ جمع «نَد» (بر وزن ضد) به معنی مثل و شبیه و مانند؛ جمع النَّد و هو المثل.

اجْتَالَتْهُمْ: آن‌ها را برگرداند؛ از ماده «جولان» به معنای دوران، چرخاندن و گرداندن؛ من الجولان آی ادارتهم.

الشَّيَاطِينُ: شیطان‌ها؛ جمع الشَّيْطَانِ مِنَ الشَّطْنِ و هو البعد، قال الزمخشري في محكي كلامه: قد جعل سيبويه نون الشَّيْطَانِ في موضع من كتابه أصلية وفي آخر زائدة، والدليل على أصلها قولهم: تشيطن، واشتقاقه من شطن اذا بعد لبعده عن الصلاح والخير، و من شاط إذا بطل إذا جعلت نونه زائدة.

اقْتَطَعَتْهُمْ: آن‌ها را جدا کرد؛ از ریشه قَطَعَ می‌آید. در کلام عرب راهزن را قاطع الطريق می‌نامند به معنای کسی که بر سر راه می‌نشیند و آن را قطع می‌کند.

۲. یس، ۶۰.

۳. بقره، ۱۵۱.

پس خداوند پیامبرانش را در میان انسان‌ها مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند.

نکته

- در حقیقت خداوند ساختمان وجودی انسان را به گونه‌ای خلق کرده است که اگر فطرتش منحرف نمی‌شد، راه حق را می‌یافت و بی‌چون و چرا خدا را اطاعت می‌کرد.

مشابه

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱
به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲
فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، هرچند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.

﴿فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۳
آیین خالص پروردگار کن؛ این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است.

۱۳. ۴. ۲. یادآوری نعمت

﴿وَيَذْكُرُوهُمْ مِّنْ نِّسْبِ نِعْمَتِهِ﴾^۴

(خداوند از پیامبران خواست تا) نعمت‌های فراموش شده الهی را به آنان (انسان‌ها) یادآوری نمایند.

نکته

- پیامبران حقایقی را بیگانه از ذات و فطرت انسان نیاورده‌اند، بلکه آنچه در سرشت انسان هست به او یادآوری کرده‌اند.

مشابه

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَالِمِ الْغُيُوبِ﴾^۵
و نعمت خدا را که بر شما نازل کرده به یاد آورید.

۱. حدید، ۲۵.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. روم، ۳۰.

۴. مَنَسِی: فراموش شده؛ از ریشه نسیان یعنی غفلت که یکی از ویژگی‌های درونی وجود انسان است.

۵. بقره، ۲۳۱.

... بارهایی است که بر دوش آدمی سنگینی کرده، با رنجور کردنش، توان حرکت را از او می‌گیرد. پیامبران آمدند تا با راهنمایی‌های خود قفس‌های اسارت را درهم بشکنند و آدمی را نجات دهند: ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱ و بار گرانشان را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید.

• اتمام حجت

از دیگر هدف‌های بعثت انبیاء آن است که آنان حجت را بر مردم تمام کنند و راه هرگونه عذرتراشی را در روز قیامت ببندند تا کسی خود را به خاطر کردار ناپسندش بی‌تقصیر نداند و نگوید «اگر پیامبر می‌بود، گمراه نمی‌شدم»: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۲ پیامبرانی مژده‌دهنده و بیم‌دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد.

• برپایی عدالت

یکی دیگر از اهداف بلند پیامبران، اقامه قسط و عدل در جامعه بوده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۳ ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. امام علی (ع) در خطبه‌هایی در مورد بعثت پیامبر (ص) سخن گفته است و در این بخش از خطبه، حکمت بعثت پیامبران و پیامبر اسلام (ص) را بیان می‌کند.

۱۳. ۴. ۱. ادای میثاق

﴿فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ﴾^۴

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. نساء، ۱۶۵.

۳. حدید، ۲۵.

۴. بَعَثَ: برانگیخت؛ اصل واژه به معنای جوشش و جنبش و برانگیختن است. ارتباط آن با معنای بیداری از آن نظر است که آدمی در هنگام خواب دچار رکون و سکون می‌شود و با برخاستن از خواب دوباره تلاش و کوشش را آغاز می‌کند. رُسُل: جمع رسول است به معنای فرستاده و معمولاً به پیامبرانی اطلاق می‌شود که به آنان وحی می‌شده یا صاحب کتاب بودند. در اثر انحرافات که در انسان‌ها پیدا شد، خدا فرستادگان خود را در بین مردم برانگیخت. وَاتَرَ: یکی را بعد از دیگری فرستاد؛ از ماده «وتر» گرفته شده که به معنای فرد در مقابل شفع (زوج) می‌باشد. هنگامی که به باب مفاعله می‌رود به معنای متابعت است (مصدر مواتره به معنای یکی پس از دیگری آمدن)؛ من المواترة و هی المتابعة، قيل: و لا يكون المواترة بين الأشياء إلا إذا وقعت بينها فترة، و إلا فهي مداركة و مواصلة. لِيَسْتَأْذُوهُمْ: برای این که ادای پیمان او را از مردم بخواهند؛ از مصدر استیداء و از ریشه وَدَى و آدی به معنای به جا آوردن و عطا کردن است. پیامبران از مردم آنچه منطبق بر فطرت آن‌هاست، می‌خواهند که انجام بدهند. فِطْرَت: شکافت؛ از ریشه فَطَرَ به معنای شکافتن، ایجاد کردن و آفریدن است. مایه‌های ذاتی که می‌توان آگاهانه و عالمانه به آن‌ها دسترسی داشت؛ این مایه‌ها را فطرت می‌گویند.

۱۳.۴.۳. تبلیغ

«وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ»

(خداوند از پیامبران خواست تا) با ابلاغ دستورهای خدا، حجت را بر آنان (انسان‌ها) تمام نمایند.

نکته

- وقتی مطالب حقی که ابلاغ آن‌ها به مردم لازم بود، ابلاغ شود، در مقام مخاصمه حجت خدا تمام می‌شود و خدا بر مردم غالب خواهد شد ولی اگر به آن‌ها گفته نشود، مردم بر خدا حجت دارند و می‌گویند خدایا تو مطالب حق را به مردم ابلاغ نکردی.

۱۳.۴.۴. احیای عقول

«وَيُثِيرُوا لَهُم دَفَاتِنَ الْعُقُولِ»^۱

(خداوند از پیامبران خواست تا) گنج‌های پنهانی عقل‌ها را برای آنان (انسان‌ها) آشکار سازند.

نکته

- اگرچه عقل انسان یکی از حجت‌های الهی است، چون در شناخت مجهولات ناتوان است پیامبران الهی آمده‌اند تا با هدایت بشر ناتوانی‌های عقلی را برطرف سازند.

استعاره

مستعار: لفظ دفاتن

مستعار منه: دفاتن

مستعار له: فطرت الهی

جامع: استعمال دفاتن در کلام امام علیه السلام استعاره لطیفی است. چون گوهرهای خرد و نتایج اندیشه در وجود انسان‌ها بالقوه موجود بوده است، به گنجینه‌های نهفته شباهت پیدا کرده و استعاره آوردن دَفَینَه برای آن‌ها شکلی زیبا یافته است.

نوع استعاره: مصرحه اصلیه

۱۳.۴.۵. ارائه آیات

«وَيُزَوِّهِمُ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ»^۱

و هدف این بود که آیات قدرت خدا را به آنان (انسان‌ها) نشان دهند.

نکته

- یکی از کارهای پیامبران، توجه دادن انسان‌هاست به آیات عظمت الهی در جهان آفرینش و تبدیل دید سطحی آن‌ها به نگاه الهی و توحیدی است.

مشابه

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ﴾^۲ زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.

۱۳.۵. آیات الهی

۱۳.۵.۱. آسمان

«مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ»

از جمله [آیات قدرت خدا] سقف برافراشته آسمان که بر فراز آن‌هاست.

نکته

﴿سَقْفٍ مَرْفُوعٍ﴾: مقصود آسمان‌ها فقط بر اساس هیئت بطلمیوس نیست که زمین را مرکز عالم فرض می‌کرد و آسمان‌ها را همچون پوسته‌های پیاز محیط بر زمین می‌دانست بلکه بر اساس علم امروز نیز درست است؛ زیرا به هر حال کهکشان‌ها و سیاراتی بالای سر ما وجود دارند.

۱۳.۵.۲. زمین

«وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ»^۳

و [از جمله آیات قدرت خدا] این گهواره زمین که در زیر پای آن‌ها نهاده است.

۱. يُزَوِّهِمُ: به آن‌ها نشان بدهند.

الْمَقْدِرَةُ: توانایی؛ از ماده قَدَر (بر وزن فلس) و مقدره به معنی توانایی است؛ اقْتَدَرَ، اقْتَدَاراً علیه: بر او توانایی یافت؛ بفتح المیم و حرکات الدال کالقدره مصدر من قدر علیه إذا قوی.

۲. فصلت، ۵۳.

۳. مهاد: زمین؛ زمین در اصل به معنای فرش است؛ الفراش و البساط.

۱. يُثِيرُوا: برانگیزانند، تحریک کنند؛ باب افعال از ثَارَ يَثُورُ به معنای انقلاب، از مصدر اثاره به معنای شخم زدن، زیور کردن و برون کشیدن است؛ الغبار يثيره هيجه و آثاروا الأرض فی الایة الشریفة أى قلبوها للزراعة.
دَفَاتِنَ: گنجینه‌ها؛ در اینجا تعبیر دفاتن العقول یعنی گنجینه‌های خرد را امام به کار برده که سرمایه اصلی انسان و عامل تمایز او از دیگر موجودات است.



نکته

- در اینجا حضرت علیه السلام زمین را تعبیر به گهواره کرده است و این خود دلالت می‌کند بر اینکه زمین در نظر ایشان حرکت دارد و در عین حال که حرکت دارد، انسان‌ها در آن آرامش دارند.

۱۳.۵.۳. زندگی

«وَمَعَاشٍ تُحْيِيهِمْ»

و [از جمله آیات قدرت خدا] آن وسایل زندگی که حیات را به آن‌ها می‌بخشد.

مشابه

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

۱۳.۵.۴. مرگ

«وَأَجَالٍ تُفْنِيهِمْ»

و [از جمله آیات قدرت خدا] آن اجل‌ها و سرآمده‌های عمر که آن‌ها (انسان‌ها) را فانی می‌سازد.

نکته

- هر کسی اجلی و مدتی دارد که وقتی آن مدت تمام شود خواهی نخواهی باید از این دنیاود و معلوم است که اجل افراد از قدرت آنان بیرون است و از نشانه‌های قدرت الهی است.

مشابه

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۲ خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد.

۱۳.۵.۵. پیری

«وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ»^۳

و [از جمله آیات قدرت خدا] آن مشکلات و رنج‌هایی که آنان را پیر می‌کند.

۱. انبیاء، ۳۰.

۲. زمر، ۴۲.

۳. أَوْصَابٍ: بیماری‌ها، رنج‌ها، خستگی‌ها؛ از ماده «وَصَب» به معنی بیماری مزمن است؛ جمع الوصب و هو المرض والوجع.

تُهْرِمُهُمْ: آن‌ها را پیر و فرتوت می‌کند؛ از ماده «هَرَم» (بر وزن حَرَم) نهایت پیری و ازکارافتادگی؛ إِذَا أضعفه من هَرَم هرما من باب تعب کبر و ضعف و رجل هَرَم کتف و امرأة هَرمة.



۱۳.۵.۶. حوادث

«وَأَحْدَاثٍ تَتَّبِعُ عَلَيْهِمْ»^۱

و [از جمله آیات قدرت خدا] حوادثی که پی‌درپی بر آنان وارد می‌گردد.

۱۳.۶. خالی نبودن زمین از حجت

«وَلَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ»^۲

و هیچ‌گاه خداوند سبحان، جامعه انسانی را از پیامبری مرسل یا کتابی آسمانی یا دلیلی قاطع یا راهی روشن، خالی نگذاشته است.

نکته‌ها

- تعبیر امام «مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ» به معنای راه پایدار و مستقیم و مستحکم است. راهی است که انسان‌ها می‌توانند مطابق آن حرکت کنند و شیوه زندگی مقبول را تجربه کنند و همان سیره و سنت پیامبر است.
- حضرت علیه السلام لفظ «او» به کار برده‌اند که برای تردید است و معنایش این است که هیچ وقت نمی‌شود که از طرف خدا حجتی بین مردم نباشد و مانعی ندارد چیزهایی که حضرت ذکر می‌کند در عرض هم و در یک زمان هم باشند؛ هم پیغمبر باشد و هم کتابش باشد و هم حجت دیگر باشد.
- حجت یعنی چیزی که در مقام مخاصمه و گفت‌وگو به آن استدلال می‌کنند و با آن بر حریف خود غلبه می‌کنند. اگر خداوند پیامبر و کتاب برای ما فرستاده باشد، آن وقت در مقام محاجه بر ما حجت دارد؛ یعنی خدا بر ما غالب است اما اگر خدا ما را هدایت و راهنمایی نکرده باشد، ما می‌گوییم خدایا راه را به ما نشان ندادی.
- «مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ»: منظور از راه راست، قانون عدل الهی است که به وسیله پیامبران معین شده است. شاید این عبارت اعم از کتاب باشد و سنت پیامبر را هم شامل شود.

۱. أَحْدَاثٍ: پیشامدی که وقوع یافته؛ الْحَادِثُ: ج. حَوَادِثُ، «حَدَّثَانُ الدَّهْرِ»: حوادث و سختی‌های روزگار؛ جمع الحدث بفتح‌تین و هو الامور الحادثة، و خصّت فی العرف بالتواييب المتجددة والمصایب الحادثة.

۲. نَبِيٍّ: پیامبران نبی هستند نه به این معنا که اخباری معمولی و پیش‌پاافتاده را نقل کنند، بلکه کار ایشان انباء است؛ از ریشه نَبَأ به معنای گزارش‌های مهم و تعیین‌کننده؛ فَعِيلٌ به معنی الفاعل و هو مُشْتَقٌّ مِنَ النَّبَأِ و هو الْخَبَرُ وَ نَبَأٌ وَ نَبَأٌ وَ أَنْبَأَ كُلُّهَا به معنی أخبر، و النَّبِيُّ مُخْبِرٌ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ قَلْبُوا فِيهِ الْهَمْزَةُ كَمَا فِي الذَّرِيَّةِ حَسْبَمَا مَرَّ فِي الْفَصْلِ السَّابِقِ. مُرْسَلٌ: فرستاده‌شده؛ فرستاده شدن انبیاء از جانب خداوند.

حُجَّةٌ: بِالضَّمِّ مَا يَحْجُّ بِهِ الْإِنْسَانُ غَيْرَهُ أَيْ يَغْلِبُ بِهِ.

مَحَجَّةٌ: راه روشن و تجربه‌شده؛ بفتح الميم جادة الطريق.



مشابه

﴿اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٍ أَوْ خَائِفٌ مَعْمُورٍ لئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكَمْ ذَا وَائِسَ أُولَئِكَ أُولَئِكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ خَطَرًا بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ﴾^۱ بار خدایا، آری بازهم زمین از عالمی خالی نماند که قائم به حجت باشد، یا ظاهر و آشکار باشد یا ترسان و پنهان، تا حجت‌های خدا و بینات او از میان نروند. این‌ها چند باشند و آن‌ها کجایند؟ به خدا بسیار کم شماره و بزرگ مقام‌اند. بدان‌ها خدا حجت‌های خود را حفظ کند.

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۲ و پیامبرانی که سرگذشت آن‌ها را پیش‌تر با تو گفته‌ایم و پیامبرانی که حکایتشان را با تو نگفته‌ایم؛ و خدا با موسی به طرز خاصی سخن گفت.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾^۳ ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند.

امام کاظم علیه السلام به یکی از یارانشان بنام هشام فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ، وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَأَلْعُقُولُ»^۴ ای هشام! خدا بر مردم دو حجت و دلیل دارد: حجت آشکار، و حجت نهان، حجت آشکار فرستاده‌شدگان و پیغمبران و پیشوایان (بر ایشان تحیت و درود باد) می‌باشند، و حجت نهان عقل‌ها هستند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ»^۵ اگر در زمین جز دو نفر باقی نباشند یکی از آن دو امام است.

۷.۱۳ ویژگی‌های پیامبران

۱.۷.۱۳ وظیفه‌گرا

﴿رُسُلٌ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ﴾



پیامبرانی که کمی نفرتشان و فزونی دشمنان و تکذیب کنندگان‌شان، آن‌ها را از انجام وظایف باز نمی‌دارد.

نکته

● سخن امام علیه السلام اشاره به این است که هر چند عدد انبیا نسبت به جمعیت اندک است و تعداد تکذیب کنندگان فراوان، همچنان که هر پیامبری که در میان امتی مبعوث شد گروهی با او به مخالفت برخاسته، دشمنی کرده، سخن او را تکذیب کردند ولی هیچ‌یک از این تکذیب‌ها قصوری در ادای تکلیف به وجود نیاورد و از اقدام برای آنچه به مصلحت بود باز نداشت.^۱

مشابه

﴿لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ مَعِيَ عِزَّةً وَلَا تَقْرُبُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً﴾^۲ بسیاری جمعیت در پیرامونم باعث عزتم نگردد، و متفرق شدن از اطرافم موجب وحشتم نشود.

۲.۷.۱۳. بشارت هر پیامبر بر ظهور پیامبر آینده

﴿مِنْ سَابِقِ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَايِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ﴾^۳

پیامبرانی که بعضی به ظهور پیامبران آینده بشارت داده شده بودند یا به‌وسیله پیامبران پیشین شناخته شدند.

نکته

● پیامبران در قرون متوالی همه یک هدف را دنبال می‌کرده‌اند و هرکدام از پیامبران سابق از وجود پیامبر آینده خبر می‌داد.^۴

● از این عبارت امام علیه السلام این نکته دریافت می‌شود که پیامبران، پیامبر بعد از خود را با نام و نشان ذکر می‌شناخته‌اند؛ یعنی بنای خداوند بر این بوده است که هر پیامبری پیامبر بعد از خودش را هم به مردم معرفی کند و این جزء برنامه پیامبران بوده است.

مشابه

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ﴾

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۶.

۳. غَايِر: باقی‌مانده؛ از ماده «غبار و غبور» و لذا باقیمانده شیر در پستان را غَبْرَه می‌گویند. باقیمانده خاک را در فضا غبار می‌نامند و به اشخاص یا زمان‌های گذشته «غابر» گفته می‌شود؛ هر الباقی و قد يطلق على الماضی فهو من الأضداد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۱۵.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. نساء، ۱۶۴.

۳. حدید، ۲۵.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۵. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

میان [امت‌های] فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم [جاری] بوده است، و برای سنت [و قانون] ما تغییری نمی‌یابی.

﴿قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾^۱ گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آن‌ها می‌رویم.

۱۳.۸. حکمت بعثت پیامبر اسلام

۱۳.۸.۱. وفای به عهد

«إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ»^۲

خداوند سبحان، محمد رسول‌الله ﷺ را برای وفای به عهد خود فرستاد.

نکته

- اشاره است به بشارت‌هایی که پیامبران گذشته درباره بعثت رسول اکرم ﷺ داشته‌اند؛ چنان‌که قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۳

مشابه

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾^۴ ای پروردگار ما، از میانشان پیامبری بر آن‌ها مبعوث گردان تا آیات تو را برایشان بخواند.

۱۳.۸.۲. اتمام نبوت

«وَإِثْمَامِ نُبُوتِهِ»

و برای کامل کردن نبوتش [پیامبر اسلام را برانگیخت].

نکته

- در این عبارت ممکن است ضمیر «نبوته» به خدا برگردد؛ یعنی خدا پیامبری را فرستاد که جریان پیامبری تمام شود و ممکن است ضمیر «نبوته» به پیامبر اکرم ﷺ برگردد؛ یعنی نبوت پیامبر را به اتمام برساند ولی به قرینه کلمه «عدته» که ضمیر آن به خدا برمی‌گشت، ظاهراً این ضمیر هم به خدا برمی‌گردد.

۱. زخرف، ۲۲.

۲. إِنْجَازٍ: انجام کاری به‌طور قطعی و حتمی؛ از ماده «نَجَزَ» (بر وزن رَجَز) به‌معنی پایان دادن و تحقق بخشیدن است.

۳. صف، ۶.

۴. بقره، ۲۹.

مِنْ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ^۱ و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارت‌گرم.» پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: «این سحری آشکار است.»

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَى ذَلِكُمْ اصْرِي قَالُوا أَفَرُّنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ و [یاد کن] هنگامی را که خدا از پیامبران پیمان گرفت که شما را کتاب و حکمت داده‌ام؛ به پیامبری که آیین شما را تصدیق می‌کند و به رسالت نزد شما می‌آید بگروید و یاری‌اش کنید. گفت: آیا اقرار کردید و عهد مرا پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت: پس شهادت دهید و من نیز با شما از شاهدانم.

۱۳.۷.۳. سنت رایج وجود پیامبران در طول تاریخ

«عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتْ الْقُرُونُ وَ مَضَتْ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتْ الْأَبَاءُ وَ خَلَفَتْ الْأَبْنَاؤُ»^۳

به‌این ترتیب، قرن‌ها گذشت و روزگاران سپری شد؛ پدران رفتند و فرزندان جانشین آن‌ها شدند.

نکته

- «نسلت القرون»: کنایه است از قرن‌هایی که پشت سر هم درمی‌آیند گویی هر قرنی از قرن دیگر متولد می‌شود و این فرزندان پیوسته فزونی می‌گیرند.

مشابه

﴿سُنَّةٌ مِمَّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^۴ سنتی که همواره در

۱. صف، ۶.

۲. آل‌عمران، ۸۱.

۳. نَسَلَتْ: به دنیا آمده‌اند؛ جوامع مختلف انسانی که یکی بعد از دیگری می‌آید؛ من باب ضرب کثر نسله، و يتعدى إلى مفعول يقال: نسلته أى ولدته و نسل الماشى ينسل بالضم و بالكسر نسلا و نسلا و نسلانا أسرع، و نسلت القرون أى ولدت أو أسرع.

سَلَفَتْ: گذشته‌اند؛ اصطلاح سَلَفَى که امروزه رایج است و گروهی به این نام خوانده می‌شوند به‌معنای آن است که این گروه همه اعتقاد خود را در گذشته می‌جویند و می‌گویند حق همان هست که پیشینیان می‌گفتند.

خَلَفَتْ: در پی آمد؛ از ماده خَلَفَ (بر وزن فَلَس) به‌معنای پشت سر، پسینیان و فرزندان؛ و الخلف بالتحريك الولد الصالح، فاذا كان فاسدا أسكنت اللام و ربما استعمل كل منهما مكان الآخر.

۴. اسراء، ۷۷.

۱۳. ۸. ۳. پیمان برای پیامبران

«مَأْخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ»^۱

[این در حالی بود که] از همه پیامبران پیمان درباره او (حضرت محمد ﷺ) گرفته شده بود.

نکته‌ها

- مقصود از گرفتن میثاق پیامبر از انبیا امر نهفته در فطرت آن‌هاست که اعتراف به حقانیت پیامبر اسلام ﷺ و تصدیق دیانتش است؛ زیرا تصدیق نبوت پیامبر ﷺ از جمله عبادات خداوند به شمار می‌آید.^۲
- ممکن است مراد این باشد که از امت‌های این پیامبران میثاق گرفته شد که وقتی پیامبر خاتم آمد، او را بپذیرند؛ چون خود پیامبران که در زمان بعثت زنده نبوده‌اند و اگر مراد خود پیامبران باشد، ممکن است به این جهت باشد که در بعضی روایات آمده که در شب معراج حضرت محمد ﷺ پیامبران را در عالم بالا دید و آن‌ها هم پیامبری او را تصدیق کردند.

مشابه

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ وَآخِذْتُكُمْ عَلَى ذَلِكَ إِنْ أَرَادْتُمْ أَنْ تُقْرَضُوا قَالُوا أَتُؤْمِنُ رَجُلٌ كَذِبًا قَالَ لَا يَأْتِيكُمُ النَّبِيُّ مِنْكُمْ بِلَا بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا فَأَظْهَرِ الْبُرْهَانَ لَنَا مِنْ رَبِّكَ إِنَّا كَافِرُونَ﴾^۳ و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید. [آنگاه] فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را بپذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.

۱۳. ۸. ۴. نشانه‌های مشهور

«مَشْهُورَةٌ سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ»^۴

[در حالی که] نشانه‌های او (حضرت محمد ﷺ) مشهور و میلادش مبارک بود.

۱. مِيثَاقُهُ: پیمان او؛ از ماده وُثِقَ به معنی اعتماد است. وَثَاقَةٌ به معنی محکم و ثابت شدن است. الموثق كمجلس العهد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳. آل عمران، ۸۱.

۴. سِمَاتُهُ: علامات و نشانه‌های او؛ جمع سمه به معنای علامت و نشانه؛ جمع السمة و هی العلامة.

مِيلَادُهُ: زمان تولدش؛ کالمولد وقت الولادة، و لم يستعمل في الموضوع كما توهمه الشارح البحراني بل مختص بالزمان، و المولد يطلق على الوقت و الموضوع كما صرح به الفيومي.

مشابه

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^۱ اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند او را می‌شناسند.

۱۳. ۹. ویژگی‌های عصر بعثت پیامبر

۱۳. ۹. ۱. ملت‌های پراکنده

«وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ»^۲

در آن روز مردم زمین دارای مذاهب پراکنده بودند.

۱۳. ۹. ۲. افکار ضدونقیض

«وَ أَهْوَاءٌ مُتَشَتِّتَةٌ»^۳

و [مردم] افکار و خواسته‌های ضدونقیض داشتند.

نکته

- مقصود این است که ریشه بسیاری از مذاهب و ادیان همان خواست‌ها و هواهای نفسانی اشخاص است ولو پیروان آن دین‌ها قاصر باشند و درک نکنند.

۱۳. ۹. ۳. پراکندگی عقاید

«وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ»^۴

و راه‌ها و عقاید [مردم] پراکنده بود.

۱۳. ۹. ۴. عقاید ملحدانه

«بَيْنَ مُشَبِّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي إِسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ»

گروهی خدا را به مخلوقاتش تشبیه می‌کردند و گروهی نام او را بر بت‌ها می‌نهادند یا به غیر او اشاره و دعوت می‌کردند.

نکته

- ادیان و مذاهب قبل از بعثت پیامبر اسلام:

۱. گروهی از «مُعَظِّلِهِ» اصلاً اعتقادی به خدا نداشتند و آن چیزی را می‌گفتند که در قرآن

۱. بقره، ۱۴۶.

۲. مِلَّةٌ: ادیان و مذاهب؛ جمع مِلَّةٌ به معنای دین و شریعت؛ جمع المِلَّة و هی الشریعة و الدین.

۳. أَهْوَاءٌ: امیال؛ جمع هوا بالقصر إرادة النفس.

۴. مُتَشَتَّتَةٌ: متفرق؛ از ماده شَتَّتَ به معنای پراکنده کردن و پراکنده شدن است؛ أى متفرقة.

۱۳. ۹. ۶. گرامی داشتن پیامبر

«ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ لِقَاءَهُ وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوَى»^۱

سپس خداوند سبحان لقای خویش را برای محمد ﷺ انتخاب کرد و آنچه را نزد خود داشت برای او پسندید و او را با رحلت و انتقال از دار دنیا به سرای آخرت گرامی داشت. و نسبت به جایگاه گرفتاری (دنیا) بی رغبت ساخت.

نکته

- مقصود این نیست که پیامبر امتحان و آزمایش نداشت بلکه مدت آزمایش پیامبر به سر آمد و خدا او را از اینکه دیگر در دنیا گرفتار امتحانات باشد، نجات داد.

۱۳. ۹. ۷. قبض روح پیامبر

«فَقَبِضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً»

پس در نهایت احترام پیامبر ﷺ را به سوی خود قبض روح کرد.

نکته

- مرگ پیامبر ﷺ با عزت و منحصر به فرد صورت گرفت چراکه شخصیت پیامبر اکرم ﷺ در عالی ترین مرحله کمال انسانیت قرار دارد.

مشابه

«وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^۲ و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است. به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خشنود شوی.

۱۳. ۹. ۸. یادگاری از انبیای پیشین

«وَوَخَّلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا»^۳

او (پیامبر ﷺ) هم آنچه را انبیای پیشین برای امت خود به یادگار گذارده بودند در میان شما به جای نهاد.

۱. رَغِبَ: هنگامی که با حرف عَن متعدی می شود به معنای روی برگرداندن و بی میلی است و هرگاه با حرف فی بیاید معنای اشتیاق را می رساند. رَغِبَ بِهِ عَنْ: او را بی میل و رغبت ساخت.

۲. ضحی، ۵.

۳. خَلَفَ: به جای نهاد؛ هنگامی به کار می رود که کسی چیزی را از خود باقی می گذارد. از ریشه خَلَفَ مشتق شده است؛ اَتَقَالَهُمْ تَخْلِيفًا خَلَوْهَا وراءَ ظهورهم.

آمده است: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۱ جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست. می میریم و زنده می شویم و ما را جز گذشت ایام هلاک نکند.

۲. گروه دیگری از آنان خدا را قبول داشتند ولی منکر معاد و رستاخیز بودند و می گفتند: «مَنْ يَخِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^۲ چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند؟

۳. گروه سوم، خداوند و رستاخیز را قبول داشتند ولی منکر بعثت پیامبران بودند و تنها به سراغ پرستش بت ها می رفتند.

۴. بت پرستان نیز مختلف بودند؛ بعضی بت ها را شریک خداوند می دانستند و همین واژه (شریک) را بر آن ها اطلاق می کردند و به هنگام حج می گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا الشِّرِكَا هُوَ لَكَ»

۵. اما گروه دیگری بت ها را شفیعان درگاه خدا می دانستند و می گفتند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۳ این ها را پرستش نمی کنیم مگر برای این که ما را به پیشگاه خدا نزدیک کنند.

۶. گروه دیگری قائل به تشبیه و تجسم بودند و برای خدا جسم و اعضا و صفاتی شبیه انسان ها قائل بودند.^۴

۱۳. ۹. ۵. پیامبر وسیله رهایی از گمراهی

«فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ»^۵

پس خداوند آن ها را (مردم را) به وسیله آن حضرت از گمراهی رهایی بخشید و با وجود پربرکت او، آنان را از جهالت نجات داد.

نکته

- هدایت خدا توسط پیامبران از این نوع است که پیامبران راه را به بشر ارائه نموده و چون بشر در کارهای خود فاعل مختار خلق شده است، باید به اختیار خودش باشد و خود به دنبال راه حق برود و آن را پیدا کند.

۱. جائیه، ۲۴.

۲. یس، ۷۸.

۳. زمر، ۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۵. أَنْقَذَهُمْ: آن ها را نجات داد؛ به بیرون کشیدن غریق از مهلکه اطلاق می شود؛ كَالنَّقْذِ وَالاستِغْثَادِ التَّخْلِيسِ. بِمَكَانِهِ: مصدر به معنی الكون.

نکته

- مصداق روشن میراث پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین بیان شده است: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» همانا من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم.

۱۳. ۱۰. پیامبران امت خود را بی سرپرست رها نمی کردند

«إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ»^۱

زیرا آن ها (پیامبران) هرگز امت خود را بی سرپرست و بی آنکه راه روشنی در پیش پایشان بنهند و پرچمی برافراشته نزد آن ها بگذارند رها نمی کردند.

مشابه

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲ آیا انسان می پندارد که او را به حال خود وا گذاشته اند.

نکته

كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيَّنًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ وَ رَخَصَهُ وَ عَزَّاهُ وَ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ وَ عِبْرَهُ وَ أَمْثَالَهُ وَ مَرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ مُفَسَّرًا مُجْمَلَهُ وَ مُبَيَّنًا غَوَامِضَهُ بَيْنَ مَا خُوِذَ مِيثَاقُ عِلْمِهِ وَ مُوسَّعَ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ وَ بَيَّنَ مُثَبِّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضَهُ وَ مَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخَهُ وَ وَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذَهُ وَ مُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ وَ بَيَّنَ وَاجِبَ بَوْفِيَّتِهِ وَ زَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ وَ مُبَاطِنٍ بَيْنَ مَحَارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ أَوْ عَدَ عَلَيْهِ نَيْرَانُهُ أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ وَ بَيَّنَ مَقْبُولٍ فِي أَذْنَاهُ مُوسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.

۱۴. ویژگی های قرآن

امام علی علیه السلام به عنوان بزرگ ترین پرورش یافته مکتب قرآن و پیامبر اعظم ﷺ همواره در سراسر نهج البلاغه در خطبه ها، نامه ها و کلمات خود به مناسبت های مختلف از قرآن تجلیل نموده، ویژگی های آن را بیان کرده اند و بارها مردم را به رعایت حق قرآن و تدبیر در آن ترغیب فرموده اند؛ به گونه ای که حتی در واپسین لحظات زندگی دنیایی خویش فرزندان مادی و معنوی خود را در عمل کردن به آن وصیت می کنند: «وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ» خدا را، خدا را در باره قرآن، مبدا دیگران در عمل به آن شما پیشی بگیرند. همه این تأکیدات نشانه عظمت این کتاب آسمانی در نگاه امام علی علیه السلام است.

در این خطبه امام علیه السلام درباره جامعیت قرآن می فرماید: کتاب پروردگار میان شماست که بیان کننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثل ها، مطلق و مقید، محکم و متشابه است، عبارات مجمل خود را تفسیر و نکات پیچیده خود را روشن می کند.

۱۴. ۱. حضور قرآن در بین ما

«كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ»^۱

[پیامبر اسلام] کتاب پروردگار شما را در میانتان [به یادگار گذاشت].

نکته

- منظور از کتاب، قرآن است. از این جمله حضرت امیر علیه السلام می فهمیم که قرآن در همان زمان نیز منظم بوده و چنین نبوده که هر سوره و آیه ای از آن پراکنده باشد. تنظیم قرآن در زمان حیات حضرت خاتم ﷺ صورت گرفته است.

۱. كِتَابٌ: منصوب است به عنوان عطف بیان برای «ما» در جمله «خلف فيكم ما خلفت الانبياء» و یا مفعول است برای فعل مقدر «خلف» یا «اعنى».

۱. هَمَلًا: مهمل و بدون تعیین تکلیف؛ زمانی به کار می رود که شتری در صحرا این سو و آن سو برود بی آنکه نگهبان و مراقبی داشته باشد؛ از ماده «هَمَل» (بر وزن حَمَل)؛ محرکة مصدر هَمَلَ كَضْرَبَ يَقَالُ: تَرَكَ الْإِبِلَ وَالْغَنَمَ وَنَحْوَهُمَا هَمَلًا، أَيْ سَدَى يَرْعى بِعَيْرِ رَاعٍ لَيْلًا وَ نَهَارًا، وَ الْهَمَلُ أَيْضًا جَمْعُ هَامِلٍ مِثْلُ هَمَلٍ وَ هَمَالٍ وَ زَانٍ وَ رَكَعٍ وَ كِتَابٍ، يَقَالُ: بَغِيرِ هَامِلٍ أَيْ رَاعٍ وَ لَا رَاعِي لَهُ.

عَلَمٌ: نشانه، علامت؛ رَاغِبٌ: عَلَمٌ اثر و نشان هاست که شیء با آن معلوم می شود مثل عَلَمٌ لَشُكْرٍ وَ عَلَمٌ طَرِيقٍ (نشانه راه). كَوْهٌ رَاغِبٌ: كَوْهٌ معلوم بودنش علم گفته اند. جمع آن اعلام است؛ هُوَ الْعَلَامَةُ وَ مَا يَنْصَبُ فِي الطَّرِيقِ لِإِهْتِدَاءِ النَّاسِ بِهِ مِنَ الْمِيلِ وَ الْمَنَارِ.

۲. قِيَامَتٌ، ۳۶.

۱۴.۲. تبیین حلال و حرام

«مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ»^۱

[در حالی که پیامبر] حلال و حرام خدا و واجبات و مستحباتش را بیان کرده بود.

نکته

• بیان نمونه‌هایی از حلال و حرام‌هایی که در قرآن آمده است:

۱. ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنَ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً»^۲

مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادران و دختران خواهرانتان و زنانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران شیری‌تان و مادران زنانتان بر شما حرام شده‌اند؛ و دختران زنانتان که در کنار شما هستند، هرگاه با آن زنان هم‌بستر شده‌اید بر شما حرام شده‌اند. ولی اگر هم‌بستر نشده‌اید، گناهی مرتکب نشده‌اید؛ و نیز آنان پسرانی که از پشت شما هستند بر شما حرام شده‌اند؛ و نباید دو خواهر را در یک‌زمان به زنی گیرید، مگر آنکه پیش از این چنین کرده باشید. هرآینه خدا آمرزنده و مهربان است.

۲. ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيعَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ»^۳

حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر حیوانی که به هنگام کشتنش نام دیگری جز الله را بر او بگویند، و آنچه خفه شده باشد یا به سنگ زده باشند یا از بالا درافتاده باشد یا به شاخ حیوانی دیگر بمیرد یا درندگان از آن خورده باشند، مگر آنکه ذبحش کنید؛ و نیز هر چه بر آستان بتان ذبح شود و آنچه به وسیله تیرهای قمار قسمت کنید که این کار خود نافرمانی است.

مشابه

﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالاً طَيِّباً»^۴ از چیزهای حلال و پاکیزه که در زمین است بخورید.

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱ و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان بیان کنی.

﴿وَ لِأَجَلٍ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۲ و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام بوده است، برای شما حلال کنم.

۱۴.۳. تبیین ناسخ و منسوخ

«وَ نَاسِيخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ»^۳

و [همچنین پیامبر ﷺ] ناسخ و منسوخ آن را [روشن نمود].

نکته

• گاه حکمت الهی اقتضا می‌کند برای دورانی خاص حکمی را ابلاغ کند که با اتمام آن زمان، حکم دیگری جایگزین آن می‌شود. به حکم اول منسوخ و حکم دوم ناسخ می‌گویند. برای نمونه:

آیه منسوخ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجواکردتان صدقه بدهید.

آیه ناسخ: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۵ آیا ترسیدید پیش از نجوا کردن صدقه‌ها بدهید؟ حال که صدقه نداده‌اید و خدا هم توبه شما را پذیرفته است، پس نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.

مشابه

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۶

هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خدا بر هر کاری تواناست؟

۱. نحل، ۴۴.

۲. آل عمران، ۵۰.

۳. نَاسِيخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ: نسخ در لغت آن است که چیزی را ابطال کرده و چیز دیگری در جای آن قرار دهیم و اصل آن عوض گرفتن چیزی است در جای دیگری؛ اِزَالَةُ مَا كَانَ ثَابِتاً.

۴. مجادله، ۱۲.

۵. مجادله، ۱۳.

۶. بقره، ۱۰۶.

۱. فَرَائِضُ: واجبات؛ از ماده فَرَضَ. این واژه همچون واژه قَرَض در معنای بریدن و تثبیت کردن است؛ جمع الفريضة به معنی المفروضة، و هي الأحكام الواجبة يقال: فرض الله الأحكام أي أوجبها.

فَضَائِلُ: مستحبات؛ از ماده فَضَّل به معنای زیادی و فزونی؛ جمع الفضيلة و هو الخير، و هو خلاف النقيصة.

۲. نساء، ۲۳.

۳. مانده، ۳.

۴. بقره، ۱۶۸.

۴.۱۴. تبیین مباح و ممنوع

«وَرُخْصَةُ وَغَزَائِمُهُ»^۱

و [همچنین پیامبر ﷺ] مباح و ممنوع آن را [روشن نمود].

نکته‌ها

- واژه «الرخصة» در لغت به معنای آسانی و سبک کردن است و در اصطلاح شرعی به معنای آزاد گذاشتن مکلف در انجام کاری است که پیش از این ممنوع بوده است؛ برای مثال: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»^۲ هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کنید. (صید کردن پس از خروج از احرام واجب نیست بلکه مباح است).
- واژه «العزیمه» به معنای اراده مؤکد است و در اصطلاح شرع به لازم و واجب ساختن کاری از سوی خداوند اطلاق می‌شود؛ برای مثال: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^۳ هنگامی که مسافرت کردید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید (نماز قصر در سفر واجب است).

۵.۱۴. تبیین خاص و عام

«وَأَخَاصُهُ وَغَامَمُهُ»

و [پیامبر ﷺ] خاص و عام آن را [توضیح داد].

نکته

- در مورد خاص و عام دو احتمال ذکر شده است:

۱. خاص احکامی است که همه مسلمین را شامل نمی‌شود مانند حکم حج که مخصوص افراد مستطیع است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۴ حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است. «عام» مانند دستور نماز است که همه را شامل می‌گردد: «وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ».

۱. رُخْصَةُ: به اموری گویند که آزاد و رهاست و انجام آن عیبی ندارد؛ جمع الرخصة كغرف و غرفة و هو التسهيل في الأمر والتيسير يقال: رخص الشرع لنا في كذا ترخيصا و ارخص إرخاصا إذا يسره و سهله.

غَزَائِمُهُ: واجب‌های آن؛ منظور از آن اموری قطعی است که هیچ گریزی از آن وجود ندارد و به شکل قطعی و مسلم وضع شده‌اند؛ جمع العزيمة و فسرهما أهل اللغة بالفريضة و الظاهر بقريضة المقابلة بالرخص إرادة الفرائض المشتملة على الجد و الضيق.

۲. مانند، ۲.

۳. نساء، ۱۰۱.

۴. آل عمران، ۹۷.

۲. منظور از خاص آیاتی است که ظاهر آن‌ها عمومیت دارد ولی منظور از آن مورد خاصی است؛ مانند آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱ جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوع اند انفاق می‌کنند (این آیه تنها یک مصداق داشت و آن امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام بود). عام، آیاتی است که عمومیت دارد و همگان را شامل می‌شود مانند: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۲ دست زن و مرد دزد را ببرید.

۶.۱۴. تبیین تمثیلات و عبرت‌ها

«وَعِبَرَةُ وَأَمْثَالُهُ»^۳

و [پیامبر ﷺ] پندها و مثل‌هایش را [روشن ساخت].

نکته

- رهنمودهای لازم برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در قالب مثال‌های آموزنده و نقل قصه‌ها و داستان‌های پیشینیان و عبرت‌گیری از آن‌ها در قرآن بسیار بیان شده است؛ مانند:
۱. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»^۴ آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است.

۲. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۵ و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، همسر فرعون را مثل می‌زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکار برهان.

مشابه

♦ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^۶ همانا صاحب‌نظران را در این عبرتی است.

۱. مانند، ۵۵.

۲. مانند، ۳۸.

۳. عِبَرَةُ: پندهای او؛ از ریشه عَبَرَ به معنای گذار از نقطه‌ای به نقطه دیگر، چنان‌که عابر به کسی می‌گویند که گذر می‌کند. اشک در کلام عرب «عبرة» نامیده می‌شود زیرا از چشم برون می‌آید و از رخسار گذر می‌کند؛ جمع عبرة و هو الاعتبار و الاعتاظ بما مضى.

۴. ابراهیم، ۲۴.

۵. تحریم، ۱۱.

۶. آل عمران، ۱۳.

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱ پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.

۷.۱۴. تبیین مطلق و مقید

«و مَرْسَلُهُ وَ مَحْدُودُهُ»^۲

و [پیامبر ﷺ] مطلق و مقید آن را بیان کرد.

نکته

• مرسَل (مطلق) به معنای بدون قید؛ و منظور احکامی است که بدون قید و شرط بیان شده است. محدود یعنی با قید و بند.

۱. «مطلق» مانند: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾^۳ خداوند خرید و فروش را حلال کرد.

۲. «مقید» حکمی است که با قید و شرطی بیان شده مانند: ﴿تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾^۴ تجارتی که از روی رضایت شما بوده باشد (مطلق را به وسیله مقید تقیید زده، معامله ای را صحیح می داند که مورد رضایت طرفین باشد).

۸.۱۴. تبیین محکم و متشابه

«و مُحْكَمُهُ وَ مُتَشَابِهُهُ»^۵

و [پیامبر ﷺ] و محکم و متشابه آن را معین فرمود.

نکته

• محکم اشاره به آیاتی است که دلالت آن کاملاً روشن است، مانند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و متشابه آیاتی است که در ابتدای نظر نوعی ابهام و پیچیدگی دارد، مانند: ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۶ چشم‌ها در آن روز به پروردگارش می‌نگرد. ابهام ظاهری این آیه در پرتو آیاتی که می‌گوید خداوند مکان و جهت و جسم ندارد و دیده نمی‌شود، برطرف می‌گردد؛ مانند آیه

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱ چشم‌ها او را درک نمی‌کند و او چشم‌ها را ادراک می‌نماید و او دقیق و آگاه است.

مشابه

• ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسُخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَكِّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمات‌اند، این آیه‌ها ام‌الکتاب‌اند، و بعضی آیه‌ها متشابهات‌اند. اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، درحالی‌که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند؛ و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.

۹.۱۴. تبیین مجمل و مبین

«مُفَسَّرًا مُجْمَلُهُ وَ مُبَيَّنًّا غَوَامِضُهُ»^۳

و [پیامبر ﷺ] مجمل آن را تفسیر و غوامض و پیچیدگی‌هایش را [با سخنان مبارکش] تبیین نمود.

نکته‌ها

- مجمل مانند آیاتی که دستور به نماز می‌دهد و رکعات و ارکان آن را تفسیر نمی‌کند اما پیامبر ﷺ آن را شرح می‌دهد؛ و غوامض مانند حروف مقطعه قرآن است که در احادیث اسلامی تبیین شده است.^۴
- فرق میان غوامض و متشابهات در این است که متشابهات دارای معنی و مفاهیمی در ابتدای نظر می‌باشد ولی غوامض تعییراتی است که در بدو نظر کاملاً مبهم است.^۵

۱. انعام، ۱۰۳.

۲. آل عمران، ۷.

۳. مُفَسَّرًا: تفسیر کننده؛ از ماده فَسَرَ که تفسیر از آن مشتق می‌شود و سَفَرَ که سافر از آن مشتق شده به معنای عیان کردن و آشکار ساختن است.

مُجْمَل: بیان سر بسته.

غَوَامِضُ: آیاتی که معانی آن‌ها غامض و پیچیدگی دارد؛ الحق غموضاً من باب قعد خفی و نسب غامض لا يعرف.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۴۳.

۵. همان، ص ۲۴۳.

۱. حشر، ۲.

۲. مَحْدُود: حکمی که حدود و قیودی برای آن مشخص شده است؛ مرز میان دو کشور را حد می‌گویند و حدود جغرافیایی یک کشور را سرحدات می‌نامند.

۳. بقره، ۲۷۵.

۴. نساء، ۲۹.

۵. مُحْكَم: آیه‌ای که دلالت آن بر معنایی روشن و تردیدناپذیر است؛ من اللفظ ما اتضح دلالتة. مُتَشَابِه: آیه‌ای که معنای آن صریح و روشن نیست و تحمل معانی متعدد را دارد (معانی‌ای که به هم شباهت دارند).

۶. قیامت، ۲۳.

۱۴.۱۰. حقایق روشن و پنهان

«بَيْنَ مَا خُوِ مِنْهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ»

از بین آنچه از مردم پیمان گرفت که آن را بیاموزند و آنچه بندگان می‌توانند در مورد آن ناآگاه بمانند.

نکته‌ها

• برخی از حقایق قرآن روشن و هیچ‌کس در جهل به آن معذور نیست، مانند آیات توحید و صفات خدا که همه مؤمنان باید از آن باخبر باشند؛ ولی بعضی از آیات مانند اصل معاد و رستخیز که همه باید بدان معتقد باشند در حالی که آگاهی بر جزئیات بهشت و دوزخ ضرورتی ندارد.^۱

• بیان چند نمونه آیات دشوار در قرآن:

۱. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ «تورا از روح می‌پرسند. بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند».

۲. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۳ «و یاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی‌خبر بودیم».

۱۴.۱۱. نسخ احکام

«وَبَيْنَ مُثَبَّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ وَ مَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ»

قسمتی از احکام آن (قرآن) برای زمان محدودی الزام شده و نسخ آن در سنت پیامبر ﷺ معلوم گشته است.

نکته

• مجازات زناى محصنه، در قرآن به‌عنوان حبس ابد ذکر شده است:

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَوْ بَعَّةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»^۴ «و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آن‌ها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند زنان

را در خانه محبوس دارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد.

اما بعداً با احادیثی که درباره رجم وارد شده است این حکم نسخ شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْحُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنِيَا جُلِدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جُلْدَةً فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرِّجْمُ»^۱ «هر گاه مرد و زن آزاد زنا کنند، به هر کدام یک صد تازیانه می‌زنند. اما مرد و زن همسر دار باید سنگسار شوند».

۱۴.۱۲. نسخ سنت با آیات قرآن

«وَاجِبٌ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ وَ مُرْخَصٌ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ»

احکامی است عمل به آن در سنت، واجب است ولی در قرآن مجید، ترک آن مانعی ندارد.

نکته

• مانند حکم روزه که در آغاز تشریع چنان بود که مسلمانان تنها می‌توانستند در ابتدای شب افطار کنند و هرگاه می‌خواستند و بعد بیدار می‌شدند مفطرات روزه بر آن‌ها جایز نبود. ولی این سنت پیامبر بعداً به وسیله آیه شریفه: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»^۲ (و بخورید و بیاشامید تا رشته روشن صبحدم در تاریکی شب آشکار شود) نسخ شده است.

۱۴.۱۳. واجبات موقت و غیر موقت

«وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ وَ زَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ»

و احکامی که در بعضی از اوقات واجب است، ولی وجوبش در زمان بعد از میان رفته است.

نکته

• واجبات موقت مانند روزه ماه مبارک رمضان که در این ماه واجب می‌شود و بعد از بین می‌رود، به خلاف تکالیف دائمی، مانند امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حق و عدل که همیشه واجب و لازم است.^۳

۱۴.۱۴. گناهان کبیره و صغیره

«وَمُبَايِنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ أَوْ عَدَ عَلَيْهِ نِيرَانُهُ أَوْ صَغِيرٍ أَرَصَدَ لَهُ غُفْرَانُهُ»^۴

محرمات الهی از هم جدا می‌باشند، برخی از آن‌ها، گناهان بزرگ است که وعده آتش دارد و

۱. الکافی، ج ۷، ص ۱۷۷.

۲. بقره، ۱۸۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۴۵.

۴. مُبَايِنٌ: از هم جدا شده؛ جدا و تفکیک شده؛ بفتح الیاء مفعول من باین به معنی المفاصل.

أَرَصَدَ: کمین کرد؛ از ماده رَصَد به معنای مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن و نیز به معنی مراقب و مراقبت شده.

بعضی کوچک که وعده بخشش داده است.

نکته‌ها

- از جمله گناهان کبیره شرک و قتل نفس است که در آیات قرآن صریحاً وعده عذاب نسبت به آن‌ها داده شده است. در مورد شرک: ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾^۱ هر کس که برای خداوند شریکی قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کند، و جایگاه او آتش است؛ و در مورد قتل نفس: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾^۲ و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود.
- گناهان صغیره همان است که در آیه ۳۲ سوره نجم به عنوان «اللّم» به آن اشاره شده است. بعضی از مفسران، «لمم» را به نیت معصیت بدون انجام آن یا گناهان کم‌اهمیت تفسیر کرده‌اند: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾^۳ آنان که از گناهان بزرگ و زشت‌کاری‌ها، جز لغزش‌های کوچک، خودداری می‌ورزند.

۱۴. ۱۵. اعمالی که مقدار کمش مورد تأکید است

«وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ مُوسَعٍ فِي أَقْصَاهُ»

برخی (از احکام) انجام کمش مورد قبول و مقدار بیشترش مجاز و خوب است.

نکته

- این تعبیر اشاره به اعمال و برنامه‌هایی است که مقدار کمش مورد تأکید واقع شده است، ولی مردم در انجام هر چه بیشتر آن آزادند. بعضی از مفسران نهج البلاغه، مثال آن را تلاوت قرآن گفته‌اند: ﴿فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۴ تلاوت کنید آنچه از قرآن برای شما میسر است.

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وَلُؤْلُؤَ الْحَمَامِ وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِقَوَاعِظِهِمْ لِعِظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُخْرِزُونَ الْأَرْيَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ وَيَتَّبِعُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا فَرَضَ حَقَّهُ وَأَوْجَبَ حَجَّهُ وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

۱۵. فریضه حج

کلمات و سخنان فراوانی از مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه وجود دارد که اهمیت و ضرورت فریضه حج را در اسلام بیان می‌دارد. ایشان حج را وسیله‌ای برای آزمون بندگی و عبودیت دانسته است تا مردم فروتنی و تواضع خویش را بر خداوند سبحان به اثبات رسانند. امام علیه السلام در این بخش از خطبه به بیان فریضه حج می‌پردازد. پیام ویژه آن می‌تواند این باشد که حج بیت‌الله الحرام عصاره اسلام و دربرگیرنده مسائل مهم فردی، اجتماعی، تربیتی، اخلاقی و سیاسی این دین خاتم است. از همین رو حضرت سخن از وجوب حج به میان آورده، با تعبیر گویا و دقیق، مسلمانان جهان را به انجام این فریضه بزرگ تشویق می‌کند.

۱. ۱۵. عظمت فریضه حج

۱. ۱. ۱۵. وجوب حج

«وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ»^۱

و [خداوند] حج بیت‌الله الحرام را بر شما واجب کرده است.

نکته

- کلمه «حَرَام» صفت بیت است؛ یعنی بیتی که محترم است. ممکن است مراد این باشد که برخی اموری که در مکان‌های دیگر جایز و مباح است، در خانه خدا حرام است و نباید انجام شود.

مشابه

۱. حَجَّ: قصد کرد؛ این معنای عام آن است و در معنای خاص قصد کردن خانه خداست؛ بالفتح و الکسر هو القصد و فی لسان الشرع أو المتشرعة قصد بیت الله الحرام تقرّباً الیه سبحانه بأفعال مخصوصة فی زمان مخصوص فی مواطن مخصوصة، و فی المصباح حجّ حجا من باب قتل قصد و الاسم الحجّ بالکسر.

۱. مانده، ۷۲.

۲. نساء، ۹۳.

۳. نجم، ۳۲.

۴. مزمل، ۲۰.

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ نَيْبِكَ الْمُحَرَّمِ﴾^۱ ای پروردگار ما، برخی از فرزندانم را به وادی ای بی هیچ کشته ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم.

۱.۱.۱۵. قبله مردم

«الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلأَنَامِ»^۲

همان خانه ای که آن را قبله مردم قرار داد.

مشابه

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۳ نگر بستنت را به اطراف آسمان می بینیم. تو را به سوی قبله ای که می پسندی می گردانیم.

۱.۱.۱۵. عاشقان بی قرار حج

«يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وَلُؤْلُؤَ الْحِمَامِ»^۴

[حجّاج] همچون تشنه کامانی که به آبگاه می روند به سوی آن می آیند و همچون کبوتران به آن پناه می جویند.

نکته

• اشاره به این دارد که مردم هر سالی اشتیاق دارند که به مکه بروند چنان که کبوتران ساکن حرم بدان مکان انس دارند.^۵

مشابه

۱. ابراهیم، ۳۷.

۲. قِبْلَةً: چیزی که توجه همه به سوی آن است. أَنَام: انسان ها و مردم.

۳. بقره، ۱۴۴.

۴. يَرُدُّونَهُ: به آبگاه می روند؛ در اصل به معنای وارد شدن حیوانات تشنه به آبگاه است، سپس به هرگونه داخل شدن در هر محل اطلاق شده است؛ از ماده «ورود»؛ هو الدّخول فی الماء للشّرب منه. يَأْلَهُونَ: ناله و زاری می کنند؛ بعضی آن را از ماده «أَلَّه، أَلَّوْهًا» به معنی عبادت کردن دانسته اند و اگر از فعل وَلَّه مشتق شده باشد به معنای حیرانی و تحیر و سرگردانی است؛ إلیه من وله یوله من باب ضرب و منع و حسب اذا ذهب عقله من فرح أو حزن، و معنی یألهون إلیه یشتد شوقهم إلیه حتّی یکاد یذهب عقولهم من شدّة الاشتیاق. حمام: کبوتر؛ (به کسر) به معنی مرگ.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۶۶.

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾^۱ و چون به آب مدین رسید.

﴿وَإِذْ قَالَ لِقَائِهِمْ بِأَلْحَقٍ بِأَتُوكُمْ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۲ و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه های دور نزد تو بیایند.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۳ برای خدا، حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است.

تشبیه

مشبه: حجّاج

مشبه به: ۱. چهارپایانی که به آبگاه می روند؛ ۲. کبوتران

وجه شبّه: تشبیه به انعام یا به خاطر تواضع فوق العاده حجّاج بیت الله است یا اشاره به بی قراری و بی تابی آن ها به هنگام هجوم به سوی کعبه و طواف است.

تشبیه به کبوتر به خاطر آن است که این پرند رمز محبت و صلح و صفا و امنیت و زمزمه آمیخته به شوق است. درواقع بدین معنی است که حجّاج با شوق و محبت رو به کعبه می آورند.

۱.۱.۲. فلسفه حج

«وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلامَةً لِّتَوَاضِعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ»^۴

خداوند سبحان حج را علامت فروتنی در برابر عظمتش و نشانه ای از اعتراف به عزتش قرار داده است.

نکته

• اعمال حج، نوعی نمایش تواضع و خضوع بی نهایت انسان است در برابر خداوند.

۱. قصص، ۲۳.

۲. حج، ۲۷.

۳. آل عمران، ۹۷.

۴. إِذْعَانٍ: اعتراف؛ مترادف اقرار است، ولی قوت بیشتری نسبت به آن دارد. در نگاه امام آنچه در طول دوران حج انجام می شود اقرار به تمام معنا در پیشگاه خداوند است.

۱۵. ۳. عکس العمل مردم در برابر دعوت الهی

۱۵. ۳. ۱. اجابت دعوت

«وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ»

خداوند از میان خلق خدا شنوندگانی را برگزیده که دعوت او را اجابت کرده‌اند.

۱۵. ۳. ۲. تصدیق دعوت

«وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ»

[خداوند از میان خلق خدا شنوندگانی را برگزیده که] دعوت او را اجابت کرده‌اند.

نکته

- این جمله اشاره به مطابقت افعال حاجیان با گفتار انبیا و سخن خدا، و عدم مخالفت و تکذیب دستورات انبیا و خداست.^۱

مشابه

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾^۲ ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی‌ای به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، پس ایمان آوردیم.

۱۵. ۴. قرار گرفتن در جایگاه انبیا

«وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ»

و [حجاج بیت‌الله] در جایگاه پیامبران الهی وقوف کرده‌اند.

نکته

- مفهوم «مواقف» ارتباط معنایی خاصی با وقوف دارد، یعنی هر کس که در موقف انبیای الهی بایستد ناگزیر از برخی حقایق پنهانی آگاه می‌شود.^۳

۱۵. ۵. تشبیه به ملائکه در طواف

«وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ»

(حجاج بیت‌الله) به فرشتگانی که اطراف عرش الهی می‌گردند شبیه می‌شوند.

نکته‌ها

- تعبیر به «مواقف انبیاء» به‌خاطر آن است که پیامبران زیادی بعد از ابراهیم و حتی طبق

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. آل عمران، ۱۹۳.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۴۵۳.

روایاتی قبل از ابراهیم به زیارت این خانه توحید شتافتند.^۱

- تعبیر «تشبیه» به فرشتگان به‌خاطر آن است که خانه‌ای درست بر فراز خانه کعبه در آسمان‌ها قرار دارد که فرشتگان به گرد آن طواف می‌کنند.^۲

مشابه

﴿و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ و فرشتگان را می‌بینی که گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند. میان آن‌ها نیز به حق داوری گردد و گفته شود که ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.

تشبیه

مشبه: حاجیان

مشبه‌به: فرشتگان

وجه شبیه: بیت معمور در مقابل خانه کعبه در آسمان است و طواف کعبه به وسیله مردم شبیه طواف فرشتگان است به بیت معمور و عرش. به همین دلیل حاجیان در طواف به فرشتگان شباهت پیدا می‌کنند و در نتیجه هر کس که در این طواف، عنایت خدا شامل حالش شود، از طواف کنندگان عرش و بیت معمور محسوب می‌گردد.

۱۵. ۶. آثار حج

۱۵. ۶. ۱. تجارت خانه معنوی بندگان

«يُخْرَزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَشَجَرِ عِبَادَتِهِ»^۴

[حجاج] سودهای فراوانی در این تجارت‌خانه عبادت الهی به‌دست می‌آورند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. همان.

۳. زمر، ۷۵.

۴. يَخْرَزُونَ: به‌دست می‌آورند؛ از ماده «خرز» به معنی حفظ کردن و ذخیره کردن و انبار نمودن است.

الأرباح: سودها؛ جمع «ربح» به معنای سود و منفعت.

مشجر: تجارت‌خانه؛ اسم مکان است.



تشبیه

مشبه: عبادت

مشبه‌به: سرمایه‌ای که با آن تجارت می‌شود

وجه شبه: امام علیه السلام در این عبارت عبادت را به سرمایه‌ای که با آن تجارت می‌شود تشبیه کرده است. بنابراین تاجر در اینجا عقل و سرمایه عبادت است و اقسام تصرفاتی که عقل انجام می‌دهد حرکات و سکونات حسی و عقلی است که از طریق اوامر عقلی و شرعی خواسته شده است.

تشبیه

مشبه: برنامه معنوی حج

مشبه‌به: برنامه‌ای مادی

وجه شبه: امام علیه السلام با تعبیر «یحرزون»، «ارباح» و «متجر» که تعبیرات لطیفی است برنامه معنوی حج را به برنامه‌ای محسوس و ملموس (مادی) که برای همگان قابل درک است تشبیه می‌کند. چه تجارتی بالاتر از عملی که اگر صحیح انجام شود انسان از تمام گناهانش پاک می‌شود. درست مانند روزی که از مادر متولد شده است.

۱۵. ۶. ۲. میعادگاه آمرزش و مغفرت

«وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ»^۱

[حجاج بیت‌الله] به‌سوی میعادگاه آمرزش و مغفرتش می‌شتابند.

نکته

- امام علیه السلام تعبیر «مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ» را در باب کعبه به‌کار می‌برد یعنی اینجا جایی است که باید در آن دادوستد عبادی صورت گیرد.

۱۵. ۶. ۳. حرم امن برای پناه جویان

«جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِّلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا»^۲

۱. تَبَادَرُونَ: بر یکدیگر پیشی و سبقت می‌گیرند؛ از ریشه «بَدَرَ وَتَبَادَر» به‌معنای به‌شدت شتافتن و سرعت گرفتن است؛ گویا حج میدانی است که در آن آدمیان باید با یکدیگر رقابت کنند.

۲. عِلْمًا: نشانه برجسته.

عَائِدِينَ: پناه‌جویان؛ جمع «عائد» از ریشه «عَوَد» به‌معنای پناه‌جویی است. از همین معنا واژه استعاذه است به‌معنای پناهنده شدن.



خداوند متعال این خانه را پرچمی (علامتی) برای اسلام و حرم امنی برای پناه جویان قرار داده است.

۱۵. ۷. وجوب حج

«فَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتُهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۱

خداوند ادای حق آن (خانه کعبه) را واجب شمرده و حج آن را لازم کرده و بر همه شما زیارت آن را به‌طور دسته‌جمعی مقرر داشته و فرموده است: «و برای خدا بر همه مردم است که آهنگ خانه او کنند آن‌ها که توانایی رفتن به‌سوی آن را دارند، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانده) خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

۱. كَتَبَ: مقرر کرد، نوشت، واجب کرد.

وفاده: وارد شدن، زیارت کردن؛ «وَفَدَ» به‌هیئت و جمعیتی گفته می‌شود که به سراغ کشوری یا زمامداری یا فرد یا گروهی که دارای شأن و مقامی هستند می‌رود.



خطبه ۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: کشته‌های کوفیان و اضطراب و ناامیدی

پس از جنگ

موضوع: اعتقادی، سیاسی، تاریخی

ویژگی: خاندان رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه بعد از بازگشت امام علیه السلام از جنگ صفین^۱ ایراد شده است. با اینکه امام علیه السلام در این جنگ مصائب زیادی می‌بیند، قرآن بر سرنیزه‌ها را مشاهده می‌کند و انتظار می‌رود در چنین فضایی زبان به شکوه و گلایه بگشاید، با آرامش کامل از توحید و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید.

۱. صفین: نام محلی در شام؛ بکسر الصاد و تشدید الفاء کسجین اسم موضع قرب الرقة بشاطئ الفرات من الجانب الغربي كانت به الوقعة العظمی بین علی علیه السلام و معاوية لعنه الله.

- ظاهراً مقصود از حمد در اینجا شکر است. حمد، ستایش کردن به زبان است بر کار خوب اختیاری که دیگری انجام می‌دهد ولی چون اینجا مسئله نعمت مطرح است، شاید مراد از حمد همان شکر در مقابل نعمت باشد.

مشابه

- ♦ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾^۱ ستایش از آن خداوند است، آفریننده آسمان‌ها و زمین، آن‌که فرشتگان را رسولان گردانید.
- ♦ ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۲ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ^۳ و می‌گویند: سپاس خداوندی را سزد که اندوه را از ما دور کرد، زیرا پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است. همان خدایی که به فضل خویش ما را در این خانه جاودانه جای داد که در آن رنجی و خستگی و ضعف به سراغ ما نمی‌آید.
- ♦ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۴ و اگر خواهید که نعمت‌هایش را شمارش کنید، نتوانید.

۱.۱.۲. حمد به انگیزه تسلیم در برابر عزت الهی

«وَاسْتِسْلَاماً لِعِزَّتِهِ»^۵

و خضوعی در برابر عزتش کرده باشم.

نکته

- عزت به معنای قدرت و چیرگی و شکست‌ناپذیری است. خداوند تنها قدرتمند پیروز است و سپاس همه‌جانبه و ستایش کامل زمانی است که انسان، عزت و اقتدار بی‌نهایت الهی را در همه ابعاد عالم هستی بپذیرد و تسلیم شود.^۵

۱. فاطر، ۱.

۲. فاطر، ۳۴ و ۳۵.

۳. ابراهیم، ۳۴.

۴. اسْتِسْلَامٌ: تسلیم و خضوع؛ از ریشه اسلام و تسلیم است که به باب استفعال رفته و به معنای شدت در اطاعت و تسلیم است؛ لانقیاد و الخضوع.

لِعِزَّتِهِ: در برابر عزتش؛ از ماده عَزَّ به معنی توانایی است مقابل ذَلَّتْ. شیء کمیا ب را از آن جهت عزیز و عزیز الوجود گویند که آن در حالت توانایی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است. تعزیز: تقویت؛ من عَزَّه عَزَّاً من باب ضرب إذا غلبه و الاسم العزة و هي القوة والغلبة، و العزيز من أسمائه سبحانه هو الغالب الذي لا يغلب.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۳.

أَحْمَدُهُ اسْتِثْمَاماً لِنِعْمَتِهِ وَاسْتِسْلَاماً لِعِزَّتِهِ وَاسْتِعْصَاماً مِنْ مَعْصِيَتِهِ وَاسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ إِنَّهُ لَا يَصِلُ مِنْ هَذِهِ وَلَا يَتَلُ مِنْ عَادَاهُ وَلَا يَفْتَقِرُ مِنْ كِفَايَتِهِ أَرْجَحُ مَا وَزَنَ وَأَفْضَلُ مَا خَزَنَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهَادَةً مُمْتَحَنَةً إِخْلَاصُهَا مُعْتَقِداً مُصَاصُهَا تَتَمَسَّكَ بِهَا أَبَداً مَا أَبْقَانَا وَتَذْخِرُهَا لِأَهَاوِيلَ مَا يَلْقَانَا فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ وَمَرْصَاةُ الرَّحْمَنِ وَمَذْخَرَةُ الشَّيْطَانِ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمُسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاجْتِاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ وَتَخْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي التَّيْقِينِ وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَصَاقَ الْمَخْرُجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهَدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ عُصِيَ الرَّحْمَنُ وَنَصَرَ الشَّيْطَانُ وَخُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَتَكَثَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ وَغَفَّتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَقَامَ لَوَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَوَطَّنَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مُفْتُونُونَ فِي خَيْرٍ دَارٍ وَشَرٍّ جِيرَانٍ نُومُهُمْ سُهُودٌ وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ بَارِضٌ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ.

۱. حمد و ثنای الهی

۱.۱. انگیزه‌های حمد الهی

۱.۱.۱. حمد به انگیزه اتمام نعمت

«أَحْمَدُهُ اسْتِثْمَاماً لِنِعْمَتِهِ»^۱

ستایش می‌کنم او را تا نعمتش را بر من کامل گرداند.

نکته‌ها

- بر اساس آیه قرآنی ﴿لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۲ حمد، عامل ازدیاد و اتمام نعمت الهی است.^۳

۱. أَحْمَدُهُ: ستایش می‌کنم. حمد به معنای ستایش هر پدیده زیبا و پسندیده‌ای است که صاحب آن، چنین حُسنی را به اختیار ایجاد کرده باشد؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ تعالی: الثناء علیه بالفضيلة، و هو أَخَصُّ مِنَ الْمَدْحِ وَأَعَمُّ مِنَ الشُّكْرِ، فَإِنَّ الْمَدْحَ يُقَالُ فِيمَا يَكُونُ مِنَ الْإِنْسَانِ بَاخْتِيَارِهِ.

اسْتِثْمَامٌ: کامل و تمام نمودن؛ از ماده ثَمَمَ است. واژه تمام به باب افعال که برود اتمام ساخته می‌شود. اتمام به معنای آن است که اجزای یک مجموعه به شکل کامل در کنار هم پیچیده شده و پیوستگی کامل را دارند.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲.۲. کمک خواهی به دلیل هدایت

«إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ»

آن کس را که او (خداوند) هدایت فرماید، هرگز گمراه نمی شود.

مشابه

◇ ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾^۱ و هرکس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت.

◇ ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲ گفت: پروردگار ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس هدایتش کرده است.

◇ ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۳ و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم.

◇ ﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾^۴ و هرکس را خداوند [به خاطر اعمالش] گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست.

۳.۲. کمک خواهی برای نجات از دشمن

«وَلَا يَتِلَّ مَنْ عَادَاهُ»^۵

و آن کس را که خدا دشمن دارد، هرگز نجات نیابد.

مشابه

◇ «هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ»؛ اوست خدایی که [با همه وسعتی که رحمتش دارد] کيفرش بر دشمنان سخت است.

۱.۳. حمد به انگیزه نگهداری از معاصی

«وَاسْتِعْصَامًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ»^۱

و پناه او را از نافرمانیش خواهانم.

۲. حکمت های یاری طلبیدن از خداوند

۱.۲. کمک خواهی به دلیل نیاز

«وَاسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَىٰ كِفَايَتِهِ»^۲

و از او (خداوند) کمک می طلبم، زیرا محتاج آنم که نیازم را برآورد.

مشابه

◇ ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۳ و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است.

◇ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۴ آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست؟

◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۵ ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

◇ ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾^۶ و اوست که بی نیاز کند و روزی دهد.

◇ ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۷ و در برابر آنها، خدا تو را کافی است که او شنوا و داناست.

۱. اسْتِعْصَامٌ: پناهندگی و محافظت طلبیدن؛ از ماده عَصَمَ به معنای حفظ و نگهداری کردن است. به قسمتی از دست که دست بند بر آن می بندند مِعْصَمٌ می گویند چون دست را محکم نگه می دارد تا از آسیب ها محفوظ بماند. اِغْتَصَمَ، اِغْتِصَامًا: آن چیز را با دست خود گرفت؛ الاستمساک.

۲. اسْتَعِينُهُ: از او کمک می طلبم؛ از ماده عَوَّنَ به معنای یاری و کمک. فَاقَةً: نیاز و احتیاج؛ فقر و تهی و بی چیز بودن را می رساند؛ الفقر و الحاجة. كِفَايَتِهِ: بی نیازی او؛ از ماده كَفَى به معنی بی نیازی است. «كفى الشئ كفاية»: به واسطه آن بی نیازی حاصل شد؛ كفى الشئ يكفى كفاية إذا حصل به الاستغناء.

۳. طلاق، ۳.

۴. زمر، ۳۶.

۵. فاطر، ۱۵.

۶. نجم، ۴۸.

۷. بقره، ۱۳۷.

۱. زمر، ۳۷.

۲. طه، ۵۰.

۳. عنكبوت، ۶۹.

۴. غافر، ۳۳.

۵. لا يَتِلُّ: پناهی نمی یابد؛ از ماده «وَالَّ» (بر وزن وُعِدَ) به معنای پناه گرفتن. موئِلٌ: ملجأ و پناهگاه؛ من باب ضرب وئلا و وؤولا إذا طلب التجاة فنجى، و الموئل الملجاء و المنجى.

عَادَاهُ: او را دور کرد؛ با او مخاصمه کرد.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.



۴.۲. کمک خواهی به دلیل کفایت کردن خداوند برای بندگان

«وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَا»

و هر کس را خداوند کفایت کند هرگز نیازمند نخواهد شد.

نکته‌ها

- در این جمله، امام علیه السلام به فقر انسان و غنای پروردگار اشاره می‌کند؛ هر موجودی در اصل وجود خود محتاج خداوند است و چنانچه به سوی او حرکت کند، خداوند وی را از احتیاج به دیگران بی‌نیاز می‌کند.^۱
- تا زمانی که انسان به فقر خود در پیشگاه خداوند اقرار نکند و این حقیقت که در همه افعال و حرکات محتاج خداوند است به باور یقینی او نرسد، دست یاری به سوی او دراز نمی‌کند.^۲
- ضمیر در «آن» ممکن است به حمد یا به استعانت یا هر دو برگردد؛ یعنی خدا و ارتباط با او و استعانت از او بهترین چیزی است که ارزشمند است و وزن می‌شود و به حساب می‌آید. وزن شدن کنایه از ارزش داشتن است؛ زیرا چیز بی‌ارزش هیچ‌گاه وزن نمی‌شود.

مشابه

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۳ خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.﴿الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ﴾^۴ توانگری و تهیدستی، پس از عرضه اعمال بر خدا معلوم می‌گردد.

۳. آثار حمد در آخرت

۱.۳. کمیت حمد

«فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وَزَنَ»^۵

چرا که [ستایش خداوند] برترین چیزی است که به سنجش درآید.



۲.۳. کیفیت حمد

«وَأَفْضَلُ مَا خُرِنَ»

و [ستایش خداوند] بهترین چیزی است که اندوخته گردد.

نکته

- امام در این عبارت به عالم آخرت نظر داشته، بیان می‌دارد که ستایش خداوند با فضیلت‌ترین چیزی است که برای انسان باقی می‌ماند.^۱

۴. شهادت

۱.۴. شهادت به توحید

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»

گواهی می‌دهم که جز خداوند معبودی نیست، یگانه و بی‌شریک است.

نکته

- ریشه تمام نیکی‌ها و پاکی‌ها و اعمال صالح، شهادت به توحید است و اعتقاد به توحید را می‌توان مؤثرترین عامل در عمل به وظایف دینی دانست.

۱.۱.۴. شهادت با تمام وجود

«شَهَادَةٌ مُمْتَحِنًا إِخْلَاصُهَا مُعْتَقَدًا مُصَاصُهَا»^۲

شهادتی که اخلاص آن را آزموده و با خلوص نیت به آن باور دارم.

نکته

- امام علیه السلام می‌فرماید شهادت به توحیدی می‌دهم که عصاره و چکیده این توحید به قلب و جان من پیوند خورده است.^۳
- «مُعْتَقَدًا مُصَاصُهَا»: مقصود از جمله این است که خودم به خلوص آن شهادت کاملاً اعتقاد دارم.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۴۷۸.

۲. همان ص ۴۷۹.

۳. آل عمران، ۱۷۳.

۴. نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۴۵.

۵. فَإِنَّهُ: ضمیر به حمد بر می‌گردد که در مضمون کلام وجود دارد. أَرْجَحُ: سنگین‌تر.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲. مُمْتَحِنًا: آزمایش شده؛ پالایش شده؛ از ماده «مَحَن» (بر وزن رهن) به معنی آزمایش و امتحان؛ الْإِمْتِحَانُ نحو الابتلاء. مُصَاصُهَا: چکیده و خالص آن؛ از ماده «مَصَص» به معنی چشیدن و مکیدن و بیرون کشیدن است. چکیده هر چیز به معنای خلاصه آن چیز است که از هرگونه حشو و زائده‌ای پیراسته شده باشد؛ چکیده کردن یک امر به معنای رسیدن به خالص‌ترین بخش مفهوم است؛ بضم المیم و الصادین المهملتین الخالص من کل شیء و فی الحدیث لیس لمصاص شیعتنا فی دولة الباطل إلا القوت.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۴۸۸.

مشابه

﴿لَمْ تَرَ الْعَيْنُ بِمُشَاهَدَةِ الْبَصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ﴾^۱ چشم‌ها او را با نگاه کردن ندیده‌اند؛ بلکه دل‌ها از طریق حقایق ایمان مشاهده‌اش کرده‌اند.

۲.۴. پایبندی به شهادت

﴿تَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْتَقَاتَا﴾^۲

تا زمانی که خدا ما را زنده می‌دارد همواره بر این شهادت استواریم.

نکته

• این جمله، ثابت قدم بودن امام (علیه السلام) را در توحید می‌رساند. وی عمق ایمان و وفاداری خود را در همه صحنه‌های زندگی نشان داد.^۳

۳.۴. آثار شهادت بر توحید

۱.۳.۴. ذخیره قیامت

﴿وَنَذَّخَرُهَا لِأَهْوِيلٍ مَا يَلْقَانَا﴾^۴

و آن [شهادت] را برای صحنه‌های هولناکی که در پیش داریم ذخیره کرده‌ایم.

نکته

• چیزی که برای قیامت مفید است، ایمان و عقیده راسخی است که با عمل صالح همراه باشد.
• اهاویل جمع احوال است و مقصود هول و هراس مرگ وبرزخ و قیامت و حساب است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۵.

۲. تَتَمَسَّكُ: تمسک می‌جویم.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۷۴.

۴. نَذَّخَرُهَا: آن را ذخیره می‌کنیم؛ از باب افتعال؛ نذخر بوده که با قلب و ادغام نذخر شده است، به معنای آن را ذخیره می‌کنیم؛ اصل اذخار اذتخار است از باب افتعال تاء به ذال قلب شده و ادغام گردیده است و با ذال و دال تلفظ می‌شود؛ افتعال من الذخر و هو اعداد الشیء و اختباره لوقت الحاجة، و اذخر یدخر أصله اذ تخر قلبت التاء دالا مهملة و ادغمت، و قد يعكس فتصير ذالا معجمة، و هو الاقل و هذه قاعدة كلية في كلما اجتمع التاء و الدال في كلمة واحدة كاذكر و نحوه.

أَهْوِيل: هولناک‌ها؛ جمع «اهوال» و آن نیز جمع هول به معنی ترس و وحشت است؛ جمع احوال و هو جمع هول کافاویل و اقوال و قول، يقال: هالني الشیء يهول هولاً من باب قال أفزعني.

۲.۳.۴. روح ایمان

﴿فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ﴾^۱

زیرا شهادت به توحید نشانه استواری ایمان است.

۳.۳.۴. ابرار احسان

﴿وَ فَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ﴾

[شهادت به توحید] بازکننده درهای احسان الهی است.

۴.۳.۴. عامل رضایت خدا

﴿وَ مَرْضَاةُ الرَّحْمَنِ﴾^۲

[شهادت به توحید] سبب جلب خشنودی خداوند است.

مشابه

﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۳ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۵.۳.۴. سبب طرد شیطان

﴿وَ مَذْحَرَةُ الشَّيْطَانِ﴾^۴

و [شهادت به توحید] موجب طرد و دوری شیطان است.

نکته

• اقرار به توحید اگر با اعتقاد و ایمان قلبی باشد، سبب طرد شیطان از انسان می‌شود؛ به شرط آنکه از هر جهت خالص و پاک باشد.

مشابه

﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۖ دُخُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ﴾^۵ تا

۱. عَزِيمَةُ: قطعیت و ثبات و قرار؛ العقیده يقال: عزم على الشیء و عزمه عزمًا و عزمًا بالضم و عزيمة إذا عقد ضميره على فعله، و یحتمل أن يكون من العزم الذى هو الجَدُّ فى الأمر يقال: عزم عزيمة و عزمة اجتهد و جدَّ فى أمره و منه قوله تعالى: إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ أى معزومات الامور التى يجب أن یجدَّ فيها، و أولوا العزم أولو الجَدِّ و الثبات.

۲. مَرْضَاة: رضایت و خشنودی؛ كالرِّضا و الرِّضوان مصدر من رضى عنه ضدَّ سخط.

۳. بقره، ۲۰۷.

۴. مَذْحَرَةُ: طرد و دوری.

۵. صافات، ۸ و ۹.



سخن ساکنان عالم بالا را نشنوند و از هر سوی رانده شوند. تا دور گردند و برای آن‌هاست عذابی دائم.

۴.۴. شهادت به نبوت

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

نکته

- پیامبر اسلام قبل از اینکه رسول باشد عبد مخلص خداوند است و علت ارتقای او به مقام رسالت، بهره‌مندی او از عالی‌ترین مرحله عبودیت و بندگی خداست.

مشابه

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۱ محمد^ص پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۲ برای شما، شخص رسول‌الله مقتدای پسندیده‌ای است.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۳ از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید.

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۴ هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

۵. رسالت پیامبر

۵.۱. ویژگی‌های رسالت پیامبر

۵.۱.۱. دین آشکار

«أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ»^۵

[خداوند] او را با دین و آیین آشکار فرستاد.

۱. احزاب، ۴۰.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. محمد، ۳۳.

۴. نساء، ۸۰.

۵. الْمَشْهُور: مشهور، آشکار؛ از ماده «شَهَرَ، اَشْتَهَرَ، اَشْتَهَارًا» به معنای معروفیت به دست آورد.



نکته

- دین مشهور، اشاره به آیین اسلام دارد که چگونگی راه راست را می‌شناساند.^۱ این دین در نهایت آشکاری و وضوح است؛ اجزای درونی و بیرونی آن کاملاً روشن است و هیچ ابهامی در اصول و فروع آن وجود ندارد.^۲

مشابه

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۳ و هر که جز اسلام دینی جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

۵.۱.۲. معجزات

«وَالْعَلَمُ الْمَأْثُورُ»^۴

[خداوند حضرت محمد^ص را] با نشانه روشن فرستاد.

نکته

- این عبارت می‌تواند دو معنا داشته باشد: ۱. اشاره به مشترکات همه ادیان؛ یعنی آنچه پیامبر اسلام^ص آورد تصدیق‌کننده چیزی است که در کتب پیشین به آن تأکید شده بود؛ تمام مطالب مندرج در ادیان گذشته را در بر داشت و در حکم تکمیل‌کننده آن‌ها بود. ۲. پیامبر^ص فرستاده شد در حالی که نشانه‌های او در کتب گذشته مشخص بود؛ یعنی آثار و نشانه‌های این پیامبر در تورات و انجیل قرار داشت.^۵

مشابه

«وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»^۶ و او راست کشتی‌هایی همانند کوه که در دریا می‌روند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۰۰.

۳. آل عمران، ۸۵.

۴. الْعَلَم: نشانه؛ نشانه‌ای که کاملاً چشم‌گیر و متمایز باشد. به کوه بلند در کلام عرب عَلم گویند؛ چراکه بلندی و رفعت کوه آن را از سایر عوارض زمینی متمایز می‌کند؛ ما یهتدی به. الْمَأْثُور: برگزیده؛ علامت و نشانه‌ای است که از چیزی باقی می‌ماند؛ المنقول يقال، أثرت الحديث أثراً نقلته والأثر بفتحيتين اسم منه، و حديث مأثور ينقله خلف عن سلف.

۵. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۰۲.

۶. الرحمن، ۲۴.

۵. ۱. ۳. قرآن

«وَالْكِتَابِ الْمُسْتُورِ»^۱

[خداوند حضرت محمد ﷺ را با] کتاب نوشته شده فرستاد.

نکته

- منظور از کتاب مسطور، قرآن است که در علم خداوندی ثابت و راسخ می باشد. پس از نزول قرآن، مسطور بودن این کتاب عینی شد؛ گروهی با نام کاتبان وحی این آیات را ثبت می کردند و امام علی (ع) از جمله آن ها بود.^۲

مشابه

- ◇ «وَالطُّورِ» وَكِتَابِ مُسْطُورٍ^۳ قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده.
- ◇ «وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۴ و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن است.
- ◇ «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۵ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.

۵. ۱. ۴. نور ساطع

«وَالنُّورِ السَّاطِعِ»^۶

[خداوند حضرت محمد ﷺ را] با نور درخشان فرستاد.

مشابه

- ◇ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ»^۷ خدا نور آسمان ها و زمین است. مثلی

۱. الْمُسْطُورُ: ثبت و نوشته شده؛ از ریشه سَطَر به معنای مکتوب کردن؛ منظم کردن و تثبیت است؛ السین و الطاء و الراء أصل مطرد يدل على اصطفاي الشيء، كالكتاب و الشجر.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. طور، ۱ و ۲.

۴. انعام، ۵۹.

۵. مائده، ۱۵.

۶. السَّاطِعُ: روشن کننده؛ درباره چیزی به کار می رود که اوج روشنایی و نور را دارد؛ کلّ شيء انتشر من بَرَق أو غبار أو نور أو ريح.

۷. نور، ۳۵.

نور او چون چراغدانی است.

- ◇ «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً»^۱ و برای شما نوری آشکار نازل کرده ایم.

۵. ۱. ۵. روشنی بخش

«وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ»^۲

[خداوند حضرت محمد ﷺ را با] روشنایی تابنده فرستاد.

نکته

- دین توحید چون مطابق عقل و منطق است، نور است و راه را به همه نشان می دهد.

مشابه

- ◇ «مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَا تَسْمَعُونَ»^۳ جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟ آیا نمی شنوید؟
- ◇ «جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُوراً»^۴ اوست آن که خورشید را فروغ بخشید و ماه را منور ساخت.

۵. ۱. ۶. فرمان قاطع

«وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ»^۵

[خداوند حضرت محمد ﷺ را با] امر و فرمان قاطع و بی پرده فرستاد.

نکته

- به ترک تقیه و اظهار توحید بدون پرده در برابر مشرکان و مخالفان اشاره دارد.^۶
- چون دین حق در حقیقت باطل را می شکافد و حقیقت را ظاهر و روشن نشان می دهد. حق مثل دانه ای با ارزش است؛ همان طور که اطراف مغز دانه را پوسته گرفته است، اطراف

۱. نساء، ۱۷۴.

۲. الضِّيَاءُ: برق و نوری که از چیزی ساطع می شود و کاملاً چشم نواز است؛ «أَضَاءٌ، إِضَاءَةٌ»: روشن شد؛ «اسْتَضَاءَ، اسْتِضَاءَةٌ»: از آن روشنایی گرفت.

۳. قصص، ۷۱.

۴. یونس، ۵.

۵. الصَّادِعُ: روشن کننده، شکافنده؛ ضربه ای که به چیزی بزنند و اثر آن باقی بماند و آن را دونیم کند و شکافته شود؛ الشَّقُّ فِي الْأَجْسَامِ الصَّلْبَةِ كَالزَّجَاجِ وَ الْحَدِيدِ.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۷۶.



حق را هم پوسته‌های خرافات و اوهام گرفته است و پیامبر از طرف خدا آمد تا حقیقت را از خرافات پاک کند.

مشابه

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^۱ به هر چه مأمور شده‌ای صریح و بلند بگو.

۲.۵. هدف نهایی رسالت

۱.۲.۵. شبهه زدایی

«إِزَاحَةً لِّلشُّبُهَاتِ»^۲

[خداوند حضرت محمد ﷺ را فرستاد] تا شبهات را از میان بردارد.

نکته

• شبهه در مباحث فکری به این معناست که حق و باطل در ذهن انسان با هم مشتبه می‌شود و امکان تمیز میان آن دو از بین می‌رود. برای برطرف کردن شبهه نیاز به مرجعی است و خداوند پیامبر را با کلام وحی فرستاد تا شبهات را از بین ببرد.^۳

۲.۲.۵. اقامه براهین

«وَ اِخْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ»

و با دلایل و منطقی روشن استدلال کند.

نکته

• به معجزات حسی اشاره دارد؛ این معجزات برای گروهی که استدلالات عقلی آنان را قانع نمی‌کند موجب یقین و ایمان است.^۴

مشابه

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۵ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت،

۱. حجر، ۹۴.

۲. إِزَاحَةً: برطرف کردن؛ زائل کردن و از بین بردن.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۷۶.

۵. نحل، ۱۲۵.



پروردگار تو به کسی که از راه او منحرف شده دانتر، و او به [حال] راه‌یافتگان دانتر است.

♦ قال علی علیه السلام: «الشَّكُّ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ»^۱ شک ایمان را فاسد می‌کند.

۳.۲.۵. دورکننده از گناه

«وَ تَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ»^۲

و با آیات الهی مردم را پرهیز دهد.

نکته

• به هشدار دادن و روشن کردن خطرات برای مبتلایان به انحراف اشاره دارد. در قران آیاتی وجود دارد که ضمن هشدار به مخاطب، پایان کار را نشان داده، به او می‌گوید چنانچه روش انحراف ادامه پیدا کند چه سرنوشتی در انتظارش خواهد بود.^۳

۴.۲.۵. ترساننده از کیفر الهی

«وَ تَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ»^۴

و از کیفرهای الهی بترساند.

نکته

• اشاره به مجازات‌ها و تهدیدهای دنیوی است.

مشابه

♦ ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتِ﴾^۵ آن‌ها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب) می‌کنند با اینکه قبل از آن‌ها بلاهای عبرت‌انگیز نازل شده است.

۱. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۳۰۱.

۲. تَحْذِيرًا: پرهیز دهد؛ هشدار دادن و روشن کردن خطرات؛ و هو من التحرُّز و التيقُّظ.

الآیَات: منظور از آیات در اینجا عذاب‌های الهی است.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۰۹.

۴. بِالْمَثَلَاتِ: عقوبات؛ کیفر؛ جمع «مَثَله» (بر وزن عضله) به معنی بلا و مصیبت و عقوبت است؛ بفتح المیم و ضمّ الثاء کالمثولات جمع المثلة بفتح المیم و ضمّ الثاء هی العقوبة التي يعتبر بها، من مثل بفلان مثلاً نکل، و مثل تمثیلاً بالتشديد للمبالغة، و من قال فی الواحد مثله بضمّ و سکون الثاء قال فی الجمع مثلات نحو غرفة و غرفات، و قيل: فی جمعها مثلات کرکبات بفتح الکاف.

۵. رعد، ۶.

۶. عصر جاهلیت

قرآن کریم عصر قبل از بعثت را عصر گمراهی آشکار معرفی می‌نماید؛ این گمراهی در بینش، رفتار و قضاوت مردم مشاهده می‌شد و خداوند آن‌ها را با وصف جاهلیت مطلق توصیف می‌نماید.

جهل و خرافه سراسر زندگی اعراب را فراگرفته بود؛ علت آن را می‌توان در دوری از فرهنگ و تمدن‌های پیشرفته بررسی کرد. اعراب دوران جاهلیت از چنان عقل و فکری برخوردار بودند که روابط بسیاری از پدیده‌ها را درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند رابطه منطقی بین آن‌ها ایجاد کنند.

قرآن در این باره به چهار نوع جاهلیت اشاره می‌کند:

الف. تفکر جاهلی: ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۱ درباره خداوند گمان‌های نادرستی همچون دوران جاهلیت داشتند.

ب. رفتار جاهلی: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۲ به شیوه جاهلیت پیشین ظاهر نشوید.

ج. اخلاق جاهلی: ﴿فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ الْحَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ﴾^۳ دل‌هایشان را از تعصب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند.

د. قضاوت جاهلی: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۴ آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟

۱.۶. جلوه‌هایی از عصر جاهلیت در قرآن

﴿وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لَكُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ﴾^۵ و همچنین شرکای آن‌ها [یعنی بت‌ها] قتل فرزندان‌شان را در نظرشان جلوه داده بودند.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾^۶ فرزندان خود را از بیم درویشی مکشید.

﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۷ و چون از دختر زنده‌به‌گور شده پرسیده شود

که به چه گناهی کشته شده است.

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾^۱ و نماز و دعایشان در کنار خانه [خدا] چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود.

﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ﴾^۲ و گفتند: آنچه در شکم این چارپایان است برای مردان ما حلال و برای زنانمان حرام است، و اگر مردار باشد زن و مرد در آن شریک‌اند.

﴿وَكَنتُمْ عَلَىٰ شِفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾^۳ و بر لب گودالی از آتش بودید.

﴿كَنتُمْ أَعْدَاءُ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾^۴ آنگاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل‌های شما پیوند و الفت برقرار کرد.

۲.۶. ویژگی‌های عصر جاهلیت

۱.۲.۶. گرفتاری در فتنه‌ها

﴿وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ﴾^۵

مردم در فتنه‌ها گرفتار شده بودند.

نکته

- عامل اصلی دور شدن بشر از دین در عصر جاهلیت، فروافتادن در فتنه‌های قومی و قبیله‌ای و مفسد گوناگون اجتماعی بود.
- حضرت امیر علیه السلام می‌خواهد داستان مردم را در زمان فرستادن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید؛ بنابراین واو در عبارت «والناس...» حالیه است و این جمله مربوط به جملات پیشین است.

۱. آل عمران، ۱۵۴.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. فتح، ۲۶.

۴. مانند، ۵۰.

۵. انعام، ۱۳۷.

۶. اسراء، ۳۱.

۷. تکویر، ۸ و ۹.

۱. انفال، ۳۵.

۲. انعام، ۱۳۹.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۴. آل عمران، ۱۰۳.

۵. فتن: جمع فتنه؛ جمع الفتنة و هی الحيرة و منه بأيکم المفتون و إعجابک بالشئ و الضلال و الاثم و الکفر و الفضیحة و العذاب، و إذابة الذّهب و الفضة. و الاضلال و الجنون و المحنة و المال و اختلاف الناس فی الاراء و أكثر المعانی مناسب للمقام.

نکته

- در این جمله امام علیه السلام اشاره می‌کند که در عصر بعثت پایه‌های اجتماع به لرزه درآمده بود و مردم بنیاد فکری و اعتقادی خود را از دست داده بودند. جامعه‌ای که به چنین بلایی دچار شود و هویت و اصالت خود را از دست دهد، آماج حملات قرار می‌گیرد و به سرعت ویران می‌شود.^۱

۶. ۲. ۵. پراکندگی در کارها

«وَتَشَتَّتِ الْأُمُورُ»

و امور مردم پراکنده و متشتت بود.

نکته

- امام به اختلاف و ناهمگونی و تشتت موجود در جامعه اشاره می‌کند و سرگردانی مردم را نشان می‌دهد؛ چیزی که عامل بسیاری از گرفتاری‌هاست.^۲

۶. ۲. ۶. بسته بودن راه فرار از فتنه‌ها

«وَصَاقَ الْمَخْرَجُ»

و راه خروج از فتنه‌ها تنگ و باریک بود.

نکته

- تعبیر «صَاقَ الْمَخْرَجُ» به معنای گم شدن و از بین رفتن امکان خروج از تنگناست. گاهی شخص یا اجتماع در فتنه‌ها گرفتار می‌شود و راه خود را گم می‌کند. درواقع جامعه جاهلیت در چنان مضیق‌های قرارگرفته بود که نمی‌توانست خود را رها کند.^۴

۶. ۲. ۷. پناهگاه ناپیدا

«وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ»^۵

طریق [هدایت] بسته بود.

۶. ۲. ۲. گسستگی رشته دین

«إِنْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ»^۱

[فتنه‌هایی که] رشته دین در آن پاره شده بود.

نکته‌ها

- تعبیر «حبل الدین» اشاره‌ای به وحدت آیین حق است و اینکه تمام اصول تعلیمات انبیاء به ریشه واحدی باز می‌گردد.^۲
- منظور از قطع ریسمان دین، انحراف مردم از راه مستقیم و عدم توسل آن‌ها به اوامر خداوند و درافتادن در فتنه‌ها می‌باشد.

۶. ۲. ۳. سستی پایه‌های دین

«وَتَرَعَزَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ»^۳

و ستون‌های ایمان و یقین متزلزل شده بود.

نکته‌ها

- مراد امام آن است که در این زمان، تمام پایه‌های یقین به لרزش درآمده و هیچ باور استواری در جامعه باقی نمانده بود.^۴
- مردم راهی نداشتند برای اینکه درباره حق یقین پیدا کنند. افرادی نبودند که مردم را بیدار کنند تا کلمات حق را برای مردم بگویند و در بعضی موارد هم لازم می‌شود که معجزات و امثال آن باعث یقین مردم شوند.

۶. ۲. ۴. اختلاف در دین

«وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ»^۵

اساس و بنیاد دین دچار اختلاف بود.

۱. اِنْجَذَمَ: قطع شده؛ پارگی؛ از ماده «انجذام» به معنی قطع شدن و از هم گسیختن، شکستن؛ انقطع.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳. تَرَعَزَتْ: متزلزل و مضطرب شد؛ از ریشه زَعَزَعَ به معنای اضطراب و تکان شدید است مانند وقتی که تند بادی می‌وزد و شاخه‌های درخت را به تکان وامی‌دارد؛ تحریک الريح الشجرة، و تزعزع تحرك.

سَوَارِي: ستون‌ها؛ جمع ساریه به معنای ستون و استوانه؛ جمع السارية و هی الاسطوانة.

۴. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۱۳.

۵. النَّجْرُ: اصل، ریشه؛ بنیاد؛ به نجار به این دلیل نجار می‌گویند که با چوب‌ها و ریشه‌ها که پایه‌های درخت و اصل درخت است، سر و کار دارد نه به شاخ و برگ آن.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. همان، ص ۵۱۳.

۳. صَاقَ: فشار و تنگی.

۴. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۱۵.

۵. الْمَصْدَرُ: راه بازگشت به خیر و صلاح؛ راه هدایت؛ از ماده صَدَر مشتق شده که نقطه مقابل وَرَد است؛ صُدُور به معنای بازگشتن از کنار آبگاه است.



نکته

- بر کوری جامعه و تاریکی مسیر تأکید دارد. جامعه جاهلیت در وضعیتی بود که نمی توانست راه بازگشت خود را بیابد.^۱

مشابه

- ♦ ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ زیرا چشم ها نیستند که کور می شوند، بلکه دل هایی که در سینه ها جای دارند کور باشند.

۶. ۲. ۸. فراموشی هدایت

﴿فَالْهُدَىٰ خَامِلٌ﴾^۳

چراغ هدایت خاموش بود.

۶. ۲. ۹. فراگیری گمراهی

﴿وَالْعَمَىٰ شَامِلٌ﴾^۴

و گمراهی و نابینایی، همه را فرا گرفته بود.

استعاره

مستعار: لفظ عمی

مستعار منه: کوری، یعنی نداشتن ملکه چشم

مستعار له: هدایت نیافتن

جامع: کلمه «عمی» استعاره است در هدایت نیافتن؛ زیرا کوری در حقیقت عبارت از نداشتن ملکه چشم است. وجه شباهت این است: همان طور که شخص کور با چشمش مقصد را نمی تواند پیدا کند، کسی که از نظر باطنی کور است به مقاصد راه نمی یابد، چون بصیرتش را از دست داده است.

نوع استعاره: تبعی مصرحه

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۱۵.

۲. حج، ۴۶.

۳. فَالْهُدَى: راهنمایی و هدایت.

خَامِلٌ: گمنام؛ ناآشنا؛ غیر مطرح؛ السَّاقِطُ يقال خَمَلَ الرَّجُلُ خُمُولًا مِنْ بَابِ قَعْدَ فَهُوَ خَامِلٌ أَيْ سَاقِطٌ لَانْبَاهَةٍ لَهُ مَأْخُودٌ مِنْ خَمَلِ الْمَنْزِلِ إِذَا عَفَا وَدَرَسَ.

۴. شَامِلٌ: عام و همه گیر؛ اسم فاعل است.



۶. ۲. ۱۰. معصیت به خداوند

﴿عَصَى الرَّحْمَنُ﴾

خداوند رحمان معصیت می شد.

مشابه

- ♦ ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱ بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را بخوانید، هر کدام را که بخوانید، نام های نیکو از آن اوست.

۶. ۲. ۱۱. یاری شیطان

﴿وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ﴾

و شیطان یاری می گردید.

نکته

- نصرت شیطان به معنای تقویت آموزه های شیطانی و حرکت در مسیری است که او می پسندد. جامعه جاهلی این راه را انتخاب کرده بود، یعنی در فضای آن روز مسیر حرکت به سوی خدا خاموش اما گذرگاه شیطانی پررونق بود.^۲

۶. ۲. ۱۲. بی یآوری ایمان

﴿وَحُذِلَ الْإِيمَانُ﴾^۳

و ایمان خار شده بود.

۶. ۲. ۱۳. نابسامانی اوضاع

﴿فَأَنْهَارَتْ دَعَائِمُهُ﴾^۴

پس ستون های آن (ایمان) ویران گردیده بود.

۱. اسراء، ۱۱۰.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۱۹.

۳. حُذِلَ: بی یار و یاور شد؛ حِذْلٌ و حِذْلَانٌ به معنای رها کردن، یاری نکردن؛ تَرَكَ مِنْ يَطْلُقُ بِهِ أَنْ يَنْصُرَ نَصْرَتَهُ.

۴. فَأَنْهَارَتْ: فرو ریخت؛ از ماده «انهيار» به معنی انهدام و فرو ریختن است؛ سَقَطَتْ، انهدمت.

دَعَائِمُهُ: ستون ها؛ از مصدر «دُعَامَةٌ» به معنای پایه و تکیه گاه است؛ جَمَعَ الدُّعَامَةَ بِالْكَسْرِ مَا يَسْتَنْدُ إِلَيْهِ الْحَانِطُ وَ نَحْوُهُ إِذَا مَالَ وَ يَمْنَعُهُ مِنَ السَّقُوطِ.

۶. ۲. ۱۴. فروپاشی ارکان ایمان

«وَتَنَكَّرْتُ مَعَالِمُهُ»^۱

و نشانه‌های آن (ایمان) ناشناخته مانده بود.

نکته

- در جامعه جاهلی، تمام شواهدی که وجود ایمان و اثری از آن را نشان دهد از بین رفته بود. در این فضا هیچ نشانه‌ای یافت نمی‌شد که بر باور و ایمان و اعتقاد دلالت کند، گویا همه حقایق وارونه شده و آثار آن ناپدید شده بود.^۲

مشابه

﴿فَحَاسِبُنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذِّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا﴾^۳ آنگاه ما سخت از آن‌ها حساب کشیدیم و به عذابی سهمناک عذابشان کردیم.

۶. ۲. ۱۵. ویران شدن نشانه‌های ایمان

«وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ»^۴

راه‌های آن ویران شده بود.

۶. ۲. ۱۶. ناپیدایی و محو شدن راه ایمان

«وَعَفَّتْ شُرُكُهُ»^۵

و شاهراه‌هایش ناپیدا بود.

نکته‌ها

- «سُبُل» و «شُرُک» اشاره به راه‌های شناخت است، اعم از راه‌های عقلانی و فطری یا راه

وحی و تعلیمات آسمانی.^۱

- در جامعه جاهلی تمام راه‌های اصلی به سوی ایمان مسدود شده و از بین رفته بود. راه‌های فرعی و کوچک‌تر نیز محو شده بود و هیچ جوینده‌ای نمی‌توانست راهی برای هدایت خویش بیابد.^۲

۶. ۲. ۱۷. اطاعت از شیطان

«أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ»

[مردم] شیطان را اطاعت کرده، در مسیر خواسته‌های او گام برمی‌داشتند.

نکته

- اگر فرد یا گروهی رو از خدا برگرداند، ارزش‌های الهی را زیر پا گذاشته، به‌طور قطع از شیطان اطاعت خواهد کرد و راه او را خواهد رفت.

۶. ۲. ۱۸. افتادن در دام شیطان

«وَوَرَدُوا مَنَازِلَهُ»^۳

و از آب‌شخور او (آب‌شخور شیطان) آب می‌خوردند.

نکته

- هر انسان آب‌شخوری دارد که فکر و اندیشه خویش را از آن منشأ دریافت می‌کند. مراد امام در اینجا آن است که تمام تغذیه فکری جامعه جاهلی از طریق تفکرات شیطانی انجام می‌شد؛ زیرا اندیشه و ذهن این عده به شکل کامل در منجلاب تمرّد از فرمان الهی و اطاعت امر شیطانی فرو رفته بود.^۴

۱. تَنَكَّرْتُ: ناشناخته شد؛ از ریشه نُكِر. مَنَكِر از این ریشه و در مقابل معروف قرار دارد. نُكِر (بر وزن قُفْل) کار دشواری که غیر معروف است؛ التَّغْيِيرُ عَنْ حَالٍ تَسْرِكٌ إِلَى حَالٍ تَكْرِهًا.
مَعَالِمٌ: نشانه‌ها؛ جمع مَعْلَم به معنای نشانه‌های برجسته است؛ جمع معلم كمقعد مظنة الشيء و ما يستدل به عليه.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۲۱۹.

۳. طلاق، ۸.

۴. دَرَسَتْ: کهنه و مندرس شد؛ از ماده «دَرَسَ» به معنی کهنه شدن و پوسیدگی.

۵. عَفَّتْ: محو و نابود شد؛ عفو از گناه از همین ماده است.

شُرُک: شاهراه؛ جمع شُرُک به معنای راه هموار و آشکار؛ من الطريق بضمتین جواده أو الطرق التي لا نخفی عليك و لا تستجمع لك مفردھا شركة.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۲۳.

۳. وَرَدُوا: به کنار آبگاه رفتند؛ قصد الماء.

مَنَازِلُ: راه‌های ورود به آب؛ آب‌شخور، آبگاه؛ جمع منهل؛ جمع المنهل و هو المشرب، المورود و هو عین ماء یرده الابل فی المراعی، و تسمى المنازل اللتی فی المفاوز علی طریق السفار مناهل لان فیها ماء.

۴. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۲۶.

تشییه

مشبه: فتنه‌های عصر جاهلیت

مشبه‌به: حیوان وحشی

وجه شبه: امام علیه السلام فتنه‌های عصر جاهلیت را به حیوان وحشی و خطرناکی تشبیه کرده که پای خود را بر سر مردم نهاده و آن‌ها را زیر پای خود له کرده است و همچنان بر سر پا ایستاده است تا هر حرکتی را در برابر خود ببیند در زیر پای خود له کند.

۶. ۲۰. ۲۲. پابر جایی فتنه‌ها

«وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا»^۱

و همچنان بر روی گوشه سم‌هایش ایستاده بود.

نکته

• تعبیر به سنابک که به معنای سر سُم حیوانات تک سُم است اشاره به این حقیقت است که فتنه هرگز شکست نخورده بود، بلکه با قدرت تمام سایه شوم خود را بر مردم افکنده بود. (زیرا این حیوانات هنگامی بر سر سُم می‌ایستند که کاملاً آماده نشان دادن عکس‌العمل‌های خشن از خود باشند).^۲

۶. ۲۰. ۲۳. سرگردانی در فتنه‌ها

«فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ»^۳

مردم در میان فتنه‌ها گم‌گشته و سرگردان و نادان و فریب‌خورده بودند.

نکته‌ها

- تَائِهُونَ: اشاره به این است که راه حق را به کلی گم کرده و حتی خویشتن خویش را از دست داده بودند.^۴
- حَائِرُونَ: اشاره به نهایت تحیر و سرگردانی؛ طوری که حتی نمی‌توانستند به راه نجات بیندیشند.^۵

۱. سَنَابِك: نوک پای اسب؛ همچنین به حیواناتی که تک سُم هستند اطلاق می‌شود، مانند اسب؛ جمع السنبک طرف الحافر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. تَائِهُونَ: سرگردان‌ها؛ جمع «تائه» به معنی گمشده و سرگردان است؛ جمع التَّايه و هو الضَّال، المتحیر.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۷.

۵. همان.

۶. ۲۰. ۱۹. آشکار بودن نشانه‌های شیطان

«يَهْمُ سَارَتْ أَغْلَامُهُ وَقَامَ لَوَاؤُهُ»^۱

به کمک ایشان، نشانه‌های شیطان آشکار، و پرچم وی به اهتزاز درآمده بود.

نکته

- کنایه از این که بلندشدن پرچم کاری، نشانه آن است که این کار رونق دارد.^۲

۶. ۲۰. ۲۰. گرفتاری در فتنه‌ها

«فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا»^۳

در فتنه‌هایی که آن مردم را زیر پاهایش می‌کوفت.

نکته

- «فی فتن» عطف بیان است برای «فتن» اول؛ یعنی مردم در فتنه‌هایی بودند که این فتنه‌ها آن‌ها را نابود می‌کرد.

۶. ۲۰. ۲۱. لگد مال کردن ایمان

«وَوَطَّتْهُمْ بِأُظْلَافِهَا»^۴

و با سُم‌های محکم خود نابودشان می‌کرد.

۱. سَارَتْ: بلند شد؛ از ریشه سَوَر به معنای ارتفاع و بلندی است؛ أَصْلٌ واحد يدلُّ على علوٍّ و ارتفاع.

أَغْلَامُهُ: پرچم‌های او؛ به هر نوع نشانه‌ای از جمله پرچم گفته می‌شود؛ ضمیر «ه» به شیطان برمی‌گردد؛ الرايه، و الجمع اعلام، واللواء المطرد و الجمع الويه و مطارد و هی دون الاعلام و البنود.

لَوَاؤُ: پرچمی بزرگ‌تر از علم؛ در زمان‌های گذشته در جنگ‌ها یک پرچم بزرگ داشتند که در جلوی سپاه بود و به آن لواء می‌گفتند و تا وقتی که آن پرچم بزرگ برافراشته بود، سپاه مقاومت می‌کرد اما وقتی که پرچم پایین می‌آمد، علامت شکست بود. بنا بر این بود که چند نفر به عنوان جانشین پرچم‌دار باشند تا اگر پرچم‌دار تیر خورد، دیگری پرچم را بر دوش بگیرد و همیشه پرچم برافراشته باشد.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۲۷.

۳. دَاسَتْهُمْ: آن‌ها را زیر پا گرفت و له کرد؛ از ماده «دَاسَ» و «دَاسَ» به معنی پامال کردن است؛ چیزی را زیر پا گذاشتن و له کردن؛ الوطیء بالرجل.

أَخْفَاف: کف پای شتر؛ قسمت پایین پای شتر است که شباهت به چکمه دارد به همین دلیل به کفش در کلام عرب خُف می‌گویند؛ للبعير، والاضلاف: للبقر والشاة، و واحدهما خف و ظلف.

۴. وَطَّتْهُمْ: آن‌ها را پامال کرد؛ وَطَّى، تَوَطَّيْتُ: آن چیز را فرود آورد و پایین کشید. أَظْلَاف: سُم‌ها؛ کف پای گوسفند و گاو؛ جمع «ظلف» به معنی شدت و سختی و صلابت؛ ذی ظلف یعنی دارای سم.

- جَاهِلُونَ: اشاره به این است که اگر فرضاً تصمیم برای نجات می گرفتند، جهل و بی خبری به آن ها اجازه نمی داد راه را پیدا کنند.^۱
- مَفْتُونُونَ: اشاره به اوهام و خیالات و فریب و نیرنگ هایی است که آن ها را به خود جلب و جذب کرده بود.^۲

مشابه

﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۳ [خدا] فرمود: این سرزمین مقدس تا چهل سال بر آنان حرام شد، همواره در طول این مدت در زمین [سینا] سرگردان خواهند بود.

۲۴.۲.۶. زندگی در کنار خانه خدا

«فِي خَيْرِ دَارٍ»^۴

[مردم] در کنار بهترین خانه بودند.

مشابه

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾^۵ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۶ نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است. خانه ای که جهانیان را سبب برکت و هدایت است. در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم. و هر که بدان داخل شود ایمن است. برای خدا، حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است. و هر که راه کفر پیش گیرد، بداند که خدا از جهانیان بی نیاز است.

﴿وَالَّذِينَ وَالْزَيْتُونِ وَالْأُورِ شَجَرَيْنِ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۷ سوگند به انجیر و زیتون.

۱. همان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳. مانده، ۲۶.

۴. فِي خَيْرِ دَارٍ: در بهترین خانه؛ الکوفه و قیل الشام، لانها الارض المقدسه و اهلها شر جيران لانهم عساكر معاويه، ای شر جیران دار.

۵. آل عمران، ۹۶ و ۹۷.

۶. تین، ۳-۱.

سوگند به طور مبارک. سوگند به این شهر ایمن.

۲۵.۲.۶. بدترین همسایگان

«وَشَرَّ جِيرَانٍ»

[مردم در کنار] بدترین همسایگان [گرفتار بودند].

نکته

- بعضی جار و مجرور در «فی خیر دار» را متعلق به «مفتونون» دانسته اند در حالی که مناسبت تر آن است که خبر برای مبتدای محذوف باشد و در تقدیر «والناس فی خیر دار» باشد. مجموع جمله حال است برای عصر جاهلیت و «واو» در «و شر جیران» به معنی «مع» می باشد.^۱

- مقصود از همسایه ها که معنای جیران است، ساکنان مکه است. مکه مبارک بود اما مردم مکه در آن روز بدترین مردم بودند؛ چون هم جاهل بودند هم عادات زشت و غلط داشتند هم گرفتار جنگ و ستیز و تقلید از پدران خود بودند.

۲۶.۲.۶. نبود آرامش

«تَوَهُّمُهُمْ سُهْودٌ»^۲

خواب آن ها بیداری بود.

نکته

- به ناامنی ها و پریشان حالی ها و مصائب عصر جاهلیت اشاره دارد.^۳

مشابه

﴿عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ أَوْ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»﴾^۴ حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از [دیدن و نظر به] آنچه خداوند حرام کرده بر هم نهاده شده و چشمی که در راه طاعت خداوند بیداری کشیده و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. سُهْودٌ: بیداری؛ مصدر است و از ماده سَهَدَ مشتق شده. «تَسَهَّدَ، تَسَهَّدُ»: بیدار ماند، به خواب نرفت. السُّهْدُ: کم خواب؛ خواب کم؛ کالسَّهْدُ الأرق.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲.

۶. ۲. ۲۷. جاری بودن اشک

«وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ»^۱

و سرمه چشم آن‌ها اشک بود.

نکته

- کنایه از شدت ناامنی و مصائب بسیار آن دوران؛ شادی در وجودشان نبود و آرامش نداشتند.^۲

تشبیه

مشبه: جریان اشک

مشبه‌به: سرمه چشم

وجه شبیه: اشک در چشم مردم جاهلیت به خاطر مصائب وارده بر آن‌ها را به سرمه در چشم تشبیه کرده است و وجه شباهت آن، همراهی و دائمی بودن اشک و سرمه در چشم آنان است.

۶. ۲. ۲۸. اجبار در جامعه

«بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ»^۳

در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.

نکته

- لجام، دهنه‌ای است که به اسب می‌زنند، یعنی عالم زبانش بسته بود و نمی‌توانست حرف حق بزند و اگر عالمی حرف حق می‌زد، با او به مبارزه برمی‌خاستند.

۱. كُحْلُهُمْ: سرمه چشم آن‌ها.

دُمُوعٌ: اشک‌های چشم؛ جاری شدن اشک.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۳۶.

۳. مُلْجَمٌ: لگام شده؛ مهار زده شده؛ از ریشه لجام که معرب واژه لگام است به معنای لگام شده، پوزبند زده شده؛ فیه الشکیمه و هی الحدیة الْمُعْرِضَةُ فی القیم، و الفأس و هی الحدیة القایمة فی القیم، و المسحل و هی حدیة تحت الحنک.

جاهلها مُکْرَمٌ: منظور از جاهل معاویه و امثال وی است.

و منها و یعنی آل النبی صلی الله علیه و آله و سلم

هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَیْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتُ حُكْمِهِ وَ كُھُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِینِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ اِزْتِعَادَ فَرَائِصِهِ.

زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ. لَا یُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا یُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَساسُ الدِّینِ وَ عِمَادُ الْیَقِینِ. إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغَالِیُّ وَ بِهِمْ یُلْحَقُ التَّالِیُّ وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَایَةِ وَ فِیْهِمُ الْوَصِیَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ. الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقِلِهِ.

۷. مقام والای آل محمد

امام علی (علیه السلام) در این بخش از خطبه توصیفی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) می‌کند و موقعیت آن‌ها را بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشخص می‌سازد.

درواقع در حدیث ثقلین، حدیث نجوم و حدیث کشتی نوح، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از قرآن مهم‌ترین وسیله هدایت و نجات شمرده شده‌اند.

۱. ۲. ویژگی‌های اهل بیت

۱. ۱. ۲. محل اسرار خدا

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ»^۱

آن‌ها محل اسرار خدایند.

نکته

- اسرار الهی نزد آن‌هاست، زیرا رهبر دین باید از اسرار آن باخبر باشد تا هدایت و تدبیر و نظم امور را بر عهده بگیرد.^۲ از این عبارت معلوم می‌شود که پیامبر علاوه بر مطالب علنی که برای همه مردم بیان می‌کرده‌اند، اسرار را فقط به اهل بیت (علیهم السلام) ابراز می‌فرمودند.

۲. ۱. ۲. پناهگاه امر خدا

«وَ لَجَأُ أَمْرِهِ»^۳

[اهل بیت پیامبر] پناهگاه فرمان او هستند.

۱. مَوْضِعٌ: جایگاه؛ محل قرار دادن اشیاء.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. لَجَأٌ: پناهگاه؛ لاجی به معنای پناهنده؛ ای هم الملجا لما جاء به یقوی شرعه بهم و یلتجىء اهلہ الیه.

نکته

- در مورد معنای امر باید گفت که دو بُعد تکوینی و تشریعی دارد و سخن امام علیه السلام هر دو بُعد را در نظر می‌گیرد. منظور از امر تشریعی این است که اهل بیت پیامبر، اسباب هدایت تشریعی مردم را فراهم می‌آورند. در این نوع هدایت گاهی شاگردان این مکتب نیز از پس آن بر می‌آیند. اما منظور از امر تکوینی این است که هدایت در حکم به مقصد رساندن است. گاه ائمه علیهم السلام دست مردم را می‌گیرند و در مقصد می‌گذارند؛ این نوع هدایت در اختیار خاندان پیامبر قرار دارد.^۱

۷.۱.۳. ظرف علم خدا

«وَعَيْبَةُ عَلِمَهُ»^٢

[اهل بیت پیامبر] ظرف علم او هستند.

نکته

- تمامی علومى که برای هدایت انسان‌ها لازم و ضرورى است با اذن و افاضه الهى، در اختیار خاندان پیامبر ﷺ گذاشته مى‌شود.^۳

مشابه

- ❖ قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَسْرَ إِلَيَّ فِي مَرَضِهِ فَعَلَّمَنِي مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^۴ امام علی (ع) فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام بیماریش به طور سری، کلید هزار در از دانش را به من داد که در هر دری هزار در گشوده می شود.
- ❖ قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا وَأَشَارَ إِلَيَّ صَدْرِهِ بِيَدِهِ لَمْ أُصِبْ لَهُ حَمَلَةٌ» امام علی (ع) فرمودند: در اینجاست علم بسیار از هر چیزی (اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود که) اگر برای آن افراد شایسته ای می یافتم انتقال می دادم.

- ♦ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۵ از من بپرسید پیش از آنکه از دستم دهید.

◈ ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾

- ﴿أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۲ و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی دانسته ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.

- ♦ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»^۲ علم نوری است که خدا آن را در قلب هر کس که بخواهد می افکند.

- ❖ قَالَ عَلَى ﷺ: «تَاللَّهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَةِ وَإِثْمَامَ الْعِدَاتِ وَتَمَامَ الْكَلِمَاتِ»^۴ به خدا سوگند که رساندن پیام‌ها و به فرجام رساندن وعده‌ها و همه کلمه‌ها به من آموخته شد.

- ❖ قَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُمَ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ» آنان زنده کننده علم و دانایی و از بین برنده جهل و نادانی هستند.

استعاره

مستعار: لفظ عیہ

مستعار منه: صندوقچه

مستعار له: نفوس شریف امامان علیہم السلام

جامع: امام علی علیه السلام با بیان موضع سر اشاره به کمال استعداد نفوس امامان علیهم السلام برای اسرار خدا و حکمت او دارد. همان گونه که شأن صندوقچه، حفظ و نگهداری چیزی است، درون اهل بیت علیهم السلام نیز جایگاه علم الهی است.

نوع استعاره: اصلی مصرحه

٧.١.٤. مرجع احكام

«وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ»^٦

۱. کھف، ۶۵.

۲. نساء، ۱۱۳.

٣. مصباح الشريعة، ص ١٦.

٤. نهج البلاغه، خطبه ١٢٠.

۵. کافی، ج ۸، ص ۳۹۱.

٦. مَوْتُلُ: مرجع؛ پناهگاه؛ از ماده «وَالَّ» به معنای پناهگاه و محل نجات آمده است؛ المنجأ من وئل إليه یئل وئلا و وؤلا و وئلا و وائلا، موائلة و وئلا لحاً و خلص و استعارة.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۴۶ و ۵۴۷.

۲. عَيْبَةُ: محفظه یا کیسه‌ای که وسایل گران بها را در آن می‌گذارند؛ ما يجعل فيه الثياب و من الرجل موضع سرّه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۹۹.

٤. كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، ص ٨٠١.

٥. نهج البلاغه، خطبة ١٨٩.

تکیه‌گاه حکومت برای من آماده می‌شد بین اهل تورات با توراتشان، و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می‌کردم.

- ♦ ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۱ این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم؛ تصدیق‌کننده و حاکم بر کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده‌اند.
- ♦ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَاللَّهِ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي»^۲ همانا خداوند حجتی در زمین خود نمی‌گذارد که چیزی از او پرسیده شود و او بگوید نمی‌دانم.

۷.۱.۶. کوه‌های استوار دین

«وَجِبَالٌ دِينَهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ»^۳

[اهل بیت] کوه‌های استوار دین اند که خدا به وسیله آن‌ها پشت خمیده دین را راست کرد.

نکته‌ها

- «جبال دین»: رابطه اهل بیت علیهم السلام با اسلام مانند نسبت کوه‌ها به زمین است؛ همان‌طور که اگر کوه‌ها نبودند زمین پابرجا نمی‌ماند، اگر اهل بیت علیهم السلام نبودند اسلام نیز استوار نمی‌گشت.
- «انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ»: کنایه از فشار مشکلاتی است که از سوی دشمنان دانا و دوستان نادان بر دین وارد می‌شود و به وسیله اهل بیت علیهم السلام، این فشارها خنثی و قامت دین راست می‌گردد.^۴

مشابه

- ♦ ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾^۵ و در زمین کوه‌هایی استوار نهادیم تا مبادا آنان (مردم) را بجنبانند.
- ♦ ﴿وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۶ و بر زمین کوه‌های بزرگ افکند تا شما را نلرزاند. و رودها و راه‌ها پدید آورد. شاید هدایت شوید.

۱. مانده، ۴۸.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. أَقَامَ: استوار کرد؛ از ریشه قَوَّمَ و قام به معنای ثبوت و دوام.
انْحِنَاءَ: کجی؛ از ماده حَنَى به معنای خم کردن؛ الاعوجاج، یعنی ان آل محمد یقیمون اعوجاجا یتبدع فنة المبتدعون.
ظَهْرِهِ: پشت او.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۵. انبیاء، ۳۱.

۶. نحل، ۱۵.

[اهل بیت پیامبر] مرجع احکامش بودند.

نکته

- منظور از اینکه آل پیامبر مرجع حکمت‌های خدا هستند این است که هرگاه حکمت از ذهن دیگران برود، برای پیدا کردنش باید به آن‌ها رجوع کنند، از آن‌ها بخواهند و از آن‌ها به دست آورند.^۱

مشابه

- امام باقر علیه السلام فرمودند: «وَفِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَاqِلُ الْعِلْمِ وَأَبْوَابُ الْحِكْمِ وَصِيَاءُ الْأَمْرِ»^۲ و پناهگاه‌های دانش و درهای حکمت و روشنی دین پیش ما اهل بیت است.
- ♦ فی روایة جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام: «أَلَا وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَبِحُكْمِ اللَّهِ حَكَمْنَا»^۳ آگاه باشید! ما اهل بیتی هستیم که از چشمه علم خداوند آگاه شده‌ایم، و با حکم وی داوری می‌کنیم.

۷.۱.۵. حافظ کتاب‌های آسمانی

«وَكُھُوفُ كُتُبِهِ»^۴

[اهل بیت پیامبر] جایگاه حفظ کتاب‌های آسمانی هستند.

نکته

- آل رسول صلی الله علیه و آله کتب الهی را حفظ کرده، درس می‌دهند و تفسیر می‌کنند. علم و تأویل کتب الهی نزد آن‌هاست. کلمه کتب، به قرآن و کتاب‌های آسمانی قبل از آن اشاره دارد.^۵

مشابه

- ♦ قَالَ أَبَانُ قَالَ سُلَيْمٌ سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: «[وَاللَّهِ] لَوْ تُنِيَتْ لِي الْوِسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارِثِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ»^۶ به خدا قسم، اگر

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۹۰.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. الارشاد فی حج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴. كُھُوفُ: غارها؛ پناهگاه؛ جمع «كهف» به معنی غار؛ غار واسع فی الجبل فان كان صغيرا قيل له الغار و البيت المنقور فی الجبل، و فلان كهف لأنه يلجأ إليه كالبيت علی الاستعارة.
كُتُبُ: جمع كتاب است و مراد از آن مجموعه وحی‌های الهی است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۹۰.

۶. كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۸۰۳.

استعاره

مستعار: لفظ جِبَالٌ

مستعار منه: کوه‌ها

مستعار له: آل نبی ﷺ

جامع: همان‌طور که شخص ترسناک از شیء آزاردهنده به کوه پناه می‌برد، مردم هم از وسوسه‌های شیاطین و تبدیل و تحریف دین به امامان ﷺ پناه می‌برند.

نوع استعاره: اصلی مصرحه

۷.۱.۷. برطرف‌کنندهٔ تزلزل دین

«وَأَذْهَبَ اِزْتِعَادَ فَرَائِصِهِ»^۱

[اهل بیت پیامبر] تزلزل و لرزش آن (دین) را از میان بردند.

نکته

- تزلزل و لرزش در دین کنایه از اضطراب و وحشتی است که از سوی افرادی که دارای انحرافات اعتقادی هستند بر مؤمنان وارد می‌گردد. این تزلزل را ائمه هدی از بین می‌برند.^۲

تشبیه

مشبه: دین

مشبه به: پیکر انسانی

وجه شبیه: امام ﷺ دین را به پیکر انسانی تشبیه کرده است. این پیکر در طول تاریخ در اثر هجوم‌ها و فشارهایی که به آن وارد شده به لرزه درآمده است. در این میان کسانی هستند که در میان این کشاکش‌های تند، جسم دین را کمک می‌کنند که در جایگاه حقیقی خود مستقر شود. این بزرگان اهل بیت هستند که دین را از اضطراب‌ها و لرزش‌ها حفظ می‌کنند.

۱. اِزْتِعَادَ: لرزش؛ باب افتعال از ماده زَعَد است؛ لرزش؛ اضطراب شدید انسان از بیماری یا از شنیدن صدایی هولناک، اضطراب.

فَرَائِصِهِ: ماهیچه روی پهلوی حیوان که گاهی خودبه‌خود می‌لرزد؛ جمع فریصه؛ قطعه گوشتی است کنار قلب که تا زیر کتف قرار دارد؛ جمع الفریصة و هی اللحمه بین الجنب و الكتف لا تزال ترتعد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۷.۱.۸. افشاندن بذر گناه

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ»^۱

مخالفتان بذر فجور را افشاندند و با آب غرور و نیرنگ آن را آبیاری کردند و محصول آن را که جز عذاب و بدبختی نبود برداشتند!

نکته

- هنگامی که انسان پرده حیا و اخلاق را می‌برد و حدود میان خدا و خود را زیر پا می‌گذارد فاجر است و عمل او فجور نامیده می‌شود. این گروه از مخالفان که امام توصیفشان می‌کند، نهال فجور را در دل خود کشت کردند و بذر زشتی را در محیط اطراف خود پراکندند.^۲

مشابه

- ♦ «فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۳ سپس بدی‌ها و پرهیزکاری‌هایش را به او الهام کرد.
- ♦ «وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۴ مبدا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند.

استعاره

مستعار: لفظ زَرَعَ

مستعار منه: زراعت

مستعار له: فجور

جامع: امام ﷺ لفظ زرع را برای فجور در دل‌ها استعاره آورده است. همان‌گونه که در زراعت، بذر را در زمین می‌کارند تا رشد و انتشار پیدا کند فجور در دل مخالفان دیانت رشد و انتشار پیدا می‌کند.

۷.۱.۹. قابل قیاس نبودن اهل بیت

«لَا يَقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»

۱. الْفُجُورَ: به کارهای نامشروع فجور گفته می‌شود چون پرده حیا و اخلاق را می‌برد؛ از ماده «فجر» به معنی دریدن است. حَصَدُوا: درو کردند، برداشت کردند؛ الزرع و غیره حصدا من بابی ضرب و قتل فهو محصود و حصید.

الثُّبُورَ: هلاکت، بدبختی؛ از ماده «ثبر» (بر وزن صبر)؛ الهلاک و الخسران.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۶۶.

۳. شمس، ۸.

۴. لقمان، ۳۳.

۷.۱.۱۲. معیار شناخت کوتاهی‌ها و تندروی‌ها

«إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي»^۱

غلوکننده به سوی آنان باز می‌گردد و عقب‌مانده به آن‌ها ملحق می‌شود.

نکته‌ها

- «إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي» اشاره به این دارد: آن‌هایی که از فضایل انسانی که مدار آن بر حکمت و عفت و شجاعت است به افراط گراییده‌اند، به خاندان پیامبر باز می‌گردند و به آن‌ها ملحق می‌شوند.^۲
- «بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي» عقب‌ماندگان از این فضایل که به تفریط گراییده‌اند برای کسب این فضایل ناگزیرند به آل محمد^{علیهم‌السلام} رجوع نموده، به هدایت آن‌ها به عنایت خداوند دست پیدا کنند.

۷.۱.۱۳. ویژگی‌های ولایت

«وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ»^۳

ویژگی‌های حق ولایت متعلق به آنان (اهل بیت پیامبر) است.

نکته‌ها

- این جمله بیان می‌کند که سرپرستی امور مسلمین و جانشینی رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} دارای ویژگی‌های خاصی است که فقط در آل رسول موجود است و شرایطی دارد که باید شخص، اهلیت و استحقاق آن شرایط را داشته باشد و بی‌شک اهل بیت^{علیهم‌السلام} ویژگی‌های حاکمیت و ولایت الهی را دارند.^۴
- مقدم داشتن «لَهُمْ» اشاره به این است که این ویژگی‌ها منحصر به آن‌هاست.^۵

۷.۱.۱۴. وارث خلافت پیامبر

«وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»

هیچ‌کس از این امت را با آل محمد^{علیهم‌السلام} نمی‌توان مقایسه کرد.

نکته

- اشاره به این دارد که میان آل محمد^{علیهم‌السلام} و غیر آن‌ها در فضیلت تناسبی نیست. منظور از نعمت، نعمت دین و ارشاد به آن است.^۱

مشابه

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟

۷.۱.۱۰. هیچ‌کس با اهل بیت برابری نمی‌کند

«وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا»

آن‌ها که از خوان نعمت آل محمد بهره گرفتند هرگز با خود آنان برابر نخواهند بود.

نکته

- پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} درباره امام علی^{علیه‌السلام} می‌فرماید: «ضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين» و در تعبیر دیگری: «لُمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍّ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳ مبارزه علی بن ابی‌طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق از تمام اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.^۴

۷.۱.۱۱. اهل بیت، پایه دین

«هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ»^۵

آنان اساس و شالوده دین و ستون یقین‌اند.

نکته

- مقصود کلام امام علی^{علیه‌السلام} که فرمود: هم اساس الدین، اشاره به این است که استقامت و ثبات و انتشار دین از ناحیه آل محمد^{علیهم‌السلام} است، همچنان که ساختمان بر پایه‌هایش استوار است.^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۹۴.

۲. زمر، ۹.

۳. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۴.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵. أساس: اصل و پایه‌ای که چیزی را بر روی آن قرار می‌دهند.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۹۴.

۱. یَفِيءُ: باز می‌گردد، از ریشه فِیء آمده.

الْغَالِي: غلوکننده، افراطی؛ پِشْتَاژ، تندرو؛ التَّجَاوُزُ عَنِ الْحَدِّ قَالَ تَعَالَى: لَا تَغْلَوْا فِي دِينِكُمْ، ای لا تجاوزوا الحد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۹۴.

۳. خَصَائِصُ: خصیصه، ویژگی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۹۵.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۱۰.



وصیت و وراثت پیامبر ﷺ در میان آن‌ها (اهل بیت) است.

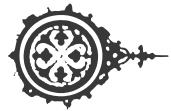
نکته

- منظور از وصیت پیامبر ﷺ خلافت و جانشینی او است و تنها وارثان او، اهل بیت هستند.^۱

۱۵.۱.۷. جایگاه اصلی حق

«الآن إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»^۲

هم‌اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.



خطبه ۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از غائله نهروان در کوفه،
سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان (اصحاب)
علت ایراد سخن: درد دلی در محفلی خصوصی
موضوع: سیاسی، اخلاقی، اعتقادی، تاریخی
ویژگی: خلافت و خلفا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۵.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) این سخنان را در اواخر عمر شریفش بعد از ماجرای جنگ‌های جمل، صفین و نهروان و پیکار با ناکثین و قاسطین و مارقین^۱ در مسجد کوفه یا رجب^۲ ایراد فرموده است. در این خطبه یک دوره تاریخ اسلام مربوط به عصر خلفای نخستین خلاصه شده است. نام این خطبه، شقشقیه است که از جمله آخر آن گرفته شده و امام علی (ع) در پاسخ

۱. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۲.

۲. رُجب: در اصل به معنی مکان وسیع است و به عقیده بعضی نام یکی از محلات کوفه بود؛ در حالی که بعضی دیگر معتقدند نام یک آبادی است در حدود هشت فرسخی کوفه است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲. اذ: گاهی به معنای مطلق زمان و گاهی به معنای تحقیقاً و گاهی زائد است.
مُنْتَقَلِهِ: محل انتقال؛ اسم مکان از باب افتعال از ماده نُقِلَ است؛ تحویلُهُ من موضعٍ إلی موضعٍ.

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى
يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ ذُونَهَا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ
طَفِئْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدِ جَذَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ
يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ.

خطبه طوفانی شقیقیه

۱. شکایت امام از خلیفه اول

۱.۱. تشبیه خلافت به پیراهن

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»^۱
آگاه باشید به خدا سوگند او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست
موقعیت من [در مسئله خلافت] همچون محور سنگ آسیاست.

نکته ها

- هنگامی که امام علیه السلام به ترسیم ابوبکر در لباس خلافت می رسد لفظ «قمیص» را به کار می برد کنایه از اینکه پیراهنی را که از آن امام بود به زحمت به تن کرد.^۲
- امام علیه السلام خود را محور خلافت می داند و تصریح می کند که ابوبکر این را می دانست. زمانی که فعلی از سر آگاهی و به عمد صورت می گیرد راه هرگونه عذر بسته می شود. امام تأکید می کند که آنچه انجام شد از سر نادانی نبود بلکه آن شخص خود به حقانیت امام علم داشت و او را شایسته ترین فرد می دانست.^۳
- ضمیر «ها» در «تَقَمَّصَهَا» به خلافت بر می گردد و چون واضح بوده حضرت به آن اشاره نکرده است.
- «واو» در «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ» حالیه است و «لَ» موطئه است و اشاره به قسم محذوف دارد.

۱. تَقَمَّصَهَا: خلافت را مانند پیراهن پوشید؛ از ماده «قمیص» به معنی پیراهن است و «تَقَمَّصَ» به معنی پیراهن را به زحمت بر تن کرد؛ قَمَصَه قمیصا اَلْبَسَه فَتَقَمَّصَ هُو.
الْقُطْبُ: قطب و محور آسیا؛ میله ای است آهنی که در وسط سنگ زیرین نصب می شود و سنگ بالایی دور آن می چرخد.
الرَّحَى: سنگ رویین آسیا که در مقابل سنگ زیرین قرار دارد.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۰۸.

۳. همان، ص ۶۱۰.

تقاضای «ابن عباس» برای ادامه خطبه به او فرمود: «تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ»^۱
به این معنی که «این شعله آتشی بود که از دل زبانه کشید و فرو نشست».

این خطبه مشتمل بر شکایت در امر خلافت و سپس ترجیح دادن شکیبایی در برابر آن و بیعت مردم با امام است. از نام این خطبه و سایر تعبیرات غم انگیز آن حضرت معلوم می شود که ایشان اسرار ناگفتنی فراوانی در دل داشته است که امکان بیانش نبوده و برای حفظ مصالح اسلام از اظهار آن خودداری کرده اند.

۱. معانی الاخبار، ص ۳۶۲.

شِقْشِقَةٌ: به حالت خاصی در شتر اطلاق می شود که در هنگام هیجان این حیوان رخ می دهد؛ وقتی که شتر به این حالت دچار می شود پوسته مانندی از دهان او خارج می شود که حالت متورم دارد وقتی هیجان حیوان به پایان می رسد این زانده متورم نیز فرو می رود.

تشبیه

مشبه: خلافت

مشبه به: پیراهن

وجه شبّه: امام علی (علیه السلام) خلافت را به پیراهنی تشبیه می کند که افراد آن را بر تن می کنند. سخن امام این است که خلیفه اول پیراهنی را که قواره تن او نبود به تن کرد. او از مسئله خلافت به عنوان پوشش و زینت خود بهره گرفت در حالی که این آسیاب عظیم نیاز به محور نیرومندی دارد که نظام آن را در حرکت شدیدش حفظ کند و از انحرافات باز دارد و در نوسانات حافظ آن باشد و به نفع اسلام بچرخد. خلافت نیاز به محور دارد نه این که کسی او را به تن کند و پوشش خود قرار دهد.

تشبیه

مشبه: امام

مشبه به: محور سنگ آسیا

وجه شبّه: امام علی (علیه السلام) خود را محور خلافت می داند. اگر محور آسیا را حذف کنیم چرخش سنگ های آن بی معناست چون سنگ ها محتاج به اتصال به محور هستند تا بتوانند حرکت خود را سامان دهند. وجود امام نیز نسبت به خلافت چنین است.

۱. تشبیه به سیل خروشان

«يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»^۱

سیل علم از من (امام علی (علیه السلام)) سرازیر بود.

مشابه

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا»^۲ من شهر دانش هستم و علی در آن است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. يَنْحَدِرُ: سرازیر می شود؛ از ریشه انحدار مشتق می شود و زمانی به کار می رود که آب با شدت از بالا سرازیر می شود.

۳. صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ص ۵۸.

تشبیه

مشبه: علم امام علی (علیه السلام)

مشبه به: آب

وجه شبّه: امام علی (علیه السلام) علم خود را به آب تشبیه می کنند؛ زیرا همان طور که آب سرچشمه حیات است، حیات معنوی بشر نیز از علم و آگاهی نشئت می گیرد. وجود امام در حکم کوه های سر به فلک کشیده ای است که مخازن آب را در دل خود نگاه می دارند و آب های حیات بخش از درون کوه ها به سوی دشت ها روان می شود و حیات را تداوم می بخشد.

استعاره

مستعار: لفظ سیل

مستعار منه: کوه ها

مستعار له: امام

جامع: امام برای کمالات خود لفظ سیل را استعاره آورده است. همان طور که جریان سیل از صفات کوه ها و مکان های مرتفع در نظر مادی می باشد وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم از نظر معنوی بسیار مرتفع می باشد و علوم و اندیشه های سیاسی از ناحیه آن حضرت شروع و جریان پیدا می کند.

۱. ۳. تشبیه به قلّه بلند

«وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۱

مرغ اندیشه را یارای پرواز به بلندی من نیست.

نکته ها

- اینکه هیچ پرنده ای به بلندی مقام او نمی رسد، کنایه از نهایت علوّ درجه علمی آن حضرت هست؛ زیرا هر مکان مرتفعی که از آن سیل جریان یابد، لازمه اش این نیست که پرنده ای به آنجا نتواند پرواز کند، پس این جمله علوّ خاصی را بیان می کند که دسترسی به آن آسان نیست.^۲
- امام علی (علیه السلام) در اینجا از خویش تعریف کرده است؛ در حالی که با توجه به حدیث

۱. يَرْقَى: بالا نمی آید؛ از ریشه رقی به معنای بالا رفتن است؛ ترقی باب تفعّل و مشتق از همین ماده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۲.

«تَرْكِيَّةَ الْمَرْءِ نَفْسُهُ قَبِيحٌ»^۱ و آیه «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»^۲ آیا تعریف از خویش نکوهیده است؟ در پاسخ باید گفت: میان خودستایی و معرفی کردن، فرق است. حضرت یوسف علیه السلام چنین فرمود: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ»^۳ مرا بر خزانه‌های این سرزمین برگمار که بدان نگاهبان و کاملاً دانایم که در حد معرفی لازم و در حد افراط ممنوع است^۴ «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»^۵.

مشابه

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۶ ای مردم از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید.

تشبیه

مشبه: وجود امام علیه السلام

مشبه‌به: کوهی عظیم

وجه شبیه: وجود امام علیه السلام به کوه عظیمی تشبیه شده که دارای قلعه بسیار مرتفعی است و طبیعت این گونه کوه‌ها و قلعه‌ها این است که نزولات آسمانی را در خود جای می‌دهد و سپس به صورت مستمر به روی زمین‌های گسترده و دشت‌ها جاری می‌سازد و گل‌ها و گیاهان و درختان را بارور می‌کند و از سوی دیگر هیچ پروانه دورپروازی نمی‌تواند به آن راه یابد. وجود امام نیز برای مردم همین گونه است.

۴.۱. چشم پوشی بزرگوارانه

«فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً»^۷

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۸.

۲. نجم، ۳۳.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۶.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۲۶.

۵. نجم، ۳۲.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۷. فَسَدَلْتُ: آویختم؛ کشیدم؛ از ماده «سَدَل» در اصل به معنای نزول چیزی از بالا به پایین به گونه‌ای که آن را بپوشاند؛ پسند له ارسال و آرخاء القیث بینی و بینها حجاباً.

دُونَهَا: روی؛ أمام، و وراء، و فوق، ضد، و بمعنی غیر؛ کلمه فی مَعْنَى التَّحْقِيرِ وَ التَّقْرِيبِ، تَكُونُ ظَرْفًا فَيُنْصَبُ، وَ يَكُونُ اسْمًا فَيَدْخُلُ حَرْفُ الْجَرِّ.

ثَوْباً: پرده، منظور از ثوب مطلق پارچه است، لباس.

از خلافت چشم پوشیدم و روی از آن برتافتم.

نکته

- امام علیه السلام به رویگردانی و پوشاندن ماجرای خلافت اشاره می‌کند.^۱

۵.۱. کناره‌گیری زاهدانه

«وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحاً»^۲

دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم.

نکته

- این تعبیر نشان می‌دهد که امام هنگامی که خود را در برابر این جریان دید آماده درگیری نشد و بر خلاف میل قلبی خود از آن چشم پوشید.

استعاره

مستعار: لفظ کُشْحا

مستعار منه: کناره‌گیری کردن از غذا

مستعار له: کناره‌گیری از خلافت

جامع: همان‌طور که انسان به خاطر یک بیماری جسمی از غذایی دوری می‌کند حضرت هم به خاطر بیماری‌های اجتماعی زمان خود از خلافت کناره‌گیری کردند.

۶.۱. تفکر مسئولانه

«وَطَفِئْتُ أُرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ»^۳

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۱۵.

۲. طَوَيْتُ: پیچاندم، برگرداندم.

كُشْحاً: پهلوی حیوان؛ نقش تمیز را دارد؛ ما بین الخاصرة إلى أقصر الاضلاع، يقال فلان طوى كُشْحه أى أعرض مهاجراً.

۳. طَفِئْتُ: شروع کردم؛ از افعال ناقصه به معنای شروع کردن؛ أى شرع و أخذ، ظلّ.

أُرْتِي: فکر کنم، به راینزی پردازم؛ باب افتعال از ماده رای به معنای فکر کردن؛ فى الأمر اذا فكر طلباً للرأى الأصلح و افتعل من روية القلب.

أَصُول: حمله کنم؛ از ریشه صَوْلَة به معنای حمله و مقابله کردن؛ الوثبة و الحملة.

بَيْدٍ جَذَاءً: دست شکسته و بریده کنایه از بی‌یاوری؛ بالجیم و الذال المعجمة المقطوعة المكسورة، قال فى التّهایة فى حدیث على علیه السلام أصول بید جذاء کئی به عن قصور أصحابه و تقاعدهم عن الغزو، فإنّ الجند للامیر کالید و یروی بالحاء المهملة و فشره فى موضعه بالید القصيرة التى لا تمدّ إلى ما یراد، قال و كأنّها بالجیم أشبه.

طَخِيَّة: تاریکی؛ امر مبهم؛ ظلمت و گاه به معنای ابرهای نازک است؛ بالضم، على ما فى أكثر النسخ أو بالفتح الظلمة أو الغیم و فى القاموس الطخية الظلمة و یتلث.

عَمِيَاء: کور؛ مونث اعمی؛ کور، نابینایی، «أَعْمَى، إَعْمَاءَ»: او را نابینا کرد، او را نابینا یافت؛ تأنیث الأعمى يقال مفاضة عمياء أى لا یهتدی فیها الدلیل، و وصف الطخية بها إشارة إلى شدّة الظلمة.

دست آوردن و تسلط بر چیزی است و یاور نداشتن به منزله دست شکسته است و به همین دلیل شکسته دست بودن به معنای یاور نداشتن استعاره‌ای است.

نوع استعاره: استعاره تبعی مصرحه

۱.۷.۲. توصیف ظلمت آن عصر

۱.۷.۲.۱. فرسوده کننده

«يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ»^۱

(محیط خفقان‌زایی که) پیران را فرسوده می‌کند.

۱.۷.۲.۲. پیرکننده

«وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ»^۲

(محیط خفقان‌زایی که) کودکان خردسال را پیر می‌کند.

نکته

- گاه آدمی حادثه‌ای را در زندگی تجربه می‌کند که اثر تلخ آن در چهره او نمایان می‌شود، چنان که موی سیاه او به سرعت سفید و چهره جوان او پیر می‌شود؛ امام حادثه خلافت را چنان سنگین می‌بیند که باعث چنین تغییری می‌شود.^۳

مشابه

﴿يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۴ در آن روز که کودکان را پیر می‌کند.

۱.۷.۳. رنج‌دهنده

«وَيَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ»^۵

و مؤمن در آن (محیط خفقان‌زا) همواره در سختی به سر می‌برد تا آنکه خدایش را دیدار نماید.

نکته

- اشاره به اینکه رنج ناشی از این ماجرا رنجی است که تا دم مرگ انسان را رها نمی‌کند.^۶

۱. يَهْرَمُ: فرتوت و ناتوان می‌شود؛ کفرح ای بلغ أقصى الکبر.

۲. يَشِيبُ: پیر می‌شود؛ صفت است برای طخیه و ضمیر فیها در هر دو جمله به آن برمی‌گردد؛ بیاض الشعر.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. مزمل، ۱.

۵. يَكْدُخُ: تلاش و کوشش می‌کند؛ رنج می‌کشد؛ از ماده «کدح» به معنی سعی و کوشش در کار؛ السعی و کدح فی العمل کمنع سعی و عمل لنفسه خیرا و شرا.

۶. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۷۶.

در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبرپیشه سازم.

نکته‌ها

- تعبیر «طَخِيَّةٌ عَمِيَاءٌ» با توجه به اینکه «طخیه» خود به معنای ظلمت و تاریکی است، اشاره به این است که گاهی ظلمت‌ها شدید نیست و از خلال آن می‌توان شبی مشاهده کرد ولی این ظلمت آن‌قدر شدید بود که باید ظلمت کور نامید.^۱
- قیام با دست شکسته کنایه است از اینکه امام هیچ ابزار و سلاحی برای خود در این مبارزه نمی‌بیند.^۲
- مقصود این است که حضرت فکرش را در چاره‌جویی امر خلافت به کار انداخته و بین دو طرف نقیض مردد بوده است: آیا با کسانی که خلافت را به دست گرفته‌اند درگیر شود یا کناره‌گیری کند؛ در هر دو صورت خطری متوجه حضرت بوده است.^۳

استعاره

مستعار: لفظ طَخِيَّةٌ

مستعار منه: ظلمت و تاریکی

مستعار له: درآمیختن حق و باطل

جامع: امام عليه السلام کلمه «طخیه» را برای درآمیختن حق و باطل استعاره آورده است، وجه شباهت این است چنان که انسان در تاریکی به مطلوب هدایت نمی‌شود در هنگام درآمیختگی امور، مردم راه حرکت به سوی خدا را تشخیص نمی‌دهند.

لفظ «طخیه» را به «عمیاء» به عنوان استعاره توصیف کرده است، زیرا شخص کور به مقصد خود هدایت نمی‌شود همچنین ظلمتی که نتیجه آمیختگی امور است موجب می‌شود که حق از باطل جدا نشده بدان عمل نشود.

استعاره

مستعار: لفظ جَذَاءٌ

مستعار منه: شکسته دست بودن

مستعار له: بی‌یاور بودن

جامع: وجه مشابَهت این است که دست شکسته لازمه‌اش قدرت نداشتن برای به

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۱۶۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۵۰۸.

پس صبر کردم درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود.

نکته‌ها

- این تعبیر ترسیم گویایی از نهایت ناراحتی امام در آن سال‌هاست که نمی‌توانست چشم بر روی حوادث ببندد و نمی‌توانست فریاد بکشد و سوز درون خود را آشکار سازد.^۱
- چرا امام علیه السلام صبر را ترجیح داد؟
- ۱. نوپایی اسلام که هنوز ارکان آن محکم نشده بود؛
- ۲. جهل مردم و آمادگی برای ارتداد؛ ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾^۲ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما از عقیده خود برمی‌گردید.
- ۳. آمادگی مردم برای اختلاف و فتنه بین مسلمانان؛
- ۴. حفظ و ترجیح اصول بر فروع؛
- ۵. نداشتن یاور^۳

مشابه

«فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَصَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْصَيْتُ عَلَى الْقَدَى وَ شَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا»^۴ من نگاه کردم و دیدم برای گرفتن این حق یآوری جز خاندان خویش ندارم... چشم‌های پر از خاشاک را فرو بستم و با گلویی که گویی استخوان در آن گیر کرده بود جرعه حوادث را نوشیدم.

۲. ۳. نظاره‌گر غارت میراث («أَرَى ثَرَاتِي نَهْبًا»^۵)

نظاره‌گر غارت میراث خود شدم.

نکته‌ها

- «از خلافت تعبیر به «ارث» شده است چرا که خلافت یک میراث الهی و معنوی

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. آل عمران، ۱۴۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۵. ثراتی: به معنای ارث، بازمانده، اثر؛ ما یخلفه الرجل لورثته و التاء فيه بدل من الواو- الميراث.

نَهْبًا: غارت شده؛ مصدر به معنای مفعول است، غارت کرد؛ السلب و الغارة و الغنیمه.

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا
أَرَى ثَرَاتِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَذَلِّي بِهَا إِلَى فَلَانٍ [ابْنِ الْخَطَّابِ] بَعْدَهُ.
ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعْشى: شَتَانٌ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا، وَ يَوْمٌ حَيَّانٌ أَخِي جَابِرٍ؛ فَبَا
عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدِّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا
فَصَبَرَهَا فِي حُورَةِ خَسَنَاءٍ يَغْلُظُ كُلُّهَا وَ يَخْشُنُ مَسَّهَا وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ
مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمٌ وَ إِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمُ فَمِنِي النَّاسُ
لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبِطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اغْتِرَاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ
حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَبَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى
اغْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ
إِذْ أَسْفَوْتُ وَ طُرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَغْنِهِ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصَهْرِهِ مَعَ هِنٍ وَ
هِنٍ. إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِصْنِيهِ بَيْنَ نَيْبِيهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ
يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضَمَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَثَلُّهُ وَ أَجْهَرَ عَلَيْهِ
عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

۲. تصمیم نهایی امام

۱. ۲. صبر در برابر مشکل

«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى»^۱

صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم.

نکته

- امام علیه السلام بیان می‌دارد که در این راه عاقلانه‌ترین راه صبوری است.^۲

۲. ۲. شکیبایی همراه با ناراحتی شدید

«فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا»^۳

۱. هاتا: اسم اشاره برای مونث؛ (هذه) واژه «هاتا» علامت تنبيه است و «تا» اسم اشاره مؤنث.

أَحَجَى: عاقلانه‌تر؛ از ماده «حجا» به معنی عقل است؛ ای اولی و أجدر و أحق من قولهم حجی بالمكان إذا أقام و ثبت ذكره فی النهاية، و قيل: أي اليق و أقرب بالحجی و هو العقل.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۱۷.

۳. قَذَى: خار و خاشاک که در چشم می‌افتد؛ آلودگی و به معنی خاشاک آمده است؛ ما يقع فی العين و فی الشَّراب أيضا من نتن أو تراب أو وسخ.

شَجَا: استخوان یا چیز دیگری که در گلو گیر می‌کند؛ ما اعترض فی الحلق و نشب من عظم و نحوه، صَبَرْتُ مع الغصه فی حلقی.

۳. دوران خلافت خلیفه دوم

۱.۳. سپری شدن دوران اولی

«حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ»^۱

تا اینکه دوران اولی گذشت.

نکته

- منظور از واژه «الاول» ابوبکر است. امام به تعبیری کنایی می فرماید ابوبکر به راهی که باید برود رفت. راهی که انتهای آن مرگ است. بنابراین امام به مرگ خلیفه اول اشاره می کند.^۲

۲.۳. حکومت عمر

«فَأَذَلَّتْ بِهَا إِلَى فَلَانٍ بَعْدَهُ»^۳

و او (ابوبکر) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب (عمر) سپرد.

نکته‌ها

- ادلی از ماده دَلَو گرفته شده است و همان گونه که با دلو و طناب آب را از چاه می کشند این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی را به عنوان جایزه یا رشوه و حق الزحمه به دیگری بدهند.^۴
- بسیاری از صحابه از جمله طلحه صراحتاً به ابوبکر اعتراض می کردند که عمر در زمان تو که مردی نرم خو هستی، خشونت به کار می برد، وای به زمانی که تو نباشی و او بر مسند قدرت تکیه زند! اما ابوبکر به این اعتراضات توجهی نکرد و آن ها را به حسادت متهم نمود.^۵

مشابه

﴿وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ﴾^۶ و آن را به رشوت به حاکمان مدهید.

۱. مَضَى: رفت، گذشت؛ لَسْبِيلَهُ آى مات.

۲. فروغ حکمت، ص ۶۲۰.

۳. ادلی بها: آن را پیش کش کرد؛ دلو به سطلی می گویند که در چاه می اندازند تا چیزی را برون بکشند؛ باب افعال از «دلی بدلوا»، آن را پیش بینی کرد، ضمیر بها به خلافت بر می گردد؛ بها إلى فلان أى القاهها إليه و دفعها.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۸.

۵. شرح نهج البلاغه ابن الحدید، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶. بقره، ۱۸۸.

است که از پیامبر ﷺ به جانشینان معصومش می رسد، نه یک میراث شخصی و مادی و حکومت ظاهری.^۱

- چرا امام علی علیه السلام مسئله خلافت را طرح می کند؟ آیا بهتر نبود امام علی علیه السلام اصلاً به سراغ خلافت که مربوط به گذشته بود نمی رفت و آن را به دست فراموشی می سپرد، مبادا منشأ اختلاف بیشتری در میان مسلمانان گردد؟!^۲

- واقعیت های موجود هرگز نمی تواند حقیقت ها را به فراموشی بسپارد. این یک حقیقت است که علاوه بر تأکید شخص پیامبر ﷺ بر خلافت علی علیه السلام شایستگی او از هر نظر برای این امر بیشتر بود. امام اعلان جنگ رسمی با خلیفه نکرد ولی از بیدار کردن و احقاق حق خود نگذشت که در خطبه ۱۷۲ به آن اشاره کرده: «وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَا خَرَضٌ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَخْصُ وَأَقْرَبُ وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهْتُ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ»^۳ کسی به من گفت: ای پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت بسی حریصی! به او گفتم: به خدا سوگند شما حریص تر و دورترید، و من سزاوارتر و نزدیک تر. من حق خودم را که شما بین من و آن مانع می شوید و مرا از دست یافتن به آن باز می دارید طلب کردم. هنگامی که در جمع حاضران با دلیل او را سرکوب کردم دستپاچه شد و گویا سرگردان ماند که پاسخ را چه بگوید.^۴

مشابه

- ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرْتُئِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۵ پس از جانب خود ولی [و جانشینی] به من ببخش که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد.
- ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۶ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴. مریم، ۵-۶.

۵. فاطر، ۳۲.

﴿فَازْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذْلَى دَلْوُهُ﴾^۱ پس آب آور خود را فرستادند. و دلّوش را انداخت.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲ و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، درحالی که خودتان [هم خوب] می دانید.

۳.۳. مثال زدن به شعر اعشی

ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعْشَى:

«شَتَانِ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمَ حَيَّانِ أَخِي جَابِرٍ»^۳

سپس امام مثلی را با شعری از اعشی عنوان کرد:

بسی فرق است تا دیروزم امروز. کنون مغموم و دی شادان و پیروز.

نکته

• اشاره به اینکه من در عصر رسول خدا ﷺ چنان محترم بودم که از همه به آن حضرت نزدیک تر ولی بعد از او چنان مرا عقب زدند که منزوی ساختند و خلافت رسول خدا را که من از همه سزاوارتر بودم، یکی به دیگری تحویل می داد.^۴

۳.۴. اقاله خلافت از یک طرف و به عقد دیگری درآوردن از طرف دیگر

«فَيَا عَجَبًا! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ»

شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟

نکته ها

• اشاره دارد به خواست مکرر ابوبکر به ترک خلافت در زمان حیاتش که این اشاره دارد به

۱. یوسف، ۱۹.

۲. بقر، ۱۸۸.

۳. شَتَان: بسیار بعید است؛ اسم فعل برای بیان تعجب؛ برای بیان بُعد بین دو چیز به کار می رود؛ اسم فعل فیه معنی التعجب يقال: شَتَان ما هما و ما بينهما و ما عمرو و أخوه أي بعد ما بينهما، قال السَّارح المَعْتزِلِي ولا يجوز شَتَان ما بينهما إِلَّا على قول ضعيف.

ما يَوْمِي: ما زائد، يوم فاعل اول شتان است.

كُورِهَا: پالان شتر؛ بالضّمّ رحل البعير بأداته.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۴۰.

سخن معروفی از ابوبکر که «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» مرا رها کنید که من بهترین شما نیستم.^۱

• علت اینکه ابوبکر خواستار ترک خلافت بود این است که بار خلافت سنگین و شرایط آن فراوان بود و همچنین رعایت اجرای یک قانون نسبت به همه مردم با توجه به طبیعت های مختلف و تمایلات گوناگونشان بسیار دشوار می نمود.^۲

۳.۵. سوء استفاده از خلافت

«لَشَدَّ مَا تَشْطُرَا صَرْعِيهَا!»^۳

هر دو [ابوبکر و عمر] از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.

نکته ها

• «ضرعیها» به معنای پستان شتر است. البته شتر یک پستان بیشتر ندارد، ولی چون پستان آن چهار نوک دارد که یک جفت آن جلو و یک جفت آن عقب تر و با فاصله است، در اینجا هر یک از این جفت ها را به منزله یک پستان به حساب آورده و وانمود کرده که شتر دو پستان دارد.^۴

• ضمیر مثنی در تشطرا به ابوبکر و عمر برمی گردد و مرجع ضمیرها در «ضرعیها» خلافت است.^۵

• تعبیر «تشطرا» اشاره به این است که هر یک از آن دو، بخشی از آن را مورد استفاده قرار داده و بخشی را برای دیگری گذارده است. این تعبیر نشان می دهد که برنامه از پیش تنظیم شده بود و یک امر تصادفی نبود.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۸.

۳. لَشَدَّ: محکم بست؛ سخت و محکم؛ أي صار شديدًا مثل حبّ اذا صار حبيبا.

مَا تَشْطُرَا: آنچه بین خود تقسیم کردند؛ تشطر باب تفاعل از مادة شطر به معنای نصف. ما مصدریه و ما تشطرا به معنای مصدری و فاعل شَدَّ است، یعنی چه محکم بود تقسیم آن ها؛ إِمَّا مَأْخُذٌ مِنَ الشَّطْرِ بِمَعْنَى التَّصْفِيقِ قَالَ: فَلَانِ شَطْر مَالِهِ أَيْ نَصْفُهُ، أَوْ مِنَ الشَّطْرِ بِمَعْنَى خَلْفِ النَّاقَةِ بِالْكَسْرِ.

صَرْعِيهَا: دو پستان خلافت؛ ضرعی تشبیه «ضرع» در حالت نصبی که ضرعین بوده و نون آن به سبب اضافه حذف شده و ضمیرها به خلافت برمی گردد که به شتر تشبیه شده است.

۴. نهج البلاغه موضوعی، ص ۱۴۳.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۴۲.

نکته‌ها

- «غلظت کلام» کنایه از مواجهه با سخنان درشت و زخم زبان است؛ زیرا ضربتی که با زبان به کسی وارد می‌شود سهمگین‌تر از زخم نیزه است.^۱
- مقصود امام علیه السلام این است که ابوبکر خلافت را نزد کسی قرار داد که سخن گفتن او بسیار تند و غلیظ بود.^۲

۴. ۱. ۲. طبع خشن

«وَيُخْشِنُ مَسْهَاً»^۳

همراهی با او (عمر) سخت و دشوار بود.

نکته

- داشتن طبیعت خشن مانع از میل مردم به معاشرت است و موجب اذیت و آزار می‌شود، چنان‌که اجسام خشن بدن را آزار می‌دهد.^۴

۴. ۱. ۳. کثرت لغزش

«وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا»^۵

به دلیل لغزش‌های فراوان (همراهی با عمر سخت بود).

نکته

- عمر لغزش‌های بسیار داشت؛ به همین دلیل همواره از خطای خود عذرخواهی می‌کرد. نمونه‌ای از خطاهای عمر:

مَرَّ عُمَرُ بِشَابٍّ مِنَ الْأَنْصَارِ وَهُوَ ظَمْآنٌ فَاسْتَسْقَاهُ فَمَاصَ لَهُ عَسَلًا، فَرَدَّهُ وَلَمْ يَشْرَبْ، وَ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا» وَقَالَ الْفَتَى: إِنَّهَا وَاللَّهِ لَيْسَتْ لَكَ أَقْرَأُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا قَبْلَهَا ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾ فَتَنَحْنُ مِنْهُمْ؟ فَشَرِبَ وَقَالَ: كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ.^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۹.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۳۱.

۳. مَسْنً: تماس؛ المیم و السین أصلٌ صحیح واحدٌ يدلُّ على جَسِّ الشَّيْءِ باليد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۹.

۵. الْعِتَارُ: لغزش و اشتباه؛ از ریشه عَثَرَ به؛ بالكسر مصدر من عَثَرَ الرَّجُلُ وَالْفَرَسُ أَيْضًا يَعْثَرُ مِنْ بَابِ قَتْلٍ وَضَرْبٍ وَعِلْمٍ كَبَا.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲.

تشبیه

مشبه: خلافت

مشبه‌به: شتر

وجه سَبَهِ: امام خلافت را به شتری تشبیه می‌کند که منافع آن را خلیفه اول و دوم میان خود تقسیم کردند و به هر کدام پستانی برای دوشیدن رسید. این تشبیه است از کسانی که به تناوب از چیزی استفاده می‌کنند؛ زیرا ناقه (شتر ماده) چهار پستان دارد که دوه‌دو پشت سر هم قرار گرفته‌اند و معمولاً هنگام دوشیدن دوه‌دو می‌دوشند.

۴. خلافت خلیفه دوم

«فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ»^۱

ابوبکر خلافت را به روحیه‌ای خشن سپرد.

نکته

- «حَوْزَةٌ» اشاره به مجموعه اخلاق و صفات ویژه خلیفه دوم است.^۲

۴. ۱. ۴. خصلت‌های خلیفه دوم

۴. ۱. ۱. غلظت کلام

«يَغْلُظُ كَلْمَهَا»^۳

سخنش پر جراحت و تند بود.

۱. حَوْزَةٌ: محدوده؛ محیط؛ ناحیه و طبیعت؛ الطبیعة و النَّاحِيَة.

خَشْنَاءَ: خشن، درشتی؛ خَاشَنَةً: درشتی کرد با وی، مؤنث اخشن و صفت مشبهه است نه افعَل تفضیل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۴۵.

۳. يَغْلُظُ: خشونت می‌کرد؛ سخت و شدید؛ ضَدَّ الرَّقَّة.

كَلْمُهَا: زخم و جرح؛ مجروح را مكلوم می‌نامند. از این واژه کلام است که گویا در بسیاری مواقع کاربرد سخن در میان انسان‌ها زخم زدن و مجروح کردن است. به تعبیر دیگر خیلی از سخنان در طرف مقابل جراحت ایجاد می‌کند؛ بفتح الكاف و سكون اللام يقال: كلمته كلما من باب قتل جرحته و من باب ضرب لغة، ثم اطلق المصدر على الجرح و يجمع على كلام و كلام مثل بحر و بحور و بحار.

نکته‌ها

- کسانی که در سایه این حکومت زندگی می‌کردند بر سر دوراهی بودند: اگر با خلیفه مخالفت می‌کردند و می‌خواستند زمام این خشونت و تدریج را بکشند، لب و دندان شتر خلافت پاره می‌شد؛ اگر هم مسامحه می‌کردند و از آنچه می‌گذشت چشم می‌پوشیدند، بر رنج و مشقت افزوده می‌شد؛ پس چاره‌ای جز صبر وجود نداشت.^۱
- درباره این عبارت سه احتمال وجود دارد: ۱. می‌خواهد بگوید عمر که سوار خلافت شده همانند کسی است که سوار شتر غیر رام شده، بنابراین خلافت برای علی رام است؛ از باب اینکه تمامی صفات لازم را دارد اما برای عمر رام نیست، زیرا عمر خشن است و با تندی برخورد می‌کند؛ ۲. مراد از «صاحب» همراهان و دوستان عمر هستند؛ یعنی عمر چون طبیعت خشن دارد، همراهان او نمی‌دانند با او چگونه رفتار کنند، بنابراین منظور از «صاحب» خود خلیفه نیست بلکه همراهان و دوستان خلیفه هستند؛ ۳. اگر مراد از «صاحب» امام علی علیه السلام باشد، یعنی من که با چنین طبیعت خشنی همراه و هم‌عصر شده‌ام، و با تندی‌هایی که او نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام داشت، اگر بخواهم با تندی رفتار کنم و مانع او بشوم، جامعه اسلامی دچار آشوب می‌شود و اگر با ملایمت رفتار کنم، جامعه اسلامی را در هلاکت می‌اندازد.

۴.۳. بی‌تعادلی در مردم

«فَمِنَى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبِطٍ وَشِمَاسٍ وَتَلَوْنِ وَاعْتِرَاضٍ»^۲

به خدا سوگند به‌خاطر این شرایط، مردم گرفتار رفتار نامتعادل و سرکشی و بی‌ثباتی و حرکات نامنظم شدند.

نکته‌ها

- این سخن امام علیه السلام اشاره دارد به مبتلا شدن مردم به دست مردی که در اعمال و حرکاتش مردد و دودل بود. «خبیط» را به عنوان کنایه از امور یاد شده بیان می‌کند و «شِمَاس» کنایه

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۴۰.

۲. مُنَى: مبتلا شد؛ از ماده «منو» (بر وزن بند) به معنی مبتلا شدن است؛ علی المجهول ای ابتلی.

خَبِطٌ: قاطی کردن؛ به بیراهه رفتن؛ بالفتح السیر علی غیر معرفة و فی غیر جاده.

شِمَاس: چموشی و تمرد حیوان که سوار خود را به زمین می‌زند؛ بکسر الشین التفار يقال: شمس الفرس شموسا و شماسا أى منع ظهرو فهو فرس شموس بالفتح: التفار.

تَلَوْن: رنگ‌به‌رنگ شدن؛ چهره عوض کردن؛ فی الانسان أن لا یثبت فی خلق واحد-التقلب و التبدل.

اعْتِرَاض: به حاشیه رفتن؛ کج رفتاری؛ در اصل به معنی حرکت در عرض جاده؛ السیر علی غیر استقامة کأنه یسیر عرضا - نوع من التغير، و ترک لزوم القصد و جاده الطريق.

روزی عمر تشنه بود و در همان حال به جوانی از جوانان انصار برخورد و از او طلب آب کرد. آن جوان برای او آب با عسل آورد. عمر آن را نخورد و گفت خداوند می‌فرماید: «نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید» آن جوان به عمر گفت: این آیه نه درباره توسل و نه درباره قبیله من. قسمت قبل آیه را بخوان که می‌فرماید: «و روزی که کسانی که کفر ورزیده‌اند بر آتش عرضه می‌شوند. (به آنان می‌گویند) نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید.» عمر گفت همه مردم از عمر فقیه‌تر و آگاه‌ترند.

۴.۱.۴. عذرخواهی فراوان

«وَالْأَعْتَذَارُ مِنْهَا»

(عمر) عذرخواهی بسیار داشت.

نکته

- گرچه عذرخواهی و اعتراف به اشتباهات یک امتیاز اخلاقی و اجتماعی محسوب می‌شود، اما ارتکاب خطا آن هم به‌طور زیاد و مداوم، برای مقام جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست؛ زیرا جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله همان وظایفی را بر عهده دارد که پیامبر خدا بر عهده داشت و باید مصون از خطا و اشتباه باشد.

۴.۲. تشبیه خلافت او به سوار شدن بر اسب چموش

«فَصَاحِبُهَا كَرَاکِبِ الصَّعْبَةِ، إِنَّ أَشْتَقَ لَهَا حَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّم»^۱

همراهی با حکومت او (عمر) مانند سواری با شتری سرکش بود که اگر سوار، مهار آن را بکشد، بینی‌اش مجروح می‌شود و اگر به حال خود رهايش کند، سوارش را زمین می‌زند و به هلاکت می‌رساند.

۱. الصَّعْبَةُ: شتر چموش که برای سواری رام و تربیت نشده است؛ نقطه مقابل آن «ذلول» به معنی رام می‌باشد و «صعبه» در این جا اشاره به نافه صعبه (شتر سرکش) است؛ من التوق غیر المنقاده لم تذلل بالمحمل ولا بالركوب. أَشْتَقَ لَهَا: درحالی که سوار شتر است؛ از ریشه «شناق» (بر وزن کتاب) به معنای کشیدن مهار حیوان؛ جذب رأسه بالزمام لیمسكه عن الحركة العنيفة كما يفعل الفارس بفروسه و هو راكب، و أَشْتَقَ هو بالألف أيضا كشدنك رفع رأسه. حَرَمَ: پاره می‌کند؛ از ماده «خرم» به معنی پاره شدن و شکافتن است؛ الشق يقال خرم فلانا كضرب أى شق و ترة أنفه و هی ما بین منخریه فخرم هو کفروح. أَسْلَسَ لَهَا: افسار او را شل بگیرد؛ أرخی زمامها.

تَقَحَّم: خود را به هلاکت انداخته است؛ از ماده «فُحوم» (بر وزن سُعُور) به معنی فرو رفتن در رنج و مشقت؛ فلان رمی نفسه فی المهلكة و تقحم الانسان فی الأمر ألقى نفسه فيه من غیر رویة و تقحم الفرس راكبه رماه علی وجهه.

ب. خشونت و اضطراب فراوان: «شَمَائِس» سرکشی و تمرد از قوانین الهی و نظام‌های اجتماعی است.

نمونه‌هایی از خشونت عمر: ابن عباس می‌گوید: من برای پرسیدن یک سؤال از عمر یک سال صبر کردم. مانع من از پرسش ترس از عمر بود.^۱ طبری به سلسله سند از سعید بن مسیب نقل می‌کند که گفت: وقتی ابوبکر مُرد، عایشه با جمعی از زنان برای او نوحه‌سرایی به راه انداخت. عمر به خانه او آمد و آن‌ها را از گریستن بر ابوبکر منع کرد، ولی زنان اعتنایی نکردند و سرگرم کار خود بودند. عمر به هشام بن ولید گفت: به درون خانه برو و دختر ابوقحافه را خارج نما. وقتی عایشه این حرف را از عمر شنید، به هشام گفت: من نمی‌گذارم وارد خانه من بشوی، ولی عمر گفت: داخل شو، من به تو اجازه می‌دهم. هشام نیز داخل شد و ام فروه خواهر ابوبکر را نزد عمر آورد. عمر دَرّه^۲ را به دست گرفت و او را مضروب ساخت! زنان نوحه‌گر نیز وقتی این (خشونت) را دیدند، متفرق شدند!^۳

ج. رنگ عوض کردن‌های پی‌درپی: «تَلَوْنٍ»؛ بی‌ثبات در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ها.
د. حرکت در عرض: «اغْتِرَاضٍ» انحراف از مسیر حق و حرکت در مسیر ناصواب و غیرمستقیم بود.

تشبیه

مشبه: اعمال عمر

مشبه‌به: شتر و اسب

وجه شبیه: اعمال عمر شبیه شتر و اسبی است که طول راه را به‌صورت زیگزاگ و نامنظم، کنایه از اضطراب و تردید، طی کند، و مردم گرفتار اعمال نامنظم او بودند.

۴.۴. عکس‌العمل امام در برابر خلیفه دوم

«فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمَحْنَةِ»^۴

من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج دیدم و خون دل خوردم.

از طبیعت خشک و خشن عمر می‌باشد. تَلَوْن و اعتراض کنایه از این است که عمر از نظر اخلاقی حالات گوناگونی داشت و مستقیم نبود.^۱

- اعتراض به معنای در عرض حرکت کردن است؛ درواقع اشاره می‌کند که مردم در این دوران هیچ قدمی به جلو برنمی‌داشتند.^۲
- آثار خلافت خلیفه دوم: در این جمله به چهار پدیده رفتاری و روانی مردم و آثار خلافت در عصر خلیفه دوم اشاره شده است:

الف. حرکات ناموزون: «خَبَطٌ» عبارت‌اند از حرکات و تصمیم‌گیری‌های بی‌مطالعه که سبب مشکلات و نابسامانی‌ها در جامعه می‌گردد.

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا كَانَ فِي وَلَايَةِ عُمَرَ أُتِيَ بِامْرَأَةٍ حَامِلٍ فَسَأَلَهَا عُمَرُ فَأَعْتَرَفَتْ بِالْفُجُورِ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَلَقِيَهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا بَالُ هَذِهِ فَقَالُوا أَمَرَ بِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تُرْجَمَ فَرَدَّهَا عَلِيٌّ فَقَالَ أَمَرْتُ بِهَا أَنْ تُرْجَمَ؟ فَقَالَ نَعَمْ اعْتَرَفَتْ عِنْدِي بِالْفُجُورِ فَقَالَ هَذَا سُلْطَانُكَ عَلَيْهَا فَمَا سُلْطَانُكَ عَلَى مَا فِي بَطْنِهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ فَلَعَلَّكَ انْتَهَوْتَهَا أَوْ أَخَفْتَهَا فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ قَالَ أَوْ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَا حَدَّ عَلَى مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ إِنَّهُ مَنْ قَيَّدَتْ أَوْ حَبَسَتْ أَوْ تَهَدَّدَتْ فَلَا إِفْرَازَ لَهُ فَخَلَّى عُمَرُ سَبِيلَهَا ثُمَّ قَالَ عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ^۳ در زمان خلافت عمر، زنی حامله را پیش آوردند و از او چیزی چند پرسید بر سبیل تهدید او اعتراف بفجور کرد، حکم کرد برجم او، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن قضیه حاضر شد فرمود که: این زن را چه حال است، گفتند که عمر او را برجم امر کرده، پرسید از عمر که تو امر برجم او کرده‌ای؟ گفت: بلی نزد من اعتراف به فجور کرد آن حضرت فرمود که: تسلط حکم تو بر او باشد اما تسلط حکم تو بر آنچه در شکم اوست نخواهد بود، باز فرمود: که شاید تو او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده‌ای، گفت: بوده باشد فرمود که: آیا تو نشنیده‌ای از پیغمبر ﷺ که می‌گفت: حد مترتب نیست بر معترف بعد از ابتلا و امتحان که مقید گردانیده باشی او را یا حبس یا تهدید کرده باشی، پس این صورت نه اقرار باشد، عمر گفت او را بگذارند تا برود، بعد از آن گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی ابن ابی طالب را توانند آورد «لو لا علی لهلك عمر» اگر وجود با جود علی نمی‌بود عمر در ورطه هلاک می‌بود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۲.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۴۱.

۳. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۱۳.

۱. تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۲۶.

۲. (دِر) [ع. دِرَة] (ا. تازیانه، شلاق. (فرهنگ فارسی معین)

۳. کتاب حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴. المَحْنَةُ: رنج دیدن؛ آزمایش کردن؛ البَلِيَّةُ التي يمتحن بها الانسان.

۵. دوران خلافت خلیفه سوم

«حَتَّى إِذَا مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ رَّعَمَ أَنَّى أَحَدُهُمْ»^۱

چون زندگانی او (عمر) به سر آمد، گروهی را نامزد کرد، و مرا در جمله آنان درآورد.

نکته‌ها

- «رَّعَمَ أَنَّى أَحَدُهُمْ» دو احتمال دارد: ۱. اینکه مرا در ظاهر جزء نامزدهای خلافت قرار داد در حالی که می‌دانست در باطن، نتیجه چیست و با شورایی که او را انتخاب می‌کند من خلیفه نیستم؛ ۲. اینکه او در ظاهر چنین وانمود کرد که من هم در ردیف آن پنج نفرم، در حالی که در باطن می‌دانست قابل مقایسه با هیچ کدام نیستم.^۲
- بعضی اعضای شورا در انتخاب عثمان منافعی داشتند که در منطق امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین منافع مشروعیتی نداشت.

• **اعضای شورا:** سعید بن زید، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن عوف، طلحه، زبیر، علی و عثمان.^۳

• **کیفیت تشکیل شورا:** اگر پنج نفر یک طرف، و یک نفر یک طرف، یا چهار نفر یک طرف و دو نفر یک طرف آن، یک و دو نفر مخالف کشته شوند و اگر سه به سه شد ترجیح با طرفی است که عبد الرحمن عوف است و سه نفر دیگر کشته شوند.^۴

۵.۱. عکس العمل امام در برابر شورا

۵.۱.۱. اظهار تعجب امام از شورا

«قَالَ لِلَّهِ وَلِالشُّورَى»^۵

پناه می‌برم بر خدا از این شورا.

نکته

- امام با این عبارت دردآلود، استغاثه، شکوائیه و دادخواهی خود را از این شورای شش

۱. رَّعَمَ: سخنی که واقعیت ندارد و گوینده‌اش نیز به آن مطمئن نیست؛ گمان و پندار غلط؛ مثلثة الفاء الفتح للحجاز والضمة للأسد و الکسر لبعض قیس و هو قریب من الظن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۴۴.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۷۰.

۵. قِيلَ لِلَّهِ وَلِالشُّورَى: ای خدا از این شورا به داد من برس؛ عبارت شکواییه و استغاثه است؛ اسم من مشاور القوم و استوروا، و قيل: إنه مصدر كبشري به معنى المشورة و الأول اظهر.

نفره که علی (علیه السلام) را یکی از خود می‌دانند ابراز می‌کند.^۱

۵.۲. مقایسه بین این اعضا

«مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»

کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آن‌ها، ابوبکر، (و برتری من بر او) شک و تردید وجود داشته باشد تا چه رسد به این که مرا هم سنگ امثال این‌ها (اعضای شورا) قرار دهند؟

نکته

- امام (علیه السلام) از این شورا به خدا شکایت می‌کند که هیچ شک و شبهه‌ای در برتری من نسبت به ابوبکر وجود نداشت.^۲

۵.۳. هماهنگی امام با شرایط

«لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُوا، وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا»^۳

ولی من (امام) به خاطر مصالح اسلام با آن‌ها هماهنگی کردم هنگامی که پایین آمدند پایین آمدم و هنگامی که پرواز کردند پرواز کردم.

نکته‌ها

- جمله «وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا» کنایه است از وضع پرندگانی که به صورت دسته‌جمعی پرواز می‌کنند. گاه اوج می‌گیرند و به فراز می‌روند و گاه پایین می‌آیند و به زمین نزدیک می‌شوند و در هر دو حال همراه یکدیگرند. درواقع امام می‌گوید که من با این جماعت همراهی و همگامی کردم و کاری نکردم که باعث فتنه‌ای شود.^۴

- حضرت می‌خواهد بفرماید: من برای اینکه اصل اسلام حفظ شود و اختلاف به وجود نیاید، ناچار بودم با آن‌ها هماهنگ باشم و در اوج گرفتن‌ها و پایین آمدن‌ها با آن‌ها باشم.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۴۵.

۲. همان، ص ۶۵۱.

۳. أَسْفَفْتُ: پایین آمدم؛ از ماده «اسفاف» به معنی نزدیک شدن چیزی با شیء دیگر است و هنگامی که پرند، خود را به زمین نزدیک کند این تعبیر در مورد او به کار می‌رود؛ الطائر إذا دنا من الأرض في طيرانه وأسف الرجل للأمر إذا قاربه. وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا: وقتی آن‌ها اوج گرفتند؛ اصل طیر به معنای پرواز است ولی در اینجا معنای پرواز در سطح بالا را می‌رساند؛ أى ارتفعت استعمالا للكلی فی أكمل الأفراد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۰.

استعاره

مستعار: لفظ طُرْتُ

مستعار منه: پرواز دسته جمعی

مستعار له: عدم تسلط بر امور

جامع: پرنده‌ای که همراه گروهی پرواز می‌کند اختیار نشستن و برخاستن با خودش نیست و امام علیه السلام هم در جمع شورا اختیار امور در دست خودش نبود.

نوع استعاره: تبعیه

۴.۵. دلایل روگردانی شورا از امام

«فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَغْنِهِ وَمَالَ الْآخَرَ لِصَهْرِهِ، مَعَ هَيْنٍ وَهَيْنٍ»^۱

یکی از آن‌ها (اعضای شورا) با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که آوردن نامشان زشت است.

نکته‌ها

• «فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَغْنِهِ» بعضی از اعضای شورا، مانند سعد بن ابی وقاص که مادرش از بنی امیه بود و دایی‌های او به دست علی کشته شده بودند، بر اساس کینه‌های دیرینه و قبيله‌ای موضع گرفتند.^۲

• «وَمَالَ الْآخَرَ لِصَهْرِهِ» بعضی دیگر از اعضای شورا به دلیل رابطه خویشاوندی

۱. صَغَا: تمایل و کج شد؛ در اصل از ماده «صَغُو» (بر وزن فَعَلَ) به معنی گوش دادن به لحاظ این که معمولاً انسان در وقت گوش دادن به کسی به سوی او خم می‌شود؛ اِلَى كَذَا مَالٌ اِلَيْهِ وَ صَغَتِ النُّجُومُ مَالٌ اِلَى الْغُرُوبِ. ضَغْنٌ: کینه و عداوت؛ الْحَقْدُ وَ الْبَغْضُ.

صَهْرٌ: داماد؛ به معنای پیوند سبب است، دامادی؛ قَالَ الْخَلِيلُ: هُوَ اَهْلُ بَيْتِ الْمَرْأَةِ، قَالَ: وَ مِنَ الْعَرَبِ مَنْ يَجْعَلُ الْاَحْمَاءَ وَ الْاِخْتَانَ جَمِيعًا اَصْهَارًا، وَ قَالَ الْاَزْهَرِيُّ: الصَّهْرُ يَشْتَمِلُ عَلَى قَرَابَاتِ النِّسَاءِ ذَوِي الْمَحَارِمِ وَ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ كَالْاَبُوَيْنِ وَ الْاِخْوَةِ وَ اَوْلَادِهِمْ وَ الْاَعْمَامِ وَ الْاِخْوَالِ وَ الْخَالَاتِ، فَهَؤُلَاءِ اَصْهَارُ زَوْجِ الْمَرْأَةِ، وَ مِنَ كَانِ مِنْ قَبْلِ الزَّوْجِ مِنْ ذَوِي قَرَابَةِ الْمَحَارِمِ فَهَمَّ اَصْهَارُ الْمَرْأَةِ اَيْضًا، وَ قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ كُلُّ مَنْ كَانِ مِنْ قَبْلِ الزَّوْجِ مِنْ اَبِيهِ اَوْ اُخْتِهِ اَوْ عَمَّتِهِ فَهَمَّ الْاَحْمَاءُ، وَ مِنَ كَانِ مِنْ قَبْلِ الْمَرْأَةِ فَهَمَّ الْاِخْتَانَ وَ يَجْمَعُ الصَّنْفَيْنِ الْاَصْهَارُ.

هَيْنٌ: به معنی فلان است و درجایی گفته می‌شود که انسان می‌خواهد به چیزی، سر بسته اشاره کند، به خاطر زشتی آن؛ یا به دلایل دیگری که در نظر داشته. معمولاً این واژه در امور بد و صفات زشت و ناخوشایند به کار می‌رود و در نیکی‌ها به کار نمی‌رود. «مَعَ هَيْنٍ وَ هَيْنٍ» با ملاحظه امور دیگری که قابل ذکر نیست؛ خفیف النون کنایه عن کُلِّ اسم جنس و معناه شیء و لامها محذوفه فالمعروف أنَّها و او بدلیل جمعها علی هنوات، و قيل: هی هاء لتصغیره علی هنیهة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۱.

(عبدالرحمن بن عوف، شوهر ام‌کلثوم خواهر عثمان بود) به علی رأی نمی‌دادند.^۱

• واژه «هین» کنایه از کارهای زشتی است که گفتن آن ناخوشایند است و منظور از عبارت «مَعَ هَيْنٍ وَ هَيْنٍ» غرض‌ها و نیت‌های دیگری است که از بیان آن‌ها ابا دارد و از سخنان حکمت‌آموز امام علیه السلام هست که: آنچه نمی‌دانی مگو بلکه همه آنچه را که می‌دانی نیز مگو. از جمله این مسائل:

۱. در شورا مسائل زشت و ناپسند بسیاری قابل ملاحظه بود که چشم‌داشت طلحه به مقام خلافت پس از عثمان و کسب مقام و ثروت در ایام خلافت او و مسائلی که بعداً اتفاق افتاد همگی حاکی از عدم سلامت شورا بود.

۲. از جمله نقاط ضعف شورا، انتخاب اعضا از جمعی بود که چهره‌های فراوان برجسته‌تری از آن‌ها در جامعه اسلامی آن روز وجود داشت.

۳. اصولاً برای طرح شورا در مسئله مهم رهبری و زعامت جامعه، آن هم با آن تعداد و نادیده گرفتن آرای عموم جامعه، اگر مبنای شرعی وجود داشت، باید رسول خدا صلی الله علیه و آله ضوابط آن را بیان یا خود بدان اقدام می‌کرد.

۴. انتخاب طلحه با تصریح خلیفه دوم، با اینکه به دلیل سخنی که وی درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده بود، ایشان تا آخر عمر از او ناراضی بود، چه توجیهی دارد؟

۵. انتخاب عثمان، با پیش‌بینی صریح خلیفه که او بنی‌امیه را بر مردم مسلط خواهد کرد، دست به حیف و میل اموال عمومی خواهد زد و سرانجام به دست توده‌های مردم کشته خواهد شد و هر سه نیز طبق طراحی عملی گردید، چگونه توجیه‌پذیر است؟

۵.۵. شاخصه‌های خلیفه سوم

۵.۵.۱. شکم‌بارگی

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ، نَافِجًا حِضْنَيْهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ»^۲

تا آنکه سومی (عثمان) به خلافت رسید؛ دو پهلویش از پر خوری باد کرده، همواره بین

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. نَافِجًا: درحالی که بالا می‌گرفت؛ از ماده «نَفَج» به معنای بالا آمدن و بالا آوردن است؛ بِالْجِیمِ الرَّفْعُ یَقَالُ نَفَجَ الثَّدْيُ الثَّوْبَ أَوْ رَفَعَهُ.

حِضْنَتَيْهِ: بغل‌های خود را؛ قسمت‌های پهلوی بدن که متصل به شکم است؛ الْجَنْبُ وَ مَا بَيْنَ الْاِبْطِ وَ الْكَشْحِ یَقَالُ لِلْمُتَكَبِّرِ جَاءَ نَافِجًا حِضْنَيْهِ وَ لَمِنْ اِمْتِلَاءِ بَطْنِهِ مِنَ الْاَكْلِ جَاءَ نَافِجًا حِضْنَيْهِ، وَ الْاَنْسَبُ فِی الْمَقَامِ الثَّانِیِ تَشْبِیْهَا بِالْبَعِیرِ الْمُنْتَفِجِ الْجَنْبِیْنِ مِنْ کَثْرَةِ الْاَكْلِ.

آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود.

نکته‌ها

- «تَافِجًا حِصْنِيَّه» کنایه از استعدادی است که عثمان برای تصرف در بیت‌المال مسلمین داشت و تلاشی است که در این زمینه می‌کرد، چنان‌که او را تشبیه کرده‌اند به شتری که دو پهلویش بر اثر پرخوری بالا می‌آید.^۱
- کنایه از کسی است که پیوسته در فکر جمع‌آوری مال و مصرف آن است و به تعبیر دیگر، انباشتن و خالی کردن شکم است.^۲

استعاره

مستعار: لفظ نَثِيلَه و لفظ مُعْتَلَفٍ

مستعار منه: چهار پا

مستعار له: عثمان

جامع: چنان‌که شتر و اسب اهمیت زیادی جز به محل غذا خوردن و سرگین انداختن نمی‌دهند، همچنین عثمان جز به خوش‌گذرانی و افراط در خوردن و آشامیدن و دیگر خواسته‌های خودش و اقوامش به چیز دیگری توجه نداشت و امور مسلمین و مصالح آن‌ها را در نظر نمی‌گرفت.

نوع استعاره: اصلی مکنیه

۵.۵.۲. خانواده‌مداری

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ»

بستگان پدری‌اش (بنی‌امیه) به همکاری او برخاستند.

نکته‌ها

- تعبیر «بَنُو أَبِيهِ» به بنی‌امیه اشاره دارد و امام تأکید می‌کند که با آغاز خلافت عثمان دوران اقتدار بنی‌امیه آغاز شد.^۳
- از برجسته‌ترین نقطه ضعف‌های دوران خلافت عثمان، رعایت نکردن عدالت در تقسیم اموال عمومی و بذل و بخشش بی‌ضابطه آن به افراد خاص از یک طرف و واگذاری

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۲۷.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۵۴.

پست‌های حساس مملکتی به خویشاوندان ناصالح از ناحیه دیگر بود.

۵.۵.۳. غارت بیت‌المال

«يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْأَيْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ»^۱

چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می‌خورد به غارت بیت‌المال دست زدند.

نکته‌ها

- تعبیر به «نبتة الربيع» (گیاهان بهاری) به‌خاطر آن است که این گیاهان بسیار لطیف و برای حیوان خوش‌خوراک است و با حرص و ولع عجیب، آن را می‌خورد.^۲
- جمله «يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ» با توجه به معنای لغوی خضّم، به خوبی نشان می‌دهد که بنی‌امیه برای غارت بیت‌المال با تمام وجودشان وارد صحنه شدند و تا آنجا که می‌توانستند خوردند و بردند.^۳

تشبیه

مشبه: عثمان

مشبه به: شتر گرسنه

وجه شبه: امام علی(ع) عثمان را در غارت کردن اموال عمومی تشبیه به شتر گرسنه‌ای می‌کند که با ولع عجیبی گیاهان را می‌خورد. عثمان با تقسیم اموال عمومی و بذل و بخشش بی‌ضابطه به افراد خاص از یک طرف، و واگذاری پست‌های حساس مملکتی به خویشاوندان ناصالح از ناحیه دیگر، بسیاری از اموال بیت‌المال را پایمال کرد.

۵.۵.۶. نتایج و پیامدهای خلافت عثمان

۵.۶.۱. شکسته شدن خودرأی‌ها

«إِلَى أَنْ اتَّكَتْ عَلَيْهِ قَتْلُهُ»^۴

عاقبت بافته‌های او [برای استحکام خلافت] پنبه شد.

۱. خضم: به معنای خوردن با نهایت اشتها و ولع؛ الأكل بجمع الفم و يقابله القضم و هو الأكل باطراف الأسنان، يقال خضم الشيء كعلم و ضرب أكله بجمع فمه، و عن النهاية الخضم الأكل بأقصى الأضراس، و القضم بأدناها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. همان.

۴. اتَّكَتْ: رشته‌رشته و از هم گسیخته شد؛ هنگامی که رشته‌های ریسمان را از هم باز می‌کنند؛ از ماده «نكث» مشتق می‌شود؛ النَّقْضُ يقال: نكث فلان العهد و الحبل فانكثت نقضه فانكض.

قَتْلُ: تابیده شد؛ ریسمان محکم و مفتول و قتیله نیز از همین باب است؛ الحبل لواه و برمه.

۵.۶.۳. سقوط کردن حکومت

«وَكَبْتُ بِهِ بِطْنَتَهُ»^۱

شکم خوارگی عثمان به نابودی وی منتهی شد.

نکته‌ها

- کنایه از دل‌بستگی به تمتعات دنیوی و افراط در مسائل اقتصادی است.^۲
- نسبت به سر آمدن عثمان نسبت مجازی است. زیرا به سر درآمدن، در حقیقت به حیوان نسبت داده می‌شود و چون عثمان کارهایی از قبیل تصرف فراوان بیت‌المال انجام داد که از آن به پرخوری تعبیر شده است و مردم بر او خشمگین شدند. استمرار تصرف بیت‌المال در مدت خلافت متزلزلش به سوار متزلزلی شباهت داشت که می‌ترسید هر لحظه به سر درآید. از جهت پرخوری شبیه اسبی بود که هر لحظه انتظار به سر در آمدنش بود و به همین دلیل نسبت به سر درآمدن به عثمان نسبت مجازی است.^۳
- مقصود از شکم پُر عثمان همان غارت بیت‌المال و تقسیم آن بین خویشاوندانش است. خلاصه آن شکم پُر و آن ولخرجی‌ها او را ساقط و سرازیر کرد.

نکته

- کلمه «قتل» به معنای ریسمان محکم است و در اینجا کنایه از استبداد و خودرأیی عثمان است؛ زیرا او در کارها با صحابه مشورت نمی‌کرد. همچنین کلمه «انتکاث»، کنایه برای شکسته شدن استبداد است و نهایت استبداد، فساد و هلاکت است.^۱

مشابه

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَظَتْ غَزْلُهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾^۲ و مانند آن که رشته خود را پس از محکم بافتن از هم می‌گسست مباحثید.

۵.۶.۲. تباه شدن حکومت

«وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ»^۳

و کردار ناشایست او (عثمان) کارش را تباه کرد.

نکته‌ها

- این سنت الهی است که ظلم و ستمگری نمی‌تواند ادامه داشته باشد و دیر یا زود صاحبش را سرنگون خواهد کرد؛ حقیقتی که درباره عثمان به وقوع پیوست.
- اجهاز و اجهاز: اجهاز در مورد حیوانی به کار می‌رود که مجروح شده و از پا می‌افتد. در این وضعیت این حیوان به حالی دچار می‌شود که دیگر امیدی به زنده ماندنش نیست و فقط زجر جان دادن را تحمل می‌کند. در اینجا می‌گویند او را راحت کنید تا بیش از این رنج نکشد که این کار را اجهاز می‌نامند.^۴
- کاربردهای واژه اجهاز:

۱. برای قتلی که مقتول قبل از قتل مجروح شود و با آن جراحت کشته شود. عثمان چنین بود و از این رو امام لغت اجهاز را مجازاً در قتل وی به کار برده است.
۲. به قتلی اطلاق می‌شود که عمل قتل از قاتلین صادر نشده بلکه از عمل خود شخص نشأت گرفته و این اجهاز به سبب فاعلی نسبت داده شده که مجاز در ترکیب گویند.^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۲۹.

۲. نحل، ۹۲.

۳. أَجْهَزَ عَلَيْهِ: کار او را تمام و یکسره کرد؛ إتمام قتل الجريح وإسراعه.

۴. فروغ اللغة، ج ۱، ص ۶۶۲.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۲۹.

۱. كَبْتُ: واژگون شد؛ سقوط کردن و زمین زدن؛ الفرس یکبو سقط علی وجهه و کبابه أسقطه.

بِطْنَتُهُ: پرخوری؛ پر کردن شکم از طعام؛ کنایه از زیاده‌روی در استفاده از بیت‌المال؛ بالكسر الکظة و هو الامتلاء من الطعام و الاسراف فی الأكل - کثره الاكل و اشرب فی الشبع

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۶۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۰.

آوردند و از هر سو گروه گروه به طرف من آمدند.

نکته‌ها

- «عُزْفُ الصَّبْعِ» اشاره به ازدحام مردم و پشت سر هم قرار گرفتن برای بیعت است.^۱
- توده‌های مردم که از مشاهده تبعیض‌ها و اسراف و تذریرها در عصر عثمان به ستوه آمده بودند، پس از قتل او برای بیعت به در خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و این هجوم خودجوش مردم به خانه حضرت برای بیعت، مردمی‌ترین نوع انتخاب مردم بود و اگر قرار شد مردم تصمیم‌گیرنده اصلی باشند، این بیعت با هیچ‌یک از انتخاب‌های انجام شده در مورد سه خلیفه قابل قیاس نبود.

۱.۱.۶. هجوم شدید مردم برای بیعت با امام

«حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ، وَ شَقَّ عِطْفَائِي، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ»^۲
تا آنکه نزدیک بود حسن و حسین علیهما السلام لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند اطرافم را گرفتند.

نکته

- با اینکه امیرمؤمنان در سخنان اولیه خود، حجت را بر مردم تمام کرد و از پذیرش بیعت با مردم خودداری نمود، ولی اصرار و ازدحام اقشار مختلف، راهی برای حضرت جز پذیرش خواست مردم باقی نگذاشت.

تشبیه

مشبه: مردم

مشبه‌به: یال‌های کفتار

وجه شبه: امام شدت هجوم مردم را به خانه‌اش برای بیعت، تشبیه به یال‌های پرپشت کفتار کرده است؛ زیرا یال کفتار ضرب‌المثلی برای این‌گونه موارد است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲. وَطِئَ: پایمال و لگدکوب شد.

شَقَّ: شکافته شد؛ شَقَّاق: جدایی و مخالفت.

عِطْفَائِي: عیاف عبا یا پارچه‌ای است که روی دوش انداخته می‌شود که به یاء متکلم اضافه می‌شود؛ الشَّيءُ جانبه و العطفان الجانبان.

كَرِيضَةِ الْغَنَمِ: گله گوسفندی که به‌زانو خوابیده‌اند؛ محل نگهداری گوسفندان؛ الغنم برعاتها المجتمعة فی مراتبها.

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُزْفِ الصَّبْعِ إِلَيَّ يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شَقَّ عِطْفَائِي مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَّتِ الدُّنْيَا فِي أَغْنِيهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا. أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا وَ لَأَلْقَيْتُكُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ.

قَالُوا: وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاقَلَهُ كِتَابًا قِيلَ إِنَّ فِيهِ مَسَائِلَ كَانَ يُرِيدُ الْإِجَابَةَ عَنْهَا فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ [فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ] قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطَرَدْتَ خُطْبَتَكَ [مَقَالَتَكَ] مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ. فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شَقِيشَقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَرْتُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَوَاللَّهِ مَا أَسْفُتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ إِلَّا يَكُونُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ.

۶. دوران خلافت امام علی

۱.۱.۶. روی آوردن مردم به امام

«فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُزْفِ الصَّبْعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»^۱

چیزی مرا نگران نساخت جز اینکه دیدم ناگهان مردم همچون یال‌های کفتار به سوی من روی

۱. فَمَا رَاعَنِي: پس مرا تکان نداد؛ از ماده «رَوَعَ» (بر وزن نوع) در اصل به معنای وحشت و نگرانی و دلواپسی است؛ الشَّيءُ روعاً من باب قال أفرعنی و روعنی مثله و راعنی جماله أعجبنی، و فی شرح المقامات عن الأهری ما راعنی إِلَّا مجینک ای ما شعرت إِلَّا بمجینک کأنه قال: ما أصاب روعی إِلَّا لذلك، و هذا کلام يستعمل فی مفاجاة الأمر أَلَا تری أنه يعاقب إذا المفاجاة تقول: خرجنا فاذا زید بالبواب و خرجت فما راعنی إِلَّا فلان بالبواب.

كَعُزْفِ: پشت سر هم؛ انبوه؛ به یال حیوان اطلاق می‌شود زیرا موهای انبوه و پرپشتی را تشکیل می‌دهد؛ الدَّابَّةُ شعر عنقها و عرف الصَّبْعِ یضرب به المثل فی الازدحام.

يَنْثَالُونَ: می‌ریزند و سرازیر می‌شوند؛ در مورد هر اجتماع انبوهی که توأم با شور و رفت‌وآمد باشد به کار رفته است؛ از ماده «ثَوَّلَ» (بر وزن ثَوَّلَ) در اصل به معنی انبوه زنبورداران عسل است هنگامی که جمع می‌شوند و رفت و آمد می‌کنند؛ صَبَّ ما فی الاناء و انثال انصبَّ و انثال علیه القول تابع و کثر فلم یدر بآیه یدء ای یتبایعون و یتزاحمون و ینصبون علی کثیرین.

ولی به خاطر تعصب‌های خشک و نادانی و خودخواهی، از مفاهیم اسلام و تعلیمات آن به دور افتادند. پیامبر ﷺ فرمود: «يَمُرُّونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمُرُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»^۱

- **مَرَقُ مِنَ الدِّينِ:** با گذاشتن بدعتی از دین خارج شد. المارقون اسم علمی است که بر خوارج نهروان اطلاق می‌شود.
- **قَاسِطِينَ:** اشاره به اهل شام و لشکر معاویه است، زیرا قسط هم به معنای عدالت و هم به معنای ظلم و طغیان و فسق آمده است.^۲
- **قَسَطُ الْوَالِي:** والی ستم کرد یا از حقیقت و راستی عدول کرد. القاسطون به معنای فاسقان، بر اصحاب صفین اطلاق می‌شود که به فرماندهی معاویه و عمرو عاص با امام علی علیه السلام جنگیدند.

مشابه

- ♦ «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا»^۳ در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.
- ♦ «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»^۴ ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود.
- ♦ «أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقِتَالِ التَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»^۵ پیامبر ﷺ، به من دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم.

۲.۶. علت اصلی جنگ افروزی گروه‌های سه‌گانه

۱.۲.۶. دنیاطلبی و برتری جویی

«كَانَهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا

۱. سلیم ابن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۸۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۳.

۳. فتح، ۱۰.

۴. جن، ۱۵.

۵. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۹۰.

تشبیه

مشبه: مردم

مشبه‌به: گله گوسفندان

وجه شبیه: مردم دور هم جمع شدند مانند گله گوسفندان. این تشبیه دو بُعد دارد: هنگامی که گرگ به گله گوسفند می‌زند و خطر جان این حیوانات را تهدید می‌کند، آن‌ها در هم فرو می‌روند و سر در هم می‌برند. تجمع و تراکم گوسفندان در هنگام احساس خطر، بُعد اول تشبیه امام را می‌رساند؛ بُعد دوم به حدیث مشهور نبوی اشاره دارد که فرمود: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» همه شما نگهبان هستید و همه شما درباره زیردستانتان بازخواست می‌شوید.

۲.۱.۶. پیمان‌شکنی بعد از بیعت

«فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَ مَرَقَتْ أُخْرَى، وَ قَسَطَ آخَرُونَ»^۱

وقتی زمام حکومت را گرفتم، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین خارج شدند و دسته‌ای دیگر راه طغیان پیش گرفتند.

نکته‌ها

- **ناکثین:** آتش‌افروزان جنگ جمل (طلحه و زبیر که از وجود عایشه برای تحریک مردم بهره گرفتند) به عنوان «ناکثین» یعنی پیمان‌شکنان، ذکر شده‌اند، چرا که این‌ها با علی علیه السلام بیعت کردند اما چون انتظارشان (سهیم شدن در امر خلافت و امارت) حاصل نشد به شهر بصره آمدند و آتش اختلاف را برافروختند.^۲
- **نکث العهد:** پیمان را شکست و به آن وفادار نماند. الناکثون اسم علمی است که بر اصحاب جمل اطلاق می‌شود و آنان عبارت‌اند از عایشه، طلحه و زبیر.
- **مارقین:** اشاره به آتش‌افروزان جنگ نهروان است، آن‌ها همان گروه خوارج بودند که بعد از داستان «حکمین» در «صفین» بر ضد امام علیه السلام برخاستند و پرچم مخالفت را برافراشتند. این واژه از ماده «مروق» به معنای پرش تیر و کمان است. گویی آن‌ها قبلاً در دایره حق بودند

۱. نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ: مسئولیت خلافت را به دوش گرفتم و به پا خواستم؛ از ریشه «نَهَضَ» و «نَهَضَ» به معنای حرکت و قیام است؛ أصل يدل على حركة في علو. و نهض من مكانه: قام. و ماله ناهضة، أى قوم ينهضون فى أمره و يقومون به. نَكَثَتْ: نقض بیعت کردند؛ اشاره به طلحه و زبیر و یاران آن‌هاست، در معنای استعاری پیمان‌شکنی به کار می‌رود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۱.

مشابه

«وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ ذِي نَاطِرٍ عَيْنٍ بِبَصِيرٍ»^۱ نه هر آن کس که دلی دارد خرد دارد، و نه هر آن کس که گوشی دارد شنواست، و نه هر آن کسی که چشمی دارد بیناست.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل ماندگانند.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۳ دنیا دوستی اساس و ریشه تمام خطاهاست.

۳.۶. علل پذیرش خلافت

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ»^۴

آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند می‌خورم.

نکته‌ها

- «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ» سوگند حضرت، سوگندی به اصل خلقت و به خصوص خلقت انسان و روح و جان اوست که برترین آفریده خداوند در عالم هستی است.^۵
- این بیان حضرت ﷺ مربوط به زمانی است که مردم آمده‌اند با آن حضرت بیعت کنند؛

۱. خطبه ۸۸.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. مصباح الشریعه، ص ۱۳۸.

۴. وَالَّذِي: قسم به آنکه؛ واو برای قسم است.

فَلَقَ الْحَبَّةَ: دانه را شکافت؛ منظور شکافتن دانه برای سبز شدن است؛ الشق.

بَرَأَ: آفرید؛ خلق کرد؛ ای خلق.

النَّسَمَةَ: روح؛ روح انسان یا هر موجودی که روح دارد؛ در اصل به معنای وزش ملایم باد است و گاه به نفس کشیدن یا به خود انسان اطلاق می‌شود؛ از ریشه نسیم مشتق شده و تناسب این واژه با انسان به دلیل وجود روحانی اوست؛ محرکة الانسان أو النفس و الروح، و قد يستعمل فيما عدا الانسان.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۹۹.

فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

گویی آن‌ها این سخن خدا را نشنیده بودند که می‌فرماید: سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که نه خواهان برتری جویی و استکبار در روی زمین باشند و نه طالب فساد و عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است.

نکته

- امام ﷺ در تشریح عملکرد سه گروه ناکثین، مارقین و فاسطین، به آیه قرآن اشاره می‌کند که گویا این‌ها اصلاً این آیه را نشنیده‌اند و نسبت به هشدارهای طرح شده در آن جاهل بودند.^۱

۲.۲.۶. فریفتگی دنیا علت پیمان شکنی

«بَلَىٰ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَعَوَّاهَا وَلَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَرَاقَهُمْ زُبُرُجُهَا»^۲ آری به خدا سوگند! آن‌ها شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمانشان را خیره کرده و زینتش آن‌ها را فریفته بود.

نکته‌ها

- امام سخن خود را با قوت بیان می‌کند و برای اثبات ادعای خود قسم می‌خورد؛ چیزی که نشان‌دهنده حساسیت موضوع است و تأکید می‌کند که این جماعت قطعاً این آیه را شنیده و به مفاد آن آگاه بودند و مفهوم آن در ذهنشان نقش بسته است.^۳
- امام ریشه انحراف این جماعت را فریفتگی به دنیا می‌داند؛ آنچه در دل ایشان بزرگ آمده تمتعات دنیوی است.^۴
- پُست و مقام دنیا و زر و زیور آن باعث شده است که این گروه‌ها متکبرانه عمل کنند و علیه حضرت ﷺ قیام کنند و طبق آیه قرآن عمل نکنند.

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۸۹۰.

۲. وَعَوَّاهَا: فهمیدند؛ درک کردند؛ از ماده «وَعَى» در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است و به معنای حفظ حدیث و مانند آن است (و هر دو به یک معنی بازمی‌گردد). به معنای ظرف شدن. حَلَيْتِ: آراسته شد، زر و زیور پوشید؛ الشیء بعینی و بصدری یحلی من باب تعب حسن عندی و أعجبنی. رَاقَهُمْ: آن‌ها را شگفت زده کرد؛ روق» به معنای تقدم چیزی بر چیز دیگری است و گاه به معنای حسن و جمال آمده به همین جهت بخش اول خانه را (خانه یا حرم‌های مقدسه را) رواق می‌گویند؛ لشیء أعجبنی.

زُبُرُجُهَا: زیورآلات؛ زینت و طلا؛ الزينة والذهب

۳. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۸۶.

۴. همان، ص ۶۸۶.

۶. ۳. ۳. عهد الهی

«وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ»

و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علمای هر امت گرفته بود.

۶. ۴. محتوای پیمان خداوند

۶. ۴. ۱. سکوت نکردن در برابر ظالم

«أَنْ لَا يَتَقَارَّوْا عَلَى كَيْطَةِ ظَالِمٍ»^۱

که در برابر پر خوری ستمکاران سکوت نکنند.

۶. ۴. ۲. دفاع از مظلوم

«وَلَا سَغَبَ مَظْلُومٍ»^۲

و [در برابر] گرسنگی ستمدیده و مظلوم [سکوت نکنند].

نکته‌ها

- «سغب مظلوم» کنایه از شدت مظلومیت است.^۳ مراد حضرت علیه السلام فقط خالی بودن شکم مظلومان نیست؛ یعنی حقوقشان پایمال شده است. منظور حضرت از این جمله این است که انسان نباید در مقابل اختلاف طبقاتی ظالمانه در جامعه بی تفاوت باشد.
- از بزرگ‌ترین مسئولیت‌های عالمان دین، که خدا از آنان پیمان گرفته، آن است که در برابر بی‌عدالتی ساکت نمانند و با پر خوریِ ظالمان و گرسنگی مظلومان خواب راحت نداشته باشند.

۶. ۵. رها کردن حکومت به حال خود

«لَا لَقِيتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»^۴

مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌افکندم.

۱. لَا يَتَقَارَّوْا: که قرار نگیرند؛ با سکوت خود تأیید نکنند؛ از ماده «قرار» به معنی سکون و آرامش است؛ مقارَة قرّ معه و قيل إقرار كل واحد صاحبه على الأمر و تراضيهما به.

کَيْطَة: حالت ناراحت‌کننده‌ای است که از پر خوری و شکم‌بارگی ایجاد می‌شود؛ ما يعترى الانسان من الامتلاء من الطعام.

۲. سَغَب: گرسنگی همراه با درد؛ محرومیت؛ بالتحريك الجوع.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۲، ص ۳۷.

۴. حَبْلُهَا: طناب و افسار آن؛ جمع آن حبال؛ منظور خلافت است.

غَارِب: شانه، دوش؛ فاصله‌ای میان گردن و کوهان شتر را گویند؛ أعلى كتف الناقة.

لذا می‌فرماید اینکه من در زمان خلفا سکوت کردم به خاطر نبودن یار اما الان با بودن این کسانی که آماده‌اند مرا یاری کنند حجت بر من تمام شده است.

مشابه

﴿قُلْ أَغُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۱ بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم.

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾^۲ خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه [از حق] منحرف می‌شوید؟

۶. ۳. ۱. حضور و بیعت مردم

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ»^۳

اگر به خاطر حضور حاضران (توده‌های مشتاق بیعت‌کننده) نبود.

نکته

- امام علیه السلام تأکید می‌کند که حضور مردم در صحنه، اولین دلیل قبول خلافت است. البته معنای این حضور آن است که مردم به درجه‌ای از آمادگی و رشد اجتماعی رسیده باشند که می‌توانستند در مقدرات سیاسی خود مداخله کرده، سرنوشت اجتماعی‌شان را تعیین کنند.^۴

۶. ۳. ۲. اتمام حجت مردم با حضورشان

«وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ»

و اتمام حجت بر من به خاطر وجود یار و یاور [نبود].

نکته

- اشاره به اتمام حجت بر آن حضرت است که با وجود آن همه یاوران و بیعت‌کنندگان برای ادامه عدل به پا خیزند؛ یعنی حضور مسلمانان حضوری است موثر، و این جمعی که رو به امام می‌آورند و اشتیاق و تمنای خود را ابراز می‌کنند آماده تلاش و جدیت و کار کردن هستند.^۵

۱. فلق، ۱.

۲. انعام، ۹۵.

۳. الْحَاضِر: شخص یا چیزی است که حضور دارد و در مقابل غایب به کار می‌رود؛ حاضر کسی است که شاهد حوادث است و حضور عینی دارد.

۴. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۶۹۲.

۵. همان، ص ۶۹۳.

استعاره

مستعار: لفظ غارب

مستعار منه: شتر

مستعار له: خلافت

جامع: همچنان که اگر مهار شتر به گردنش افکنده شود دیگر راکب آن به او کاری ندارد و شتر هر جا بخواهد میرود در اینجا هم حضرت خلافت را رها کرده تا هر جا میخواهد برود لذا در هر دو مورد دیگر صاحب آن امر دیگر کاری به کار او ندارد.

نوع استعاره: اصلی مکنیه

۶.۶. بی ارزش بودن دنیا نزد حضرت علی

«وَلَسَقِيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أُولَٰهَا»

و آخرینش را به همان جام اولینش سیراب می کردم.

نکته ها

- کنایه از صرف نظر کردن از چیزی است، زیرا هنگامی که کاری با شتر نداشته باشند مهار را بر پشتش می افکنند و آن را به حال خود رها می کنند.
- «لَسَقِيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أُولَٰهَا» کنایه از این است که همان گونه که در برابر خلفای سه گانه گذشته، صبر و شکیبایی پیشه کردم، در ادامه راه نیز چنین می کنم.^۱

استعاره

مستعار: لفظ سَقِيْتُ

مستعار منه: نوشیدن با جام واحد

مستعار له: ترک خلافت

جامع: همان طور که نوشاندن با یک جام واحد در اول کار و آخر کار در مورد خلافت به هم شباهت دارد، یعنی همان طور که امام در اول کار خلافت را رها کرد اکنون نیز آن را رها می کند. در واقع جامع در هر دو شباهت داشتن ابتدا و انتهای آن دو کار است.

نوع استعاره: تبعیه

تشبیه

مشبه: ترک خلافت

مشبه به: ۱. به افکندن ریسمان ناقه بر گردنش و رها کردن آن؛ ۲. به نوشیدن جام که در آن یک حالت بی احساسی و غفلت است.

وجه شبه: امام خلافت را به شتری تشبیه می کند که امروز بر حسب وظیفه مهار آن را در دست گرفته است و اگر حضور مردم، نصرت ایشان و پیمان گرفته شده خداوند از عالمان نمی بود این مهار را فرومی گذاشت تا این حیوان رها شود و برود.

۶.۶.۱. دنیا نزد علی بی ارزش تر از آب بینی بز

«وَلَا لْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ!»^۱

آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

نکته

- عمده تنازع ها و کشمکش ها در طول تاریخ، بر سر رسیدن به قدرت و حکومت است. امام علیه السلام بیان می دارد که دنیا در چشم من از آب بینی بز هم کمتر است. وی این سخن را زمانی مطرح می کند که بر مسند یکی از بزرگ ترین حکومت های جهان تکیه زده است. امام دل بستگی به دنیا ندارد و این را در موارد بسیاری بیان فرموده است و به میدان آمدن و پذیرش خلافت را وظیفه الهی خود می داند.^۲

مشابه

«وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى»^۳ به درستی که دنیا پایان بینش نابیناست.

۱. لَا لْفَيْتُمْ: هر آینه می یافتید؛ از ماده «الفاء» به معنای یافتن چیزی است.

از هَدَ: کم ارزش تر، نامرغوب تر؛ خلاف الرَغْبَةِ و الرَّهْدِ القَلِيلِ.

عَفْطَةُ: عطسه؛ اشاره به آب بینی است که به هنگام عطسه کردن به اطراف پراکنده می شود در اصل به معنای صدای مختصر است به همین جهت به عطسه گوسفند یا بز عطفه می گویند؛ قال ابن الأثير: الصَّرْطَةُ، وقال السَّارِحُ المَعْتَزَلِيُّ: عَفْطَةُ عَنَزٍ ما تَنثَرُهُ مِنْ أَنْفِهَا وَأَكْثَرُ مَا يَسْتَعْمَلُ ذَلِكَ فِي النَّعْجَةِ، فَأَمَّا الْعَنَزُ فَالْمُسْتَعْمَلُ الْأَشْهَرُ فِيهَا النِّقْطَةُ بِالْتَّوْنِ وَ يَقُولُونَ: مَا لَهُ عَافُطٌ وَلَا نَافِطٌ أَيْ نَعْجَةٌ وَلَا عَنَزٌ.

عَنَزٌ: بز ماده است.

۲. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۷۰۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۷.

مشابه

﴿عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ﴾^۱ بر شما باد به این لشکر انبوه.

۸.۶. پاسخ امام به ابن عباس

فَقَالَ «هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ»^۲

امام در پاسخ فرمود: هیهات ای ابن عباس! این سوز درونی بود که زبانه کشید و سپس آرام گرفت و فرو نشست.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَوَاللَّهِ مَا أَصَفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ إِلَّا يَكُونُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ.

ابن عباس می گوید به خدا سوگند من هیچ گاه بر سخنی همچون این سخن تأسف نخوردم که علی عليه السلام آن را تا به آنجا که می خواست برسد، ادامه نداد.

نکته ها

- مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ: افضاء به معنی خارج شدن به فضای باز است؛ کنایه از این است که انسان هنگامی که می خواهد سخن مهمی ایراد کند، تمام نیروهای فکری خود را متمرکز می سازد؛ مثل این که همه آن ها را در یک اتاقی جمع و فشرده کرده است.^۳
- تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ: شقشقه به معنای قطعه پوست بادکنک مانند است که وقتی شتر به هیجان درمی آید، از دهان خود بیرون می فرستد. در این عبارت امام عليه السلام به صورت کنایه اظهار می دارد که این سخنان، اسرار درون من بود که از سوز دل خبر می داد؛ هنگامی که به هیجان آمدم ایراد خطبه کردم ولی الان که به خاطر نامه آن حال و هوا تغییر یافت آمادگی برای ادامه آن سخن را ندارم.^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶۶.

۲. هَدَرَتْ: به بیرون پرید؛ الجمل تردیده الصوت فی حنجرته.

قَرَّتْ: بر جای خود قرار گرفت؛ از ماده قَرَر به معنای ثبات و محل استقرار؛ الْمُسْتَقَرُّ مِنَ الْأَرْضِ.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۰۳.

۴. همان.

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٌ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ﴾^۱ ای مردم! همانا دنیا خانه ای است رهگذر و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود توشه بردارید برای جایی که در آن پایدارید.

﴿الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَطَالِيهَا كِلَابٌ﴾^۲ دنیا بسان مرداری است و طلب کنندگان آن سگان هستند.

۷.۶. نامه به امام

«قَالُوا وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاقَلَهُ كِتَابًا قِيلَ إِنَّ فِيهِ مَسَائِلَ كَانَ يُرِيدُ الْإِجَابَةَ عَنْهَا فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ - [فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ] قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطْرَدْتَ خُطْبَتَكَ [مَقَالَتَكَ] مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ»^۳

بعضی گفته اند هنگامی که کلام امیرمؤمنان عليه السلام به اینجا رسید، مردی از «اهل عراق» برخاست و نامه ای به دست آن حضرت داد. گفته شده که در آن نامه سؤالاتی بود که تقاضای جواب آن ها را داشت. علی عليه السلام مشغول مطالعه آن نامه شد و هنگامی که از خواندن آن فراغت یافت «ابن عباس» عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چه خوب خطبه را از آنجا که رها فرمودید ادامه می دادید.

نکته ها

- لَوْ أَطْرَدْتَ خُطْبَتَكَ: اطراد به این معنی است که چیزی بعد از چیزی قرار گیرد. اشاره به این است که اگر خطبه ات ادامه می یافت بسیار خوب بود.^۴
- اهل حجاز به مردم اهل عراق اهل «سواد» می گفتند؛ از باب اینکه در عراق زمین به خاطر وجود اشجار و مزارع سیاه دیده می شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۳۸.

۳. أَهْلُ السَّوَادِ: به مناطق آباد و سرسبز که درختان در آنجا جمع شده اند سواد می گویند؛ ساکنو القرى و تسمی القرى سوادا لخضرتها بالزَّرع و الثَّبات و الاشجار و العرب تسمى الاخضر أسود.

أَطْرَدَتْ: جریان امر و اتصال آن؛ اطرد الأمر أى تبع بعضه بعضا و جرى بعضه أثر بعض، و نهان بطردان أى یجریان. أَفْضَيْتَ: رها کردی؛ از ریشه «فَضَوَ» که مصدر آن به معنای رها کردن است؛ خروج إلى الفضاء فكأنه شبهه حيث سكت عليه السَّلام عما كان يقول بمن خرج من خباء أو جدار إلى فضاء من الأرض، و ذلك لأنَّ النفس و القوى و الهمة عند ارتجال الخطب و الاشعار تجتمع إلى القلب، فاذا قطع الانسان و فرغ تفرقت و خرجت عن حجر الاجتماع و استراحت.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۰۲.



انصار را از مشارکت در حکومت بی نصیب کند و این در حالی بود که انصار سهم والایی در یاری پیامبر داشتند.

امام علیه السلام به همراهی فاطمه و پسرانش، حسن و حسین، به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان اسلام از مهاجران و انصار رفت و آن‌ها را درباره حق خویش به خلافت قسم داد ولی فقط چهار نفر، یعنی سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر با امام همراهی کردند. امام در نهایت بی‌یاوری بود که سکوت کرد و این بود که جانشینی پیامبر به ابوبکر و سپس عمر و عثمان رسید.^۱

بحث تاریخی

تغییر مسیر خلافت پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود امام علی علیه السلام را به زمامداری امت خود منصوب کردند و از همه کسانی که در حضورشان بودند برای امام علیه السلام بیعت گرفتند تا سخن ایشان را پذیرفته و فرمانش را اطاعت کنند. همچنین به حاضران دستور دادند این موضوع را به افراد غایب برسانند.

در زمان حیات پیامبر اوامر ایشان را امام به همه گان ابلاغ می‌کردند. هر گاه مسافرتی پیش می‌آمد، امام علیه السلام به عنوان فرمانده افراد بودند و موقعیت ایشان به گونه ای بود که تصور نمی‌شد کسی بعد از پیامبر به مخالفت برخیزد و یا اینکه خود را هم ردیف امام قرار دهد.

هنگامی که پیامبر در روزهای پایانی عمر خود بیمار شدند و دانستند که این بیماری به وفاتشان منجر خواهد شد، تدبیری اندیشیده، دستور دادند که لشکری به فرماندهی اسامه بن زید از مدینه خارج و به مأموریت اعزام شود. ایشان با این تدبیر، همه قریشی‌ها و افراد قبیله اوس و خزرج و دیگرانی را که احتمال می‌رفت بیعت شکنی کرده، به مخالفت با امام برخیزند، زیر پرچم اسامه جمع کردند. ایشان همه کسانی را که پدر و یا پسر و یا نزدیکانشان در جنگ‌ها به دست امام کشته شده بودند و نیز تمام مهاجران و انصار و منافقان را به لشکر اسامه فرستادند تا فقط آن یک گروه از مردم با ایمان در حضورش بمانند که سخنان نابه‌جا به زبان نیاورند و امام را از خلافت و زمامداری پس از رسول خدا باز ندارند.

آخرین کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که لشکر اسامه هر چه سریع‌تر روانه شود و هیچ یک از افراد تحت فرماندهی‌اش از فرماندهی با او تخلف نکنند. رسول خدا در این زمینه بسیار تأکید و سفارش فرمودند و دستورهای صریحی صادر کردند تا این لشکر به حوزه مأموریتش رهسپار شود. اما متأسفانه با رحلتشان، همان مردانی که ایشان تحت فرماندهی اسامه به بیرون از مدینه فرستاده بودند اردوگاه‌های خود را رها کرده، آشکارا دستور پیامبر را نادیده گرفتند. آن‌ها از ادامه همراهی با لشکر اسامه امتناع ورزیدند و او را تنها گذاشته، به مدینه بازگشتند تا پیمان خلافت با رسول را نقض کنند و با هیاهو و فریاد برای خود پیشوایی دیگر برگزینند. شتافتن جمعی از مردم از هر سو برای بیعت با ابوبکر، واقعه‌ای بس شگفت و نگران‌کننده بود، چرا که امام در میان مردم برای خلافت شایسته‌تر بود؛ با این همه، برای مصالح مسلمین دست از خلافت برکشید.

قریش به تصمیم قاطع رسید که امام را از جانشینی پیامبر کنار بگذارد و تلاش کرد که

۱. علی از زبان علی، ص ۷۳ تا ۸۶.



خطبه ۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از فتح بصره و کشته شدن

طلحه و زبیر در بصره، سال ۳۶ هجری

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی

ویژگی: امامت و ولایت^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۴۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه احتمالاً بعد از ماجرای جنگ جمل و قتل طلحه و زبیر ایراد شده است و ناظر به پیامدهای این جنگ و درس‌های عبرتی است که مسلمانان باید از آن بیاموزند. در این خطبه امام علیه السلام تصریح می‌کند که مردم در ظلمات و تاریکی‌ها به وسیله اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت شدند و به مقامات عالی رسیدند و به همین دلیل باید آماده باشند تا اندرزهای آنان را بشنوند. امام، همچنین اظهار می‌فرماید: «من پیش‌بینی پیمان‌شکنی‌ها را می‌کردم ولی نمی‌خواستم پرده‌ها را کنار بزنم.» سپس این نکته را بیان می‌کند که امروز جای پرده‌پوشی نیست. واقعیت‌ها را باید گفت و گرنه بیم این می‌رود که توده مردم گمراه شوند.

خونریزی بود و این‌ها همه تاریکی معنوی است و به برکت پیامبر ﷺ و کسانی که با او بودند و در رأس آن‌ها امام علی علیه السلام بود، مردم از تاریکی جهل و توحش بیرون آمدند.

مشابه

- ♦ ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ و برای هر قومی رهبری است.
- ♦ ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾^۲ پس به هدایت ایشان اقتدا کن.
- ♦ ﴿وَءَلاَمَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۳ و نشانه‌هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه‌یابی می‌کنند.

۲.۱. رساندن به رشد و ترقی

«وَتَسَنَّمُ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ»^۴

[و به کمک ما اهل بیت] به اوج ترقی رسیدید.

تشبیه

مشبه: ترقی و تکامل

مشبه‌به: شتر

وجه شبه: امام علی علیه السلام ترقی و تکامل را به شتری تشبیه می‌کند که کوهان دارد و می‌فرماید: شما بر بالای آن کوهان قرار گرفتید که اشاره به اوج ترقی و تکاملی است که نصیب مسلمانان در پرتو اسلام شد.

۱. رعد، ۷.

۲. انعام، ۹۰.

۳. نحل، ۱۶.

۴. تَسَنَّمُ: بالای سنام (کوهان شتر) رفته‌اید؛ ارتفاع و بلندی؛ از ماده «سَنَم» (بر وزن قَلَم) به معنی بالا رفتن است؛ تسنم الشيء: آن را برافروخت، اقتباس شده از تسنم الناقة به معنای سوار بر کوهان شتر شد. «تسنم» به معنای بالا رفتن و سوار شدن بر روی چیزی است مانند کسی که بر بالای کوهان شتر می‌نشیند؛ هو العلوّ وأصله ركوب السنام. ذُرْوَة: اوج ترقی؛ بلندترین و مرتفع‌ترین قسمت کوهان شتر یا هر چیز دیگر؛ از ماده «ذَرَوْ» (بر وزن سَرَوْ). الْعُلْيَاء: قله کوه؛ آسمان؛ هر جای بلند؛ مکان فراتر و رفیع‌تر؛ از ماده «عُلُوّ» می‌آید؛ کصحراء أيضا السماء ورأس الجبل و المكان العالي و كلّ ما علا من شيء و الفعل العالیه المتضمنة للرفعة و الشرف.

بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ وَ تَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ وَ بِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ، وَ قَرَسَمْعُ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ وَ كَيْفَ يَرَاعِي النَّبَاةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ، رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يَفَارِقْهُ الْحَقِّقَانُ. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَصْلَةِ حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ وَ تَحْتَفِزُونَ وَ لَا تُمِيهُونَ. الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجَمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ، عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مَذْأَرِيَّتُهُ، لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عليه السلام) خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الصَّلَالِ. الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ، مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ.

۱. ویژگی‌های اهل بیت

در این بخش از خطبه امام علی علیه السلام یک واقعیت تاریخی را بیان می‌کند: مقایسه عصر جاهلیت عرب با دوران شکوفایی بعد از طلوع اسلام روشن می‌سازد که عرب جاهلی از نظر اجتماعی و مسائل دینی و اخلاقی در چه سطحی بود و بعد از نزول قرآن و اسلام در چه سطحی قرار گرفت. امام علی علیه السلام بیان می‌دارند که ظلمت و تاریکی، تمام جامعه آنان را در بر گرفته بود و با ظهور اسلام، سپیده صبح سعادت آشکار شد.

۱.۱. هدایتگری

«بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ»^۱

به وسیله ما از تاریکی‌های جهل و گمراهی هدایت یافتید.

نکته‌ها

- تعبیر به «اهتداء» بیانگر پذیرش آزادانه و آگاهانه هدایت الهی است.
- خداوند برای هدایت جامعه اسباب و عللی را مقرر کرده است؛ یعنی هدایت الهی مستقیماً متوجه انسان نمی‌شود، بلکه این تعالیم از مجرای وحی به انسان می‌رسد و شرط لازم برای رسیدن به وحی وجود پیامبران است.^۲
- وقتی پیامبر ﷺ به رسالت مبعوث شدند، محیط عربستان محیط جهل و توحش و

۱. ب: حرف ب در «بنا» سبب را بیان می‌کند، یعنی به سبب ما است که شما چنین موقعیت‌هایی را یافتید.

الظُّلُمَاء: تاریکی‌ها، (بر وزن صحراء) به معنی تاریکی آغاز شب است؛ کصحراء الظلمة و قد تستعمل و صفا يقال ليلة ظلماء أى شديدة الظلمة.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۳۲.

۳.۱. راهیابی به سعادت

«وَبِنَا أَفْجَرُتُمْ عَنِ السَّرَارِ»^۱

به وسیله ما از شب تیره به سپیده دم صبح درآمدید.

مشابه

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲ خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکی ها به سوی روشنائی به در می برد.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۳ یَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَازَيِّدُ^۴ بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما پنهان داشتید، روشن می سازد. خداوند به برکت آن، کسی را که از پی خشنودی او راه سلامت پوید به راه های سلامت هدایت می کند و از تاریکی ها، به فرمان خود به سوی روشنائی می برد.

تشبیه

مشبه: وضع جامعه جاهلی

مشبه به: شب های تاریک ماه

وجه شبیه: وضع جامعه جاهلی به شب های تاریک ماه تشبیه شده است (با توجه به اینکه سرار به معنای شب هایی است که ماه مطلقاً در آن نمی درخشد). به وسیله پیامبر و اهل بیت علیهم السلام پرده های تاریک شکافته شد و صبح سعادت درخشید.

۱. أَفْجَرُتُمْ: وارد صبح شدید؛ از ماده «فجر» در اصل به معنی شکافتن وسیع چیزی است. هنگامی که پایان شب فرا می رسد اندک اندک دل ظلمت به وسیله نور صبحگاهی شکافته می شود که آن لحظه را فجر می نامند؛ مصدر فعل أَفْجَرَ به معنای وارد شدن در روشنی و آغاز پگاه است؛ آی دخلتم فی الفجر و روی افجرتم، قال الشارح المعنزی: و هو افصح واصح لان انفعلا لا يكون الا لتطارع فعل نحو كسرت فأنكسر و حطمت فأنحطم الا ما شذ من قولهم غلقت الباب فانغلق و از عجت فأنزعج و ایضا فانه لا يكون الا حيث يكون علاج و تاثیر نحو انكسروا نحنطم و لهذا قالوا: ان قولهم. انعدم خطأ، و اما فعل یجیء لصبرورة الشیء علی حال و أمر نحو اغد البعیر ای: صار ذا غدة و اجر ب الرجل اذا صار ذا ابل جربی و غیر ذلک و أفجرتم. ای: صرتم ذوی فجر.

السَّرَار: یک یا دو شب آخر ماه قمری که ماه، نه اول شب دیده می شود و نه آخر آن؛ از ماده «سر» به معنی پنهان و نقطه مقابل آشکار است؛ اللَّیْلَةُ وَاللَّیْلَتَانِ یستتر فیهما القمر فی آخر الشهر.

۲. بقره، ۲۵۷.

۳. مانده، ۱۵ و ۱۶.

۴.۱. بیدارباش در قالب نفرین

«وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ»^۱

گر باد گوشي که ندای نصیحت را نشنود.

نکته ها

- «واعیه» به آیات صریح و کوبنده قرآن در مسائل مهم اعتقادی و عملی و اخلاقی و همچنین سنت آشکار پیامبر ﷺ اشاره دارد.^۲
- با آن همه دلایل آشکار، معجزات بیّن، براهین و ارشادات پیامبر خدا ﷺ افرادی بودند که به دلیل لجاجت، خود را از شنیدن سخن حق محروم کرده بودند.
- خطاب حضرت ﷺ به کسانی است که نقض بیعت کردند و در جنگ جمل با حضرت جنگیدند.

۵.۱. بیدارباش در قالب سؤال تعجبی

«كَيْفَ يَرَاعِي النَّبَأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ»^۳

کسی که صیحه و فریاد، او را کر کرده است چگونه می تواند آهنگ ملایم مرا بشنود؟

۱. وَقَرَّ: کر و سنگین باد؛ از ماده «وَقَرَّ» به معنای ثقل و سنگینی است و در باب کسی به کار می رود که گوشي سنگین دارد؛ ثقل فی الأذن أو ذهاب السَّمْعِ كله، و قد وقَرَّ كوعد و وجل و مصدره وقَرَّ بالسكون و القياس بالتحريك و وقَرَّ كعني أيضا و وقَرَّها الله يقرها
لَمْ يَفْقَهُ: نمی شنود؛ از ماده فَقَّهَ که فعل لازم است به معنای فهمیدن، درک کردن، آگاه شدن؛ مطلع شدن؛ «أَفْقَهُ، إِفْقَاهَا»: علم آموخت و یاد داد، «تَفَقَّهَ، تَفَقُّهًا»: علم فقه آموخت و فقیه شد.
الْوَاعِيَةُ: هشداردهنده؛ فریادزننده؛ از ماده وَعَى به معنای صیحه و بانگ بلند است؛ الصَّراخ و الصَّوت كما فی القاموس لا الصَّارِفَةُ كما ذكره الشَّارح البحرانسی و المعنزی تبعاً للجوهري، و فی القاموس أنه و هم، و عن الأساس ارتفعت الواعية أي الصَّراخ و الصَّوت، و فی الاقیانوس سمعت واعية القوم أي أصواتهم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. يَرَاعِي: می شنود؛ از ماده رَعَى که فعل متعدی و لازم به معنای رعایت کردن، مراعات کردن است.
النَّبَأَةُ: خبر یا هشدار آهسته؛ صدای آهسته؛ سخنی که جابه جا می شود اما در خفا؛ در اصل از ماده «نبا» به معنای خبر می آید ولی معنای اولیه آن به معنی آمدن از مکانی به مکانی دیگر است و از آن جا که خبر از مکانی به مکان دیگر می رود به آن نبا می گویند؛ الصَّوت الخفی.

أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ: فریاد، او را کر کرده است؛ در این جا منظور این نیست که فریاد وحی آنان را کر کرده است، بلکه به این معنی است که آن ها از شنیدن فریاد وحی کر هستند؛ مانند: «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ» (یونس،

۴۲)؛ الصیحه: الصوت العالی.

نکته‌ها

- مراد از واژه «نبأ» پندها و حکمت‌های امام و هشدارهایی است که در قرآن و سنت نبوی آمده است.
- مراد امام این است که چون سخن خدا و رسول او به این مردم رسید و به آن توجه نکردند، طبیعی است که صدای من نیز به جایی نمی‌رسد.^۱

تشبیه

مشبه: پندهای امام

مشبه‌به: صدای آهسته

وجه شبه: امام علیه السلام پندهای خود را به صدای آهسته تشبیه می‌کند و از پندهای خدا و رسولش به دلیل ارزشمندی و اهمیتشان به بانگ و آواز بلند تعبیر می‌کند.

۱.۶. تمجید و دعا برای طرفداران حق

«رُيِّطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ»^۲

قلبی که از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد.

نکته

- این عبارت، آرزو و طلب شکیبایی امام برای هر خردمندی است که از خشم و عذاب خداوند می‌هراسد و در راه خشنودی خداوند گزند می‌نهد؛^۳ یعنی حضرت علیه السلام بعد از آنکه در حق پیمان‌شکنان نفرین کرد، در حق بندگان خدا دعا می‌کند؛ بندگان که چون عظمت خدا برای آن‌ها مجسم است و به فکر قیامت هستند،

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۳۹.

۲. رُيِّطَ: بسته شد؛ محکم شد؛ اتصال دو چیز به یکدیگر است که باعث تثبیت و استواری می‌شود. یعنی به دل او انداخته است شکیبایی را و توانا کرده است به نفس، رابط بر وزن کامل یعنی نفسی است فراخ و برومند. جَنَانٌ: قلب؛ باطن؛ روح؛ جان‌ها و قلب‌ها؛ با واژه جنین هم‌ریشه است؛ این واژه را اگر به شکل جَنَان بخوانیم؛ جمع جَنَة به معنای باغ و بهستان‌هایی است که درخت دارند. به این دلیل در این معنا به کار می‌برند که در باغ‌ها به علت در هم فرو رفتن درختان و به هم پیچیده شدن شاخ و برگ‌ها سطح زمین پنهان می‌ماند و دیده نمی‌شود. به روح و جان جَنَان می‌گویند زیرا بخش پنهان وجود آدمی است.

الْخَفَقَانُ: طپش؛ اضطراب و فراز و نشیب؛ در اینجا منظور اضطرابی است که از خوف خدا حاصل می‌شود؛ خفتت الزایة کحسب خفقا و خفقانا (محركة): اضطربت و تحركت.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

همیشه دلشان مضطرب است و خوف از مکر خدا دارند.

۲. پیش‌بینی پیمان‌شکنی طلحه و زبیر

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام طلحه و زبیر را مخاطب قرار داده است، چرا که این‌ها بعد از بیعت با امام به خدمتش آمدند و برای رفتن به عمره از آن حضرت اجازه گرفتند. امام علیه السلام که پیش‌بینی پیمان‌شکنی‌های آن‌ها را می‌کرد از آن‌ها پیمان وفاداری گرفت، ولی آن‌ها بر پیمان خود نماندند و جنگ جمل را به راه انداختند.

۱.۲. فریب‌خوردگان

«مَا زِلْتُ أَتَنَظَّرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِينَ»^۱

من همواره منتظر عواقب پیمان‌شکنی شما بودم و نشانه فریب‌خوردگان را در شما می‌دیدم.

نکته‌ها

- روی سخن امام علیه السلام با ناکثان و مارقان است که ابتدا با او بیعت کردند و سپس بیعت شکستند و امام توقع پیمان‌شکنی را از آنان داشت.^۲
- آینده‌نگری امام علیه السلام در مورد شخصیت طلحه و زبیر نشان می‌دهد که اینگونه شناخت، ریشه در علم غیب داشته و از سرچشمه وحی و نبوت نشأت گرفته است.
- واژه «ما زال» از افعال ناقصه به معنای همیشه و همواره است و بر چیزی که از گذشته وجود داشته است دلالت می‌کند.^۳
- «فَصَارَ الرَّجُلَانِ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ تَيَمَّمَا وَفَّتْ خَلْقَتُهُ فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهِ قَالَا يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ جِئْنَاكَ نَسْتَأْذِنُكَ لِلْخُرُوجِ فِي الْعُمْرَةِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُمَا فَقَالَا نَحْنُ بَعِيدُو الْعَهْدِ بِهَا ائْذَنْ لَنَا فِيهَا فَقَالَ لَهُمَا وَاللَّهِ مَا تُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ وَ لَكِنَّكُمَا تُرِيدَانِ الْغُدْرَةَ وَ إِنَّمَا

۱. الْغَدْرُ: خیانت کردن، پیمان شکستن، زیر قول زدن؛ «غادرَ، غَدَاراً وَ مُغَادَرَةً»: او را رها کرد و بر جای گذاشت، غادر: خائن، پیمان‌شکن؛ الْغَدَارُ: بسیار بی‌وفا.

أَتَوَسَّمُكُمْ: در شما نشانه می‌بینم؛ از ماده «وَسَم» (بر وزن رَسَم) به معنای اثر و علامت است؛ الشیء تفرسه و تخيله و المتوسَّم الناظر فی السَّمة الدَّالة و هی العلامة و توسم فیهِ الخیر أو الشرّ ای عرف سمة ذلک.

حِلْيَةٌ: زینت، زیور؛ جمع حَلَى به معنای چهره، رنگ و ظاهر؛ (تَحَلَّى، تَحَلَّیاً): آرایش کرد و لباس نو پوشید. الحِلْيَةُ: زیور که از معادن نفیس یا سنگ‌های قیمتی ساخته می‌شود.

الْمُعْتَرِينَ: فریب‌خوردگان؛ از ماده «غور» به معنای فریب؛ «عَرَّ وَ غُرَّور (بضم غین) وَ غِرَّة»: فریب دادن، تطمیع به باطل

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۱.

۲.۳. آگاهی امام از نیت پیمان شکنان

«وَبَصَّرَنِيكُمْ صَدَقَ النَّبِيُّ»^۱

در حالی که با صفای باطنم درون شما را می دیدم.

نکته

- آنچه امام را به ذات ناکشان و مارقان آگاه کرد نیت درست و درون پاک و ایمان خالصش بود و همچنین این که پیامبر ﷺ نیز به علی علیه السلام خبر داده بود که با ناکشان و قاسطان و مارقان نبرد خواهد کرد.^۲

۳. چگونگی هدایت امام

«أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَدَلِيلٍ وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تَمِيهُونَ»^۳

من برای واداشتن شما به راه های حق که در میان جاده های گمراه کننده بود، به پا خاستم در حالی که سرگردان بودید و راهنمایی نداشتید. تشنه کام هر چه زمین را می کندید قطره آبی نمی یافتید.

نکته

- اگر انسان در بیابان به جایی برسد که چندین راه داشته باشد که یکی از آن ها او را به مقصود می رساند و بقیه راه ها ختم به گمراهی باشد، در چنین موقعیتی با ارزش ترین چیز برای این شخص وجود راهنمایی است که آنجا ایستاده باشد و راهی که او را به مقصد

۱. بَصَّرَنِي: مرا بینا کرد؛ بَصَرَ: چشم باز کرد، أَبْصَرَ، إِبْصَاراً: او را دید، او را بینا کرد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. سَنَنِ: راه ها؛ جمع سنة؛ سلوك، شریعت و راه و روش است؛ الطريق مثلثة و بضمتین نهجه و جهته و السنة الطريقة و السنة من الله حکمه و امره و نهیه و أرض. جَوَادِّ: راه های بزرگ و وسیع؛ جمع جاده. الْمَضَلَّة: گمراه کننده؛ از ماده «ضلال» به معنای جایی است که انسان را به گمراهی می کشاند؛ بفتح المیم و الضاد یفتح و یکسر أى یضَلُّ فیها الطريق. تَحْتَفِرُونَ: حفر زمین می کنید؛ از ماده حَفَرَ به معنای کندن؛ جمع حفر احفار است؛ جمع الجمع آن احافیر به معنای خاک محل حفر شده؛ حفره: گودال. لَا تَمِيهُونَ: به آب نمی رسید، آبی نمی یابید؛ از ماده «موه» (بر وزن نوع) به معنای آبدار شدن و آب دادن است و کلمه «ماء» از همین واژه گرفته شده است و «اماء» به معنای رسیدن به آب است. آب ها را میاه می نامند. هنگام تصغیر نیز واژه مویه ساخته می شود؛ واژه امهائ نیز از همین ماده می آید و به معنای رفتن به دنبال آب و به آب رسیدن است؛ الحافر و أموه بلغ الماء، و البهیمه.

ثَرِيدَانِ الْبَصْرَةِ»^۱ طلحه و زبیر هم پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و در وقت خلوتی به حضورش رسیدند و همین که او را دیدند، گفتند: ای امیرالمؤمنین! آمده ایم از تو برای رفتن به عمره اجازه بگیریم، زیرا مدتی است به مکه نرفته ایم و به ما اجازه بده. فرمود: به خدا سوگند قصد عمره ندارید که آهنگ غدر و مکر دارید و می خواهید به بصره بروید.

۲.۲. پوشش دین دلیل چشم پوشی امام

«حَتَّى سَتَرْنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ»^۲

لباس دین را بر تن کرده بودید و باطن خود را از من پوشیده می داشتید.

نکته ها

- برخورد آنان با امام مانند برخورد منافقان با پیامبر ﷺ بود که امام علیه السلام به آن ها می گوید شما در ظاهر ایمان آورده اید و راهی برای مقابله با شما ندارم.^۳
- ظاهراً مراد حضرت علی علیه السلام این باشد که من چون آدم متدینی بودم و تندروی نمی کردم و سعی می کردم به کسی ظلم و ستم نشود، شما گول خوردید و خیال کردید که من آدمی هستم که هیچ نمی فهمم. در دنیای امروز هم این گونه است که بعضی از آدم ها واقع بین هستند و مسائل سیاسی را می فهمند و همه کار می توانند بکنند اما چون دین دارند و دین مانع از انجام بعضی از کارها می شود، مردم خیال می کنند که آدم ساده و نادانی است.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾^۴ ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک تر است، و خدا آمرزنده و مهربان است.

۱. لجمل و النصرة لسيد العترة في حرب البصرة، ص ۱۶۶.

۲. سَتَر: پوشاند؛ سَتَرُ يَسْتَرُ الشَّيْءَ: روی آن چیز را پوشانید. اسْتَارَ: وسیله پوشش، وسیله پوشانیدن؛ الإِسْتَارَةُ: پرده و پوشش، اسْتَتَرَ، اسْتَتَاراً: خود را پوشانید؛ تَغْطِيَةُ الشَّيْءِ جِلْبَابُ: روپوش و لباس ظاهر؛ پرده، پیراهن و روسری و چادر و چیزی را می گویند که از سر تا پا را می پوشاند. بفتح الجیم و کسرهما القميص و فی المصباح ثوب أوسع من الخمار و دون الرداء و قال ابن فارس: الجلباب ما يغطي به من ثوب و غيره و الجمع الجلابيب.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴. احزاب، ۵۹.

می‌رساند، نشانش بدهد.

تشبیه

مشبه: یاران امام

مشبه‌به: مسافرانی که راه را گم کرده‌اند

وجه شبه: امام علیه السلام مردم عصر عثمان را به مسافرانی تشبیه می‌کند که راه را گم کرده‌اند، در بیراهه گرفتار شده‌اند، از تشنگی می‌سوزند و جای جای زمین را برای رسیدن به آب حفر می‌کنند و به آب نمی‌رسند؛ ولی امام به یاری آنان می‌آید و از چشمه هدایت سیرابشان می‌سازد.

۴. بیان حقایق از زبان امام

۱. ۴. افشای حقایق

«الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجَمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ»^۱

امروز (اسرار و رموز) زبان‌بسته را برایتان به سخن می‌آورم.

نکته‌ها

- «عَجَمَاء» به معنای حیوان بی‌زبان است، ولی گاه به حوادث و مسائل مبهم که سخن نمی‌گوید نیز اطلاق می‌شود. در اینجا به معنای عبرت‌هایی است که در ظاهر گنگ و بی‌زبان هستند، لیکن به زبان حال خود سخن می‌گویند.^۲

۲. ۴. تخلف از امام، دوری از حق

«عَزَبَ رَأْيُ إِمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي»^۳

آن کس که از دستورات من تخلف کند از حق دور گشته است.

۱. الْعَجَمَاء: لال، گنگ، مبهم؛ زنی که لکنت زبان دارد اگر چه فصیح و زبان آور باشد؛ ج العجماءات، مونث الاعجم: العجمه. مبهم و نامعلوم بودن، لکنت زبان. العجماء در اینجا به معنای کسی است که زبانش بسته است؛ اشاره به جو تاریک و پرفته‌ای است که درک آن مشکل بوده؛ لآتها لا تفصح و استعجم الکلام علینا مثل استبهم و کلمة عجماء مبهمه.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. عَزَبَ: دور شد؛ دور باد؛ در اینجا به معنای دور از حق شدن به دلیل تخلف از رأی امام؛ از مصدر «عزوبه» به معنای دوری؛ عزوب، غائب شدن، مخفی شدن، دور شدن. به شخص مجرد عَزَب می‌گویند به دلیل اینکه از جنس مخالف دور است و همسری ندارد؛ عَزُوبه به معنای مجرد بودن و تأهل نداشتن؛ الشیء عزوبا من باب قعد بعد، و غرب من بابی قتل و ضرب خفی و غاب.

نکته

- تخلف از دستور امام علیه السلام انحراف از مسیر حق و افتادن در جاده ضلالت است.^۱

۳. ۴. لزوم پیروی از امام

«مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذُ أُرِيتُهُ»

از زمانی که حق به من نشان داده شد هرگز در آن تردید نکرده‌ام.

نکته

- امام از علم به حق سخن نمی‌گوید، بلکه از مشاهده آن دم می‌زند؛ یعنی به مرحله عین‌الیقین رسیده است و این مرتبه نهایی ایمان به حق است که تمام جلوه‌های حقیقت نزد امام عیان شده است.^۲

مشابه

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۳ بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند. سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

۵. دولت‌های حق و باطل

۱. ۵. ترس از غلبه دولت‌های جاهل

«لَمْ يُوجِسْ مُوسَى علیه السلام خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَالِ وَ دُولِ الضَّلَالِ»^۴

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۱.

۲. همان.

۳. یونس، ۳۵.

۴. لَمْ يُوجِسْ: احساس ترس نکرد؛ كَالْوَعْدِ الْفَرْعُ يَقَعُ فِي الْقَلْبِ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً أَى أَحْسَ وَأَضْمَرَ.

أَشْفَقَ: ترسید؛ الخوف.

الْجُهَال: نادان؛ احمق، سفیه؛ ج جاهل.

دُول: دولت‌ها؛ مثلثة جمع دولة. و قال الفيومي تداول القوم الشیء تداولوا و هو حصوله فی ید هذا تارة و فی ید هذا اخرى، و الاسم الدولة بفتح الدال و ضمها و جمع المفتوح دول بالكسر مثل قصعة و قضع و جمع المضموم دول بالضم مثل غرفة و غرف، و منهم من يقول الدولة بالضمة فی المال و بالفتح فی الحرب و علی هذا فالانسب أن يكون دول فی كلامه علیه السلام بالكسر لیكون جمع دولة بالفتح.

الضَّلَال: گمراهی و ضلالت؛ باطل و پوچ؛ ضَلَّ: گمراه شد؛ ضَلَّه: او را گمراه کرد و نسبت گمراهی و گم‌کردگی به او داد؛ انحراف از حق.

موسی بر خودش نترسید، وحشتش از پیروزی جهال و حکومت‌های گمراه بود.

مشابه

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ﴾^۱ و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

﴿قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾ قال بَلْ أَتَقُوا فَإِذَا جَبَأَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾^۲ (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟ گفت شما اول بیفکنید. در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کند. موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند).

۵.۲. تداخل حق و باطل

«الْيَوْمَ تَوَقَّفْنَا عَلَىٰ سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»

امروز ما و شما بر جاده حق و باطل قرار گرفته‌ایم.

۵.۳. اهل حق در آرامش‌اند

«مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ»^۳

کسی که اطمینان به وجود آب دارد تشنه نمی‌ماند.

نکته

• مقصود حضرت علیه السلام این است که شما در زندگی خود مخصوصاً زندگی اسلامی‌تان تکیه‌گاهی لازم دارید. شما در این جهان متلاطم با توجه به اینکه متدین هستید، یک راهنمای دینی لازم دارید که تکیه‌گاه شما باشد تا شما ناراحتی نداشته باشید. حضرت علیه السلام می‌فرماید که پیرو من باشید تا اینکه در مسیر زندگی گمراه نشوید.

۱. هود، ۷۰.

۲. طه، ۶۵-۶۷.

۳. وثیق: اطمینان یافت؛ وثاقت: استحکام و استواری؛ وثاق: مصدر است به معنی بستن، میثاق: پیمان اکید.

لَمْ يَظْمَأْ: تشنه نشد؛ از ماده «ظما، يظمأ» به معنای به شدت تشنه شد، اظماً: تشنه‌اش کرد؛ تَظْمَأْ: عطش را با سختی تحمل و در برابر آن پایداری کرد؛ لَمْ يَظْمَأْ: در اینجا جواب شرط واقع شده و معنای آینده را می‌رساند؛ شِدَّةُ الْعَطَشِ

• امام علیه السلام توصیه می‌کند که به سمت آب گوارا و زندگی بخش، یعنی امام، بیایند که دل‌ها را زنده می‌کند و اسباب هدایت را فراهم می‌سازد.^۱

مشابه

﴿مُوسَىٰ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿قَالَ﴾ إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ^۲ موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای عز و جل «بگو اگر آب شما به زمین فرو رود چه کسی برای شما آب روان می‌آورد». فرمود: زمانی که امام شما غایب شود، کیست (غیر خدا) که برای شما امام تازه‌ای آورد؟

تشبیه

مشبه: امام

مشبه‌به: آب

وجه شبیه: امام و ولی کامل حق، در حکم آب گوارایی است که عامل برقراری حیات انسانی است. به سبب او دل‌ها زنده می‌شود و اسباب هدایت از ضلالت مشخص می‌گردد.

۱. فروغ حکمت، ج ۱، ص ۵۵.

۲. مسائل علی بن جعفر و مستدرکات، ص ۳۱۳.



خطبه ۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ
در مدینه، سال ۱۱ هجری
مخاطب: جمعی از اصحاب
علت ایراد سخن: تجمع سقیفه و خلیفه‌سازی
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: افشاگری سیاسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳.

پیشگفتار خطبه

هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود: «عباس» و «ابوسفیان» به امام علی علیه السلام عرض کردند که آماده‌اند با او برای خلافت بیعت کنند؛ و این در زمانی بود که بیعت در «سقیفه» برای «ابوبکر» پایان یافته بود. آن‌ها از حضرت می‌خواستند که برخیزد، در قبال خلافت ابوبکر علم خلافت بردارد و حتی دست به مواجهه نظامی بزند. درواقع تقاضای آن‌ها کودتای امام بر ضد حکومت ابوبکر بود؛ با این تضمین که آن‌ها نیز در مقابل از امام حمایت می‌کنند و دست بیعت به او می‌دهند. حضرت نپذیرفت و این خطبه را ایراد کرد که نحوه برخورد امام با این دو نفر را نشان می‌دهد و در آن نهی از فتنه و آشوب می‌کند و از روحیه و آگاهی‌های خود پرده برمی‌دارد.

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَصَعُّوا تَيْجَانَ الْمُنَافَرَةِ أَلْفَحْ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَلُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لَعِبَرٍ وَقَتِ إِيْتَاعِهَا كَالزَّرَارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ، بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي، وَاللَّهِ لَا بُدَّ أَبِي طَالِبٍ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلْ ائْتَمَّحْتُ عَلَى مَكْنُونٍ عَلِمَ لَوْ بَحُثَ بِهِ لَا ضَطَّرْتُكُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

۱. راه‌های پرهیز از فتنه‌ها

۱.۱. فتنه‌زدایی

«أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ»^۱

ای مردم! امواج سهمگین فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید.

نکته‌ها

- امام از تعبیر «ایها الناس» استفاده می‌کند، زیرا این موضوع به سرنوشت کل جامعه اسلامی مربوط است، بنابراین در حضور جماعت و به شکل عیان مطرح می‌شود.^۲
- فتنه به معنای روزگاری تاریک، دشوار و سراسر رنج است. شرایطی که امواج ناآرام در جامعه پدید می‌آید و قوه تصمیم‌گیری را ضعیف می‌کند. در این شرایط باید به کشتی نجات که اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند پناه برد.^۳

مشابه

﴿ثُمَّ شَقَّقْنَا الْأَرْضَ﴾^۴ سپس زمین را شکافتیم.

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۵ قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید.

۱. شُقُّوا: بشکافید؛ از ماده شَقَّ به معنای شکافتن است؛ شقی: بدبخت؛ اشقی: بدبخت تر.

الْفِتَنِ: فتنه؛ اصل فتن گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن آشکار شود.

سُفْن: کشتی‌ها؛ ج سفینه به معنای کشتی، زیرا که روی آب را می‌شکافد و جلو می‌رود؛ السَّفِينَةُ: لَقَشَرُهَا وَجْهَ الْمَاءِ.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. عبس، ۲۶.

۵. قمر، ۱.

﴿الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۱ فتنه از قتل بدتر است.

﴿رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»﴾^۲ رسول خدا: مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است؛ هر کسی بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد.

تشبیه

مشبه: فتنه‌ها

مشبه‌به: امواج کوبنده و شکننده

وجه شبه: فتنه‌ها همچون دریایی متلاطم که تعامل کشتی را به هم می‌زند، تعادل جامعه و مردم را به هم ریخته و جامعه را در معرض نابودی قرار می‌دهد. برای مقابله با آن، امام به استفاده از کشتی‌های نجات توصیه می‌کند و منظور از کشتی‌های نجات، رهبران الهی و مخصوصاً اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) است.

۲. حفظ وحدت

﴿وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ﴾^۳

از جاده دشمنی و اختلاف کنار روید.

نکته

- منافره به معنای خصومت و ستیزه‌جویی است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به جامعه بحران‌زده توصیه می‌کند که از مسیر ستیزه‌گری و خصومت دوری کنند.^۴

۱. بقره، ۱۹۱.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴.

۳. عَرِّجُوا: راه خود را برگردانید؛ کج شوید؛ کنار روید؛ از ماده عَرَج گرفته شده و در اصل به کجی و انحراف اشاره دارد؛ این ریشه بر وزن افعَلَ به اعرَج بدل می‌شود که صفت انسان‌هایی است که انحرافی در پا دارند و راه رفتنشان مشکل است؛ «تعریج»: متمایل ساختن یا متمایل شدن است و در این جا به معنای کناره‌گیری نمودن است؛ آی انحرَفُوا و اعدلُوا یقال: عرجت عنه عدلت عنه و ترکته.

الْمُنَافَرَةُ: مراجعه دو یا چند نفر متخاصم به یک داور که بین آن‌ها قضاوت کند؛ باب مفاعله از ماده نَفَر به معنای بسیج شدن و بسیج کردن؛ نَافَرُ الرَّجُلِ مُنَافَرَةٌ، وَ نِفَارًا: حاکمه، و اسْتُعْمِلَ مِنْهُ النُّفُورَةُ، كَالْحُكُومَةِ.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۴.

۳.۱. پرهیز از تفاخر

«وَصْعُوا تَيْجَانِ الْمَفَاخِرَةِ»^۱

و تاج‌های تفاخر و برتری جویی را از سر بنهید!

نکته

- امام علیه السلام به دوری از مفاخره توصیه می‌کند. این کار آدمی را از منجلاب فخر فروشی و جاه‌طلبی درآورده، تواضع را در وجودش تثبیت می‌کند.^۲

مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^۳ هر آینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد.

۲. شرایط حکومت بر مردم

۱.۲. قیام با امکانات

«أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ»^۴

آن کس به هدف خود می‌رسد و کامیاب می‌شود که با داشتن بال و پر قیام کند.

نکته

- در مکتب اهل بیت علیهم السلام مشروعیت امامت و رهبری از جانب خداست، اما مقبولیت

۱. صَعُوا: بر زمین گذارید؛ وَصَعَ دو معنا دارد که به واسطه حرف پس از آن مشخص می‌شود. اگر بعد از این فعل حرف «علی» بیاید به معنای گذاردن چیزی در بالاست زیرا علی در عربی حرف استعلاست اما اگر حرف «عن» در پی آن بیاید به معنای از بالا به زیر آوردن شیء است.

تَيْجَانِ: تاج‌ها؛ بر وزن غلمان جمع تاج است. در جمله بالا تاج بر سر نهادن برای خودنمایی بیشتر است نه برای حفظ کردن سر. بنا به همین کارکرد است که شاهان و اهل مفاخره بر سر تاج می‌گذارند؛ جمع تاج و هو الاکلیل. الْمَفَاخِرَةُ: منازعه دو یا چند نفر با یکدیگر که هر یک مدعی افتخارات بیشتری بر دیگری باشد؛ تفاخر: بالیدن بمال و جاه؛ فخور: بالنده و نازنده؛ تَفَخَّرَ، تَفَخَّرًا منه: بر او تکبر کرد؛ فَاخَرَ؛ فَخَارًا و مَفَاخِرَةً: در فخر فروشی بر او چیره شد؛ مفاخره و فخارا عارضه بالفخر.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۴.

۳. نساء، ۳۶.

۴. أَفْلَحَ: رستگاری و نجات یافت؛ از ماده فَلَحَ (بر وزن فَرَس).

نَهَضَ: برخاست، نَاهَضَهُ: برخاست با وی، اسْتَنْهَضَهُ لِلْأَمْرِ: برانگیخت او را از بهر کار؛ كَمَعَ نَهَضًا و نُهَضًا: قام. جَنَاح: بالها؛ کنایه از کسانی است که به یاری آدمی برخیزند و در حکم بال پرواز او هستند؛ ج اجنح و اجنحه: بال پرنده، «و لا طائر يطير بجناحیه»: و نیست پرنده ای که پرواز می‌کند با بال‌هایش.

و تحقق عینی آن جز با حضور و همکاری مردم انجام نخواهد شد. درواقع امام اشاره می‌کند که گرفتن حق شرایطی دارد که اگر موجود باشد من مضایقه ندارم ولی اگر شرایط موجود نیست عقل و منطق و دین می‌گوید که قیام کردن باعث ایجاد اختلاف و شکاف و هدر دادن نیروهاست.^۱

- انسان در مسیر زندگی هیچ وقت نباید احساسات را حاکم بر عقل قرار دهد بلکه باید عقل و منطق را حاکم قرار بدهد. در چنین فضایی که یاران اندک هستند و توده مردم به ابوبکر و عمر روی آورده‌اند، حضرت علیه السلام می‌دانند که اگر قیام کنند، شکست حتمی است، هر چند حق با حضرت بود لذا می‌فرماید که پیروز کسی است که به وسیله بال پرواز کند.

۲.۲. کناره‌گیری در شرایط نبود امکانات

«أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَّاحَ»^۲

یا کناره‌گیری نمود و مردم را آسوده گذاشت.

نکته‌ها

- کسی که همراهی مردم و نیروی اجتماعی لازم را در اختیار ندارد، بهتر است تسلیم شرایط شود و اقدامی نکند تا هم خود آسوده باشد و هم آرامش دیگران را حفظ کند.^۳
- این فرمایش حضرت معنایش این نیست که انسان نباید نهضتی داشته باشد، نباید در مقابل ظلم قیام کند، بلکه معنایش این است که اگر خواستی در مقابل ظلم قیام کنی، ملت را با خودت همراه کن و بعد قیام کن.

مشابه

﴿فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَصَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَيَّةِ»^۴ پس به ناگاه دیدم که جز اهل بیتم یار و پاسدار و مددکاری ندارم و دریغ آمد که ایشان را به کام مرگ کشانم.

﴿أَمَّا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاذِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲. اسْتَسْلَمَ: سلم و سازش اختیار کرد؛ باب استفعال از ماده سَلَمَ. أَرَّاحَ: آسوده و راحت گذاشت.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

۵. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۳۴.



آگاه باشید همانا ما در زمانی که پنج نفر یاری دهند نیابیم، قیام نمی‌کنیم. ما به وقت [مناسب قیام] از شما آگاه‌تریم.

۳. توجه به بی‌ارزشی حکومت غیرالهی

«هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَلَقَمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكِلُهَا»^۱

این‌گونه زمامداری چون آبی بد مزه و لقمه‌ای گلوگیر است.

نکته

- این سخن در پاسخ ابوسفیان و عباس مطرح می‌شود تا تفاوت بنیادین نگاه حضرت را با نگاه این دو شخص مشخص کند. منطق امام آن است که آنچه امروز در دست ابوبکر قرار گرفته خلافت ظاهری است و نه منصب الهی.^۲

تشبیه

مشبه: حکومت

مشبه‌به: آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر

وجه شبه: امام (ع) حکومت را به آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر تشبیه کرده است. هر چند که حکومت مانند آب، مایه حیات ملت‌هاست ولی چون در جوامع بشری مورد توجه دنیاپرستان بوده است، آن‌ها این آب حیات‌بخش را آلوده کرده و به‌صورت ناگواری درآورده‌اند.

۴. توجه به شرایط زمان

«وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَیْرِ وَفَتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّارِعِ بَعْرِ أَرْضِهِ»^۳

و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد.

۱. آجِنٌ: متعفن؛ اسم فاعل از ماده آجَنٌ؛ بر وزن کامل یعنی آبی که مزه و رنگ آن تغییر کرده است، «ماء آجن» آب گندیده‌ای است که قابل نوشیدن نیست؛ المتغیر الطعم و اللون الفاسد.
یَغْصُ: گلوگیر می‌شود؛ بالكسر و الفتح و یغص بالفتح و هو غاص.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۷۱.

۳. مُجْتَنِي: چپنده میوه و امثال آن؛ اسم فاعل از باب افتعال از ماده جَنَى یعنی چید؛ بریدن و کندن میوه از درخت؛ از مصدر اجتناء به‌معنای چیدن؛ ما یُجَنی من الثمر.

إِيْنَاع: رسیدن میوه‌جات و حبوبات؛ مصدر باب افتعال از یَنَع (بر وزن مَنَع) به‌معنای رسیدن و بلوغ است؛ این واژه معمولاً در مورد رسیدن میوه‌ها به کار می‌رود و هنگامی که به باب افعال می‌رود باز به همین معنی است؛ الثمار من باب ضرب و منع أدرکت.



نکته‌ها

- از آنجا که چیدن میوه در وقت خودش آسان و در غیر وقت خودش سخت و سنگین است. هدف امام آن است که اکنون زمان میوه چیدن از درخت خلافت نیست، زیرا با این بحران اجتماعی که جامعه اسلامی را در خود فرو برده است هر حرکت منجر به ریختن خون مسلمانان و نابودی بنیاد اسلام می‌شود.^۱

- چرا حضرت علی (ع) بعد از پیامبر (ص) قیام نکرد؟

۱. کسانی که به او پیشنهاد قیام کردند، مانند ابوسفیان، حسن نیت نداشتند.

۲. حضرت علی (ع) در مسیر خود تقریباً تنها بود و جز یارانی اندک کسی را نداشت.

۳. حکومت و زمامداری مردم برای امام هدف نبود، بلکه وسیله‌ای برای احقاق حق به شمار می‌رفت که در آن شرایط میسر نبود.^۲

مشابه

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۳ و زمین پاک [و آماده]، گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید؛ و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده بر نمی‌آید.

۱.۴. معمای امام

«فَإِنْ أَقْلُ يَثْوُلُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَثْوُلُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ»^۴

اگر از قدر و منزلتم بگویم تهمت می‌زنند که بر حکومت حریص است، و اگر ساکت بمانم می‌گویند از مرگ ترسیده.

نکته‌ها

- امام جو سنگینی را که آن روز بر مدینه بود تصویر می‌کند. در آن روزگار، شرایط سیاسی امام را در چنین تنگنایی قرار داده بود. همه اهل مدینه و بزرگان جامعه اسلامی حضرت را با کوله باری از افتخارات می‌شناسند. اما امروز اگر سخن بگویند به حرص بر حکومت

۱. فروغ حکمت، ص ۷۳ و ۷۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. اعراف، ۵۴.

۴. حَرَصَ: حریص بر آن چیز شد، آزمند آن شد. الحریص: جمع حرصاء؛ احتراصاً علی الشیء.
جَزَعٌ: بی‌تابی، ناله؛ فعل آن از باب (عَلِمَ يَعْلَمُ) بمعنی بی‌تابی و از باب (مَنَعَ يَمْنَعُ) بمعنی قطع است.

متهمش می‌کند و اگر سکوت کند او را ترسو می‌خوانند.^۱

- مردان خدا خیلی از وقت‌ها گرفتار این جهت هستند که اگر بخواهند جلو بیفتند می‌گویند ریاست طلب هستند و اگر ساکت شوند می‌گویند ترسو هستند؛ در صورتی که گاهی انسان باید سکوت کند و گاهی هم باید قیام کند.

مشابه

- ♦ از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: «إِنْ رَضَا النَّاسُ لَا يَمْلِكُ وَ أَلْسِنَتُهُمْ لَا تُضَبُّ»^۲ انسان نمی‌تواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلو زبان آن‌ها را بگیرد.

۲.۴. امام علی و ترس!

- «هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا وَ اللَّهُ لَا يُنْ أَبَى طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذَى أُمِّهِ»^۳ نه هرگز! پس از آن همه جهاد و پیکار در میدان‌های جنگ چگونه از مرگ بترسم. به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.

نکته‌ها

- «بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا» این ضرب‌المثلی است که در هنگام سختی‌ها و مصیبت‌ها به کار می‌رود. منشأ ضرب‌المثل چنین است: مردی زن کوچک و کوتاه‌قدی را به ازدواج خود

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۷۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲.

۳. هَيْهَاتَ: دور باد؛ اسم فعل است.

«اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا»: بعد از تمام چون و چراها و بعد از تمام سختی‌ها؛ واژه اللتیا مصغر الی به معنای آنچه بود، این ترکیب به معنای بعد از تمام شدن؛ اللتیا: بفتح اللام و التاء و تشدید الیاء تصغیر الی، و اللتیا و الی من أسماء الذّاهیه یقال: وقع فلان فی اللتیا و الی فی الذّاهیه، و قیل: کنایه یکنی بهذه اللفظة [اللتیا] من کمال الشّدة و الخزن و بهذه المناسبة جعلت علما للذّاهیه، و قیل: اللتیا الذّاهیه الی بلغت الغایة و التّصغیر للتّعظیم أو بالعکس و التّصغیر للتّحقیر. و فی بعض کتب الأدبیة علی ما یبالی أنّه تزوّج رجل امرأة قصیره سیّنة الخلق ففاسی منها شدان فطلقها، و تزوّج طویلة ففاسی منها أضعاف القصیره فطلقها و قال بعد اللتیا و الی لا أتزوّج فصار مثلاً، و مثل ذلك ذکر الشّارح البحرانی، و قال الحریری فی المقامات: اللتیا تصغیر الی و هو علی غیر قیاس التّصغیر المطرد لأنّ القیاس أن یضمّ أول الاسم إذا صغر و قد أقرّ هذا الاسم علی فتحه الأصلیة عند تصغیره إلّا أنّ العرب عوّضته من ضمّ أوله بأن زادت فی آخره الفاء و أجزت أسماء الاشارة عند تصغیرها علی حکمه فقال فی تصغیر الذی و الی: اللذیا و اللتیا و فی تصغیر ذا و ذاک: ذیا و ذیاک، و قد اختلف فی معنی قولهم بعد اللتیا و الی و قیل: هما من أسماء الذّاهیه، و قیل: المراد بهما صغیر المکروه و کبیره آنس: مأنوس تر؛ استیناس: طلب الفت و سکون است با کاری که باعث الفت شود.

ئذی: پستان (بر وزن عقل)؛ این واژه دو بار در نهج البلاغه به کار رفته است.

در آورده و از آن سختی‌ها و دردهای بسیاری کشیده بود. او را طلاق داد و با زن بلند قدی ازدواج کرد. از او نیز سختی‌هایی دید و او را نیز طلاق داد. بعد از آن، این جمله را به کار برد؛ یعنی بعد از هر دو زن هرگز ازدواج نمی‌کنم. در اینجا امام برای مصایب و شداید زیاد این مثال را آورده است.^۱

- کسی از مرگ می‌ترسد که وظایفش را انجام نداده باشد اما کسی که وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهد و می‌داند که مرگ لقاء الله است و در مرگ حیات است، از مرگ نمی‌هراسد.

۵. توصیف امام از علم خویش

«بَلِ إِنْ دَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونٍ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ»^۲

خاموشی من به جهت این است که از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می‌گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!

نکته‌ها

- عبارت «لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ» اشاره به اخباری دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره برخی از صحابه به علی گفت، افرادی که مردم گمان نیک به آن‌ها داشتند لیکن از بدکارترین بندگان خدا بودند.^۳

- علم مکنون علمی است نهان که از راه آموختن اصطلاحات و فرضیه‌ها و نظریه‌ها به دست نمی‌آید.^۴

- حضرت (علیه السلام) می‌فرماید که سکوت من به خاطر ترس از مرگ نیست بلکه به خاطر علوم

۱. تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، مولی فتح الله کاشانی، ص ۱۶۳.

۲. إِنْ دَمَجْتُ: پیچیده شده‌ام؛ تنیده شده‌ام؛ ماده «اندماج» به معنی پیچیده شدن و پنهانی گفتن است؛ فرو رفتن در چیزی؛ دمج از باب نصر؛ دموجا بر وزن سُوراء؛ فی الشیء دخل فیه و تستر به بُحْتُ به: آن را آشکار و برملا سازم؛ آشکار کردن و ترک کتمان؛ از ماده «بوح» (بر وزن لوح)؛ بسرّه أظهره کبابحه. الْأَرَشِيَّة: ریسمان بلند؛ جمع رشا ککساء و هو الجبل

الطَّوِيُّ: چاه یا چاه سنگ چین شده؛ از ماده طى به معنی پیچیدن و در نور دیدن است و ترکیب «الطَّوِيُّ الْبَعِيدَةِ» به چاه عمیق اشاره دارد؛ کغنی اسم بئر بدی طوی علی ما ذکره الفیروزآبادی، و لعل المراد هنا مطلق البئر کطویة

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۸۴.



و اسراری است که من می دانم اما نمی توانم بیان کنم؛ زیرا شما تحمل شنیدن آن علوم را ندارید و کنترل خود را از دست می دهید و مضطرب می شوید، همچون تزلزل طناب در چاه های عمیق.

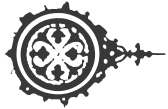
مشابه

- ◊ «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ»^۱ به خدا قسم باکی ندارم که من بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من آید.
- ◊ «إِنَّهُ لَفَرَّاقٌ كَرِيمٌ»^۲ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۳ به راستی که آن قرآن ارجمندی است. در کتابی نهفته که جز تطهیرشدگان به آن تماس نمی یابند.
- ◊ «وَعَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۴ و از نزد خود بدو دانشی آموختیم.
- ◊ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ فَتَحَ لَهُ أَلْفَ بَابٍ»^۵ رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب می گشود.

تشبیه

مشبه: گفتن اسرار درون
مشبه به: طناب در چاه
وجه شبیه: امام علی علیه السلام بیان می دارد که علوم و اسراری در درون من گذاشته شده است که اگر آن ها را برای شما بازگو کنم، از اضطراب و دلهره مانند طنابی که به چاه می اندازند به لرزه در می آید.

خطبه ۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از جمل در بصره،
جمعه آخر سال ۳۶ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: فتح بصره و اسارت عایشه
موضوع: سیاسی، اخلاقی، علمی، تاریخی
ویژگی: رفتارشناسی بصریان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۶.

پیشگفتار خطبه

نخستین جنگی که پس از بیعت عمومی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جامعه پیش آمد، ماجرای جمل بود و اولین آتش افروزان آن، دو صحابی پیامبر، طلحه و زبیر، بودند. این دو نزد امام علی علیه السلام آمدند و درخواست کردند با توجه به شأن ایشان، مقامی برایشان در نظر گرفته شود اما امام علی علیه السلام پاسخ داد کسانی را برمی گزیند که به شخصیت دینی و اعتقادی شان اعتماد کامل دارد. پس از رد این تقاضا، آن ها دوباره نزد امام علی علیه السلام رفتند و درخواست کردند که برای سفر عمره از مدینه خارج شوند. در آن زمان هنوز خلافت امام علی علیه السلام به عراق منتقل نشده بود و آن حضرت در مدینه اقامت داشت. امام علی علیه السلام تصریح کرد که بر قصد و نیت این دو اشراف دارد و هدفشان را می داند. با وجود این، آن ها از نزد امام علی علیه السلام برخاستند و به سوی مکه حرکت کردند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۵.

۲. واقعه، ۷۷-۷۹.

۳. کشف، ۶۵.

۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۳۰۲.

وَاللّٰهُ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّذْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَائِبُهَا وَ
يَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا، وَلِكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ
الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي. فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعًا عَنْ حَقِّي
مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللّٰهِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.

۱. غافلگیر نشدن در برابر دشمن

«وَاللّٰهُ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّذْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَائِبُهَا وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا»^۱
به خدا قسم به مانند کفتار نیستم که با آهنگ ملایم می خوابد تا شکارچی در رسد و
غافلگیرش نموده، شکارش کند.

نکته‌ها

- این ضرب‌المثل از آنجا پیدا شد که معروف است کفتار حیوان ابلهی است و به آسانی می‌توان او را شکار کرد. به این ترتیب که صیاد آهسته با چوب‌دستی یا قطعه سنگی به درِ لانه کفتار می‌زند، او به خواب می‌رود و به راحتی صید می‌شود.^۲
- قسم جلاله، نشان از عزم راسخ و قطعی امام در برابر دشمن است.
- در واقع امام باور دارد اگر فتنه‌ای با این کیفیت در عراق که مرکز جغرافیایی حاکمیت اسلام محسوب می‌شود شکل گیرد، دامنه آن به سرعت گسترده می‌شود، زیرا عراق به شام متصل است و قدرت یافتن اصحاب جمل، زمینه را برای تحقق ادعاهای معاویه فراهم می‌کند. بنابراین چیزی نمی‌گذرد که سرزمین شام نیز از اطاعت حکومت مرکزی سر

۱. ضَبْع: کفتار نر یا ماده که لفظ آن در هر صورت مؤنث مجازی است؛ بضم الباء حیوان معروف مؤنثه، قال الفیروزآبادی و هی سبع کالدَّئِبِ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَرَى كَأَنَّهُ أَعْرَجَ وَلِذَلِكَ سَمِيَ السَّبْعُ الْعَرْجَاءُ.
اللَّذْمُ: کوبیدن مداوم و منظم بر زمین برای ایجاد صوت و آهنگ؛ ضربه‌ای که صدای آن شنیده شود. می‌گویند کفتار با این نحو کوبیدن بر لانه‌اش به خواب می‌رود تا اینکه شکارچی او را شکار می‌کند؛ اللَّطْمُ وَالضَّرْبُ بشیء ثقیل یسمع وقعہ.

يَخْتَلِ: می‌فریبد؛ غافلگیرش می‌کند؛ از ماده «خَتَلَ» (بر وزن خَتَم) به معنای خدعه و نیرنگ است و «مُخَاتَلَه» به معنای راه رفتن آهسته به سوی صید به طوری که فرار نکند؛ یختله من باب نصر و ضرب خدعه.
راصد: مراقب و کمین کننده؛ شکارچی؛ از ماده «رَصَدَ» به معنای مراقبت کردن و در کمین نشستن است؛ لاستعداد للترقب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۵۳.

هنگامی که طلحه و زبیر پیمان شکستند و با عایشه به بصره آمدند، آنجا را در زیر سلطه خود قرار دادند. بعضی معتقد بودند که امام علیه السلام نباید با آن‌ها درگیر شود؛ بلکه آن‌ها را به حال خود رها سازد و پایه‌های خلافت را محکم نماید. چیزی نمی‌گذرد که آنان تسلیم می‌شوند.
امام علیه السلام در آغاز این کلام با صراحت می‌گوید که این یک اشتباه بزرگ است و من هرگز دست روی دست نمی‌گذارم تا دشمن نیرومند شود و مرا غافلگیر کند!

نکته

- یاران امام از متن جامعه می آیند؛ یعنی امام وقتی می خواهد امنیت جامعه را برقرار کند و خطرهای پیش آمده را دفع نماید از نیروی خارجی استفاده نمی کند، بلکه از خود بدنه اجتماع سود می جوید.^۱

مشابه

﴿وَإِنْ تَوَاقَّتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ وَالْعَصِيَانِ فَأَنْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَغْنِي بِمَنْ أَنْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ فَإِنَّ الْمُتَكَارَةَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ وَقُعُودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهْوضِهِ﴾^۲ اگر کارشان به جدایی و نافرمانی کشید با کمک فرمانبرداران با مخالفان نبرد کن، و از آنان که فرمان می برند برای سرکوب آنها که از یاری تو سر باز می زنند مدد گیر؛ زیرا آن کس که از جنگ کراحت دارد بهتر است که شرکت نداشته باشد، و شرکت نکردنش از یاری دادن اجباری بهتر است.

۳. همواره از حقم محروم

﴿قَوْلَ اللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثِراً عَلَى مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا﴾^۳

به خدا سوگند از زمان وفات پیامبر ﷺ تا امروز همواره از حقم بازداشته شده ام و دیگران را بر من مقدم داشته اند!

نکته ها

- اشاره به این دارد که کار طلحه و زبیر یک مسئله تازه نیست؛ حلقه ای است از یک جریان مستمر که از روز وفات پیامبر ﷺ شروع شد و هنوز هم ادامه دارد.
- تعبیر به «مدفوعاً» و «مستأثراً» اشاره به مقاومتی است که دشمن پیوسته در مقابل امام ﷺ داشته و او را عقب می زده است، چرا که:

۱. دشمن هیچ گاه عدل علی و فضائل او را تحمل نمی کرد.

۲. دشمن بزرگترین ضربه را با راه اندازی اصحاب سقیفه و جنگ های سه گانه به اسلام

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۹۶.

۲. نامه ۴.

۳. مَا زِلْتُ مَذْفُوعاً: همیشه دفع شده ام؛ از ماده «دَفَعَ مدفعا»: دادن، کنار گذاشتن.

مُسْتَأْثَرٌ: به حاشیه رانده شده؛ صیغه مفعول به معنای کسی که دیگری را بدون اسحقاق بر او ترجیح داده و او را کنار زده اند؛ بالشیء استبد به.

می پیچد و یکپارچگی نظام سیاسی از بین می رود، بلاد اسلامی تکه تکه می شود و فرهنگ حاکم بر شام و روحیات معاویه بر فضای اجتماعی جامعه سایه می افکند.^۱

تشبیه

مشبه: کسانی که فرصت ها را از دست می دهند

مشبه به: گفتار

وجه شبیه: امام کسانی را که فرصت ها را از دست می دهند، به «گفتار» تشبیه کرده است. این تشبیه از چند جهت قابل توجه است:

الف) گفتار حضور دشمن را احساس می کند ولی با زمزمه های او به خواب می رود؛ خوابی که منتهی به اسارت و مرگ او می شود.

ب) گفتار در خانه و لانه خود شکار می شود.

ج) گفتار بدون کمترین مقاومت در چنگال دشمن گرفتار شده، به دام می افتد.

د) کسانی که فرصت های زودگذر را با خوش باوری ها یا ضعف و سستی یا تردید از دست می دهند نیز همچون گفتارند که به خواب می روند و در خانه و لانه خود به دام می افتند و مقاومتی از خود نشان نمی دهند.^۲

۲. استفاده صحیح و به موقع از حق در راه ابطال باطل

﴿وَلِكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ وَالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبِ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى يَوْمِي﴾^۳

بلکه همواره با کمک کسی که به حق روی می آورد به کسی که از حق روگردان است ضربه وارد می سازم و با یاری آن که فرمانم را می شنود و اطاعت می کند با کسی که نافرمان است مبارزه می کنم تا آنکه مرگم فرا رسد.

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۹۶.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۹۶.

۳. بِالْمُقْبِلِ: کسی که روی می آورد، اسم فاعل است از ماده قَبِلَ به معنای روی آوردن. اقبلَ اليوم: آن روز روی آورد و نزدیک شد. تَقَابَلُ: رو به رو شدن.

الْمُدْبِرُ: کسی که روی گردان است؛ از ماده دَبَرَ: در پی او و دنبال او قرار گرفت و آمد، از پی او و در پشت سر او آمد.

ادبر: آن را پشت سر خود قرار داد.

الْمُرِيبُ: نافرمان و شکاک؛ از ماده رِيب به معنای شک و تهمت.

وارد کرد.^۱

• حضرت عیسیٰ (علیه السلام) در اینجا تصریح می کنند که خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حکومت مسلمین حق خودشان بوده و دیگران این حق را غصب کرده اند و امروز هم که مردم با حضرت بیعت کرده اند و امانت مسلمین بدین وسیله به آن حضرت سپرده شده باز عده ای هستند که می خواهند حضرت را از حقش کنار بزنند.

مشابه

«هَذَا طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ لَيْسَا مِنْ أَهْلِ النَّبُوءَةِ وَلَا مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسُولِ حِينَ رَأَى أَنْ قَدْ رَدَّ عَلَيْنَا حَقًّا بَعْدَ أَغْصِرٍ فَلَمْ يَصْبِرًا حَوْلًا كَامِلًا وَلَا شَهْرًا كَامِلًا حَتَّى وَثَبَا عَلَى ذَابِ الْمَاضِينَ قَبْلَهُمَا لِيَذْهَبَا بِحَقِّي وَ يُفَرِّقَا جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي»^۲ روایت است که امام علی (علیه السلام) فرمود که: این طلحه و زبیر با این که نه از خاندان نبوت اند و نه از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، هنگامی که دیدند خداوند حق ما را بعد از سال ها به ما بازگردانده است، حتی یک سال بلکه یک ماه کامل صبر نکردند و برخاستند و همان روش گذشتگان را در پیش گرفتند که حق مرا از میان ببرند و جماعت مسلمین را از گرد من پراکنده سازند.

بحث تاریخی

بعد از بیعت مردم با امام عیسیٰ (علیه السلام) و در جریان اولین تقسیم بیت المال، طلحه و زبیر دریافتند که از دادن امتیازات خاص خبری نیست. لذا به سراغ امام عیسیٰ (علیه السلام) رفته، از محرومیت هایشان در دوران عثمان سخن گفتند و درخواست کردند که استانداری کوفه و بصره را به آن دو واگذارد. امام عیسیٰ (علیه السلام) به آن ها فرمود: «نظر من این است که شما نزد من بمانید. دوری شما موجب نگرانی من خواهد بود.»^۳ آن ها بر درخواست خود از امام اصرار کردند. امام به آن ها یادآور شد: «بدانید من در حکومت و امانتی که به من سپرده شده است به کسی از اصحابم مسئولیت نمی دهم، مگر اینکه از دین داری و امانت داری او اطمینان داشته باشم.»^۴

طلحه و زبیر به امام پیام دادند: «ای ابالحسن، نظر ما درباره تو تغییر کرده است و ما دیگر به تو خوش گمان نیستیم. ما بودیم که بستر کار را برای تو فراهم کردیم و زمینه حکومت را برای

تو هموار ساختیم. مردم را علیه عثمان شوراندیم تا اینکه کشته شد و قبل از آن ها به سوی تو شتافتیم. اما تو هنگامی که زمام حکومت را به دست گرفتی، با استبداد رأی از ما روی گردان شدی و ما را همچون کنیزکان، خوار و ذلیل ساختی. در مقابل، به کسانی چون مالک اشتر و حکیم بن جبلة، میدان دادی.»^۱ امام به کسی که پیام را آورده بود گفت: «برو و از طلحه و زبیر پرس چه چیزی شما را راضی می کند.»^۲ او پاسخ آورد که آن ها استانداری کوفه و بصره را می خواهند. امام فرمود: «اگر چنین کنم نابسامانی شروع می شود و فساد گسترش می یابد و از هر طرف بر شهرها هجوم می آورند و امنیت مردم تهدید می شود.»^۳

طلحه و زبیر در فرصتی خلوت سراغ امام آمدند و برای رفتن به عمره اجازه خواستند. امام به آن ها گفت که شما قصد انجام عمره ندارید بلکه به دنبال پیمان شکنی هستید و تصمیم گرفته اید به بصره بروید. آن دو سوگند یاد کردند که فقط قصد انجام عمره را دارند و امام به آن ها اجازه داد. پیوسته از مکه خبر بیعت شکنی طلحه و زبیر به همراهی عایشه به امام می رسید. امام عیسیٰ (علیه السلام) برای مردم خطبه ای خواند و فرمود: «ناکثین عهدشکن که هریک به دلیلی از قدرت من ناراضی اند اکنون به یکدیگر پیوسته اند و من تا آنجا که برای وحدت و جماعت شما احساس خطر نکنم صبر خواهم کرد. آن ها از روی حسادت به کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است به طلب دنیا برخاسته اند.»^۴ در مکه طلحه و زبیر و عایشه مردم را به شورش علیه امام دعوت می کردند و آماده حرکت به سمت بصره می شدند. هنگامی که خبر حرکت طلحه، زبیر و عایشه به سمت بصره به امام رسید و از شعار آن ها مبنی بر خون خواهی عثمان مطلع شد، در خطبه ای فرمود: «طلحه و زبیر که هیچ حقی در این حکومت ندارند حتی یک ماه بر حکومت من صبر نکردند و از دایره حق خارج شده، مخالفت کردند. اگر آنان از راه خطایی که در پیش گرفته اند برگردند و توبه کنند جان خویش را از خطر کشته شدن حفظ خواهند کرد. اما اگر بر لجاجت خویش پافشاری کنند، با شمشیر پاسخ آن ها را خواهم داد. آن ها عایشه را که موظف به خانه نشینی بود با خود همراه ساخته و

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. همان

۳. علی از زبان علی، ص ۱۸۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۲.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱.



اسباب خواری و تحقیر او را فراهم آوردند.^۱

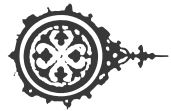
امام به مردم فرمود که برای حرکت آماده شوند، چرا که طلحه و زبیر بیعت شکسته و عهد و پیمان گسسته‌اند و عایشه را از خانه خود بیرون آورده، آهنگ بصره دارند. امام به همراه یاران و مهاجران و انصاری که در لشکرگاه گرد آمده بودند از مدینه خارج شد. متأسفانه لشکر جمل دست به قتل و غارت مردم زدند. امام علیه السلام نامه‌ای به عایشه نوشت و او را نصیحت کرده، به بازگشت دعوت نمود. عایشه جواب داد: «ای فرزند ابوطالب، کار از توبیخ و عتاب گذشته است. ما هیچ گاه به اطاعت تو گردن نخواهیم نهاد.»^۲

نامه‌ها و پیام‌هایی که امام به سران لشکر جمل داد نتیجه‌ای نداشت. در نهایت، صبح روز پنجشنبه دهم جمادی‌الاول، دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی کردند. امام مالک اشتر را فرمانده جناح راست لشکر و عمار یاسر را فرمانده جناح چپ لشکر قرار داد و پرچم را نیز به دست محمد بن حنفیه سپرد. لشکر جمل تیراندازی را شروع کرد و باران تیرها بود که سمت یاران امام می‌آمد.

بعد از چند بار اتمام حجت با سپاهیان جمل که هیچ اثری نداشت، امام دستور جنگ داد. با کشته شدن طلحه و زبیر، فقط شتری که عایشه بر آن سوار بود در مرکز میدان جنگ قرار داشت و لشکریان جمل دور آن حلقه زده، در مقابل حملات سپاهیان امام مقاومت می‌کردند. سپاهیان امام، شتر را از پای درآوردند و امام به محمد بن ابی‌بکر دستور داد تا از خواهرش، عایشه، مراقبت کرده، او را از میدان جنگ خارج سازد. گروهی از لشکریان جمل کشته شدند و گروهی هم به شهرهای خود گریختند.

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۵۲.



خطبه ۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از جمل در بصره، سال ۳۶ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: پایان جمل و تحلیل عملکرد طلحه و زبیر
موضوع: سیاسی، اخلاقی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۴.

پیشگفتار خطبه

شیطان سرچشمه بدی‌ها و گناهان است؛ او مردم را به سوی نابودی دنیا و آخرت می‌کشد. پس حکمت و فلسفه آفرینش شیطان چیست؟ برخی حکمت‌های آفرینش شیطان عبارت‌اند از:

الف. رسیدن انسان به مقام بندگی به وسیله مبارزه با این دشمن الهی و پیروانش؛

ب. پندپذیری و عبرت‌آموزی از سرنوشت بد شیطان و پیامدهای سرکشی از الله؛

ج. آزمایش بندگان؛ تا با گذر از این آزمایش، بندگان پاک از ناپاک جدا شوند.

این خطبه ترسیم دقیقی از پیروان شیطان و چگونگی نفوذ او در آن‌ها و آثار و پیامدهای آن را نشان می‌دهد؛ به این موضوع می‌پردازد که از چه راهی شیطان وارد وجود انسان‌ها می‌شود و چگونه آن‌ها را در مسیری که می‌خواهد به کار می‌گیرد. درواقع هشدار است به رهروان حق که باید مراقب نفوذ تدریجی شیطان در وجودشان باشند.

- ♦ ﴿اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱ اینان شیطان‌ها را به جای خدا به دوستی گرفتند.
- ♦ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

۱. ۲. مرحله دام شیطان شدن

﴿وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا﴾^۳

[شیطان] از آنان به عنوان دام استفاده کرد.

مشابه

- ♦ ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۴ شیطان بر آن‌ها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطان‌اند. آگاه باش که حزب شیطان زیان‌کنندگان‌اند.
- ♦ ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۵ تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند و به خدا شرک می‌آورند.

۱. ۳. مرحله تخم‌گذاری شیطان در وجود انسان

﴿فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ﴾^۶

شیطان در درون سینه‌هایشان تخم‌گذاری و به زادوولد پرداخت.

۱. اعراف، ۳۰.

۲. اعراف، ۲۷.

۳. أَشْرَاكًا: شریک‌ها؛ هم جمع شریک است به معنای همکار و هم جمع شرک به معنای دام، در معنای اول شیطان این جماعت را به عنوان همکاران خود می‌پذیرد. اما در معنای دوم به معنای دام و طعمه است یعنی شیطان این گروه را به عنوان دام و طعمه‌های خود در میان انسان‌ها برمی‌گزیند؛ اِمَّا جمع شریک کشریف و اشراف و هو الأظهر، او جمع شرک و هو حبال الصید و الغالب فی جمعه شرک بضمّ تین و قد یجمع علی أشراک کجبل و أجبال.

۴. مجادله، ۱۹.

۵. نحل، ۱۰۰.

۶. بَاضَ: تخم گذاشت. البَيَاضَةُ: مرغ یا پرندۀ‌ای که بسیار تخم‌گذارد؛ الطائر و نحوه بیض بیضا فهو بانض. فَوَّخَ: جوجه آورد. الفرخة: جوجه ماده پرندگان؛ فَوَّخَ: پرندۀ جوجه دار. «أَفْرَخَ، إِفْرَاخًا البیضة و الطائره»: تخم شکافته شد و جوجه بیرون آمد؛ پرندۀ جوجه‌دار شد.

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَتَنَزَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.

۱. مراحل نفوذ شیطان در وجود انسان

۱. ۱. نفوذ اختیاری شیطان

﴿اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً﴾^۱

[این زشت سیرتان] شیطان را ملاک و اساس کار خود قرار داده‌اند.

نکته‌ها

- اتخاذ به معنای قصد و اراده است. در حقیقت امام می‌فرماید آنان که امر شیطان را ملاک کار خود قرار دادند، از سر قصد و اراده چنین کردند. در واقع کسی نمی‌تواند شیطان را مسبب تیره‌روزی خود بداند و او را عامل مصائب خود بشمارد. این انسان است که حاکمیت شیطان را می‌پذیرد.^۲
- فعل «اتَّخَذُوا» جمع است و ضمیر آن به مخالفان حضرت ﷺ برمی‌گردد. این افراد شاید همان کسانی بودند که در جنگ جمل با حضرت ﷺ سر ستیز داشتند.

مشابه

- ♦ ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ^۲ شیطان بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند و به خدا شرک می‌ورزند.

۱. اتَّخَذُوا: گرفتند؛ این فعل از مصدر أَخَذَ به معنای گرفتن با قصد و اراده مشتق شده است.

الشَّيْطَانُ: دور شده، متمرد؛ فِعَالٌ مَنْ شَطَنَ إِذَا تَبَاعَدَ فَكَأَنَّهُ يَتَبَاعَدُ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ قِيلَ إِنَّهُ فِعْلَانٌ مَنْ شَاطَ يَشِيطُ إِذَا احْتَرَقَ غَضَبًا لِأَنَّهُ يَحْتَرِقُ وَ يَغْضَبُ إِذَا أَطَاعَ الْعَبْدَ لِلَّهِ سَبْحَانَهُ.

مَلَكَاً: قوام؛ چیزی که وجود و بقای چیزی وابسته به آن است؛ از ماده «مَلِكٌ» به معنای اساس و پایه چیزی است. ملاک الامر: قوام و اساس مانند القلب: ملاک الجسد که حاکی از آن است که جسد بدون قلب نمی‌شود؛ ملاک الامر ما به قوامه.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. نحل، ۹۹ و ۱۰۰.

نکته

- اولین گام شیطان برای نفوذ در دل آدمیان، پاشیدن بذر وسوسه است. شیطان تا جان آدمی را مستعد و آماده می‌بیند، تخم وسوسه را می‌کارد و این وسوس همواره متوجه انسان است.^۱

مشابه

- ﴿الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^۲ آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۳ کسانی که پرهیزگاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را یاد می‌کنند، و در دم بصیرت یابند.

تشبیه

مشبه: سینه شیطان صفتان

مشبه‌به: آشیانه

وجه شبه: در این جمله امام علیه السلام سینه شیطان صفتان را به آشیانه‌ای تشبیه می‌کند که محل تخم‌گذاری است و این افراد نیز جایگاهی برای تخم‌گذاری شیطان هستند.

۴.۱. مرحله پرورش جوجه‌های شیطانی

«وَدَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»^۴

(و جوجه‌های شیطان) حرکت کرد و در دامنشان پرورش یافت.

نکته‌ها

- این جمله کنایه از تسلط کامل شیطان است.^۵

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲. ناس، ۵.

۳. اعراف، ۲۰۱.

۴. دَبَّ: حرکت کرد؛ دَابَّه: اسم فاعل از همین ماده است؛ راه رفتن آرام و حرکت خفیف؛ «دَبَّ، دَبَّاه»: خزید، مثل مار راه رفت یا مثل کودک سینه‌خیز رفت. الدیب: خزیدن، سینه‌خیز راه رفتن؛ هر جنبنده و یا خزننده؛ الصَّغِير دبیبا من باب ضرب سار.

دَرَجَ: راه رفت؛ از ریشه درجه به معنای پله پله بالا آمدن و رشد کردن؛ الصَّبِي دروجا من باب قعد مشی قلیلا، و قد یختص الدیب بالحركة الخفیة.

حُجُورُ: دامن‌ها؛ کنارها؛ آغوش انسان؛ ج حُجر.

۵. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۰۷.

- تعبیر به «دَرَج» ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که پرورش افکار به طور تدریجی صورت می‌گیرد. همان‌گونه که در پنج مورد از آیات قرآن مجید از آن تعبیر به «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» (گام‌های شیطان) شده است.^۱
- مقصود حضرت علیه السلام از این عبارت این است که شیطان همیشه ملازم آنان و در کنار آنان لانه کرده است، هم شیطان بزرگ و هم بچه شیطان‌ها.

مشابه

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگان به اطاعت درآیید و پای به جای پای شیطان مگذارید که او دشمن آشکار شماست.

۵.۱. شیطان؛ چشم و زبان گمراهان

«فَتَنَظَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِالسِّنَتِيهِمْ»

شیطان [به گونه‌ای در آنان نفوذ کرد که] با چشم آنان می‌نگرد و با زبانشان سخن می‌گوید.

نکته

- در این مرحله، حضرت به توصیف حال و هوای شریکانی از شیطان می‌پردازد که به مرحله عمل وارد شده‌اند. آنچه می‌بینند بر مبنای نگرش شیطانی است و از زبانشان جز پلیدی شنیده نمی‌شود.^۳

۶.۱. سوار شدن بر مرکب گناه

«فَوَكَّبَ بِهِمُ الرَّلَّ»^۴

شیطان آن‌ها را بر مرکب لغزش‌ها و گناهان سوار می‌کند.

مشابه

- ﴿اسْتَخُودَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ

۱. بقره، ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲؛ نور، ۲۱.

۲. بقره، ۲۰۸.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. الرَّلَّ: خطا و گناه؛ این واژه در معنای جای لیز و لغزنده نیز به کار رفته است و در اینجا به معنای لغزش و گناه می‌باشد؛ «الرَّلَّ، إِرْلاَلاً»: او را لغزانید، او را به گناه واداشت؛ «الرَّلَّ»: «اسْتَرَلَّ، اسْتَرَلَّلاً»: او را به لغزش واداشت.

هُمُ الْخَاسِرُونَ^۱ شیطان بر آن‌ها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطان‌اند. آگاه باش که حزب شیطان زیان‌کنندگان‌اند.

♦ عن علی بن الحسین (علیه السلام): «لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ فَتَبَّأَ لَكُمْ وَلِمَا تُرِيدُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲ به تحقیق شیطان بر شما غلبه کرد و یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برد. نابود شوید با هر آنچه می‌خواهید. «به راستی ما از آن خدا هستیم و به راستی ما به سوی او برمی‌گردیم.»

۱.۷. زینت بخشیدن به فساد و باطل

«وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ»^۳

و سخنان فاسد و هزل و باطل را در نظر آنان زینت بخشید.

مشابه

♦ «أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا»^۴ آگاه باشید گناهان و خطاها همچون مرکب‌های سرکش و لجام گسیخته‌اند که گنهکاران، بر آن سوار می‌شوند.

♦ «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»^۵ و شیطان اعمالشان را برایشان آراست.

۱.۸. تسلط شیطان بر انسان

«فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ»^۶

کردارش همچون کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود ساخته است.

نکته

• واژه «فِعْلٌ» مفعول مطلق نوعی برای واژه «اتَّخَذُوا» در ابتدای خطبه است. گاهی

اوقات مفعول مطلق از غیر فعل خودش می‌آید اما در حقیقت به معنای همان فعل است.

مشابه

♦ «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^۱ و با آنان در اموال و فرزندان شریک شو.

۱.۹. اِزْأَارِ شیطان شدن

«وَتَنَقَّى بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ»

و سخنان باطل را بر زبان او نهاده است.

مشابه

♦ «اخْذَرُوا عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا»^۲ از آن دشمنی بپرهیزید که در سینه‌ها مخفیانه نفوذ می‌کند و در گوش‌ها آهسته فوت می‌کند.

♦ «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَحْلَلَ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً»^۳ شیطان راه‌های خویش را برای شما آسان جلوه می‌دهد و می‌خواهد پیمان‌های الهی دین شما را گره بگشاید.

نکته

• راهکارهای نفوذ شیطان از نگاه قرآن و حدیث:

۱. وسوسه: «يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»^۴ در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند.
۲. زینت: «لَا زَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۵ در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم.
۳. تسویل: «بَلَّ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ»^۶ بلکه نفس شما، کاری را در نظرتان بیاراسته است.
۴. فرمان: «وَلَا مَرْتَبَهُمْ»^۷ و به آنان فرمان می‌دهم.
۵. اغوا: «وَلَا غَوَيْنَهُمُ اِجْمَعِينَ»^۸ و همگان را گمراه کنم.

۱. اسراء، ۶۴.

۲. غررالحکم، ص ۱۶۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

۴. ناس، ۵.

۵. حجر، ۳۹.

۶. یوسف، ۱۸.

۷. نساء، ۱۱۹.

۸. حجر، ۳۹.

۱. مجادله، ۱۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶.

۳. الْخَطْلُ: زشت و قبیح؛ سخن بسیار فاسد و پوچ؛ آشفتگی در گفتار، مردی که در گفتارش آشفتگی وجود دارد؛ سبک مغزی و حماقت، خَطْل: اشتباه، بر هر اشتباهی در هر حوزه رفتاری صدق می‌کند اما بیشتر شامل خطاهای گفتاری می‌شود؛ الکلام الفاسد يقال: أخطأ فی کلامه. ای: أخطأ.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۵. عنکبوت، ۳۸.

۶. کلمه «فعل...» منصوب است به عنوان مفعول مطلق برای فعل محذوف و در تقدیر «افعلوا ذلک فعل...» می‌باشد و مفهوم جمله این می‌شود که افعال این‌ها افعال کسی است که شیطان آن‌ها را در کار خود شریک ساخته است.



خطبه ۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در مسیر بصره،
سال ۳۶ هجری
مخاطب: مردم (به‌ویژه زبیر)
علت ایراد سخن: پاسخ به ادعای بیعت اجباری زبیر
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: رفتارشناسی زبیر^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۳۹.

پیشگفتار خطبه

گوشه‌ای از داستان پیمان‌شکنی طلحه و زبیر در خطبه‌های قبل آمد. زبیر برای پیمان‌شکنی خود بهانه‌ای درست کرد و آن این که تنها با دستش بیعت کرده و به اجبار بوده است و با قلب بیعت نکرده است. امام در پاسخ وی این خطبه را ایراد فرمود.

۶. اضلال: ﴿وَلَا ضِلَّيْنَهُمْ﴾^۱ و البته گمراهشان می‌کنم.

۷. هجوم همه جانبه: ﴿ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲ آنگاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشتریشان را شکرگزار نخواهی یافت.

۸. عداوت: ﴿يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ﴾^۳ شیطان می‌خواهد میان شما کینه و دشمنی افکند.

۹. حرکت گام به گام: ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾^۴ پای به جای پای شیطان مگذارید.

۱۰. امانی: ﴿وَلَا مَنِّيْنَهُمْ﴾^۵ و آرزوهای باطل در دلشان می‌افکنم.

۱۱. سوگند: ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۶ و برایشان سوگند خور نیک‌خواه شمایم.

۱۲. تسویف: ﴿فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِيِّ وَ التَّسْوِيفِ﴾^۷ پیشینیانت که هلاک شدند، به خاطر پایداری بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود.

۱۳. استدلال: ﴿أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾^۸ آیا کسانی را طعام دهیم که اگر خدا می‌خواست خود آن‌ها را طعام می‌داد؟

۱۴. نصیحت و خیرخواهی: ﴿إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۹ و برایشان سوگند خورد که نیک‌خواه شمایم.

۱. نساء، ۱۱۹.

۲. اعراف، ۱۷.

۳. مائده، ۹۱.

۴. نور، ۲۱.

۵. نساء، ۱۱۹.

۶. اعراف، ۲۱.

۷. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۳، ص ۳۳۱.

۸. یس، ۴۷.

۹. اعراف، ۲۱.

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بَيْدَهُ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى
الْوَلِيَّةَ فَلَيَاتِ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يُعْرِفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.

۱. عذرهای بدتر از گناه

۱.۱. پیمان شکنی زیر یا پیمان صوری

«يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بَيْدَهُ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ»^۱

او ادعا می کند که با دست خود بیعت کرده و هرگز با قلبش بیعت ننموده است.

نکته

- معنای جمله این است که زیر گمان کرده عهد و پیمانی که بسته از سر میل و اراده نبوده، بلکه به اجبار و اکراه به بیعت تن داده است.^۲

۲. استدلال امام در رد ادعای زیر

«فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيَّةَ»^۳

او اقرار به بیعت می کند و ادعای یک امر باطنی بر خلاف ظاهر بیعت دارد.

نکته

- زیر ادعا می کند که امری پنهانی در دلش بوده و از دل و جان موافق این بیعت نبوده است و حال آن امر باطنی را آشکار می کند و مدعی است که به زور مجبور به بیعت شده است.^۴

۳. لزوم قرینه بر ادعای زیر

«فَلَيَاتِ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يُعْرِفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ»^۵

۱. يَزْعُمُ: خیال می کند؛ از ماده زَعَم به معنای گفتن باطل و خیال خام است؛ حکایه قول یكون مظنة للكذب.

بَايَعَهُ: با او پیمان بست، با او بیعت کرد. بايعوه بالخلافة: با او برای خلافت بیعت کردند.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۳۰.

۳. أَقَرَّ: اقرار کرد؛ بتسليمه البيعة بيده ظاهرا.

الْوَلِيَّةَ: امر باطنی و درونی؛ باطن انسان، آنچه در قلب و ضمیر پنهان است. از ماده وَلَجَ و وَلُوج به معنای فرو رفتن چیزی است در چیز دیگر به مشقت و دشواری؛ يلج ولوجا و لجة دخل، و الوليعة الدخيلة و البطانة و خاصتک من الرجال و من تتخذ معتمدا من غير أهلک، و هو وليجتهم ای لصيق بهم، و المراد هنا ما أضمره الإنسان في قلبه.

۴. فروغ حکمت، ج ۸، ص ۱۳.

۵. يُعْرِفُ: امر شناخته شده و مقبول؛ درک و شناختن؛ از ماده عَرَفَ به معنای شناختن.

باید بر اثبات مدعایش دلیل مقبول بیاورد، و گرنه واجب است به همان بیعت اول بازگردد.

نکته ها

- هنگامی که فردی می گوید بیعت می کنم، با صراحت به بیعت اقرار کرده است و دیگر نمی تواند آن را نفی یا انکار نماید. اقرارهای فرد، تعهدآور است و در هنگام دادرسی بر اساس هر نظام حقوقی، مسئولیتی را بر عهده او قرار می دهد. بهانه ای مانند نداشتن قصد و اراده تنها زمانی پذیرفته می شود که دلیلی قطعی بر آن اقامه گردد. زیر آشکارا و صریح بیعت کرد و سپس خلاف آنچه را که بروز داده بود ادعا کرد. در چنین شرایطی او باید دلیلی بر ادعای خود می آورد وگرنه باید به پیمان خود پایبند می ماند.
- «وَإِلَّا»: استثنا نیست بلکه در اصل «و ان لا یأت» بوده است «ان» در «لا» ادغام و «الا» شده است. «ما» در «فیما» موصوله است و منظور از آن بیعت است.



خطبه ۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از جمل در بصره، سال
۳۶ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: پایان جمل و تحلیل عملکرد طلحه
و زبیر
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: ناکثین^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۴۴.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این سخنان را بعد از پایان جنگ جمل بیان فرمود و به سخنان طلحه و زبیر و یاران آنها در آغاز جنگ اشاره کرد. آنها با سخنان خود، غوغایی به راه انداختند؛ ولی سرانجام کاری از پیش نبرده، شکست خوردند و طلحه و زبیر جان خود را از دست دادند.

ما رعدوبرقی نشان نمی‌دهیم تا آنگاه که بباریم و سیلی جاری نمی‌کنیم مگر اینکه بارانی به راه بیندازیم.

نکته‌ها

• امام علی علیه السلام سخنی نمی‌گفت مگر اینکه آن را به‌طور کامل انجام می‌داد و اهل عمل بود نه غوغاسالاری. در یکی از سخنان امام آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ» همانا وفاداری توأم با راستی است.^۱

• عمر در توصیف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و حنین به ابوسفیان گزارش داد: «مَا لَهُمْ كَيْمِينَ وَلَا مَدَدٌ وَلَكِنْ تَوَاضِعُ يَتَرَبَّ قَدْ حَمَلَتِ الْمَوْتَ النَّاقِعَ مَا تَرَوْنَهُمْ خُرُسٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ يَتَلَمَّظُونَ تَلَمَّظَ الْأَقَاعِي مَا لَهُمْ مَلَجًا إِلَّا سُيُوفُهُمْ وَمَا أَرَاهُمْ يُؤَلُّونَ حَتَّى يُقْتَلُوا وَلَا يُقْتَلُونَ حَتَّى يَقْتُلُوا بَعْدَهُمْ فَارْتَبُوا رَأْيَكُمْ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ كَذَبْتَ وَجَبْتُ»^۲ آن‌ها نه کمینی دارند و نه نیروی کمک‌کننده دیگری [من فکر می‌کنم] شترهای مدینه مرگ برای شما سوغات آورده‌اند! آیا نمی‌بینید سپاه محمد خاموش‌اند و سخن نمی‌گویند و همچون مارهای خطرناک زبانشان را در اطراف دهان به گردش در می‌آورند! آن‌ها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و من باور نمی‌کنم که آنان به میدان جنگ پشت کنند. بلکه می‌ایستند تا کشته شوند و کشته نمی‌شوند مگر اینکه به تعداد خود از شما بکشند! این عقیده من است و شما تصمیم خود را بگیرید! «ابوجهل» از این پیام تکان خورد ولی برای حفظ ظاهر گفت: تو دروغ می‌گویی و ترسیده‌ای؛ مطلب چنین نیست.

مشابه

◇ «أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ»^۳ به هنگام نبرد، صداها را خاموش کنید که سستی را بهتر دور می‌سازد.

◇ «إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ فَشَلٌ»^۴ از زیاد سخن گفتن پرهیزید که باعث سستی و زبونی می‌گردد.

وَقَدْ أَرْعَدُوا وَابْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطِرَ.

۱. هیاهوی تو خالی طلحه و زبیر در شعله‌ور کردن جنگ

«وَقَدْ أَرْعَدُوا وَابْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ»^۱

آن‌ها رعدوبرقی نشان دادند ولی با این همه کارشان به سستی و شکست انجامید.

نکته

• اشاره به این دارد که گروهی اهل حرف و سخن هستند و موقع عمل جز سستی و ناکامی و ناتوانی بهره‌ای ندارند. تعبیر «أَرْعَدُوا وَابْرَقُوا» اشاره به تهدیدهای تو خالی و مبارزه طلبی‌های بی‌محتواست.^۲

مشابه

◇ «وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ»^۳ فریادها را خاموش کنید؛ زیرا سستی و ترس را بهتر برطرف می‌سازد.

تشبیه

مشبه: قال و غوغای طلحه و زبیر

مشبه‌به: ابر

وجه تشبیه: امام صلی الله علیه و آله ماجرای طلحه و زبیر را به ابرهایی تشبیه می‌کند که در ظاهر رعدوبرق فراوانی دارند و به مردم نوید باران می‌دهند، ولی سرانجام بی‌آنکه قطره‌ای باران ببارد، متلاشی و پراکنده می‌شوند.

۲. طبل و شیپور نداشتن اهل حقیقت

«وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطِرَ»^۴

۱. أَرْعَدُوا وَابْرَقُوا: تهدید کردند و بیم دادند؛ ارعده الخوف: ترس لرزه بر اندامش انداخت؛ ترس او را دچار اضطراب و بی‌قراری کرد. این تعبیر را عرب در جایی به کار می‌برد که کسی جنجال و تهدید می‌کند و غوغاسالاری پیش می‌گیرد؛ أَرَعَدَ الرَّجُلُ وَ (أَبْرَقَ): أَوَعَدَ وَ تَهَدَّدَ. الْفَشَلُ: ضعف و سستی، شکست. «فشل فی عمله»: در کار خود شکست خورد و ناکام شد؛ انفسل علیه: بر آن چیز ترسید و سراسیمه شد؛ ضعف مع جبن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.

۴. نُوقِعَ: ضربه وارد کنیم؛ الضرب بالشیء.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۵۱.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۹.

۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۴۷.



خطبه ۱۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در مدینه،

اواخر سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: تجمع ناکثین و لزوم افشاگری

امام علیه السلام در باب ایشان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: بصیرت سیاسی امام علیه السلام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۴ و ۳۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه به داستان جنگ جمل و حوادث دردناک آن اشاره دارد و در آن، امام لشکر «طلحه» و «زبیر» را به عنوان لشکر «شیطان» معرفی می‌نماید. سپس به ویژگی‌های خودش در این میدان اشاره کرده، برنامه آینده خود را در این میدان بیان می‌کند. در پایان با یک پیشگویی صریح، نتیجه این جنگ خونین را از قبل بیان می‌دارد.

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجُلَهُ وَإِنَّ مَعِيَ
لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ. وَإِنَّمَا اللَّهُ لَا فِرْطَنَ لَهُمْ
حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

۱. حزب شیطان

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجُلَهُ»^۱

آگاه باشید شیطان حزب خود را گرد آورده و سواره و پیاده‌های لشکرش را فرا خوانده است.

نکته‌ها

- با اینکه ظاهراً بیان حضرت ناظر به داستان جنگ جمل است، ولی تمام نبردهای باطل در برابر حق را شامل می‌شود. این نبردها، محصول جاه‌طلبی و مطامع مادی بوده، همه از خواسته‌های شیطانی است.
- تعبیر به حزب، اشاره به هماهنگی اهداف آن‌ها با هدف‌های شیطان است؛ و تعبیر به «خیل» (سواره نظام) و «رجل» (لشکر پیاده) اشاره به تنوع لشکریان است.^۲
- در حقیقت حضرت علیه السلام می‌خواهد بفرماید: کسانی که علیه من و حق اجتماع کرده‌اند حزب شیطان هستند. این‌ها سواره‌نظام و پیاده‌نظام شیطان‌اند اما تصور نشود که میدان را خالی می‌کنم؛ چون بر حقم همیشه در میدان هستم.

مشابه

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ﴾^۳ و چون مؤمنان گروه‌های دشمن را دیدند.

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱
شیطان دشمن شماست. او را دشمن بگیرید. او فرمانبران خویش را فرا می‌خواند تا همه از دوزخیان باشند.

﴿وَاجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ﴾^۲ و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آن‌ها گسیل دار!

۲. بصیرت امام

«وَإِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ»^۳

من آگاهی و بصیرت خود را همراه دارم، نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی حق را بر من مشتبه نموده است.

نکته‌ها

- انسانی که با بصیرت و ایمان از هواهای نفسانی خود رسته باشد، بطورقطع راه نفوذ شیاطین بیرونی را برخورد خواهد بست. علی علیه السلام نیز که بالاترین مرحله تقوا را دارد از عالی‌ترین جایگاه بصیرت و معرفت بهره‌مند است.^۴
- همیشه کسانی که می‌خواهند باطلی را جا بزنند لباس حق بر آن می‌پوشانند و انسان آنچه را مطابق میلش است توجیه می‌کند چون دلش با آن کار است خود را قانع می‌کند گرچه عقل و نظرش بگوید درست نیست ولی او توجیه می‌کند و گاهی فرد دیگری این کار را می‌کند و برای اینکه انسان را قانع کند توجیهاتی می‌نماید و به باطل صورت حق به‌جانبی می‌دهد.

مشابه

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۵ بگو: این است راه من، که من و هر کس که مرا پیروی کند با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنم.

﴿عَنِ الرِّضَاءِ﴾ «لَنَا أَعْيُنٌ لَا تُشَبِّهُ أَعْيُنَ النَّاسِ، وَفِيهَا نُورٌ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ فِيهَا نَصِيبٌ»^۶

۱. فاطر، ۶.

۲. اسراء، ۶۴.

۳. لَبَسْتُ: مشتبه کردم؛ پوشاندم. «أَحَاطَ بِهِ الْأَلْبَاسُ»: در شک و شبهه افتاد؛ الالباس.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۵۳.

۵. یوسف، ۱۰۸.

۶. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۱.

۳. احزاب، ۲۲.

این گونه تهدیدگونه با اصحاب جمل سخن گفت که به اندازه لازم بر آنها اتمام حجت کرده و بارها آنها را از ورود در این صحنه بر حذر داشته بود.

تشبیه

مَشْبَه: میدان نبرد

مَشْبَه به: حوض

وجه شَبَه: امام میدان نبرد را به حوض یا گردابی تشبیه کرده که آن را تا حد ممکن پر از آب می کند، آن چنان که راه خلاصی از آن نباشد و ابتکار عمل کاملاً در دست او باشد.

ما چشم هایی داریم که شبیه چشم های مردم نیست و در آن نوری است که شیطان در آن نصیبی ندارد.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۱ به یقین از جانب پروردگارتان روشنگری هایی برای شما آمده است.

۳. انتقام از پیمان شکنان

«وَإِنَّمِ اللَّهُ لِأَفْرَطٍ لَّهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ»^۲

به خدا قسم حوضی از جنگ برایشان پر بسازم که آبکش آن جز خودم نباشد، چنان که اگر در آن افتند نتوانند بیرون آیند و اگر از آن بیرون آیند دیگر خیال بازگشت به آن در سر نپرورند.

نکته ها

- پر آب کردن حوض کنایه از تهدید و نقشه کشیدن است، مانند این که می گوید آشی برای او خواهم پخت.^۳
- جنگ جمل اولین تجربه نظامی امام (علیه السلام) در ایام خلافتش بود. امام ثابت کرد که به خوبی می تواند در سخت ترین شرایط، کنترل اوضاع را به دست گیرد. حضرت زمانی

۱. انعام، ۱۰۴.

۲. إِنَّمِ اللَّهُ: قسم به خدا؛ مَخَفٌ أَيْمَنُ قَالَ الْفِيومِي أَيْمَنُ اسْمُ اسْتَعْمَلَ فِي الْقِسْمِ وَ التَّزَمَ رَفَعَهُ كَمَا التَّزَمَ رَفَعَ لِعَمْرٍو اللَّهُ، وَ هَمْزُهُ عِنْدَ الْبَصَرِيِّينَ وَصَلَ وَ اسْتِثْقَاةٌ عَنْهُمْ مِنَ الْيَمَنِ وَ هُوَ الْبَرَكَةُ، وَ عِنْدَ الْكُوفِيِّينَ قَطَعَ لِأَنَّهُ جَمْعُ يَمِينٍ عَنْهُمْ وَ قَدْ يَخْتَصِرُ مِنْهُ وَ يُقَالُ وَ أَيْمَ اللَّهُ بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ وَ التَّوْنِ ثُمَّ اخْتَصَرَ ثَانِيًا فَيُقَالُ م اللَّهُ بِضَمِّ الْمِيمِ وَ كَسْرِهَا. أَفْرَطٌ: پَر وَ لَبْرِيزٌ خَوَاهِمُ كَرْد؛ از ماده فَرَطٌ می آید به معنای تَقَدَّمَ وَ جَلُوْا افتادن؛ به آن کس که در جمع پیش تاز است و از دیگران پیش می افتد فارط می گویند؛ إِمَّا بَفَتْحِ الْهَمْزَةِ وَ ضَمِّ الرَّاءِ مَضَارِعُ فَرَطٌ زَيْدُ الْقَوْمِ كَقَعْدِ أَيْ سَبَقَهُمْ وَ تَقَدَّمَ عَلَيْهِمْ، وَ فَرَطٌ بَفَتْحَتَيْنِ الْمُتَقَدِّمُ فِي طَلَبِ الْمَاءِ يَهْيِي الدَّلَاءَ وَ الْارْشَاءَ، وَ إِمَّا بِضَمِّ الْهَمْزَةِ وَ كَسْرِ الرَّاءِ مِنْ بَابِ الْأَفْعَالِ مَأْخُوذٌ مِنْ أَفْرَطِ الْمَزَادَةِ أَيْ مَلَأَهَا.

حَوْضًا: محل جمع شدن آب. حَاضٍ حَوْضًا: آب را جمع آوری کرد. در اینجا منظور حوض بلا و مصیبت است که در مورد طلحه و زبیر و عایشه به کار رفته و معنایش این است که به خدا قسم برای آنها حوضی پر می کنم که خودم کِشده آب آن هستم؛ نه از آن بیرون می آیند و نه به آن بر می گردند.

مَاتِحٌ: کسی که با دلو آب می کشد؛ طَنَابٌ را در چاه می افکند تا آب بکشد؛ کَالْمَايَحِ وَ هُوَ الْمَسْتَقَى مِنَ الْبُئْرِ إِلَّا أَنْ الْفَرْقَ بَيْنَهُمَا كَأَعْجَامَهُمَا كَمَا قَالَ أَبُو عَلِيٍّ، يَعْنِي أَنَّ التَّاءَ بِنَقْطَتَيْنِ مِنْ فَوْقٍ وَ كَذَلِكَ الْمَاتِحُ لِأَنَّهُ الْمَسْتَقَى فَوْقَ الْبُئْرِ وَ الْبَاءُ بِنَقْطَتَيْنِ مِنْ تَحْتٍ وَ كَذَلِكَ الْمَايَحُ لِأَنَّهُ الَّذِي يَنْزِلُ إِلَى الْبُئْرِ فَيَمْلَأُ الدَّلْو.

يَصْدُرُونَ: از کنار آب بر می گردند؛ در مقابل واژه ورود که به معنای رفتن به کنار آبگاه می باشد.

۳. نهج البلاغه موضوعی، ص ۳۲۴.



خطبه ۱۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در گیرودار جنگ در خربیه،

پنج شنبه پانزدهم جمادی الاخر سال ۳۶ هجری

مخاطب: محمد بن حنفیه (فرزند امام)

علت ایراد سخن: گرم شدن آتش نبرد جمل

موضوع: نظامی، اعتقادی

ویژگی: آموزش جنگاوری^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۴۲.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه فرمود، زمانی که در جنگ جمل پرچم را به دست او سپرد. امام اصرار زیادی داشت که در میدان جمل جنگی صورت نگیرد و خون مسلمین ریخته نشود. پس در فاصله بین نماز صبح تا ظهر پیوسته آن‌ها را دعوت به صلح و اصلاح و بازگشت به پیمان و بیعت می‌کرد.

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ، عَصَّ عَلَى تَاجِذِكَ، أَعْرِ اللَّهَ جُمُجَمَتَكَ، تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، أَرِمَ بَبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضَّ بَصَرَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

۱. توصیه امام به استواری در میدان نبرد

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ»^۱

اگر کوه‌ها متزلزل شود، تو تکان مخور!

نکته‌ها

- توصیه امام، بیان یک ویژگی ضروری در میدان نبرد است و آن توصیه به استواری، پایداری و نستوه بودن است. کسانی که به میدان نبرد پا می‌گذارند باید عزمی پولادین و اراده‌ای آهنین داشته باشند و عرصه را خالی نکنند.^۲
- تعبیر امام در عین صلابت لطافت خاصی دارد. این گروه باید به مرحله‌ای از ایمان برسند که اگر طوفان بلا هم بر سرشان آوار شود، باز استقامت کنند.^۳

مشابه

♦ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَبَلَ قَدْ يُنْحَتُ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى أَنْ يَنْحِتَ مِنْ دِينِهِ شَيْئاً وَ ذَلِكَ لِصَنْهٍ بِدِينِهِ وَ شُحِّهِ عَلَيْهِ»^۴ مؤمن در دینش از کوه‌های بلند هم سخت‌تر و پابرجاتر است؛ زیرا کوه‌ها را با کندن تراشیدن می‌توان در آن نقصان پدید آورد، ولی از مؤمن نمی‌توان چیزی کاست، زیرا او نسبت به دینش بخل می‌ورزد و به دیگران نمی‌دهد.

♦ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»^۵ امام باقر عليه السلام فرمود: مؤمن از کوه محکم‌تر است، زیرا از کوه چیزی برگرفته شود، ولی از دین مؤمن چیزی برگرفته نشود.

۱. تَزُولُ: از جا کنده می‌شود، متزلزل می‌شود؛ از ماده زال: نابود شد، از بین رفت، دور شد.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. همان

۴. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۸.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۶.

♦ امام علی عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^۱ مؤمن چونان کوه استواری است که توفان‌ها او را تکان نمی‌دهد.

۲. دندان‌هایت را بفشار

«عَصَّ عَلَى تَاجِذِكَ»^۲

دندان‌هایت را به هم بفشار!

نکته

- این عبارت کنایه از این است که سختی‌های جنگ را بر خود هموار کن.^۳ این فشار آوردن، قدرت و استحکام به انسان می‌دهد و برای برطرف شدن ترسِ انسان مؤثر است. این فشار حالت غضب است که شاید در دشمن نیز اثر کند و او را به وحشت اندازد.

مشابه

♦ «وَعَصُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلْسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ»^۴ دندان‌ها را روی هم فشار دهید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می‌کند.

۳. آماده پیکار باش

«أَعْرِ اللَّهَ جُمُجَمَتَكَ»^۵

۱. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۷.

۲. عَصَّ: گاز بگیر، دندان‌های خود را بر هم فشار بده. بعض، اعضا: گزیدن و جویدن با دندان‌ها؛ أمر من عضضت اللقمة و بها و علیها من باب تعب لکن بسکون المصدر و من باب منع أمسکتها.

تَاجِذٌ: دندان آسیا یا تمام دندان‌ها؛ به دندان‌های انتهایی در دو طرف دهان می‌گویند که می‌تواند شامل دندان‌های کرسی و عقل باشد. ج نواجذ: یکی از ۴ دندان کرسی که در ردیف آخر دندان‌ها قرار دارند؛ دندان عقل. «عض علی ناجذه» با دندان عقل خود گاز گرفت. آخرین دندان از دندان‌های آسیا؛ السن بین الضرس و التاب و ضحک حتی بدت نواجذه، قال تغلب: المراد الأنیاب، وقيل التاجذ آخر الأضراس و هو ضرس الحلم لأنه ینبت بعد البلوغ و کمال العقل.

۳. ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، ص ۶۲.

۴. وقعه صفین، ص ۲۳۵.

۵. أَعْرِ: عاریه بده. فعل امر از اعاره یعنی سرت را در راه خدا ببخش چنانکه عاریه‌دهنده مالش را می‌بخشد؛ عاریه به چیزی می‌گویند که موقتاً به کسی داده می‌شود، او هم از آن استفاده می‌کند و دوباره آن را به صاحب اصلی باز می‌گرداند.

جُمُجَمَه: کاسه سر؛ عظم الرأس المشتمل علی الدماغ و ربما یعبر بها عن الانسان كما یعبر عنه بالزأس.

۶. نگاهت را فرو گیر

«وَعُضُّ بَصْرِكَ»^۱

نظرت را فرو گیر!

نکته‌ها

- به جای اندیشیدن به توانایی‌های دشمن و تجهیزات او. با اعتماد به نفس و توکل به خدا باید از امکانات موجود بیشترین استفاده را برگرفت.
- «غص بصر» به معنای بستن چشم نیست بلکه به معنای فرو انداختن و کوتاه کردن نگاه است و کنایه از این که نسبت به کثرت نفرات و تجهیزات دشمن بی اعتنا باش و از آن چشم فرو گیر.^۲

۷. توجه به نصرت خداوند

«وَاعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ»

و بدان نصرت و پیروزی از سوی خدای سبحان است.

نکته‌ها

- به این اشاره دارد که آنچه گفته شد تنها اسباب و مقدمات از نظر ظاهر به حساب می‌آید؛ آنچه مهم است اراده خداست که پیروزی و نصرت از آن سرچشمه می‌گیرد.^۳
- امام علی علیه السلام در روز جمل پرچم را به دست فرزندش محمد بن حنفیه داد و سفارش‌های بالا را به ایشان کرد. امام به صبر و شجاعت محمد اطمینان داشت و همواره او را به میدان نبرد می‌فرستاد و حسن و حسین را باز می‌داشت تا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله قطع نشود. محمد نیز گوش به حرف برادرانش بود و به امامت آنان اذعان داشت.^۴

جمجمه خویش را به خدا عاریت بده!

نکته‌ها

- امام به محمد حنفیه توصیه می‌کند که سرت را در راه خدا بده و آماده جانبازی در راه حق باش و بدان که خداوند به تمام معنا به تو رو می‌کند و آنچه عاریه داده‌ای به تو باز می‌گرداند.^۱
- آمادگی انسان مومن و موحد برای جان‌بازی و شهادت در راه خدا همان عاریه دادن جان به خداوند بزرگ در صحنه نبرد است.^۲

۴. استقامت داشته باش

«تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ»^۳

قدم‌هایت را در زمین می‌خکوب کن!

نکته

- یعنی هرچه دشمن به تو فشار بیاورد، تو هیچ از جای خود حرکت نکن.

۵. عاقبت اندیش باش

«اِزْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ»^۴

نگاهت به آخر لشکر دشمن باشد!

نکته‌ها

- انسان آینده‌نگر، افق دید خود را تا ریشه‌کن‌سازی دشمن توسعه می‌دهد. چنین انسانی هرگز از موانع پیش رو ترسی به دل راه نمی‌دهد.
- کنایه از آن است که مرد جنگی باید تمام امکانات و نیرویی را که دشمن به میدان جنگ آورده رصد کند و بر قوت نظامی دشمن اشراف داشته باشد.^۵

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۹۱.

۳. تَدُ: می‌خکوب کن. فعل امر از ریشه تَدَّ به معنای میخ؛ امر من و تد قدمه فی الأرض ای اثبتها فیها کالوتد.

۴. اِزْمِ: ببینداز. از ریشه زَمی به معنای تیر افکندن اما وقتی درباره چشم به کار می‌رود معنای نگاه را به پیش بردن و چشم را تیز کردن می‌دهد.
أَقْصَى: دورترین جا.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۹۱.

۱. عُضُّ: به پایین بینداز. «عَضُّ بصر» یعنی چشم خود را از صحنه‌های حرام و ناروا حفظ کردن؛ التَّقْصَانُ مِنَ الطَّرَفِ، وَ الصَّوْتُ، وَ مَا فِي الْإِنَاءِ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳. همان.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ص ۲۸۴.



مشابه

- ◇ ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۱ و یاری جز از جانب خداوند نیست.
- ◇ ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ و یاری کردن مؤمنان حقی بر ماست.



خطبه ۱۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بلافاصله پس از جمل در
خریبه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: یکی از یاران امام (از جنگجویان)
علت ایراد سخن: بیان آرزوی حضور برخی از یاران در
رکاب امام علیه السلام
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: شیعیان راستین امام علیه السلام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۳.

پیشگفتار خطبه

این خطبه نیز مربوط به جنگ جمل است و هنگامی بیان شد که پیروزی آشکار گشت و یاران امام علیه السلام غرق شادی شدند. یکی از یاران که علاقه زیادی به برادرش داشت جای او را خالی دید و آرزو کرد ای کاش برادرش بود و در این شادی شرکت می جست.

۱. آل عمران، ۱۲۶.

۲. روم، ۴۷.

نکته

- معیار در ارتباط و اخوت اسلامی، عبارت است از ایمان به اصول اعتقادی واحد، پابندی به ارزش‌ها و رفتار اخلاقی و معنوی یکسان. بر این مبنا است که افراد در قرون و اعصار متفاوت، با نژادها، ملیت‌ها و زبان‌های مختلف، تحت پرچم واحد قرار می‌گیرند.

۴. نیرومندی لشکر ایمان

«سَيَرْغَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ»^۱

کسانی که زمان‌های آینده آن‌ها را آشکار می‌سازد و ایمان به وسیله آن‌ها قوی و نیرومند می‌شود.

نکته‌ها

- مقصود از عبارت «سَيَرْغَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ» این است که آنان (کسانی که امام و صفشان کرد) در دل تاریخ پنهان هستند و در زمان خود پا به عرصه هستی می‌گذارند.^۲
- ملاک اینکه جمعیتی را جزء یک گروه و ارتش به حساب آوریم، همان خواست درونی افراد است و خواست درونی بروز و ظهور می‌کند.

مشابه

♦ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقْرُ نَاقَةٍ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا»^۳ ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می‌کند. غیر این نبود که ناقه ثمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت چون همگان به آن برنامه رضایت دادند.

♦ جابر بن عبد الله انصاری، در اربعین شهادت امام حسین علیه السلام به زیارت قبر مبارکش آمد و گفت: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ»^۴ سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخته ما با شما در آنچه از نعمت‌ها و پاداش الهی وارد شدید شریک و سهیم هستیم.

۱. يَرْغَفُ: بیرون می‌ریزند؛ در زمان آینده به وجود می‌آیند. از ریشه رَعَفَ به معنای خونی که از بینی بیرون آید؛ رَعَفَ: خون دماغ شد. اما در اینجا معنای این فعل خارج کردن است. خون دماغ چون ناگهانی و بدون توجه جاری می‌شود حضرت از کسانی که یک مرتبه در زمانی پیدا می‌شوند و جزء دوستان آن حضرت هستند، این گونه تعبیر می‌کند؛ بهم الزمان یوجدهم و یخرجهم کما یرعف الانسان بالدم الذي یخرجه.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۴. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۱.

وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فَلَانًا كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ أَغْدَايَكَ فَقَالَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟ فَقَالَ نَعَمْ. قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا، وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرْغَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ.

۱. آرزوی یاران

«وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فَلَانًا كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ أَغْدَايَكَ»

یکی از یاران امام علیه السلام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می‌دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد.

۲. پیوند مکتبی

فقال له عليه السلام: «أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟» قال: نَعَمْ. قال «فَقَدْ شَهِدْنَا»^۱
امام علیه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود.

نکته

- گاه دل انسان همراه جمعی است و از راه و رسم آن‌ها رضایت قلبی دارد، ولی حضور فیزیکی و جسمانی با آن‌ها ندارد که در این صورت با آن گروه همراه است.

۳. پیوستگی همیشگی یاران ایمانی

«وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ»^۲
همانا گروهی در این لشکر ما حضور داشته‌اند که هم اکنون در صلب پدران و رحم مادران اند (هنوز متولد نشده‌اند).

۱. هَوَى: میل، علاقه؛ میل النفس إلى الشهوة. و يقال ذلك للنفس المائلة إلى الشهوة، وقيل: سَمَى بذلك لأنه يَهْوَى بصاحبه في الدنيا إلى كل داهية، وفي الآخرة إلى الهَاوِيَةِ، وَ الْهُوَى: سقوط من علو إلى سفلى.

۲. عَسْكَرِنَا: لشکر ما. العسكر (ج عساكر): جمعیت، ارتش، لشکریان. مُعَسَّكَر: جمعیت انبوه. أَصْلَاب: تیره، پشت، ستون فقرات، نسل، مهره‌های پشت و مجاری نطفه انسان؛ جمع صُلْب؛ الصُّلْب: الشَّدِيدُ، و باعتبار الصَّلَابَةِ وَ الشَّدَّةِ سَمَى الظَّهْر صُلْبًا.



◇ پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمًا أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ»^۱ هر کس قومی را دوست بدارد با آن‌ها محشور گردد، و هر کس کردار قومی را دوست بدارد با آن‌ها شریک است.

◇ قرآن خطاب به بهانه‌جویان یهود می‌گوید: ﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِی بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ کُنْتُمْ صَادِقِینَ﴾^۲ بگو پیامبرانی پیش از من با دلایل روشن و آنچه گفتید به سراغ شما آمدند، پس چرا آن‌ها را کشتید اگر راست می‌گویید!



خطبه ۱۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از جمل در بصره، جمعه
آخر سال ۳۶ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: فتح بصره و اسارت عایشه
موضوع: سیاسی، اخلاقی، علمی، تاریخی
ویژگی: رفتارشناسی بصریان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه نیز مربوط به جنگ جمل است و به سرزنش اهل بصره می‌پردازد، چرا که چشم و گوش بسته دنبال جاه طلبان سیاسی همچون طلحه و زبیر افتادند و باعث شکاف در صفوف مسلمین شدند.

۱. بشاره المصطفی لشیهه المرتضی، ج ۲، ص ۷۵.

۲. آل عمران، ۱۸۳.

۱. ۲. پیروان شتر

«وَأَتَّبَعَ الْبَهِيمَةَ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ»^۱

پیروان چهارپا (شتر عایشه) بودید، شتر آواز داد اجابت کردید و چون پی شد فرار نمودید.

نکته‌ها

- امیرمؤمنان چون شتر عایشه را دید با صدای بلند فرمود: «وایلیکم اعقروا الجمّل فاتّه شیطان»^۲ وای بر شما! شتر را بزیند و پی کنید که آن شیطانی است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْظُرْ إِلَى إِلْهَكِ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ثُمَّ لَنْنِسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾^۳ به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم و در دریا فرو می‌پاشیم.
- انسان‌هایی که بر اثر احساسات و هیجانات بی‌منطق به دنبال موجودی همچون گوساله سامری راه بیفتند، با نابودی آن معبود ساختگی به واقعیت پی برده، آن را رها خواهند ساخت. بیش از هفتاد نفر در پای شتر جمل کشته شدند و با پی کردن او پا به فرار گذاشتند؛ این دلیل بر قداست بی‌موردی است که برای آن قائل شده بودند.
- عبارت «اتَّبَعَ الْبَهِيمَةَ» بیانگر آن است که این جماعت گرد حیوانی را گرفتند و به راه افتادند.^۴

۲. توصیف اخلاقی جملی‌ها

۱. ۲. اخلاق پست

«أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ»^۵

اخلاق شما پست است.

۱. الْبَهِيمَةُ: چهارپا؛ ج بهائم؛ چهارپایان آبی و خشکی به‌جز درندگان؛ الْبَهِيمَةُ واحده الْبَهَائِمِ، و هی کل ذات أربع من دواب البر والبحر، و کل ما کان من الحيوان لا یميز فهو بَهِيمَةٌ وَبَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ هی الإبل والبقر والضأن، الذکر و الأنثی سواء، و الجمع الْبَهَائِمِ. سمیت بَهِيمَةً لإبهامها من جهة نقص نطقها و فهمها، و عدم تمیزها. رَغَا: فریاد و ضجه زدن حیوان است؛ وزان غراب صوت البعیر و رَغَتِ النَّاقَةُ ترغو صوت فهی راغیة. عَقِرَ: پی کردن و قطع کردن دست و پای شتر؛ از ماده عَقَرَ به‌معنی اصل و ریشه است؛ به‌معنی هلاک کردن نیز آمده است؛ «عَقَرَ الْجَمَلَ»: شتر مجروح شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳. طه، ۹۷.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۱۹۴.

۵. دَقَّةُ اخْلَاقٍ: به‌معنی بدی و پستی آن است؛ تعبیر به «دِقَاقٌ» که از ماده «دَقَت» و در این‌جا به‌معنای خردی و پستی و دانناست؛ خلاف الجلیل.

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ أَتْبَعَ الْبَهِيمَةَ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عَقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَ دِينُكُمْ نِفَاقٌ وَ مَأْوُكُمْ زُعَاقٌ وَ الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ وَ الشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُوٍّ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَ مِنْ تَحْتِهَا وَ غَرِقَ مَنْ فِي ضَمَنِهَا وَ فِي رَوَايَةٍ وَ آيَمَ اللَّهُ لَتَغْرَقَنَّ بِلَدُنْكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُوٍّ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ؛ وَ فِي رَوَايَةٍ كَجَوْجُوٍّ طَيْرٍ فِي لُجَّةٍ بَحْرٍ. وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: بِلَادُكُمْ أَنْتُنَّ بِلَادُ اللَّهِ ثُرْبَةٌ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسِ فِيهَا بِذَنْبِهِ وَ الْخَارِجُ بَعْفُو اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرَيْتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جَوْجُوٌّ طَيْرٍ فِي لُجَّةٍ بَحْرٍ.

۱. ویژگی‌های سپاه جمل

۱. ۱. لشکر زن

«كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ»^۱

شما سپاه یک زن (عایشه) بودید.

نکته‌ها

- طلحه و زبیر و حتی معاویه در رویداد جنگ جمل نقش بسزایی داشتند، اما به دلیل جایگاه خاص عایشه نسبت به پیامبر و شهرت او به «ام المؤمنین»، وی بیشترین نقش را در تحریر افراد برای شرکت در جنگ داشت.^۲
- فاجعه جنگ جمل آن بود که موجب تفرقه در صفوف مسلمین، کشته شدن هزاران نفر و پاشیدن بذر کینه و عداوت بین نسل‌های آینده گردید. جاه‌طلبی و پیروی از هواهای نفسانی، مهم‌ترین عامل این جنگ بود.

مشابه

﴿وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴾^۳ و همه سپاهیان ابلیس.

۱. جُنْدٌ: سپاه، ارتش، لشکر؛ ج جنود: سربازان؛ الْجُنْدُ، بالضم: الْعَسْكَرُ وَالْأَعْوَانُ وَالْأَنْصَارُ، و الجمعُ الْجُنُودُ وَالْجُنُودُ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۷.

۳. شعراء، ۹۵.

نکته‌ها

- اشاره به دنیاپرستی بصریان و آلودگی‌ها و هوس‌رانی‌های آنان است.^۱
- اخلاق انسان سه رشته دارد: ۱. مربوط به فهم و درک انسان است که از این نظر باید انسان صاحب حکمت و منطق باشد؛ ۲. مربوط به قوه غضب انسان است که از این نظر انسان باید شجاع باشد؛ ۳. مربوط به قوه شهویه انسان است که از این نظر انسان باید عقیف باشد.

۲.۲. بی‌اعتباری پیمان

«وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ»^۲

پیمان‌هایتان بی‌اعتبار و گسسته است.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن‌ها در آغاز با امام بیعت کردند، سپس بیعت خود را شکسته، به دشمنان پیوستند.^۳
- واژه «شِقَاق» ممکن است از ماده «مشقت» باشد؛ زیرا دو نفر که با هم مخالفت می‌کنند مثل این است که هر یک دیگری را در مشقت می‌اندازد و ممکن است که شقاق از این جهت باشد که هر کدام در شَقّی می‌روند و هر کدام برای خودشان راهی را انتخاب می‌کنند با اینکه باید همه در راه حق بروند.

۳.۲. نفاق در دین

«وَدَيْئُكُمْ نِفَاقٌ»^۴

دین شما نفاق و دورویی است.

نکته‌ها

- نفاق آن‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ظاهرشان دفاع از همسر پیامبر ﷺ و اسلام، اما باطنشان قیام بر ضد حکومت اسلامی و همسویی با نفاق‌افکنانِ شام بود.^۵

- اینکه انسانی اصل مسلم اسلامی همچون ضرورت پای‌بندی به پیمان را برای رسیدن به منافع مادی زیر پا می‌گذارد، دلیل بر نفاق اوست، چرا که در ظاهر مدعی اسلام و ایمان است ولی در باطن نسبت به آن تقیدی ندارد.

مشابه

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾^۱ و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو [زن و شوهر] بیم داشته باشید.

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾^۲ عرب‌های بادیه‌نشین کافرتر و منافق‌تر از دیگران‌اند.

۴.۲. تلخی آب

«وَمَاؤُكُمْ رُعَاقٌ»^۳

آب شما شور و تلخ است.

نکته

- آلوده بودن غذاهای جسمانی و تلخ و شور بودن آب آشامیدنی، نه تنها جسم را بیمار می‌کند، بلکه در روحیات و مسائل روانی نیز آثار منفی به جا می‌گذارد.^۴

۵.۲. گرفتاری در گناه

«وَ الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ»^۵

آن کس که در میان شما اقامت گزیند در دام گناه گرفتار آید.

نکته‌ها

- عبارت «مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ» اشاره به این است که گناه انسان را اسیر خود می‌سازد.^۶
- زمامدار و رهبری که گرفتار مردمانی سست‌عنصر و پیمان‌شکن گشته، ناگزیر به پیامدهای ناگوار و ناخواسته آن مبتلا خواهد شد.

۱. نساء، ۳۵.

۲. توبه، ۹۷.

۳. رُعَاقٌ: آب تلخ که قابل خوردن نیست؛ شور و ناگوار؛ از ریشه زَعَقَ به معنای نمک زیاد در دیگ ریخت؛ الماء المالح الشديد الملوحة.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۹.

۵. الْمُقِيمُ: به معنای کسی که در جایی رحل اقامت افکنده و ساکن شده است؛ این واژه در مقابل مسافر است که می‌آید و می‌رود و در مکان خاصی مستقر نیست.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۱۰.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. شِقَاقٌ: پیمان‌شکنی؛ مشاقه و شقاقا خالفه و حقیقتش آن یأتی کَلَّ منهما ما یَشَقُّ علی صاحبه فیکون کَلَّ منهما فی شَقٍّ غیر شَقٍّ صاحبه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۹.

۴. نِفَاقٌ: دورویی؛ الرَّجُلُ نِفَاقًا إِذَا أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ لِأَهْلِهِ وَ أَضْمَرَ غَيْرَ الْإِسْلَامِ.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۹.

عذاب را از بالا و پایین به شهر شما فرستاده و همه آن و کسانی که در آن بوده‌اند زیر آب غرق شده‌اند.

نکته

- این سخن اشاره به طوفان شدیدی است که آن شهر را در خود فرو می‌برد. از بالا سیلاب فرو می‌ریزد و از زمین آب می‌جوشد و همچون «طوفان نوح» همه جا را فرا می‌گیرد. تنها چیزی که از شهر باقی می‌ماند، سقف بلند آن مسجد است.^۱

۲.۳. پیشگویی دوم

«وَفِي رِوَايَةٍ وَائِمُ اللَّهِ لَتَغْرَقَنَّ بِلَدُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُؤِ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ»

در روایتی آمده: به خدا سوگند شهرتان غرق خواهد شد، تا آنجا که گویا مسجد آن را می‌بینم که همچون سینه کشتی یا شتر مرغی که بر سینه نشسته در آب فرو رفته.

۳.۳. پیشگویی سوم

«وَفِي رِوَايَةٍ كَجَوْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةٍ بَحْرٍ»

در روایتی آمده: مانند سینه مرغی در امواج دریا.

۴.۳. پیشگویی چهارم

«وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِلَادُكُمْ أَنْتُنَّ بِلَادُ اللَّهِ تُزْبَةُ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهَا تِسْعَةُ أَغْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ وَ الْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ»^۲

و در روایتی دیگر آمده: شهرهایتان خاکش از همه سرزمین‌های خدا بدبوتر است. نزدیک‌ترین شهرها به آب و دورترین آنها از آسمان است، و نه دهم شر را در خود جای داده است. کسی که در این شهر مانده زندانی گناه خویش است و کسی که از آن بیرون رفته از عفو الهی برخوردار است.

۵.۳. پیشگویی پنجم

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرْيَتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يَرَى مِنْهَا إِلَّا شُرْفُ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جَوْجُؤُ طَيْرٍ فِي لُجَّةٍ بَحْرٍ»

گویا من شهرتان را می‌نگرم که همه جای آن را آب فرا گرفته، تا آنجا که تنها کنگره‌های مسجد

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۱.

۲. تُوْبَةُ: خاک. مکان تُوْب: جای پر خاک. ریح تربة: بادی که گرد و خاک می‌آورد.

- عبارت «بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ» به معنای در میان شماست و «اظهر» جمع «ظهر» به معنای پشت می‌باشد. در ابتدا این تعبیر در مواردی به کار می‌رفت که شخصی در میان جمعیتی زندگی می‌کرد و آن‌ها پشتیبان او بودند. سپس به معنای زندگی کردن در میان جمعیتی، اعم از این که پشتیبان باشند یا نباشند، استعمال گردید.^۱

مشابه

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۲ هر انسانی در گرو اعمال خویش است.

۶.۲. رفتگان شما مشمول رحمت خداوند

«وَالشَّاهِصُ عَنْكُمْ مُتَذَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ»^۳

و آن‌که از بین شما رفته مشمول رحمت خداست.

نکته

- انسان مسلمان وظیفه دارد در صورت توان، جامعه فاسد را اصلاح کند؛ اگر نتوانست لاقل خود را با هجرت از آن جامعه نجات دهد.

۳. پیشگویی‌های امام درباره شهر بصره

۱.۳. پیشگویی اول

«كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضَمْنِهَا»^۴

گویا می‌بینم تنها کنگره‌های مسجدتان همچون سینه کشتی روی آب نمایان است و خداوند

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. مدثر، ۳۸.

۳. الشَّاهِصُ: به شخص مسافر «شاخص» گفته می‌شود؛ از ماده «شاخص» در اصل به معنای بلندی، بلند شد و سپس به قامت انسان که از دور نمایان باشد اطلاق شده است؛ چشمش را باز کرد و پلک نمی‌زد؛ الشَّخْصُ: مصدر است به معنای کوچ کردن. مُتَذَارِكٌ: درک؛ قوه مدرکه؛ ادراک. تدارک بمعنی تلاحق و رسیدن بیکدیگر است.

۴. جَوْجُؤُ: به قسمت جلوی کشتی اشاره می‌کند که حالتی سپر گونه دارد و به دلیل همین شکل خاص است که می‌تواند آب را بشکافد و پیش رود؛ شکلی نسبتاً بیضی شکل که به سینه پرنده شباهت دارد؛ کهدهد من الطیر و السفینة صدرهما و قبل عظام الصدر.

سَفِينَتُهُ: کشتی؛ ج سفن و سفین و سفائن؛ از ماده سَفَن به معنای تراشیدن؛ شکافتن؛ به این دلیل به کشتی سفینه می‌گویند زیرا که روی آب را می‌شکافد و جلو می‌رود.

ضَمْنُهَا: در آن، داخل یک چیز، درون یک چیز؛ «تَصَمَّنَ الْكِتَابُ كَذَا»: کتاب فلان چیز را در اندرون خود گرفت.



آن دیده می‌شود، و گویا سینه مرغی است که در آب دریا فرو رفته.

نکته‌ها

- این امر ممکن است به خاطر ویژگی‌های اخلاقی مردم آنجا باشد؛ و یا از جهت خاصیت بندر بودن، چرا که مرکز رفت‌وآمد اشخاص مختلف و هجوم فرهنگ‌های بیگانه و آلودگی‌های اخلاقی است که از خارج بر آن تحمیل می‌شود.^۱
- پیشگویی پیامبر ﷺ درباره جنگ جمل: جالب توجه است که در روایات متعددی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که نسبت به داستان جنگ جمل و موضع گیری «عایشه» در آن، پیشگویی‌هایی فرموده و به او هشدار داده است؛ از جمله: چون «عایشه» عازم بر خروج شد به جست‌وجوی شتری برای او برآمدند که «هودجش» را حمل کنند. شخصی به نام «یعلی بن امیه» شتری به نام «عسکر» برای او آورد که بسیار درشت‌اندام و مناسب این کار بود. هنگامی که «عایشه» آن را دید از آن خوشش آمد و در این هنگام شتربان به توصیف قدرت و قوت شتر پرداخت و در لابه‌لای سخنش نام «عسکر» را که نام آن شتر بود بر زبان جاری کرد، هنگامی که عایشه این نام را شنید تکان خورد و «انا لله و انا الیه راجعون» بر زبان جاری کرد و بلافاصله گفت این شتر را ببرید که مرا در آن حاجتی نیست. هنگامی که دلیلش را از او سؤال کردند، گفت: رسول خدا ﷺ نام چنین شتری را برای من ذکر فرموده و مرا از سوار شدن بر آن نهی کرده است. سپس دستور داد شتر دیگری برای او بیاورند. اما هر چه گشتند شتر دیگری که مناسب این کار باشد نیافتند. ناچار جهاز شتر و صورت ظاهری آن را تغییر داده، نزد او آوردند و گفتند شتری قوی‌تر و نیرومندتر برای تو آوردیم؛ او هم راضی شد.^۲



خطبه ۱۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در بصره، سال ۳۶ هجری
مخاطب: بصریان
علت ایراد سخن: فتح بصره و دلتنگی امام ﷺ از بصریان
موضوع: سیاسی، علمی، اخلاقی
ویژگی: بینش و علم امام ﷺ

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام در پایان جنگ جمل ایراد فرمود. وی در این خطبه، مردم بصره را سرزنش می‌کند و از کم‌فکری آنان که آلت دست منافقان شده‌اند سخن می‌گوید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. همان، ص ۵۱۷.

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةً مِنَ الْمَاءِ بَعِيدَةً مِنَ السَّمَاءِ خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ وَ أَكْلَةٌ لِأَكِيلٍ وَ فَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ.

نکوهش اهل بصره

۱. نقش عوامل محیطی بر انسان

۱.۱. نزدیکی به آب

«أَرْضُكُمْ قَرِيبَةً مِنَ الْمَاءِ»

سرزمین شما به آب نزدیک است

نکته

- اهل بصره اولین کسانی بودند که پس از بیعت با امام علیه السلام در خلافت، علیه وی اعلام جنگ کردند. زمین آنان به آب نزدیک است و بر ساحل دریا قرار دارد.^۱

۲.۱. دوری از آسمان

«بَعِيدَةً مِنَ السَّمَاءِ»

[سرزمین شما] از آسمان دور است.

نکته

- ممکن است مقصود دور بودن زمین بصره از آسمان طبیعی باشد؛ یعنی چون زمین بصره پایین تر است، از آسمان دورتر است و ممکن است مقصود حضرت علیه السلام دوری معنوی باشد، یعنی دوری از رحمت خدا.

۳.۱. سبک عقلی

«خَفَّتْ عُقُولُكُمْ»^۲

عقل هایتان سبک است.

نکته‌ها

- تشخیص حقیقت، نیاز به عقل و درایت بهتر و دقت نظر و تفکر بیشتر داشت. سبک مغزی و کوتاهی فکر ساکنان بصره موجب شد جبهه باطل تقویت گردد و جنگ جمل با تلفات زیاد به پایان رسد.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. خَفَّتْ: سبک و پست شد.

- حضرت علیه السلام می‌کوشند که دلایل اجتماعی و محیطی رفتار مردم بصره را به عنوان هنجارهای مسلط بیابند و توضیح دهند. جامعه‌شناسان می‌گویند که همه پدیده‌ها و رفتارها حتی در خصوصی‌ترین شکل خود مانند اخلاق، علت و ریشه اجتماعی دارند.

مشابه

﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۱ و اما هر کس سنجیدنی‌هایش سبک باشد.

۴.۱. افکار سفيهانه

«وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ»^۲

و افکارتان سفيهانه است!

مشابه

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۳ چه کسی از کیش ابراهیم روی برمی‌تابد جز آنکه خود را بی‌خرد ساخته باشد؟ ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است.

۵.۱. هدف تیراندازان

«فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ»^۴

شما هدف خوبی برای تیرانداز هستید.

نکته‌ها

- فتنه جنگ جمل نشان داد که نمی‌توان صرفاً به سابقه درخشان افراد اکتفا کرد، بلکه آنچه معیار است، موضع‌گیری و رفتار آنان در هنگام امتحانات مشکل و آزمون‌های الهی است.
- ممکن است منظور امام علیه السلام ظاهر کلام باشد؛ یعنی شما همیشه مورد هجوم تیراندازها هستید و ممکن هم هست که مراد این باشد که شما چون کارت‌ان براساس منطق و فکر

۱. قارعه، ۸.

۲. سَفِهَ: بی‌خرد شد؛ از مصدر سَفَهَ و سَفَاهَةٌ به معنای نقص است؛ سَفِهَ مِنْ بَابِ تَعَبٍ وَ سَفِهَ بِالضَّمِّ سَفَاهَةً فَهُوَ سَفِيهٌ وَ السَّفَهَةُ النِّقْصُ فِي الْعَقْلِ وَ أَصْلُهُ الْخَفَةُ وَ سَفِهَ الْحَقُّ جَهْلُهُ. حُلُومُكُمْ: جمع حلم به معنای عقل است. البته در اینجا منظور همان عقلی است که قرآن از آن به لب یاد می‌کند؛ یعنی عقل ناب و پاک؛ العقل و الجمع حلوم و أحلام.

۳. بقره، ۱۳۰.

۴. غَرَضٌ: سیل؛ هدفی که به هنگام تیراندازی آن را نشانه‌گیری می‌کنند؛ ما ينصب ليرمي بالسهم. نابِل: تیرانداز؛ از ماده نَبَل به معنای تیر؛ ذُو النَّبِ.



نیست، همیشه تحت تأثیر تصمیمات دیگران قرار می‌گیرید.

۱. ۶. لقمه‌ای چرب

«وَأَكَلَةٌ لَا كِيلَ»^۱

و لقمه چربی برای خورندگان.

۱. ۷. صیدی مناسب

«وَفَرِيَسَةٌ لِصَائِلٍ»^۲

و صید مناسبی برای صیادان و درندگان.

نکته

• روی سخن امام با اهل بصره است، اما آنچه مطرح می‌شود قاعده‌ای جهانی است که در هر جامعه بشری و در هر عصری صادق است. انسان‌هایی که اندیشه عمیق و نگاه جامع را فرو گذارند و عقل خود را به کار نگیرند، اسیر هر شبهه‌ای خواهند شد.^۳

مشابه

♦ «أَحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ»^۴ برای شما چارپایان حلال گردیده است.

♦ «صُمُّ بُكْمٍ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»^۵ کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

♦ «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»^۶ دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند.

۱. أَكَلَةٌ: خوراک، لقمه؛ تناول المَطْعَم.

۲. فَرِيَسَةٌ: صید، شکار؛ از ماده «فَرَس» در اصل به معنی کوبیدن است و از آن‌جا که حیوان درنده شکار خود را می‌کوبد و بر زمین می‌اندازد به آن فریسه می‌گویند؛ شکاری است که درنده‌ای صیدش کرده و در حال تکه کردن و قطعه‌قطعه نمودن آن است؛ الْأَسَدُ ما يَفْرَسُه.

صَائِلٌ: درنده؛ از ماده «صَوَلَ وَصَوْلَهُ» به معنی حمله کردن و قهر و غلبه نمودن است؛ الْبَعِيرُ وَالْأَسَدُ كَرَمُ صَالَةِ وَائِثِ النَّاسِ أَوْ صَارَ يَقْتُلُ النَّاسَ وَيَعِدُ وَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ صَائِلٌ وَ صَوَّلَ.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴. مانند، ۱.

۵. بقره، ۱۷۱.

۶. اعراف، ۱۷۹.



خطبه ۱۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روز دوم خلافت امام در مدینه، سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم (غاصبان بیت‌المال، به جامانده از دوران عثمان)

علت ایراد سخن: ترسیم خط‌مشی‌های حکومت علوی

موضوع: سیاسی، اقتصادی

ویژگی: عدالت‌خواهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۲.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام بعد از بیعت مردم با ایشان ایراد کرد. عثمان در زمان خلافت خود زمین‌های بیت‌المال را به خویشاوندان خود، بدون استحقاق واگذار کرد. امام علی علیه السلام در روز دوم خلافت خود در مدینه، خطبه‌ای خواند و فرمود: املاکی که عثمان به مردم واگذار کرده از بیت‌المال است و باید برگردد.

نکته‌ها

- تفاسیر مختلفی در مورد این جمله وجود دارد:

۱. ممکن است کسانی از این کار که ضامن اجرای عدالت است ناراحت شوند و احساس مضيقه و تنگنا کنند، ولی این اشتباه بزرگی است، زیرا عدالت مایه گشایش برای جامعه است و آن کس که عدالت برای او موجب مضيقه و تنگنا گردد ظلم و ستم برای او سخت‌تر و تنگ‌تر است.

۲. گشایش عدالت از این نظر است که مایه خشنودی خدا و خشنودی خلق خدا و هماهنگی با نظام هستی است؛ در حالی که ظلم موجب خشم الهی و خشم مردم و سبب تنگناها در دنیا و آخرت می‌باشد.

۳. هر گاه از طریق عدالت چیزی را از کسی بگیرند، ممکن است برای او سخت آید، اما به طور مسلم اگر ظالمانه از او بگیرند سخت‌تر است.^۱

۴. کسی که طاقت تحمل عدل و انصاف را ندارد و از آن متنفر است، چگونه می‌تواند طاقت و تحمل ظلم و جور را داشته باشد.

- آثار عدالت در جامعه انسانی:

۱. علی بن الحسین (علیه السلام): «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ»^۲ عدالت شیرین‌تر از آب برای تشنه کامان است.

۲. امام صادق (علیه السلام): «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَالَّتَيْنِ مِنَ الرَّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ»^۳ عدل شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک است.

۳. امام علی (علیه السلام): «مَا عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^۴ شهرها و کشورها آباد نمی‌شوند مگر به عدالت.

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مِلِكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ. فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ.

۱. سیاست اقتصادی امام

۱.۱. حراست از بیت المال

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ، وَ مِلِكَ بِهِ الْإِمَاءَ، لَرَدَدْتُهُ»^۱

به خدا سوگویم، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گر چه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند.

نکته

- تعبیر حضرت به معنای آن است که اگر گیرندگان هدایا در آن‌ها تصرف کرده باشند و آن را به عنوان مهریه زنان مصرف کرده یا در معامله‌ای خرج کرده باشند و این مال به مالکیت دیگری در آمده باشد، باز هم باید به بیت المال مسلمانان برگردانده شود.^۲

۲.۱. اجرای عدالت

«فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ»^۳

زیرا گشایش امور با عدالت است، کسی که عدالت او را در مضيقه اندازد، ظلم و ستم مضيقه بیشتری برای او ایجاد می‌کند.

مشابه

﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴ آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟

۱. وَجَدْتُ: یافتیم.

تَزَوَّجَ: با زنی ازدواج کرد. تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءُ: به وسیله آن، زنان به عقد ازدواج درآورده شدند. رَدَدْتُ: بازگرداندم. «رَدَّ إِلَى بَيْتِهِ»: او را به خانه‌اش بازگردانید. «رَدَّ عَلَيْهِ الشَّيْءَ»: آن چیز را پذیرفت و رد کرد از او؛ صرف الشَّيْءَ بذاته، أو بحالَة من أحواله.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۱۹.

۳. ضَاقَ: تنگ شد. «أَضَاقَ، إِضَاقَةً»: در تنگنا قرار دادن. «تَضَاقَى، تَضَاقُاً»: تنگ شد.

۴. نحل، ۷۶.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۱۴۸.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۸۸.



خطبه ۱۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آغازین حکومت در

مدینه، سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: آموزش‌های اولیه در اصول بنیادین

موضوع: سیاسی، اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: تبیین راه حق و صراط مستقیم^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه بعد از قتل عثمان و به حکومت رسیدن امام علیه السلام در مدینه ایراد شده است؛ یعنی اولین سخنرانی رسمی امام علیه السلام به عنوان خلیفه جامعه اسلامی است. امام علیه السلام در این کلام با علم خویش برخی از مردم را از سرانجامشان آگاه می‌سازد و مردم را بر اساس خصوصیات و رفتارها تقسیم می‌کند.

﴿قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾^۱ کارکنان شاه مصر گفتند پیمانہ ملک را نمی یابیم؛ هرکس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می شود و من ضامن این پاداش هستم.

۲. عبرت گیری عامل تقویت تقوا

«إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ»^۲ کسی که عبرت های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند تقوا او را از در افتادن در اشتباهات مانع گردد.

نکته ها

- وقتی انسان با چشم باز به سرنوشت ستمکاران و فاسقان نگریسته، عاقبت آن ها را در نظر می آورد، عبرت می گیرد و وضعیت خود را اصلاح می کند. انسان الهی بر این باور است که قواعد ثابت و تغییر ناپذیر الهی در تمام هستی جاری است و هر عملی بازتاب خاص خود را دارد.^۳

- عبارت «بَيْنَ يَدَيْهِ» به این معنی است که گویا گذشته ها در مقابل شماست و شما آن ها را می بینید. همچنین ممکن است عکس آن باشد؛ زیرا گذشته را انسان پشت سر گذاشته و آنچه پیش روی انسان است، آینده است.

مشابه

﴿تِلْكَ الْفَرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا﴾^۴ این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می کنیم.

۱. یوسف، ۷۲.

۲. صَرَّحَتْ: آشکار کند؛ از ریشه صرح، بصرح به معنای آن کار را واضح و آشکار کرد؛ صَرَّحَ، يُصَرِّحُ، تصریحا: آن کار را آشکار و واضح گردانید؛ أَصْرَحَ، إِصْرَاحًا: آشکار ساخت، انْصَرَحَ، انْصِرَاحًا: آشکار شد؛ کشف.

العِبْرُ: عبرت ها، جمع عبرت. عِبْرَ: خواب را تعبیر کرد؛ اعتَبَرَ: آن چیز را آزمود؛ جمع العبرة. مَثَلَاتٍ: عذاب ها و عقوبت های الهی؛ جمع «مَثَلٌ» در اصل به عذاب ها و عقوبات الهی اطلاق شده است؛ العقوبات. حَجَزَتْهُ: به معنای منع کردن و جلوی چیزی را گرفتن، حاجز به معنای چیزی است که مانع بین دو چیز می شود؛ الحجب و المنع.

تَقَحُّمِ: افتادن؛ از ریشه قَحَمَ به معنای فرو افتادن؛ اقْتَحَمَ: افتادن و واقع شدن در میان ورطه ای هولناک؛ فلان ألقى نفسه فى المهلكة، و تقحم الانسان فى الأمر دخل فيه من غير روية.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۲۷.

۴. اعراف، ۱۰۱.

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ (صلى الله عليه وآله) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِلَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتَغْرُبَنَّ غَرْبَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوْطُ الْقُدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْقِنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شِمَّةً وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِى النَّارِ، أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْتَ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ وَ لَيْتَ قَلَّ الْحَقُّ [الرُّبَمَا] فَلَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ.

۱. تضمین درستی سخن خویش

«ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ»^۱

ذمه ام در گرو این سخنانی است که می گویم و من صدق آن را تضمین می کنم.

نکته

- امام می گوید که من ضامن گفته های خود هستم. اگر سخن گویی چنین بگوید و همه کلام خود را ضمانت کند و مردانه پای ادعاهایش بایستد عظمت و مقام والای خویش را اثبات کرده است.^۲

مشابه

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^۳ هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

۱. ذِمَّتِي: عهد و پیمان؛ ضمانت، ضمانت کردن.

رَهِينَةٌ: گروگان؛ جمع رهائن، آنچه به گرو گذاشته می شود. گویند "انا رهینه بكذا" من ضامن و مسئول فلان چیز هستم؛ الوثيقة.

زَعِيمٌ: به شخصی که کفالت چیز یا شخصی را می کند «زَعِيم» گفته اند، چون همواره در معرض اتهام می باشد. در جمله بالا «زَعِيم» به معنای کفیل و ضامن صدق و راستی آمده است. «زُعَامَت» به معنای رهبری و «زَعِيم» نیز گاه به معنای رهبر می آید، چون متکفل کارهای مهم است. از ماده «زَعَم» در اصل به معنای بیان سخنی است که احتمال خلاف در آن می رود؛ الکفیل.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۲.

۳. مدثر، ۳۸.

۵. سرانجام حق و باطل در جایگاه خود

«وَلْتَسَاطُطْ سَوَاطِطُ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَصْفَلُكُمْ أَغْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَصْفَلُكُمْ»^۱

شما همچون محتوای دیگ هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد آن گونه که افراد پایین نشین، بالا، و بالانشینان، پایین قرار خواهند گرفت.

نکته

- تعبیر امام این تصویر را ارائه می دهد که شما مردم در دیگ زندگی، روز و شب زیر و رو می شوید و در معرض درگیری هایی قرار می گیرید که شما را در خود فرو می برد و بالا و پایین می کند.^۲

تشبیه

مشبه: یاران امام

مشبه به: محتوای دیگ هنگام جوشش

وجه شبه: مردم مانند محتوای دیگ در حال جوشش مورد آزمایش های مختلف قرار می گیرند تا خالص از ناخالص مشخص شود. در انقلاب های الهی که در جوامع فاسد ظاهر می شود، مفسدان از تحت قدرت به زیر می آیند و صالحان مستضعف به اوج قدرت می رسند.

۶. چرخش روزگار و تکرار تاریخ

«وَلْيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَصُوا، وَلْيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا»^۳

آنان که در اسلام پیشگام بودند و بر کنار شده بودند بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزوير پيشی گرفتند کنار می روند!

۱. لَتَسَاطُطَنَّ: زیر و رو می شوید؛ باب مفاعله و مجهول از ساط يسوط يعنى مخلوط و قاطی کرد؛ ممزوج شدن چند چیز با یکدیگر؛ القدر يسوطه سوطا قلب ما فيها من الطعام بالمحراك و اداره حتى اختلط أجزاءه. سَوَاطِطُ: در اصل به معنی مخلوط کردن چیزهایی با یکدیگر است. الْقَدْرِ: دیگ.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۳۸.

۳. قَصَرُوا: برکنار شده اند؛ خلاف الطول، و هما من الأسماء المتضایفة التي تعتبر بغیرها. سَبَّاقُ: بسیار سبقت گیرنده؛ سبق: تقدم. پیش افتادن؛ کشداد.

♦ «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»^۱ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

♦ «وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشَبِّهُ بَعْضًا وَآخِرُهَا لَا حَقَّ بِأُولَئِهَا»^۲ و بدانچه از دنیا سپری شده برای آنچه از آن بازمانده پند گیر که همانا بعضی از آن به بعضی دیگر مانند و پایانش به آغازش پیوسته است.

۳. همانندی آزمون ها با زمان جاهلیت

«أَلَا وَإِنَّ يَلَيْتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۳

آگاه باشید آزمون های شما درست همانند روزی که خداوند پیامبرش را مبعوث ساخت بازگشته است.

نکته

- مسئله امتحان و آزمایش انسان ها که از قوانین همیشگی و سنت های مداوم الهی است، در زمان بعثت پیامبر و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خوبی به اجرا گذاشته شد.

۴. غربال امتحان پیش روی انسان ها

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُلَنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتَغْرِبَنَّ غَرْبَةً»^۴

به خدایی که پیامبر (ص) را به حق فرستاده سوگند که شما همگی به هم مخلوط و غربال خواهید شد!

۱. یوسف، ۱۱۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۳. یَلَيْتُكُمْ: به معنای بلا و ابتلاست؛ گرفتاری و آزمائش.

۴. لَتَبْلُلَنَّ: مخلوط و قاطی می شوید. رباعی مجرد و مجهول است؛ الألسن ای اختلطت، و فی التَّهْأِیَةِ البَلَابِلِ الهموم و الأحران و بلبلة الصدر و سوسسته و منه حدیث علی علیه السلام لتبللن بلبلة. بَلْبَلَه: معنای متعددی در لغت برای این ماده ذکر کرده اند که یکی از آن ها اختلاط و در آمیختن است و در این جا معنی مناسب همین است.

غَرْبَلَه: برای این ماده دو معنی ذکر شده: جدا کردن خوب و بد به وسیله غربال (به کسر غین و به ضم غین هر دو ضبط شده است)، جدا کردن، تمیز دادن؛ من غربل الدقیق ای نخله أو من غربلت اللحم أى قطعت.

نکته‌ها

- اشاره به افرادی همچون طلحه و زبیر است که روزی در اسلام در صف اول قرار داشتند ولی بر اثر کوتاهی‌ها عقب رانده شدند و جمله اول اشاره به افرادی همچون یاران امام است که در عصر عثمان خانه نشین بودند ولی در عصر امام به تدبیر امور مسلمین پرداختند.^۱
- در نظام حکومت اسلامی، پُست‌ها براساس فضیلت‌ها تقسیم می‌شود؛ چه بسا آن‌ها که بر مسند قدرت نشسته‌اند صلاحیت آن را ندارند و باید رها کنند و دیگری که در انزوا بسر برده‌اند و شایستگی لازم را دارند جانشین آن‌ها شوند.

مشابه

- ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۲ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.
- ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾^۳ و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود.

۷. فضایل اخلاقی امام

﴿وَاللَّهِ مَا كُتِمْتُ وَشِمَّةٌ وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ﴾^۴

به خدا سوگند هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچ گاه دروغی نگفته‌ام و موقعیت امروز را از قبل به من خبر داده‌اند.

نکته‌ها

- امیر مؤمنان علیه السلام شاگرد ممتاز رسول خداست؛ آنچه از اسرار و علوم غیبی می‌داند، از آن حضرت فراگرفته است. آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با اتصال به سرچشمه وحی و با اذن الهی به دنیای غیب دست یافته، امیر مؤمنان علیه السلام نیز به لطف و عنایت الهی از آن آگاه است. او حقایق وحی را به خوبی از رسول الله صلی الله علیه و آله فرا می‌گیرد و با صداقت تمام به مردم ابلاغ می‌کند.
- حضرت می‌خواهد بگوید این وقایعی را که من الان می‌بینم و این اختلافات و دو دستگی‌ها

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۲.

۲. عنکبوت، ۳.

۳. انبیاء، ۳۵.

۴. وَشِمَّةٌ: به معنای اثر، علامت و نشانه است؛ به خال کنج گونه وشم می‌گویند و کسانی را که شغل آرایشگری دارند و خال بر گونه مشتریان می‌نهند واشمه می‌نامند؛ بالشین المعجزة الکلمة و بالمهملة الأثر و العلامة.

و این جنگ و ستیزهایی که با من می‌شود همه را پیغمبر اکرم به من اطلاع داده است.

۸. سرانجام گناهان و خطاها

﴿أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حِمْلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ﴾^۱
آگاه باشید! گناهان و خطاها اسب‌های سرکشی هستند که اهلش را بر آن سوار می‌کنند و لجام‌های آن‌ها برگرفته می‌شود و سرانجام آنان را در دوزخ سرنگون می‌کنند!

نکته‌ها

- سوار شدن بر اسب‌های چموش ذاتاً خطرناک است و اگر فاقد لجام و افسار باشد بسیار خطرناک‌تر. هر گاه این کار در سرزمینی دارای پرتگاه‌های هولناکی باشد، باز هم خطر بیشتر است.
- گناه ناشی از هواهای نفسانی است و اگر عقل و ایمان، شهوات و هواهای نفسانی را کنترل نکند، این خواسته حد و مرزی نمی‌شناسد و تا انسان را به هلاکت نرساند رها نمی‌کند.

مشابه

﴿بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲
آری، کسی که بدی به دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتش‌اند، و در آن ماندگار خواهند بود.

تشبیه

مشبه: گناهان

مشبه‌به: اسب‌های سرکش

وجه شبیه: سوار شدن بر اسب‌های چموش ذاتاً خطرناک است و اگر فاقد لجام و افسار

۱. خَيْلٌ: اسبان؛ از لفظ خودش مفرد ندارد. خیلاء بمعنی تکثیر از روی خیال و فرض است و مختال بمعنی متکبر از همین است. به اسبان از آن جهت خیل گفته‌اند که سوار شونده در خود احساس تکبر می‌کند.

شُمُسٌ: به معنای دگرگونی و ناپایداری است؛ چموش و ناآرام از ماده «شموس و شماس» (بر وزن فتوح و کتاب)؛ الفرس شموسا و شماسا منع ظهرو من الرکوب فهو شموس و الجمع شمس کرسل.

لُجْمٌ: افسار؛ همان است که در دهان اسب گذاشته می‌شود برای محدود کردن حرکت او و در این خطبه جمع لجام است؛ بضمّتين جمع لجام.

فَتَقَحَّمَتْ: انداخت؛ افکند؛ از قحم به معنای وارد شدن به سختی و گاه بدون اندیشه است؛ اقتحام قرار گرفتن در وسط سختی مخوف است «قَحَمَ الفرس فارسه» یعنی اسب، سوار را بمحل مخوفی وارد کرد.

۲. بقره، ۸۱.

وجه شبه: شتری که خیلی هموار راه می‌رود و جست و خیز ندارد به طوری که سوار آن اصلاً احساس ناراحتی نمی‌کند و در اختیار سوار خود است و سوار به هر طرف خواست می‌رود و خودش نیست همانند کسی که اهل تقواست و می‌تواند خود را به هنگام شهوت و غضب کنترل کند و نفس او رام باشد.

۱۰. طرفداران حق و باطل

«حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٌ»

حق و باطل همیشه در پیکارند، و برای هر کدام طرفدارانی است.

۱۱. حکومت باطل

«فَلَنُؤَمِّرَ الْبَاطِلَ لَقَدِيمًا فَعَلٌ»

اگر باطل حکومت کند جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده است!

نکته

- امام می‌فرماید اگر روزی باطل در جامعه حکمفرما شد، تعجب نکنید، زیرا در بسیاری از برهه‌های زمان، باطل بر مردم حاکم شده است. در واقع قوت یافتن باطل در طول زمان وجود داشته است.^۱

۱۲. افزوده شدن طرفداران حق

«وَلَيْنُكُنَّ قُلُوبُ الْحَقِّ لِرُبَّمَا وَلَعَلَّ»

و اگر حق و پیروانش کم باشند (نگران نباشید) چه بسا افزوده گردند و بر لشکر باطل پیروز شوند!

نکته

- واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که در اقلیت بودن هواداران حق، مانع از پیروزی آن‌ها در بسیاری از صحنه‌ها نمی‌شود. در بسیاری از دوره‌ها اهل باطل و تابعان آن به‌لحاظ کمی فزون‌تر هستند، اما چنین حالتی باعث کاهش ارزش حق نمی‌شود.^۲

مشابه

- ♦ «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳ بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار،

باشد بسیار خطرناک‌تر و هرگاه این کار در سرزمینی دارای پرنگاه‌های هولناک باشد، باز هم خطر بیشتر است. گناه نیز چنین است که ارتکاب یک گناه انسان را بی‌اختیار به گناه دیگر و آن نیز به گناه دیگر می‌کشاند.

۹. پیامد تقوا

«أَلَا وَإِنَّ التَّقَوَّيَ مَطَايَا ذُلٍّ حِمْلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَمَرَتَهَا، فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةُ»^۱

آگاه باشید که تقوا مرکب‌های راهوار است که مهارشان به دست سواره‌های آن‌ها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می‌نمایند.

نکته

- کسی که خطایی می‌کند و بلافاصله متوجه خطا می‌شود و بر می‌گردد، اهل گناه نیست. ولی کسی که به گناه اصرار ورزید، بر اسبی سرکش و بی‌افسار سوار است که هیچ اختیاری در هدایت او ندارد.^۲

مشابه

- ♦ «بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۳ آری، هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزگاری نماید، بی‌تردید خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد.
- ♦ «وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۴ و پرهیزگاری نمایید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید.
- ♦ «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا»^۵ آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم، و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.

تشبیه

مشبه: تقوا

مشبه‌به: کسانی که سوار بر شتر رام هستند

۱. مَطَايَا: شتری که بر پشتش سوار می‌شوند؛ جمع «مَطِيَه» از ماده «مَطَو» (بر وزن عطف).
ذُلٌّ: جمع «ذُلُول» به معنای رام می‌باشد؛ جمع ذُلُول کرسل و رسول و هو المنقاد.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. آل عمران، ۷۶.

۴. انعام، ۱۵۵.

۵. مریم، ۷۲.

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. همان.

۳. بقره، ۲۴۹.

به اذن خدا پیروز شدند.

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ﴾^۱ بگو: پلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید [ها] تو را به شگفت آورد.

۱۳. استفاده از فرصت

«وَلَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءٌ فَاَقْبَلَ»

کم است جریانی که از دست رفته، به جای اصلی خود برگردد.

شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ، سَاعَ سَرِيعٍ نَجَا وَطَالِبَ بَطِيءٍ رَجَا وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى. الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ التُّبُوءِ وَ مِنْهَا مَنَفَذُ السَّنَةِ وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ. هَلَكَ مَنْ ادَّعَى وَخَابَ مَنْ افْتَرَى. مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قُدْرَهُ. لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنٌّ أَصْلٌ وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعٌ قَوْمٍ. فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ. وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَلُمُ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.

۱۴. در تکاپوی رسیدن به بهشت

«شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ!»

کسی که بهشت و دوزخ در پیش روی او قرار گرفته آسوده نیست.

نکته

- انسانی که بهشت و جهنم پیش روی او قرار دارد، به قدری مشغول است که نمی تواند به کارهای دیگر برسد، باید تمام تلاش او در این مسیر باشد که چه کارهایی او را به بهشت نزدیک می کند و چه کارهایی سبب نزدیکی آتش می شود.

مشابه

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهُونَ﴾^۱ بهشتیان آن روز به شادمانی مشغول باشند.

۱۵. دسته های مردم

۱.۱۵. تلاشگران

«سَاعَ سَرِيعٍ نَجَا»^۲

کسی که با شتاب به سوی حق می رود اهل نجات است.

مشابه

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۳ برای انسان نیست جز آنچه کوشیده است.

۱. یس، ۵۵.

۲. سَاع: همان ساعی است که حرف «ی» در آن حذف شده و علامت کسره بر حذف آن دلالت می کند. این واژه از ریشه سَعی به معنای شتاب می آید. حالتی که انسان دیگر آهسته و از سر بی خیالی راه نمی رود و با شتاب حرکت می کند.

۳. نجم، ۳۹.

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۖ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۖ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۖ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۖ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱ و شما سه گروه خواهید بود! [نخست] سعادتمندان و خجستگان [هستند]؛ چه سعادتمندان و خجستگانی! گروه دیگر شقاوتمندان و شومان اند، چه شقاوتمندان و شومانی! و [سومین گروه] پیشگامان پیشگام اند، آن‌ها مقربان اند!

۱۶. راه میانه

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ»^۲

انحراف به راست و چپ سبب گمراهی است و راه میانه و مستقیم، جاده وسیع الهی است.

نکته

• «مَضَلَّة» (بر وزن مفعله) است به معنی کثرت وجود چیزی در مکان است؛ بنابراین مفهوم آن در اینجا، این می‌شود که انحراف به چپ و راست مایه گمراهی‌های فراوان است.^۳

مشابه

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۴ آری چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید.

﴿وَ أَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾^۵ و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون م‌روید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد.

۱۷. همه خیرها در راه مستقیم الهی

«عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ التُّبُّوَّةِ، وَمِنْهَا مَنَقْدُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ»^۶

۱. واقعه، ۷ تا ۱۱.

۲. الْيَمِينُ: سمت راست؛ از ریشه يَمَن به معنای مبارکی.

شمال: سمت چپ، از ریشه شَمَوْتُ و شومی.

طَرِيقُ: راه؛ السَّبِيلُ، یذکر و یؤنث.

الْجَادَّةُ: راه وسیع و بزرگ؛ معظم الطريق.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۵۸.

۴. بقره، ۱۴۳.

۵. انعام، ۱۵۳.

۶. مَنَقْدُ: دریچه و راه عبور نور و یا مطلق راه عبور است.

الْعَاقِبَةُ: واژه عقوبت در مورد عذاب و مجازات؛ عاقبت درباره پایان خیر و دریافت پاداش نیک به کار می‌رود.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است.

۲. ۱۵. کُندگامان

«وَطَالِبٌ بِطِيٍّ رَجَا»^۲

گروهی که به کندی گام برمی‌دارند، باز امید نجات دارند.

نکته

• این‌ها کسانی هستند که در راه حقیقت‌اند اما گاهی از قافله عقب می‌افتند ولی بالاخره در راه نجات هستند و امیدوار به ترحم خدا.

۳. ۱۵. مقصران

«وَمَقْصَرٌ فِي النَّارِ هَوَىٰ»^۳

و کسی که کوتاهی کرده در آتش سرنگون است.

نکته

• مؤمنین در جلب رضای خالق سه دسته بوده‌اند:

۱. افراد کوشا و شتابان که همیشه از پیشتازان و نجات‌یافته‌گان‌اند.

۲. آن‌ها که افتان و خیزان به مسیر ادامه می‌دهند؛ این‌ها هم امید نجات دارند.

۳. دسته دیگری که از روی علم و عمد از انجام وظیفه کوتاهی می‌کنند که جز آتش خشم الهی سرانجامی ندارند.

مشابه

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ﴾^۴ سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند.

۱. آل عمران، ۱۳۳.

۲. بَطِيٌّ: درنگ کننده؛ مونث آن بطیئة. ابطا: کند شد، درنگ کرد، عقب ماند.

۳. هَوَى: در اینجا به معنای سقوط کردن است.

۴. فاطر، ۳۲.

مشابه

- ♦ ﴿فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ پس کسانی که بعد از این، بر خدا دروغ ببنند، آنان خود ستمکاران اند.
- ♦ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾^۲ و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟

۱۹. مبارزه با حق با ادعای باطل

«مَنْ أَبْدَىٰ صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ»^۳

هر که در برابر حق بایستد هلاک شود.

نکته

- این سنت قطعی و تغییر ناپذیر الهی است که مبارزه با حق محکوم به شکست است به دلیل اصلاتی که خدا در حق قرار داده و پایداری و ثبات آن را تضمین کرده است.^۴

مشابه

- ♦ ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۵
- پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟

۲۰. نشناختن قدر خویش

«وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»

و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد!

نکته

- به فرموده امام عامل بقا و دوام و رشد، شناخت حد و اندازه ها و قناعت به آن ها و عامل

۱. آل عمران، ۹۴.

۲. انعام، ۲۱.

۳. صَفْحَتُهُ: در برابر او؛ در اصل به معنای عرض چیزی است و گاه به معنی صفحه صورت می آید و «مصافحه» آن است که صفحه (کف دست ها) را به هم بدهند؛ من کلّ شیء کالصفّح جانبیه.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۷۳.

۵. یونس، ۳۵.

کتاب ماندگار الهی و آثار نبوت بر این راه است، و گذرگاه سنت از این راه است، و بازگشت کار همه به این جایگاه است.

نکته ها

- عبارت «عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ» از لحاظ ادبی اضافه مقلوب است؛ یعنی شکل اصلی آن «الكتاب الباقي» است. منظور از کتاب جاودان، وحی است و امام تأکید می کند که الفبای صراط مستقیم در کتاب خدا یافت می شود.^۱
- منظور از «آثار» آن چیزی است که در پس و دنباله نبوت آمده و از پیامدهای آن است، یعنی آثار اخلاقی یا اعتقادی نبوت.^۲
- امام می فرماید اگر در مسیر وسطی حرکت کنید پایان نیک خود را خواهید یافت و این نیک فرجامی به برکت کتاب باقی، آثار نبوت و تبعیت از سنت رسول خداست.^۳
- سنت و سیره اهل بیت با افراط و تفریط مخالف است. کسی که در جست و جوی سنت رسول خدا ﷺ و جانشینان معصوم اوست باید در زندگی خود بین افراط و تفریط ها همیشه اعتدال را رعایت کند، چون عاقبت هرگونه افراط و تفریط، تندروی و کندروی، فاصله گرفتن از حق و رضای خداست. در نقطه مقابل، این مشی اعتدالی است که انسان را عاقبت به خیر می کند.

۱۸. نتیجه ولایت ناهق

«هَلَكَ مَنْ ادَّعَى وَخَابَ مِمَّنِ افْتَرَى»^۴

مدّعی به ناهق هلاک شد و دروغ باف زیان دید.

نکته

- کسی که ادعا می کند و لاف دروغ می زند هلاک می شود و کسی که به افترا دیگران را متهم می کند به خواسته هایش نمی رسد؛ یعنی این دو گروه چیزی جز نومیدی را نصیب نمی برند و هرگز به امیال ریاکارانه خود نمی رسند.^۵

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۷۲.

۴. خَابَ: در این جا به معنی محروم شدن و به نتیجه نرسیدن است؛ از مادة «خَبِيْه» به معنی بی فایده بودن و محروم شدن است؛ به همین دلیل به سنگ آتش زنه ای که جرقه نمی زند «خیاب» می گویند؛ إِذَا لَمْ يَنْتَلِ مَا يَطْلُبُ.

۵. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۷۳.

مشابه

- ◇ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.
- ◇ ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ﴾^۲
- آیا کسی که بنیاد [کار] خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده است.

تشبیه

مشبه: تقوا

مشبه‌به: سرزمین مستعد پر آب

وجه شبیه: امام تقوا را به سرزمین مستعد پرآبی تشبیه می‌کند که نه ریشه درختان در آن خشک می‌شود و نه بذر و زراعت در آن از تشنگی می‌میرد و زمینه را برای پرورش گل‌ها و گیاهان فراهم می‌کند. در حقیقت تمام اعمال همچون بذر و دانه است که باید در سرزمین مستعدی پاشیده شده، منظم آبیاری گردد و تقوا همان سرزمین مستعد است.

۲۲. خانه‌نشینی

﴿فَاسْتَبِئِرُوا بَيْنَكُمْ﴾

در خانه‌های خود پنهان شوید.

۲۳. اصلاح بین مردم

﴿وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾^۳

در اصلاح میان خود بکوشید.

مشابه

- ◇ ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾^۴ کسی که از انحراف وصیت‌کننده‌ای یا از گناه او بیم داشته باشد و میانشان را سازش دهد، بر او گناهی نیست.

۱. رعد، ۲۸.

۲. توبه، ۱۰۹.

۳. بَيْنِكُمْ: در میان شما؛ بالفتح من الأضداد يطلق على الوصل وعلى الفرقة، ومنه ذات البين للعداوة والبغضاء، وقولهم لاصلاح ذات البين أى لاصلاح الفساد بين القوم، والمراد اسكان التآثر.

۴. بقره، ۱۸۲.

توقف و رکود نشناختن این حدود است.^۱

مشابه

- ◇ «وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ»^۲ و آنکه بر اندازه‌اش بسنده کند برایش پایدارتر است.
- ◇ «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»^۳ خدا رحمت کند کسی را که قدر و منزلت خویش بشناسد و از حدود خویش تجاوز نکند.
- ◇ «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^۴ دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و برای جهالت و نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد.
- ◇ «هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»^۵ آن کس که قدر و منزلت خویش را نشناسد هلاک می‌گردد!
- ◇ «مَا جَهْلٌ وَلَا ضَاعَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ»^۶ کسی که قدر خود را بشناسد نادان نیست و ضایع نمی‌شود.

۲۱. تقوا

﴿لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنٌّ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ﴾^۷

بنیادی که بر پایه تقوا روئیده از بین نرود و کشتزاری که آب تقوا به آن رسیده تشنه نگردد.

نکته

- امام بیان می‌دارد که به مدد تقوا است که آسیب‌ها دفع می‌شود و محدوده حرکت آدمی مشخص می‌گردد.^۸
- انسان باید بنای ایمان و معارف و علم خویش را بر اساس تقوا و حفظ حریم خدا بگذارد. اگر چنین نباشد، مانند ساختمانی که بر لب پرتگاه ساخته شده است، هیچ ارزشی ندارد.

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹.

۶. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۷۵.

۷. سِنٌّ: به معنی اصل و ریشه و بیخ؛ همچنین محل روئیدن درخت که اصل و ریشه در آن است؛ من کلّ شیء أصله.

۸. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۷۶.



﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۱ پس اگر باز گشت، میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و و میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»﴾^۲ پیامبر خدا ﷺ فرمود: سازش دادن میان مردم از یک سال نماز و روزه برتر است.

۲۴. باز بودن راه توبه

﴿وَالْتَّوبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ﴾^۳

توبه در دسترس شماست.

نکته

• راه توبه را که خدا به روی انسان باز کرده است، از جلوه‌های بارز رحمت الهی است که خطا کرده‌ها و گنهکاران را از ناامیدی و سرخوردگی حفظ می‌کند. به نظر حضرت عیسی‌علیه‌السلام در جامعه آن روز انحرافات و وجود داشته، لذا می‌فرماید که خدا توبه را قبول می‌کند. کسانی که در برابر حق، جنگ و ستیز کرده‌اند، توبه از آن‌ها استقبال می‌کند و تا زنده‌اند راه بازگشت وجود دارد.

مشابه

﴿أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴ چرا به درگاه خدا توبه نمی‌کنند، و از وی آمرزش نمی‌خواهند؟ و خدا آمرزنده مهربان است.

۲۵. ترک خودستایی

﴿وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يُلْمُ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ﴾

هیچ ستایشگری جز خدا را نباید ستایش کند و [در گناه] جز خویشتن را نباید سرزنش نماید!



مشابه

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۱ هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از جانب خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست.

﴿سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾^۲ چه زشت است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب و به خود ستم می‌نمودند.

۱. حجرات، ۹.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۴۸.

۳. وَرَائِكُمْ: به معنای پشت سر که در پیش رو نمایان نیست.

۴. مانده، ۷۴.

۱. نساء، ۷۹.

۲. اعراف، ۱۷۷.



خطبه ۱۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه، سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم (قضات و مدعیان دروغین قضاوت)

علت ایراد سخن: وجود مدعیان فراوان قضاوت

موضوع: سیاسی، علمی، اجتماعی، قضایی

ویژگی: معرفی دشمن‌ترین آدمیان نسبت به پروردگار^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه بیانگر صفات کسانی است که بدون لیاقت و استحقاق بر مسند قضا می‌نشینند و مناصبی را به دست می‌آورند که شایستگی آن را ندارند و مردم را به گمراهی می‌کشانند. امام آن‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کند:

۱. آنان که آگاهانه راه ضلالت را می‌پویند، تسلیم هوا و هوس می‌شوند، بدعت در دین می‌گذارند و مایه گمراهی خویشان و خلق خدا می‌شوند؛

۲. جاهلان عالم‌نما و خودکامگان ناآگاهی هستند که گرفتار جهل مرکب‌اند؛ بدون هیچ‌گونه آمادگی برای داوری میان مردم، بر مسند قضاوت می‌نشینند و شبهاتی به هم می‌بافند و پشت سر هم مرتکب اشتباه و خطا می‌شوند.

واقع می‌شوند؛ زیرا آن‌گونه بغض و غضبی که در دل ماست و از حالات بشر است، در خدا نیست.

۲. به خود وابسته‌شدگان

«رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ»^۱

کسی که خداوند وی را به حال خود واگذارده است.

نکته‌ها

• شناخت نیکی‌ها و بدی‌ها، توفیق انجام عمل صالح و ترک پلیدی‌ها، هردو ناشی از هدایت عمومی یا هدایت ویژه خداوند است. اگر انسانی بر اثر بی‌اعتنایی به هدایت الهی و ارتکاب گناه، با علم و عمل، خود را از امدادها و عنایات الهی محروم ساخت، خدا نیز او را به حال خود رها خواهد کرد.

• خداوند ابتدا هیچ کس را به خود وانمی‌گذارد، بلکه وقتی انسان‌ها خود از حق دوری می‌گزینند و راه جدایی در پیش می‌گیرند، ذات حق نیز آن‌ها را به حال خود وامی‌گذارد.^۲

مشابه

♦ «وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۳ و مرا هیچ‌گاه به مقدار چشم برهم زدنی به خودم وامگذار.

۳. ثمرات رهاشدگان

۱. ۳. انحراف از راه مستقیم

«فَهُوَ جَائِزٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ»^۴

تا جایی که از راه راست منحرف شده است.

۱. وَكَلَهُ: واگذار کرده است؛ وكل: (بر وزن فلس) واگذار کردن. تَوَكَّل: توکل کردن. قبول وکالت. اعتماد؛ إلى نفسه بالتخفيف يكله و كلا و وكولا تركه و نفسه.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۴.

۴. جَائِزٌ: منحرف از راه مستقیم، جور هم به معنای کج روی و انحراف هست و هم به معنای ظلم و ستم؛ باعجام الأول أو باعجامهما و فی بعض نسخ الکافی بالمهملتین و المعانی متقاربة أي عادل أو متجاوز أو حیران. قَصْدُ السَّبِيلِ: صراط مستقیم، راهی که به صورت میانه و معمول پیش گرفته می‌شود.

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] رَجُلَانِ رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِزٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بِدْعَةٍ وَ دُعَاءٍ ضَلَالَةٍ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوَضَّعٌ فِي جُهَاَلِ الْأُمَّةِ عَادٍ فِي أَغْيَاشِ الْفِتْنَةِ عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ بَكَّرٌ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ أَجِنَ وَ [اِكْتَنَزَ] اِكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ. جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشَوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَذَرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَ إِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ جَاهِلٌ خَبَّاطٌ جَهْلَاتٍ عَاشَ رَكَّابٌ عَشَوَاتٍ لَمْ يَعْصُ عَلَى الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ يَذُرُّو الرُّوَايَاتِ دُزُو الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَا مَلِيٍّ وَ اللَّهُ بِاصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ وَ لَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوضَ إِلَيْهِ [قَرَّطَ بِهِ] لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغِيرِهِ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اِكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ تَضَرَّخُ مِنْ جُورِ قَضَائِهِ الدَّمَاءِ وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعْيشُونَ جَهْلًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَ لَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرٌ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ.

۱. منفورترین خلائق

«إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى رَجُلَانِ»^۱

دو نفر در پیشگاه خداوند از همه مخلوقات الهی مبعوض‌تر و منفورترند.

نکته‌ها

- حب و بغض صفاتی هستند که ابتدا در قلب و جان انسان پدید می‌آیند و آنگاه در مقام فعل، بازتاب بیرونی آن‌ها دیده می‌شود.^۲
- مراد از مبعوض بودن پیش خدا این است که این اشخاص شامل عذاب و عقاب خدا

۱. رَجُلَانِ: لفظ رجل در این‌گونه تعبيرات به منزله لفظ انسان و شخص است.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۸۷.

نکته

- منظور از «قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه و معتدل و خالی از هرگونه افراط و تفریط است.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾^۲ و بر خداست که راه راست را (به بندگان) نشان دهد.

۳.۲. دل بسته بدعت

«مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بِدْعَةٍ»^۳

دلش شیفته سخنانی است که بدعت آور است.

نکته‌ها

- کنایه از اوج تعلق خاطر و دل‌بستگیِ افرادِ خودخواه و خودمحمور به سخنان بدعت‌آمیز است.^۴
- امام‌واژه مشغوف را به کار برده تا حال کسانی را توصیف نماید که به سخنان بدعت‌انگیز و رفتارهای ضلالت‌آمیز مشغول شده‌اند.^۵

مشابه

- ◇ ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾^۶ محبت در نهان‌خانه دلش جای گرفت.
- ◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ»^۷ خداوند از قبولی توبه بدعت‌گذار خودداری کرده است.

۱. پیام امام‌امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۳.

۲. نحل، ۹.

۳. مَشْغُوفٌ: کسی که چیزی را در حد اعلا و تا سر حد عشق دوس دارد؛ از ماده شغف: نهایت عشق و شیفتگی، دیوانه عشق؛ بالغین المعجمة و فی بعض النسخ بالمهملة و بهما قرء قوله تعالى: قد شغفها حباً و علی الأول فهو مأخوذ من شغاف القلب أى حبابه أو سویده، و علی الثانی من الشَّغَف وهو شدّة الحبّ و إحراقه القلب. بِدْعَةٍ: در لغت به معنای چیزی است که بدون الگوی قبلی درست شده است و سخن خود ساخته‌ای که از روی هوی و هوس باشد و جزء دین نباشد؛ اسم من ابتلع الأمر إذا أحدثه كالرفعة من الارتفاع و الخلفة من الاختلاف.

۴. پیام امام‌امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۳.

۵. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۲۹۸.

۶. یوسف، ۳۰.

۷. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۷.

◇ «وَإِنْ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَخْيَا بِدْعَةً مَثْرُوكَةً»^۱ و بدترین مردم نزد خداوند حاکم ستمکاری است که گمراه است و گمراه کننده، سنت در دست عمل را از بین ببرد، و بدعت‌های متروکه را زنده کند.

◇ رسول خدا ﷺ فرمود: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ إِلَى النَّارِ»^۲ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

◇ «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ» قِيلَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَشْرَبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا»^۳ خداوند توبه صاحب بدعت را هرگز نمی‌پذیرد! عرض کردند یا رسول‌الله چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: به خاطر این که محبت آن بدعت در اعماق دلش جای گرفته است.

۳.۳. دعوت به گمراهی

«وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ»

دعوت به ضلالت و گمراهی.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^۴ و خواندن کافران جز در گمراهی نیست.
- ◇ ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾^۵ و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند.

۳.۴. منحرف ساختن دیگران

«فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ»^۶

چنین کسی فتنه‌ای برای فتنه‌جویان است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴.

۴. رعد، ۱۴.

۵. قصص، ۵۰.

۶. فِتْنَةٌ: فتنه و بلا، ج فتن، واژه فتنه مثل واژه بلاء است و هر دو واژه هم در سختی و هم در آسایشی که انسان از آن‌ها ناگزیر است بکار می‌روند؛ ولی معنی فتنه و بلا، در شدت و سختی آشکارتر و کاربردش بیشتر است.

نکته

- منظور از فتنه در اینجا گمراه و فاسد ساختن کسانی است که به او ایمان و اطمینان پیدا کرده‌اند.^۱

مشابه

- ♦ «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۲ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟
- ♦ «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»^۳ فرمود: ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آن‌ها را گمراه ساخت.

۵.۳. گمراه‌شده و گمراه‌کننده

- ♦ «صَالَ عَنْ هَذَى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ»^۴ او هم خودش از طریق هدایت پیشینیان گمراه شده و هم گمراه‌کننده کسانی است که در زندگی او یا پس از مرگش به او اقتدا می‌کنند.

نکته

- منظور از عبارت «مَنْ كَانَ قَبْلَهُ» پیامبران و اوصیای بر حق آنان است؛ اشاره به اینکه راه هدایت از پیش روشن شده و عذری برای پویدن راه ضلالت وجود ندارد.
- مقصود پیامبر ﷺ صحابه خاصی هستند که آشنا به مبانی اسلام بودند. این شخص یا این دسته گمراه هستند. مسائل اسلام را نمی‌دانند. از خودشان چیزهایی ساخته‌اند و به اسم اسلام به خورد مردم می‌دهند.

مشابه

- ♦ «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۵ هر که پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و از شیوه‌ای جز شیوه مؤمنان پیروی کند، بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و

به جهنمش افکنیم، و جهنم سرانجام بدی است.

- ♦ «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَاتِهِمُ اقْتَدِه»^۱ اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به روش ایشان اقتدا کن.

۶.۳. در گرو گناهان خود و دیگران

«حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ»^۲

او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می‌کشد و همواره در گرو گناهان خویش است.

نکته

- یعنی گناه سنگینی است. وقتی می‌توانند از این گناه نجات پیدا کنند که تمام افرادی را که در مسیر باطل انداخته‌اند، برگردانند. چنین افرادی گرفتار گناهانشان هستند و در عذاب خدا باقی خواهند بود.

مشابه

- ♦ «يَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ»^۳ آن‌ها باید روز قیامت، (هم) بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند و هم سهمی از گناهان کسانی که به خاطر جهل، گمراهشان می‌سازند! بدانید آن‌ها بار سنگین بدی بر دوش می‌کشند!
- ♦ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^۴ هر کس در گرو کاری است که کرده است.

۴. جهل و نادانی

«وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا»^۵

و مردی که انبوهی از جهل و نادانی را در خود جمع کرده است.

۱. انعام، ۹۰.

۲. حَمَلٌ: (بفتح اَوَّل) برداشتن بار؛ حمل (بکسر اَوَّل) بار ظاهری مثل باری که بر دوش گیرند.

خَطَايَا: گناهان؛ اشتباهات. «تخطا و يتخطا»: متعرض او شد که اشتباهی از او بگیرد.

رَهْنٌ: گرو، وثیقه؛ و فی بعض النسخ رهین اى مأخوذ.

۳. نحل، ۲۵.

۴. مدثر، ۳۸.

۵. قَمَشَ: جمع‌آوری متفرقات؛ قَمَشَ جَهْلًا: نادانی‌ها را جمع کرد؛ جمع الشیء من ههنا و ههنا

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱ ص ۳۱۹.

۲. عنکبوت، ۲.

۳. طه، ۸۵.

۴. صَالَ: نابودی، هلاکت؛ ضلال و ضلالت بمعنی انحراف از حق؛ الضل.

هُدًى: هدایت؛ بفتح الأول و سکون الثانی الطريقة و السیرة أو بالضّم و القصر و هو الزّشاد.

۵. نساء، ۱۱۵.



نکته

- امام به کسانی اشاره می‌کند که مسیر درست علم‌آموزی را طی نکرده‌اند و زحمتی نکشیده‌اند، بلکه از هر منبعی نکته‌ای برداشت کرده‌اند و همه‌ی آموخته‌های خود را نیم‌خورده و نجویده جمع کرده‌اند.^۱

۵. اوصاف جاهلان عالم نما

۱. ۵. شتاب به‌سوی نادانان

«مَوْضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ»^۲

او با سرعت در میان مردم نادان به هر سو می‌شتابد.

۲. ۵. حرکت در مسیر فتنه

«عَادٍ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ»^۳

او در تاریکی‌های فتنه می‌تازد.

۳. ۵. ندانستن راه اصلاح

«عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ»^۴

در موقع اصلاح کردن (میان مردم) کور است.

نکته

- منظور از «هدهنه» (آرامش) در اینجا، صلح میان مسلمانان و غیرمسلمانان نیست؛ چرا که این سخن درباره کسی است که به گواهی جمله‌های بعد، به‌عنوان قاضی در میان مردم مطرح شده است. بنابراین منظور ایجاد صلح و مصالحه در میان توده‌های مردم و حل

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. مَوْضِعٌ: اسم فاعل به‌معنای شتابنده؛ کسی که با شتاب و سرعت حرکت کند. «مَوْضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ»: در میان نادانان امت با نیرنگ و فریب به سرعت پیش می‌رود. «أَوْضَعَ الْبَعِيرُ»: شتر تند راه رفت؛ بَضَمَ الْمِيمَ و كَسَرَ الضَّادَ مَسْرَعٍ مِنْ وَضَعِ الْبَعِيرِ أَسْرَعَ و أَوْضَعَهُ رَاكِبَهُ فَهُوَ مَوْضِعٌ بِأَيِّ أَسْرَعَ بِهِ. جُهَالٌ: نادانان؛ جاهل: نادان؛ سَفِيهٌ: بی‌اعتنا؛ يَجْهَلُ.

۳. عَادٍ: می‌تازد، پیش می‌رود؛ از ماده «عَدَوُ» (بر وزن صبر) به‌معنی دویدن است؛ السَّعَى أَوْ مِنَ الْعُدْوَانِ. أَغْبَاشٌ: تاریکی‌ها. «أَغْبَاشِ اللَّيْلِ»: تاریکی‌های انتهای شب؛ آخرین بقایای ظلمت شب؛ جمع غِش کسب و اسباب و هو ظلمة آخر الليل، وفي بعض النسخ أغطاش الفتنة، والغطش أيضا الظلمة.

۴. عَمٍ: عمی بوده که یاء آن حذف شده و تنوین به میم منتقل شده است؛ نابینا؛ هی عمیاء و عمیة و العمی أيضا ذهاب بصر القلب و البکرة و البکور هو الصَّباح.

الْهُدْنَةُ: به‌معنی سکون و آرامش است؛ پیمان صلح و مسالمت.



منازعات از طریق مصالحه است؛ و به تعبیری دیگر «هدهنه» در این جا نقطه مقابل «فتنه» است که در جمله قبل آمده بود.

۴. ۵. انسان نماها

«قَدْ سَمَاءُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ»^۱

انسان نماها او را عالم و دانشمند می‌نامند؛ در حالی که چنین نیست.

نکته

- حضرت علیه السلام می‌فرماید که «شبیبه مردم هستند»؛ زیرا عاقل دنبال همه کس نمی‌رود. این گونه افراد آدم‌های جاهلی هستند که صورشان صورت انسان است اما واقعاً انسان نیستند.

۵. ۵. طالب امور بی‌ارزش اند

«بَكَرٌ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ»^۲

از آغاز، وقتش را صرف انباشتن چیزهایی کرده که اندکش از بسیارش بهتر است.

۶. ۵. انباشت معلومات بیهوده

«حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ وَ [اَكْتَنَزَ] اَكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ»^۳

آنگاه که از آب متعفن سیراب شد و بیهوده را بر روی هم انباشت.

نکته

- آب متعفن، آب است اما آلودگی آن زیاد است. باطل را اگر بخواهند به خورد مردم بدهند در بین آن‌ها مطالب حقی هم هست که جاذبه‌ای برای آن ایجاد می‌کند لذا حضرت علیه السلام این علم‌های غلط و باطل را همچون آب آلوده برای جامعه مضرّ می‌داند.

۱. أَشْبَاهُ النَّاسِ: انسان نماها.

۲. بَكَرٌ: روز را آغاز کرد؛ از ماده «بَكَرَه» بر وزن «لَقَمَه» در اصل به‌معنی آغاز روز است؛ بَكَرٌ بِالْتَّشْدِيدِ وَ التَّخْفِيفِ إِذَا دَخَلَ فِيهِ وَ كَثِيرًا مَا يَسْتَعْمَلَانِ فِي الْمُبَادَرَةِ وَ الْإِسْرَاعِ إِلَى شَيْءٍ فِي أَيْ وَقْتِ كَانِ، وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ بَكَرُوا بِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ أَيْ صَلَّوْهَا عِنْدَ سَقُوطِ الْقُرْصِ وَ رَوَى مِنَ الْمَاءِ بِالْكَسْرِ.

اَسْتَكْتَرَ: طمع ورزید؛ جمع کرد. اِسْتَكْتَرَا: مصدر فعل «اَسْتَكْتَرَ» به‌معنای طمع ورزی و فزون طلبی.

۳. اِرْتَوَى: سیراب شد؛ از ماده رَوَى؛ اِرْتَوَى مِنَ الْمَاءِ: از آب سیراب شد؛ اَمْتَلَا مِنْ شَرْبِهِ وَ الْمَاءِ.

آجِنٌ: آب گندیده؛ اَلْمَتَغَيَّرُ الطَّعْمِ وَ اللَّوْنِ.

اَكْتَنَزَ: افزون کرد؛ بسیار فراهم آورد؛ مِنَ الْاِكْتِنَازِ وَ هُوَ الْاجْتِمَاعُ وَ فِي بَعْضِ النُّسخ وَ أَكْثَرُ وَ هُوَ الظَّاهِرُ.

غَيْرِ طَائِلٍ: بیهوده، بی فایده؛ از ماده «طَوَّلَ» (بر وزن قَوْل) به‌معنی فایده و امتداد است.

می‌تند و بر آن تکیه می‌کند.

نکته

- عالم‌نمایی که به ناحق بر مسند قضاوت نشسته است، در برابر آنچه نمی‌داند ساکت نمی‌نشیند، بلکه همچون تارهای سست عنکبوت مطالب باطلی را به هم می‌بافد و افراد ضعیف و جاهلی همچون خود را به دام می‌اندازد.

مشابه

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱ داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته، و در حقیقت، اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.

تشبیه

مشبه: شبها

مشبه‌به: لباسی که انسان می‌پوشد

وجه شبیه: شبها مانند لباسی است که انسان می‌پوشد؛ چون در حقیقت لباس، محیط به انسان است، شبها و بافته‌های غلط، این دسته را احاطه کرده است و این بافته‌ها و شبها مثل بافته‌های عنکبوت است؛ همان‌گونه که بافته‌های عنکبوت آن را احاطه می‌کند، بافته‌های عالم‌نماها نیز آن‌ها را احاطه کرده است. عنکبوت به وسیله تارهایی که اطراف خود می‌تند، هم خودش را زندانی می‌کند و هم موجودات ضعیف را به دام خود گرفتار می‌کند. این شخص هم که علم را از سرچشمه نگرفته است، هم خود و هم دیگران را گرفتار بافته‌های خود می‌کند.

۵. ۱۰. هیچ‌گاه نمی‌داند در خطاست یا صواب

«لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ»

نمی‌داند که آیا در حکم خود بر ثواب بوده یا خطاکار؟ اگر حکمش درست باشد بیم آن دارد که خطا کرده باشد و اگر بر خطا باشد امید آن دارد که قضاوتش درست باشد.

۱. عنکبوت، ۴۱.

۵. ۷. لایق نبودن به مسند خود

«جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ»^۱

به ناحق در بین مردم بر کرسی قضاوت نشست و بیان اموری را که بر دیگران مشتبه شده به عهده گرفت.

۵. ۸. نتیجه‌گیری‌های نادرست در مسائل

«فَإِنْ تَرَلْتُ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشَوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ»^۲

چون با مسئله مبهمی روبه‌رو شود، آرای بی‌فایده و بی‌پایه‌اش را به میدان آورده، قاطعانه حکم می‌کند.

نکته‌ها

- تعبیر به «حَشَوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ» با توجه به این که «حَشَوًا» به معنی اشیای زاید و بی‌فایده و «رَث» به معنی کهنه و پوسیده است گویی به این نکته اشاره می‌کند که او نه اهل ابتکار است، نه ذهن روشنی دارد و نه می‌تواند دلایل مفیدی برای رسیدن به مقصود خویش گردآوری کند. سرمایه او تنها یک مشت افکار زاید و بی‌ارزش و کهنه و پوسیده است که دائماً بر آن تکیه دارد و همین‌هاست که وسیله اظهار قطع و یقین و رأی دادن اوست!^۳
- درباره عبارت «ثُمَّ قَطَعَ بِهِ» دو احتمال وجود دارد: ۱. به چیزهایی که برای رفع مشکل یافته، یقین پیدا می‌کند؛ ۲. «قطع» به معنای بریدن باشد، یعنی فصل خصومت می‌کند و مشکلات را حل می‌کند.

۵. ۹. تکیه کردن به امور سست در مسائل

«فَهُوَ مِنْ لَبِيسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ»^۴

در برابر شبها فراوانی که وی را احاطه کرده، همانند عنکبوت است که تارهایی دور خود

۱. تَخْلِيصٌ: خالص کردن، روشن ساختن؛ التَّبِين و هو قَرِيبٌ مِنَ التَّلْخِصِ أَوْ هُمَا وَاحِدٌ.

التَّبَسُّ: مشتبه شده؛ از ریشه لبس به معنای پوشیده و اشباه شد. «مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ»: اشتباهات دیگران، آنچه بر دیگران مشتبه است.

۲. هَيَّا: مهیا کرد.

حَشَوًا: چیز زائد و بی‌ارزش، بدون فایده؛ فَضْلُ الْكَلَامِ.

رَثًا: بی‌فایده؛ از ریشه رَثٌ، يَرْتُ به معنای لباس پوسیده و فرسوده؛ جِ رِثَاتٍ. بفتح الزاء والتشديد الخلق ضد الجديد.

۳. امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۵۸۸.

۴. نَسَجَ: تار.

مشابه

﴿يَقُولُ فَيَقْنَهُمْ وَيَسْكَتُ فَيَسْلَمُ﴾^۱ چون سخن گوید حقیقت را بفهماند، و چون ساکت باشد سلامت ماند.

۱۱.۵. سرگردان در جهالت

﴿جَاهِلٌ خَبَاطٌ جَهْلَاتٍ﴾^۲

او نادانی است که در تاریکی‌های جهالت سرگردان و حیران است!

نکته

- حرکت در تاریکی کنایه از حرکت‌های کور و بی‌هدف است که جاهلان عالم‌نما در بسیاری از مسائل دینی بدان مبتلا می‌شوند.

۱۲.۵. غرق در ظلمات

﴿عَاشٍ رَكَابُ عَشَوَاتٍ﴾^۳

با دیده کور در تاریکی‌های نادانی راه پوید.

نکته

- تداوم و اصرار بر گفتار و حرکت‌های جاهلانه، انسان را به جایی می‌رساند که در تاریکی شدید قدم برمی‌دارد و بدون آنکه جایی را ببیند و راه را از چاله و چاه تشخیص دهد، حرکت خود را دنبال می‌کند.

۱۳.۵. محروم از علم صحیح

﴿لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَضْرُسٍ قَاطِعٍ﴾^۱

هرگز علوم و دانش‌ها را به طرز صحیحی فرا نگرفته (و به همین دلیل در هیچ مسئله‌ای با اطمینان و یقین داورى نمی‌کند).

نکته

- کنایه از اینکه با علم سخن نگفته است و قاطعیت را در جایی که علم نیست به کار برده است.

تشبیه

مشبه: جاهل عالم‌نما

مشبه‌به: انسانی که غذا را نمی‌جود

وجه شبه: امام علیه السلام جاهل عالم‌نما را به انسانی تشبیه می‌کند که غذای مفیدی را بدون جویدن فرو می‌دهد و از آن بهره‌ای نمی‌برد.

۱۴.۵. به بازی گرفتن روایات

﴿يَذُرُّو الرِّوَايَاتِ ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ﴾^۲

روایات را بر باد می‌دهد، آن‌سان که گیاه خشک را بر باد دهند.

مشابه

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا﴾^۳ سوگند به بادهای افشانگر.

﴿فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُعَاتُهُ قَلِيلٌ﴾^۴ همانا روایتگران علم بسیارند و پاسدارانش اندک.

۱. لَمْ يَعْصَ: گاز نزده؛ از ریشه عَصَّ، يَعْصُ: آن را گرفت و بر آن چنگ زد و به دست گرفت.

بَضْرُسٍ قَاطِعٍ: «ضرس» در اینجا اشاره به دندان عقل است. قاطع: تیز و برنده. «ضرس قاطع» کنایه از جدیت و استحکام.

۲. يَذُرُّو: به معنی پراکنده کردن و این سو و آن سو افتادن؛ از ماده «ذرو» (بر وزن ضرب)؛ الرِّيحُ الشَّيْءُ ذُرْوًا و أذْرْتَهُ إِذْ رَأَ أَطَارْتَهُ و قَلْبَتَهُ.

الْهَشِيمِ: گیاه و خاشاک خردشده و خشکیده؛ از ماده «هشم» (بر وزن پشم) به معنی شکستن، خرد کردن؛ التَّبَتِ الْيَابِسِ الْمُنْكَسِرِ و فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ يَذُرُّ و الرِّوَايَاتِ ذُرْوَ الرِّيحِ و فِي بَعْضِهَا يَذُرُّ الرِّوَايَاتِ ذُرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، و تَوْجِيهِهُ مَعَ كَوْنِ الذَّرْوِ مَصْدَرٌ يَذُرُّ و لَا يَذُرُّ هُوَ كَوْنُهُمَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ حَسْبَمَا عَرَفْتَ فَصَحَّ إِقَامَةُ مَصْدَرِ الْمَجْرَدِ مَقَامَ مَصْدَرِ الْمَزِيدِ.

۳. ذَارِيَاتٍ، ۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. خَبَاطٌ: بسیار اشتباه کننده؛ از ماده «خبط»، صیغه مبالغه است از «خَبَطَ اللَّيْلُ» یعنی در شب بدون راهنما و شناخت حرکت کرد.

۳. عَاشٍ: گم‌گشته در شب؛ خابط فی ظلام.

عَشَوَاتٍ: به معنی بدون آگاهی و اطلاع به کاری اقدام کردن؛ جمع «عشوه»؛ بَثْلِيثُ الْأَوَّلِ الْأَمْرُ الْمَلْتَبَسِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ وَجْهَهُ مَأْخُودَةٌ مِنَ عَشْوَةِ اللَّيْلِ أَيْ ظَلَمَتِهِ.

نکته

- همیشه در اطراف عالمان و یا عالم‌نمایان، افراد متملق و چاپلوسی هستند که بخاطر منافع مادی به مداحی و گزافه‌گویی دست می‌زنند. عالمان واقعی، فریب این دسیسه را نمی‌خورند، ولی جاهلانِ عالم‌نما باور کرده، دچار غرور و خودخواهی بیشتر می‌شوند.

۱۸.۵. کتمان حقیقت از سوی جاهلان

«وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتَمْتُمْ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ»

هر گاه مطلبی بر او مبهم شود، کتمان می‌کند، چرا که از جهالت خویش آگاه است.

نکته

- عالم‌نمایان که اسیر غرور خویشان هستند هنگامی که به امر مبهمی برخورد کنند، حاضر نیستند ابهام خود را با دیگران در میان بگذارند و درصدد رفع آن برآیند، چرا که از آشکار شدن جهل خود وحشت دارند.

مشابه

«وَلَا يَسْتَحِجُّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سِيلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِجُّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ» اگر از شما درباره چیزی سؤال کنند که علم به آن ندارید حیا نکنید و با صراحت بگویید نمی‌دانم.

◊ در حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۱ کسی که ندانسته عملی انجام دهد خراب‌تر از درست‌کردنش بیشتر است.

◊ ابی جعفر علیه السلام قَالَ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لِحَقِّهِ وَرَزُّ مَنْ عَمِلَ بِقُتْيَاةٍ»^۲ از حضرت ابی جعفر علیه السلام رسیده که فرموده:

کسی که بدون علم و دانش و بی‌هدایت و راهنمایی از جانب خدا برای مردم فتوی و حکم دهد، فرشتگان رحمت و مهربانی و فرشتگان عذاب و شکنجه او را لعنت و نفرین کنند و گناه کسی که بفتوی و حکمش رفتار نماید به او ملحق می‌شود و او را دریابد.

◊ از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ

تشبیه

مشبه: جاهل عالم‌نما

مشبه‌به: تندباد

وجه شبیه: امام علیه السلام پراکنده کردن روایات از طرف جاهلان عالم‌نما را به پراکندگی گیاهان به وسیله باد تشبیه می‌کند؛ چرا که اینان در حوزه دین بدون تشخیص حق و باطل و ناتوانی از قوت سند یا دلالت در مورد روایات و مسائلی از این قبیل، قضاوت می‌کنند؛ همچون تندبادی هستند که گیاهان خشک را درهم شکسته، بدون هدف به هر سو پرتاب می‌کند.

۱۵.۵. صدور حکم بدون دانش

«لَا مَلِيَّ وَاللَّهِ يَاصْدَارُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ»^۱

به خدا سوگند! او برای صدور حکم و حل منازعات دانش کافی ندارد.

نکته

- یعنی مشکلات علمی و مسئله‌ای را که از او می‌پرسند، خوب به آن‌ها احاطه ندارد و نمی‌داند چه جوابی بدهد. انسان باید به جوانب مسئله احاطه داشته باشد تا بتواند حکم صحیحی صادر کند.

۱۶.۵. بدون شایستگی

«وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوضَ إِلَيْهِ (قُرْطَبِ)»^۲

و برای تصدّی حکمی که به او سپرده‌اند از شایستگی لازم برخوردار نیست.

۱۷.۵. باور نداشتن به دانش حقیقی

«لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مِنْهُ مَذْهَبًا لَغَيْرِهِ»^۳

چیزی را که خود نپذیرفته است علم به حساب نمی‌آورد و آراء دیگران را هیچ می‌شمارد.

۱. مَلِيٌّ: در مورد کسی گفته می‌شود که به خوبی از عهده چیزی برآید. ملی: از ماده مَلَأَ به معنای توانا و قدرتمند است؛ قد أولع الناس بحذف الهمزة و تشدید الباء.

یَاصْدَارُ: بازگرداندن و بازگشت؛ از ماده «صدر» نقطه مقابل ورود است.

۲. قُرْطَبُ: مدح کردن کسی در حال حیات.

۳. يَحْسَبُ: حساب می‌کند؛ إمَّا بكسر السّين من الحساب، و إمَّا بالضم من الحساب.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۱.

الطَّرِيقَ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا^۱ عمل کننده بدون بینش همچون رهپوی به بیراهه باشد؛ تندرویش جز بر دوری اش از مقصد نیفزاید.

۵. ۱۹. دآوری ظالمانه

«تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءَ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ»^۲

خون‌ها از دآوری ظالمانه‌اش فریاد می‌کشند! و میراث‌های بر بادرفته از قضاوتش صیحه می‌زنند!

مشابه

♦ امام صادق (ع) فرمود: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا»^۳ این گونه قضاوت‌ها سبب می‌شود که از آسمان، رحمت الهی نبارد و زمین برکاتش را باز دارد.

۶. درد دل امام علی

«إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا، وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا»

از این گروهی که در میان امواج جهل و نادانی زندگی می‌کنند و در گمراهی جان می‌دهند به خدا شکایت می‌کنم.

۷. نشانه‌های جاهلان

۱. ۷. بی‌ارزشی قرآن نزد آنان

«لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۴

در میان آن‌ها متاعی کسادتر از قرآن مجید نیست، اگر درست خوانده و تفسیر شود! و متاعی

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. تَصْرُخُ: فریاد می‌کشند؛ از ماده صَرَخَ. به ناله و ضجه صراخ می‌گویند که «تَصْرُخُ از آن مشتق شده است؛ صیحه شدید؛ و یاری طلبیدن و یاری کردن.

تَعَجُّ: صیحه می‌زنند؛ از ماده «عج» و «عجج» است که به معنی بلند شدن صدا، فریاد؛ «عَجُّ الموارِثُ»: تمثیلی است برای نهایت ظلم و جور؛ رفع الصَّوت.

المَوَارِثُ: جمع میراث و عبارت است از حقوقی که از کسی به دیگری داده شده است

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

بہتر و گران‌بہاتر از آن نزد آن‌ها وجود ندارد، اگر آن را از مفاهیم اصلی اش تحریف کنند.

نکته

- منظور از جمله این است که اگر قرآن را آن طور که باید تلاوت کنند، در نظر آن‌ها خوار و سبک است؛ البتہ این جمله و عبارت بعدی بر وجود تحریف در قرآن دلالت نمی‌کند بلکه مراد این است که کتاب خدا باید به طور صحیح بیان و تفسیر شود.

۲. ۷. بی‌ارزشی معروف

«وَلَا عِنْدَهُمْ أَكْثَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعَزُّ مِنَ الْمُنْكَرِ!»

و برای اینان چیزی زشت‌تر از معروف، و مسئله‌ای زیباتر از منکر نیست.

مشابه

♦ «يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا»^۱ در آن هنگام، ناروا روا می‌گردد و روا ناروا جلوه داده می‌شود.

♦ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. آل عمران، ۱۱۰.



خطبه ۱۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه،
سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم (قاضیان جاهل)
علت ایراد سخن: اختلاف رأی علما در احکام قطعی اسلام
موضوع: سیاسی، قضایی، اعتقادی
ویژگی: فهم و عمل به قرآن^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در مذمت اختلاف علما در فتواست؛ اهل رأی را نیز مذمت می‌کند و حکم کردن و مسائل دینی را به قرآن وا می‌گذارد و شامل سه بخش است:

۱. سخن از قاضیانی به میان آمده که بر دلایل سست و بی‌اساسی همچون «قیاس» و «رأی» و «استحسان» تکیه می‌کنند.
۲. به ابطال نظریه تصویب می‌پردازد؛ نظریه‌ای که می‌گوید آرای قضات و فتوای فتوادهندگان، هرچند با یکدیگر در تضاد باشد، همگی مطابق واقع و بر وفق حکم الهی است.
۳. بخش سوم به تناسب، از عظمت قرآن سخن می‌گوید و اینکه مرجع حل همه مشکلات و اختلافات است.

سپس همه این قضات نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت منصوب کرده، گرد می‌آیند؛ و او رأی همه آن‌ها را تصدیق و تصویب می‌کند در حالی که خدای آن‌ها یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان (نیز) یکی است!

نکته‌ها

• مسئله تصویب چیست و از کجا نشئت گرفته است؟

۱. این مسئله یکی از مهم‌ترین مسائل اسلامی است که ارتباط نزدیکی با مسئله «اجتهاد»، «رأی»، «قیاس» و «استحسان» و مانند آن دارد.

۲. دوران حیات رسول الله ﷺ پر از طوفان‌ها و حوادث سخت اجتماعی و سیاسی و نظامی بود و مسلمین مجال زیادی برای فرا گرفتن همه احکام در اختیار نداشتند، هر چند اصول اساسی آن‌ها در قرآن تبیین شده بود.

۳. بعد از رسول خدا ﷺ که جامعه اسلامی به سرعت رو به گسترش می‌رفت، هر روز مسائل تازه‌ای در احکام فقهی اسلام پیدا می‌شد. مسلمین با مسائل جدید بیشماري برخورد می‌کردند که در احادیث رسول الله ﷺ پاسخ آن را نمی‌یافتند.

۴. سرانجام فقهای اهل سنت برای شکستن این بن‌بست و تنگنا ناچار شدند به مسئله «قیاس» و «استحسان» و «اجتهاد» روی آورند. به این ترتیب که آمدند و مسائل را به دو بخش تقسیم کردند: مسائل «منصوص» و مسائل «ما لانص فیه» (مسائلی که در کتاب و سنت حکمی درباره آن وارد شده و مسائلی که هیچ گونه حکمی درباره آن‌ها نیست). در مسائل «منصوص» مطابق «نص» فتوا دادند و اما در «مالا نص فیه» به قیاس و استحسان روی آوردند.

۵. بسته شدن باب اجتهاد: این مسئله سبب شد که آرا و عقاید گوناگون و بسیار مختلف و متضاد در جامعه اسلامی و در میان فقها به سرعت رشد کند و شکل وحشتناکی به خود گرفته، سبب تزلزل توده مردم در مسائل دینی شود و زبان دشمنان را نسبت به مسلمین و احکام اسلامی بگشاید. اینجا بود که گروهی از دانشمندان دست به کار شدند و برای پایان دادن به این وضع اسفانگیز دست به کار زشت دیگری زدند و آن بستن باب اجتهاد بود. گفتند تا همین جا کافی است و دیگر کسی حق اجتهاد کردن ندارد! چون مردم به فرقه‌های مختلفی در احکام شرعی تقسیم شده بودند و هر گروهی پیرو دانشمندی بود، چهار تن از این فقها را که پیروان بیشتری داشتند (ابوحنیفه، مالک، محمد بن ادریس شافعی و احمد حنبل) برگزیدند. همه مردم را ملزم کردند که از یکی از این چهار نفر پیروی کنند و خط بطلان بر بقیه آرا و عقاید کشیدند تا جلوی پراکندگی و انشعاب بیشتر گرفته شود؛ درحالی که هیچ دلیلی در کتاب و سنت نسبت به این چهار پیشوا وجود

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ إِمَامِهِمُ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا وَإِلَهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى، أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله) عَنْ تَتْلِيغِهِ وَ آدَائِهِ؟ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ فِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

۱. نکوهش اختلاف در رأی

«تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ»

گاه یک دعوا در حکمی از احکام مطرح می‌شود و «قاضی» به رأی خود در آن جا حکم می‌کند؛ سپس شبیه همان دعوی نزد «قاضی دیگری» عنوان می‌گردد؛ او درست بر خلاف اولی حکم می‌دهد.

نکته

• رأی به این معناست که شخص به جای اینکه به کتاب خدا مراجعه کند و اگر نفهمید از باب علم پیامبر ﷺ یعنی امام علی علیه السلام سؤال کند، طبق درک خود به حکمی عمل کند و این را اصطلاحاً رأی می‌گویند.

۲. مسئله تصویب

«ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ إِمَامِهِمُ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا، وَإِلَهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ»^۱

۱. قضی: حکم، رأی، دستگاه قضایی، تشکیلات قضایی؛ الحکم، و الجمع الأفضیة. استفتضاهم: به قضاوت برگزید؛ فلانا طلب إليه أن يقضيه و استقضى صير قاضيا.

۳. دلیل وجود اختلاف

۳.۱. آیا خدا دستور داده؟

«أَفَأَمَرَھُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بِالِاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ»^۱

آیا خداوند سبحان به آن‌ها دستور اختلاف و پراکندگی داده است و آن‌ها اطاعت فرمان او کرده‌اند؟

مشابه

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

﴿وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۳ و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.

۳.۲. عصیانگری

«أَمْ نَهَاھُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ»^۴

یا اینکه خداوند آن‌ها را از اختلاف بر حذر داشته و آن‌ها عصیان نموده‌اند؟

نکته

- در «ام نهاهم»، «ام» یا عاطفه یا منقطعه است؛ به معنای «بل نهاهم» وقتی که می‌گوییم خداوند بشر را از اختلاف نظر نهی کرده است، منظور زمانی است که بخواهند یکدیگر را نفی کنند نه اینکه خداوند اصل فکر کردن را از بشر گرفته خداوند فرموده که اگر حق را فهمیدی باید بپذیری نه اینکه هر کس بگوید من حق هستم و یکدیگر را نفی کنند.
- آن‌ها که قائل به تصویب هستند، یعنی اعتقاد دارند که خداوند تکلیف بعضی از موضوعات را روشن نکرده و حکم آن را به اجتهاد و رأی افراد واگذار کرده است، در حقیقت ذات مقدس الهی را عامل ایجاد اختلاف معرفی کرده‌اند.

۱. فَأَطَاعُوهُ: اطاعت فرمان او کرده‌اند؛ از ماده «طاع، يطیع» به معنای مطیع و فرمانبردار شد. طوع: انقیاد؛ طاعت نیز بدان معنی می‌باشد، لیکن بیشتر در فرمانبری و اطاعت بکار رود.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. انفال، ۴۶.

۴. عَصَوْا: نافرمانی کردند؛ عصیان نمودند؛ خلاف الطاعة.

نداشت و آن‌ها هیچ امتیازی بر دیگران نداشتند. بسته بودن باب اجتهاد، امروز مشکل عظیمی برای فقهای اهل سنت به وجود آورده است، چرا که خود را در برابر انبوه «مسائل مستحدثه» ای می‌بینند که پیش‌تر وجود نداشته و هیچ حکمی در مذاهب چهارگانه درباره آن دیده نمی‌شود.^۱

• پیامدهای اعتقاد به تصویب و بسته شدن باب اجتهاد

مفاسدی که بر اعتقاد به تصویب و تمسک جستن به رأی و اجتهاد به معنی قانون‌گذاری فقها مترتب می‌شود، فراوان است که در اینجا به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. اعتراف به نقصان دین (العیاذ باللہ) از نظر احکام و استمداد از آرای فقها و افکار انسان‌های غیر معصوم و خطا کار برای تکمیل احکام شریعت!

۲. انسداد باب اجتهاد؛ یعنی اعتقاد به اینکه بعد از فقهای چهارگانه اهل سنت، هیچ کس حق اجتهاد ندارد! چرا که گشوده بودن این باب، سبب می‌شود که گاه در یک مسئله ده‌ها رأی و فتوای مختلف به وجود آید؛ و می‌دانیم این انسداد باب اجتهاد، راه را به روی فقهای اسلام در مسائل مستحدثه به کلی می‌بندد و مسلمین جهان را از نظر احکام شرع در بن‌بست قرار می‌دهد.

۳. هرج و مرج فقهی و قضایی که از وجود آرای متضاد و متعدد، گاه به عدد مجتهدین، در یک مسئله به وجود می‌آید.^۲

مشابه

﴿مَا اخْتَلَفَ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً﴾^۳ دو دعوت مختلف نمی‌شود مگر اینکه یکی از آن‌ها گمراهی باشد.

﴿وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۴ هر گاه از سوی دیگری جز خدا می‌بود در آن اختلافی بسیار می‌یافتند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۱۲.

۲. همان، ص ۶۲۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۳.

۴. نساء، ۸۲.

۳. ۳. کامل بودن دین الهی

«أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِيْتِمَامِهِ»^۱
یا اینکه خداوند سبحان دینی ناقص نازل کرده و در تکمیل آن از آن‌ها کمک خواسته است؟

مشابه

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲ امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

۴. ۳. وحدت رأی

«أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى»
یا اینکه آن‌ها شریک‌های خدای اند و حق دارند بگویند و بر خداوند لازم است رضایت دهد؟

۵. ۳. پیامبر، ادا کننده کامل رسالت خویش

«أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ»
یا اینکه خداوند سبحان دین کاملی نازل کرده، ولی پیامبر ﷺ در تبلیغ و ادای آن کوتاهی نموده است؟

مشابه

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۳ شاید تو می‌خواهی اگر [این معاندان لجوج] به این سخن [که قرآن کریم است] ایمان نیاورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی.

۴. پاسخ امام

۱. ۴. قرآن در بر دارنده اصول هدایت انسان

«وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَفِيهِ تَبَيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۴
خداوند سبحان می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکردیم و در قرآن بیان همه

۱. فَاسْتَعَانَ: کمک خواست؛ از ریشه عون به معنی یاری، مساعدت، کمک.

۲. مانده، ۳.

۳. کهف، ۶.

۴. مَا فَرَّطْنَا: کوتاهی نکرده‌ایم، فروگذار نکرده‌ایم؛ از ریشه فَرَطَ به معنای پیشی گرفت و جلو افتاد. «يَفْرُطُ فِرْطًا»: بر او چیره شد و او را شکست داد. فَرَطَ: از او جلو زد و او را پشت سر خود قرار داد.
تَبَيَانٌ: واضح؛ روشن و آشکار؛ از ماده «بَآنٌ، يَبِينُ» به معنای بیان کرد، مصدر از باب تفعیل مانند تَكَرَّرَ؛ بالكسر و قد يفتح من المصادر الشاذة إذ المصادر على وزن التفعّل لم تجيء إلا بالفتح كالتكرار والتذكّار.

چیز آمده است.

۲. ۴. قرآن، بدون هیچ اختلاف

«وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ»

خداوند فرموده بخش‌های قرآن یکدیگر را تصدیق و تأیید می‌کنند و هیچ‌گونه اختلافی در آن وجود ندارد.

نکته

• سؤال پیش می‌آید که ما احکام مختلفی را می‌بینیم که در قرآن نیامده و این با جامعیت قرآن سازگار نیست.

پاسخ ۱: نخست اینکه در قرآن مجید احکام کلی و قواعد گسترده و عموماً و اطلاقاتی وجود دارد که بسیاری از مشکلات را می‌توان با آن حل کرد.

پاسخ ۲: دیگر اینکه قرآن مجید با صراحت یکی از منابع اصلی احکام الهی و معارف اسلامی را سنت پیامبر می‌شمارد و می‌گوید: «﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾»^۲ هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد، اجتناب کنید.^۳

مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعَبْدُ حَتَّىٰ وَ اللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ عَبْدٌ أَنْ يَقُولَ لَوْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ هَذَا إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ﴾^۴ خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است. به خدا سوگند چیزی که مورد نیاز مردم بوده است کم نگذاشته، تا کسی نگوید اگر فلان مطلب درست است باید در قرآن نازل می‌شد. آگاه باشید همه نیازمندی‌های بشر را خدا در آن نازل کرده است.
﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۵ بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی باشند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۳۰.

۲. حشر، ۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۲۹ و ۶۳۰.

۴. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴.

۵. اسراء، ۸۸.

- ممکن است تفاوت این دو جمله در این باشد که جمله اول، «لَا تَفْنَىٰ عَجَائِبُهُ»، اشاره به جاودانگی و ابدی بودن شگفتی‌ها و زیبایی‌ها و حقایق برجسته قرآن می‌کند.^۱ و جمله دوم اشاره به اسرار نهفته قرآن است که با گذشت زمان هر روز بخش تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد (فراموش نکنید که «غرائب» جمع «غریب» از ماده «غربت» و «غروب» به معنی دور شدن از موطن، یا پنهان گشتن است و این تعبیر تناسب نزدیکی با اسرار نهفته قرآن دارد.^۲
- از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى الدَّرْسِ وَ النَّشْرِ إِلَّا غَضَاظَةً»^۳ چرا قرآن بر اثر کثرت انتشار و تکرار تلاوت و تدریس، کهنه نمی‌شود، بلکه هر روز شاداب‌تر است؟ امام در پاسخ فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۴ زیرا که حق تعالی قرآن را از برای زمانی دون زمانی و از برای مردمی دون مردم دیگر قرار نداده است. پس قرآن در هر زمان جدید است و نزد هر قومی تازگی دارد تا روز قیامت.

۴. ۳. اگر از جانب غیر خدا بود...

«فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱
خداوند سبحان فرمود: اگر این کتاب از سوی غیر خدا بود اختلافات بسیاری در آن می‌یافتند.

۵. اوصاف قرآن

۱. ۵. ظاهری زیبا

«وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ»^۲
قرآن ظاهرش بسیار زیبا و شگفت آور است.

۲. ۵. عمیق باطن

«وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ»
باطن آن عمیق است.

۳. ۵. شگفتی‌های قرآن

«لَا تَفْنَىٰ عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ»^۳
نکات شگفت آور قرآن هرگز فانی نمی‌شود و اسرار نهفته آن هرگز پایان نمی‌پذیرد.

۴. ۵. کشف ظلمات‌ها

«وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ»
ظلمات و تاریکی‌ها جز در پرتو نور قرآن برطرف نخواهد شد.

نکته‌ها

- این جمله اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن دارد، الفاظش بسیار موزون، تعبیرات بسیار حساب شده و آهنگ آیات، آهنگی مخصوص به خود دارد.^۴
- قرآن کتابی است که ریشه در علم بی‌نهایت الهی دارد، از این رو همچون کتاب طبیعت که اسرارش بی‌پایان است، باطنی عمیق دارد که بدون استمداد از منبع وحی کسی توان دستیابی به آن را ندارد.

۱. نساء، ۸۲.

۲. اُنِيقٌ: زیبا؛ از ماده «انق» (بر وزن رَمَقَ) به معنی شیء زیبا و شگفت آور است و گاه به معنی فرح و سرور نیز به کار رفته، چرا که لازمه مشاهده اشیای زیبا و شگفت آور است؛ الفرح و السرور.

۳. عَجَائِبُهُ: جمع عجیب و بر امر شگفت دلالت دارد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۳۴.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۳۵.

۲. همان، ص ۶۳۷.

۳. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۰.

۴. همان.



خطبه ۱۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از صفین در مسجد کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: اشعث بن قیس (منافق و دشمن)

علت ایراد سخن: اظهار نظر بی تأمل در ضمن سخنان امام علی (ع)

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: کلام صریح و قاطع از سوی امام علی (ع)^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۶.

پیشگفتار خطبه

مخاطب در این کلام «اشعث بن قیس» است. او را به مناسبت موهای ژولیده‌ای که داشت «اشعث» نامیدند، تا آنجا که اسم اصلی او به فراموشی سپرده شد. وی در زمان پیامبر اکرم (ص) مسلمان شد. با خواهر ابوبکر، ام فروه، که نابینا بود ازدواج کرد و از این زن چهار پسر آورد. یکی از آنها محمد بود که با امام حسین (ع) و یارانش در کربلا به مقابله برخاست و دختری به نام «جعده» داشت که امام مجتبی (ع) را مسموم ساخت.

امیرمؤمنان علی (ع) در حالی که بر منبر بود، نوشته‌ای بیرون آورد که کلامی از رسول خدا (ص) بر آن بود: «الْمُسْلِمُونَ تَتَكَفَوُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱ خون مسلمانان با یکدیگر برابر است

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۱-۱۹، ابواب القصاص، باب ۴ و ۸.

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ، حَايَكُ ابْنُ حَايَكٍ، مُتَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ. وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى، فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَلَا حَسْبُكَ وَ إِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَنْفَ لَحَرِيٍّ أَنْ يَمُوتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ.

۱. پاسخ امام به اشعث

«وَمَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟»

تو چه می فهمی چه چیز به سود من است یا به زیان من؟

نکته

- اشاره به اینکه تو اصلاً مفهوم سخن مرا نفهمیدی و قدرت تشخیص سود و زیان را نداری. به طبع حق داوری و سنجش کلام من را هم نخواهی داشت، چون مقصود مرا درک نکرده ای که بخوای در جای نقادان بنشینی.^۱

۲. لعنت فرستادن امام بر اشعث

«عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ!»^۲

لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان بر تو باد!

مشابه

- ◇ ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^۳ و تا روز جزا بر تو لعنت باشد.
- ◇ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۴ کسانی که نشانه های روشن، و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم، نهفته می دارند، آنان را خدا لعنت می کند، و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند.

۱. حَايَكُ: بافنده؛ از ماده «حُوك» به معنای با نخوت حرکت کردن.

۲. لَعْنَةُ: به معنای لعنت؛ از ریشه لَعَنَ به معنای دور کردن و راندن؛ لعنک الله نوعی نفرین است یعنی از رحمت خدا به دور باشی و این رحمت از تو مضایقه شود.

۳. حجر، ۳۵.

۴. بقره، ۱۵۹.

و همگی به منزله یک دست در مقابل دشمنان هستند؛ کسی که بدعتی در دین خدا بگذارد یا بدعت گذاری را پناه بدهد، لعنت خدا و همه مردم بر او باد.

«اشعث بن قیس» منافق، با بی ادبی تمام در اینجا صدا زد: «هذا والله عليك ولالك» این به خدا سوگند به زیان تو است نه به سود تو! حضرت نگاهی به او کرد و این خطبه را در جواب او فرمود و با صراحت تمام او را به همه مردم معرفی کرد.

۳. شناساندن خائن خودپرست

«حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ!»^۱

ای بافنده (دروغ) فرزند بافنده!

مشابه

◊ «إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَحُوكُ الْكُذِبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ»^۲ حائک کسی است که دروغ بر خدا و پیامبر ﷺ می‌بافد.

۴. منافق و کافر زاده بودن اشعث

«مُتَافِقُ ابْنُ كَافِرٍ!»

و ای منافق فرزند کافر!

مشابه

◊ «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»^۳ و مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند، عذاب کند.

◊ «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۴ چون منافقان نزد تو آیند گویند: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند.

نکته

• در اینکه منظور از «حائک» در اینجا چیست، چند قول آمده: ۱. بعضی آن را بر معنی ظاهر لغوی حمل کرده و گفته‌اند به شغل اشعث و پدرش اشاره دارد و این شغل در آن زمان مخصوص قشر بسیار پایینی از اجتماع بوده که از معارف دینی و آداب اجتماعی و تمدن، دور بودند؛ ۲. بعضی آن را به معنی انسان متکبر و خودخواه دانسته‌اند، چرا که یکی از معانی «حائک» در لغت، کسی است که با تکبر راه می‌رود؛ ۳. بعضی دیگر آن را اشاره به معنی کنایی آن می‌دانند و می‌گویند منظور از «حائک» (بافنده) کسی است که



سخنان باطلی را به هم می‌بافد و بافنده دروغ و کذب است.^۱ نزد امام صادق (ع) سخن از «حائک» به میان آمد. امام (ع) فرمود: «انه ملعون» حائک ملعون است. سپس در تفسیر آن چنین فرمود: «إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَحُوكُ الْكُذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَعَلَى رَسُولِهِ» حائک کسی است که دروغ بر خدا و پیامبر ﷺ می‌بافد.^۲ بعضی از آگاهان، اشعث را در عصر علی (ع) به «عبدالله بن ابی» در عصر پیامبر ﷺ که از سران منافقان آن زمان بوده، مقایسه کرده‌اند.^۳

۵. اسارت کفر و اسلام حائک

«وَاللَّهُ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرَ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى! فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبُكَ!»

به خدا سوگند یک بار کفر، تو را اسیر کرد و بار دیگر اسلام و مال و حسب تو نتوانست تو را از هیچ یک از این دو اسارت آزاد سازد!

نکته‌ها

- اسارت در جاهلیت؛ ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «چنین است که پدر اشعث به نام قیس به وسیله قبیله بنی‌مراد کشته شد. فرزندش اشعث به خون‌خواهی او برخاست و به اتفاق طایفه کنده حمله را آغاز کردند ولی به جای قبیله بنی‌مراد اشتباهاً به قبیله بنی‌حارث حمله نمودند. طایفه بنی‌کنده شکست سختی خوردند و اشعث اسیر شد و در برابر دادن صدها شتر آزاد گردید.»
- خیانت اشعث در اسارت اسلام؛ بعد از رحلت پیامبر ﷺ، اشعث در صفوف مرتدین قرار گرفت و ضد اسلام و مسلمین قیام کرد، گروهی از لشکریان اسلام آن‌ها را محاصره کردند. او شبانه نزد فرمانده لشکر اسلام آمده، تقاضای امان کرد و تسلیم شد و بعضی گفته‌اند تقاضای امان برای ده نفر از خانواده خود کرد و بقیه را که هشتصد نفر بودند تسلیم سپاه اسلام نمود مسلمانان انتقام سختی از سپاه اشعث گرفتند.^۴ طبری در تاریخ می‌نویسد: روی همین جهت، هم مسلمانان او را لعن می‌کردند و هم اسیران طایفه خودش؛ تا آن‌جا که زنان طایفه‌اش او را «عرف النار» نامیدند (عرف النار به معنی یال‌های آتش است) این سخن را به کسانی می‌گفتند که مرتکب خیانت شوند (چرا که اشعث

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۴۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۳. به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و همچنین شرح عبده مراجعه شود.

۴. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۶.



بزرگ‌ترین خیانت، آتش میان معرکه، را درباره قبیله خود انجام داد.^۱

۶. خشم گرفتن به نزدیکان موجب بی‌اعتمادی

«وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحَرِيٌّ أَنْ يَمُقَّتَهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا يَأْمَنُهُ الْأُبْعَدُ!»^۲

آن کس که شمشیرها را به سوی قبیله‌اش هدایت کند و مرگ را به جانب آنان سوق دهد، سزاوار است که نزدیکانش به او خشم ورزند و بیگانگان به او اعتماد نکنند!

نکته

- حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ لَا أَنَّتَى أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفَرَ بَعْدُوهُ قَتَلَهُمْ لَصَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرٍ»^۳ اگر نه به‌خاطر این بود که من ناخوش دارم افرادی بگویند: محمد صلی الله علیه و آله از گروهی کمک گرفت و پس از پیروزی بر دشمنان، یاران خود را کشت، گردن گروه زیادی را می‌زدم.



خطبه ۲۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: عبرت‌گیری و بصیرت‌یابی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۷.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام به همه هشدار می‌دهد که از خواب غفلت بیدار شوند و کوتاهی‌های خود را در طریق اطاعت و بندگی جبران کنند و از تاریخ گذشته عبرت بگیرند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۵۰.

۲. الْحَتْفُ: مرگ؛ جمع آن حتوف به معنی مرگ بدون زدن و کشتن است؛ الموت و استعاره. لَحَرِيٌّ: سزاوار است؛ از ریشه اَحْر به معنای شایسته است که احر فعل امر است و مراد از آن تعجب است؛ حری: جمع آن احر یا و حرایا به معنای سزاوار، شایسته. تَحَرِيٌّ: خواستار چیزی شد که سزاوارتر است یا خواستار بهترین کار از میان دو کار شد.

أَنْ يَمُقَّتَهُ: که او را مبعوض بدارد، از ماده مقت به معنای بغض و نفرت است.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۳۸.

زندگی و تعادل روانی به هم خواهد خورد. در آن صورت رفتن به طرف خدا و اعمال صالح، کمال و امتیازی برای افراد محسوب نخواهد شد.

۳. مردگان شاهدان حقایق

«وَقَرِيبٌ مَّا يُطْرَحُ الْحِجَابُ»

اما به زودی پرده‌ها کنار می‌رود و شما نیز آن وضع وحشتناک را مشاهده خواهید کرد.

نکته

- تعبیر به قریب بودن مرگ و حوادث پس از آن به دلیل کوتاهی دوران زندگی و ناچیزی آن نسبت به حیات جاودانه پس از مرگ است.

مشابه

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱ تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.

۴. باز بودن راه بصیرت

«وَلَقَدْ بَصَّرْتُكُمْ إِنَّا أَبْصَرْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنَّا سَمِعْتُمْ، وَهَدَيْتُمْ إِنَّا اهْتَدَيْتُمْ»

اگرچشم بصیرت بگشایید وسایل بینایی شما فراهم است و اگر گوش شنوا داشته باشید سخنان حق به گوش شما رسانده شده و اگر اهل هدایت باشید وسایل هدایت فراهم گشته است.

نکته

- حکمت و عدل الهی موجب می‌شود که هیچ بنده‌ای بدون اتمام حجت و آشنایی با راه حق و باطل از طریق بعثت پیامبران الهی، مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

مشابه

﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ۖ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲ پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد، و شما در این هنگام می‌نگرید، تکذیب نمی‌کنید؟ ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی شما نمی‌بینید.

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۳ دل‌هایی دارند که با آن دریافت نمی‌کنند و

۱. ق، ۲۲.

۲. واقعه، ۸۳ تا ۸۵.

۳. اعراف، ۱۷۹.

فَاتَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ لَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَ قَرِيبٌ مَّا يُطْرَحُ الْحِجَابُ وَ لَقَدْ بَصَّرْتُكُمْ إِنَّا أَبْصَرْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنَّا سَمِعْتُمْ وَ هَدَيْتُمْ إِنَّا اهْتَدَيْتُمْ وَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرَ وَ رُجِزْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ وَ مَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ.

۱. آثار مشاهدات برزخ

«فَاتَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ»^۱
اگر شما آن‌چه را که مردگانتان بعد از مرگ مشاهده کرده‌اند می‌دیدید، شیون می‌کردید و وحشت می‌نمودید و (به دنبال آن) به سخن حق گوش فرا می‌دادید و اطاعت می‌کردید.

مشابه

﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارُهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۲ و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند که عذاب سوزان را بچشید.

﴿وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾^۳ و سكرات مرگ، حقیقت را آورد؛ این همان است که از آن می‌گریختی!

۲. پنهان بودن از عالم برزخ

«وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا»

ولی آن‌چه آن‌ها دیده‌اند از شما مستور و پنهان است.

نکته

- خداوند مرگ و حوادث پس از آن را برای انسان در پرده‌ای از ابهام نگه می‌دارد و آن را علنی نمی‌کند. اگر صحنه‌های وحشتناک پس از مرگ برای انسان آشکار شود، آرامش

۱. عَايَنْتُمْ: دیده‌اند؛ از ریشه معاينه و عین به معنای دیدن است. (أصبته بیدی و عینی).

لَجَزَعْتُمْ: بی تاب می‌شدید؛ ناله می‌کردید؛ «جزع، یجزع»: در برابر آن تاب نیاورد و جزع و فرع کرد؛ الرَّجُلُ جَزَعًا من باب تعب ضعف عن حمل ما نزل به فلم یجد به صبرا.

وَهَلْتُمْ: وحشت می‌نمودید؛ از ماده «وَهَلَ، يُوْهَلُ» به معنای ترس و وحشت.

۲. انفال، ۵۰.

۳. ق، ۱۹.

چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آن‌ها همان غافل‌ماندگان‌اند.

۵. حوادث نشان دهنده عبرت‌ها

«وَبِحَقِّ أَقُولَ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتَكُمْ الْعِبْرَ»^۱

به حق می‌گویم که حوادث عبرت‌انگیز، خود را آشکارا به شما نشان داده است!

مشابه

﴿وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ۖ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲ شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آن‌ها عبور می‌کنید و همچنین شبانگاهان، آیا نمی‌اندیشید؟
﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ۖ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ۖ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاهْكِينَ ۖ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾^۳ چه باغ‌ها و چشمه‌سارانی بر جای نهادند و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو نعمتی که از آن برخوردار بودند. این چنین و آن‌ها را به مردمی دیگر میراث دادیم.

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۴ قطعاً پیش از شما سنت‌هایی سپری شده است. پس، در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۵ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

﴿وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۶ و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم،

۱. جَاهَرْتَكُمْ: شما را آشکارا نشان داده. از ماده «جهر». جَهَرَ الْأُمْرُ: آن امر را آشکار کرد.

العِبْرَةُ: عبرت‌ها. جمع عبرة از ریشه «عبر» به معنای گذار و رفتن به جای دیگر. به اشک عبرة می‌گویند؛ زیرا از چشم گذر می‌کند و بر گونه سرازیر می‌شود و بر دامن می‌افتد؛ عابر را نیز به این نام خوانند زیرا مسیری را طی می‌کند.

۲. صافات، ۱۳۷-۱۳۸.

۳. دخان، ۲۵-۲۸.

۴. آل عمران، ۱۳۷.

۵. یوسف، ۱۱۱.

۶. حشر، ۲۱.

باشد که آنان بیندیشند.

۶. نهی شدن از ممنوعات

«وَرُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ»^۱

با صدای رسا و مؤثر (از آن چه ممنوع است) نهی شده‌اید.

مشابه

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ﴾^۲ به اندازه کافی برای نهی و انزجار آن‌ها از بدی‌ها، اخبار (امت‌های پیشین) به آن‌ها رسیده است.

۷. ابلاغ فرمان خداوند توسط انسان

«وَمَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ»^۳

و هیچ‌کس بعد از رسولان آسمان (فرشتگان) جز بشر عهده‌دار تبلیغ از سوی پروردگار نخواهد بود.

نکته

• اشاره به اینکه شما در انتظار چه نشسته‌اید؟ منتظرید که فرشتگان آسمان بر شما نازل شوند و آیات الهی را بخوانند؟ همان‌گونه که بهانه‌جویان از کفار در عصر رسول خدا ﷺ می‌گفتند: ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ اگر تو راست می‌گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی‌آوری؟^۴ قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید: ﴿مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ﴾^۵ ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و در آن هنگام دیگر مهلتشان ندهند.

۱. مُرْدَجَرٌ: مورد نهی قرار گرفته؛ از ماده «زجر» است که به معنی بازداشتن از کاری است؛ نهی کردن؛ الْمُتَعَطِّ مَفْتُعِلٌ مِنَ الزَّجْرِ، أَبْدَلَتِ النَّاءُ دَالًا لِيَوَافِقَ الزَّاي بِالْجَهْرِ قَالَ سَبْحَانَهُ: وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ، أَيِ مُتَعَطِّ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَصْدَرِ أَيْ ازْدَجَارٍ عَنِ الْكَفْرِ وَتَكْذِيبِ الرَّسْلِ.

۲. قمر، ۴.

۳. رُسُلِ السَّمَاءِ: ملائک، فرشتگان.

۴. حجر، ۷.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۶۱.

۶. حجر، ۸.



مشابه

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۱ بگو: من هم مثل شما بشری هستم و به من وحی می‌شود.



خطبه ۲۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل خلافت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: آموزش‌های اولیه در باب اصول بنیادین
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: توجه به مرگ^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۳

پیشگفتار خطبه

این خطبه کوتاه که در چند جمله بیان شده است دارای فصاحت و بلاغت بالایی است؛ حضرت، مردم را به مسئله معاد و دادگاه بزرگ عدل الهی متوجه می‌سازد و از این طریق، مسئولیت‌های بزرگی را که در دوران خلافتش دارند به آن‌ها متذکر می‌شود و از هرگونه نفاق و دورویی و کارشکنی و اختلاف، برحذر می‌دارد.

مرگ شما را با قوت تعقیب می‌کند و از پس سر می‌راند.^۱

مشابه

♦ «وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَلَا يَقُوتُهُ طَائِبُهُ وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ»^۲ به درستی که تو شکار مرگی؛ صید مرگی که گریزنده از آن را نجاتی نیست، و از دست خواهنده‌اش بیرون نرود، و ناگزیر او را بیابد.

♦ «وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَزْتُمْ مِنْهُ أَذْرَكُمْ وَهُوَ الزَّمْ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ»^۳ و شما شکار مرگید؛ اگر نزدش بایستید به چنگتان آورد و اگر از آن بگریزید شما را دریابد، پس او از سایه‌تان با شما همراه‌تر است.

♦ «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَقْلُوا الْعُرْجَةَ [الْعُرْجَةَ] عَلَى الدُّنْيَا وَانْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَحْضُرُ تَكُمُ مِنَ الرَّادِّ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقِبَةً كَثُوداً وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً»^۴ خدا شما را رحمت کند، مجهز شوید که شما را برای کوچ کردن دعوت کرده‌اند، میل ماندن در دنیا را کم کنید، و با توشه شایسته‌ای که دارید به سوی خدا باز گردید، که پیش روی شما گردنه‌ای سخت، و منازل ترسناک و هول‌آور است.

♦ «كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا وَشَهِيدٌ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا»^۵ با هر کسی راننده و گواهی است. راننده به سوی محشرش می‌راند و گواهی دهنده بر اعمالش گواهی می‌دهد.

۲. سبکباری

«تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»^۶

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. همان، نامه ۲۷.

۴. همان، خطبه ۲۰۴.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۶. تَخَفُّوا: سبکبار شوید؛ از ماده خَفَّ (بر وزن فَلَسَ) بمعنی سبکی است. خفیف در مقابل ثقیل است؛ تخفیف بمعنی سبک کردن است؛ استخفاف: طلب سبکی است؛ (أَخَفَّ، إِخْفَافاً): سبک بار یا سبک بال یا ناتوان شدن؛ الْأَخْفَ: آنکه وزن کمتری دارد، ناچیزتر، بی‌اهمیت؛ (اسْتَخَفَّ، اسْتِخْفَافاً): او را سبک یافت، او را از راه حق منحرف کرد، او را نادان شمرد.

تَلْحَقُوا: برسید؛ ملحق شوید؛ از ماده لَحَقَ بمعنی ادراک.

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ؛ تَخَفُّوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَكُمْ آخِرُكُمْ.

۱. معاد و دادگاه بزرگ الهی

«فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ»^۱

قیامت پیش روی شماست و مرگ شما را از پشت سر می‌راند.

نکته‌ها

- تعبیر به «الْغَايَةَ» در مورد رستاخیز و بهشت و دوزخ، به خاطر آن است که زندگی این جهان، مقدمه‌ای است برای حیات ابدی در جهان دیگر.^۲
- حرکت انسان دارای غایت و هدفی است که پیش روی اوست. درواقع انسان بیهوده آفریده نشده است باید تمام تلاش خود را مصروف دارد تا همواره خود را در راستای رسیدن به آن هدف نهایی تنظیم کند.^۳
- منظور از «السَّاعَةَ» قیامت است؛ «ساعة» امری است که در لحظه اتفاق می‌افتد و نیاز به مقدمات و برنامه زی قبلی ندارد؛ پس اینکه در پشت سر انسان قرار دارد و انسان را حرکت می‌دهد، مرگ است که دم به دم در تعقیب انسان است.^۴
- منظور از «تحدوکم» این است که چون انسان‌ها اشتیاقی به مرگ ندارند، مرگ از پس سر آن‌ها را به‌سوی خط پایان‌شان سوق می‌دهد و می‌راند. بنابراین امام می‌فرماید که هدف پیش روی شماست، اما مجال وسیعی ندارید و فرصت در حال از دست رفتن است، پس

۱. الْغَايَةُ: هدف؛ مقصود و نهایت حرکت؛ انتهای کار را غایت می‌گویند.

أَمَامَكُمْ: پیش روی شماست.

وَرَاءَ: پشت سر

السَّاعَةُ: قیامت؛ لحظه‌ای از زمان است، لذا چون شکل گرفتن قیامت از اموری است که یک‌باره واقع می‌شود، از آن به «ساعة» تعبیر می‌شود.

تَحْدُوكُمْ: شما را با شتاب سوق می‌دهد؛ از ماده «حدو» و «حدی» به‌معنای از پشت سر راندن و سوق دادن و به حرکت وادار کردن است؛ الابل و بها حدوا إذا زجرها و غتی لها لیحثها علی السیر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۷.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۰۵.

۴. همان، ص ۴۰۸.



سبکبار شوید تا به قافله برسید.

نکته

• این جمله، سبک زندگی متعالی را به انسان آموزش می‌دهد، چرا که امروزه علل بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی که عواقب وخیمی را برای زندگی بشر به بار آورده فرهنگ سنگین‌باری و فرهنگ تجمل‌گرایی و مدگرایی است.

مشابه

◇ کلام سلمان هنگام نزول سیل: «هكذا ينجو المخففون يوم القيامة»^۱ سبکباران در روز قیامت، این‌گونه اهل نجات می‌شوند.

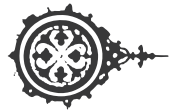
۳. مجموعه جهان در حکم یک کاروان

«فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ»

پیشینیان را برای رسیدن بازماندگان، نگه داشتند.

نکته

• این جمله، اشاره به این دارد که مجموعه جهان بشریت، در حکم قافله واحدی است که گروهی در پیشاپیش آن در حرکت بوده‌اند و گروهی در وسط و گروهی در آخر این قافله؛ و همه، یک مسیر را طی می‌کنند و در رستاخیز بزرگ به هم ملحق می‌شوند.^۲



خطبه ۲۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در ذی قار، سال ۳۶ هجری

مخاطب: سپاهیان (یاران و هم‌زمان)

علت ایراد سخن: پس از بازگشت فرستادگان امام از نزد ناکثین

موضوع: سیاسی، اعتقادی، تاریخی

ویژگی: خصوصیات ناکثین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۰

پیشگفتار خطبه

این خطبه، ناظر به آتش افروزان جنگ جمل، یعنی طلحه، زبیر و یاران آنها است. طلحه و زبیر هوای حکومت در سر داشتند، اما علی علیه السلام را آماده واگذاری بعضی از مناصب مهم حکومتی به خودشان ندیدند. از این رو، تحت تأثیر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی، بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند، گروهی از مردم را پیرامون خود جمع کرده، عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، را نیز با خود همراه نمودند. سپس به عنوان خون‌خواهی عثمان، قیام کردند و «بصره» را که به جهاتی، برای این کار آمادگی داشت به عنوان مرکز توطئه‌های خود برگزیدند.

۱. منهاج البراعه، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۹.

نکته

- «حزب الشیطان» اشاره به افرادی دارد که به اسارت هواهای نفسانی درآمده‌اند و برای رسیدن به اهداف نامشروع و مطامع نفسانی، دست به هرکاری می‌زنند. نقطه مقابل حزب الشیطان، «حزب الله» است که نه تنها در برابر خواهش‌های نفسانی مقاومت می‌کنند، بلکه گاهی رضایت نزدیک‌ترین افراد را نیز نادیده می‌گیرند.

مشابه

- ♦ ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ اینان اند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاران اند.
- ♦ ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲ و کسانی که خدا و رسولش و مؤمنان را به سرپرستی و دوستی بپذیرند [حزب خدایند] و یقیناً حزب خدا پیروزند.
- ♦ ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۳ شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطان اند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکاران اند.

۲. بی‌انصافی اصحاب جمل

﴿وَاللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِيفًا﴾^۴

به خدا سوگند! آن‌ها (اصحاب جمل) هیچ خلاف و منکری از من سراغ ندارند، و انصاف را میان من و خود، حاکم نکرده‌اند.

نکته‌ها

- تأکید امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اصل لزوم رعایت انصاف، به عنوان اصلی اخلاقی و عمومی است که خردمندان و وجدان‌های بیدار مردم، نسبت بدان قضاوت می‌کنند.
- روح بی‌انصافی آن است که جنایتی را که خود مرتکب شدی به گردن دیگران بیفکنی.

۱. مجادله، ۲۲.

۲. مائده، ۵۶.

۳. مجادله، ۱۹.

۴. نَصِيفًا: انصاف دهنده؛ عادل؛ «نِصْف» (بر وزن جِسم) هر دو به معنای انصاف و عدالت و حد اعتدال است و این که به نیمی از هر چیزی نصف گفته می‌شود، به همین دلیل است؛ بتثلیث النون و سکون الصاد اسم بمعنی الانصاف.

أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ وَ اللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصِيفًا وَ إِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، [فَإِنَّ] فَلَيْنُ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ [إِنْ] لَيْنُ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ إِنَّ أَغْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ. يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ وَ يُحْيُونَ بِدَعَةٍ قَدْ أَمِيتْتُ، يَا خَبِيَّةَ الدَّاعِي مَنْ دَعَا وَ إِلَامَ أَجِيبَ وَ إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِيهِمْ فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَ كَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ وَ نَاصِرًا لِلْحَقِّ وَ مِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ [بَعْثَتُهُمْ] إِلَيَّ أَنْ أُبْرِزَ لِلطَّعَانِ وَ أَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ هَبْلَتُهُمْ الْهَبُولُ لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أَهْدُدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أَزْهُبُ بِالضَّرْبِ وَ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

۱. لشکریان شیطان

«أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَ اسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ»^۱

آگاه باشید! شیطان، حزب خود را بسیج کرده و سپاهش را گرد آورده است تا بار دیگر، ظلم و ستم به وطنش باز گردد و باطل، به جایگاه نخستینش برسد!

۱. ذَمَّرَ: تشویق کرد؛ تحریک و تهییج کرد؛ برانگیخت؛ از ریشه تَزَمَّرَ به معنای تشویق و برانگیختن است. حِزْبُهُ: به جماعتی اطلاق می‌شود که دور کسی گرد آمده‌اند و از او تبعیت می‌کنند؛ یروی بالتخفیف و التشدید و هو الحث و الحصص، و التشدید دلیل التکثیر و المبالغة لَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الزَّيَادَةَ فِي الْبِنَاءِ لَزِيَادَةُ الْمَعْنَى.

اسْتَجَلَبَ: گردآوری کرد؛ از ریشه جَلَبَ به معنای راندن؛ جابه‌جا کردن و انتقال است. به کالایی که از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شود جَلِب می‌گویند؛ به ابر رقیق و نازکی که در آسمان حرکت می‌کند ولی آبی در خود ندارد و بارشی را به دنبال نمی‌آورد جُلْب می‌گویند. در اصطلاح عامیانه نیز به کسی که خط مشخصی ندارد و مدام و پی‌درپی به این سو و آن سو جابه‌جا می‌شود و موضع خود را عوض می‌کند «جَلَب» می‌گویند. استجلاب: مصدر است به معنای گرد آوردن؛ الشیء جلباً من باب ضرب و قتل، و الجلب بفتح الحاء فعل بمعنى مفعول و هو ما تجلبه من بلد إلى بلد. جَلْبَتُهُ: او را از جایی به جایی راند؛ او را از شهری به شهری برای تجارت آورد. الْمُجَلِب: اسم فاعل از اجلبه به معنای کِشنده؛ ساقه من موضع الى آخر و جاء به من بلد الى بلد للتجاره.

نِصَاب: اصل، ریشه، جایگاه؛ اول هر چیزی؛ از ماده «نصب» در اصل به معنای تثبیت چیزی در محلی است. اطلاق نصب بر خستگی و تعب، شاید به این دلیل است که انسان را در محل خود ساکن می‌کند؛ کل شیء أصله و الجمع نصب و أنصبه مثل حمار و حمر و أحمره.

آن‌ها خود، خون عثمان را ریختند و علی علیه السلام را مسئول آن دانستند.

۳. بهانه جویی اصحاب جمل

«وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ»^۱

آن‌ها (اصحاب جمل) حقی را از من مطالبه می‌کنند که خود، آن را ترک گفته‌اند و انتقام خونی را می‌طلبند که خود، آن را ریخته‌اند.

نکته

• این جمله عایشه معروف است که با صراحت دستور قتل عثمان را به مردم داد و گفت: «اقْتُلُوا نَعَثًا قَتَلَ اللَّهُ نَعَثًا»^۲ نعث را بکشید! خدا نعث را بکشد! منظور او از نعث، عثمان بود. این سخن را عایشه زمانی گفت که عثمان، عایشه را ناراحت کرد تا از شدت ناراحتی به مکه رفت.^۴

۴. قتل عثمان

۱. ۴. مسئولیت قتل عثمان

«إِنَّا إِنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ إِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ»^۵

اگر (فرضاً) من، در ریختن این خون، شریکشان بوده‌ام، آن‌ها نیز سهم بوده‌اند و اگر تنها، خودشان مرتکب این کار شده‌اند، مسئولیت این کار بر گردن خودشان است.

نکته

• امام تصریح می‌کنند که این جماعت باید آن‌قدر شجاعت داشته باشند که پای کار خود بایستند. در حالی که آن‌ها فراقنی کرده و امام را متهم به کاری می‌کردند که نه زمینه‌ساز

۱. دم: خون، هر چیزی که روی چیز دیگر بمالد.

سَفَكُوهُ: ریختند. «سَفَكَ، يَسْفِكُ» آب یا خون را ریخت. انْسَفَكَ: ریخته شد. سَفَاكَ: بسیار ریزنده.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۱۵.

۳. نام مرد مصری درازریش و عثمان را نیز به سبب طول ریش بدو تشبیه کردند.

۴. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵، ص ۷۹.

۵. وَلَوْهُ: متصدی و مرتکب آن شدند؛ لشیء و علیه ولایة من باب حسب إذا ملک أمره.

التَّبِعَةُ: تعقیب شخص مجرم؛ نتیجه بدکار بد؛ لی قبل فلان تبعة و هی الشیء الذی لک فیه بغیة شبه ظلامة و نحوها.

آن بود و نه به آن رضایت داشت.^۱

۲. ۴. مصداق اصلی قتل عثمان

«وَإِنَّ أَكْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ»

و بزرگ‌ترین دلیلشان به ضرر خود آن‌هاست.

نکته

• آن‌ها به این بهانه (خون‌خواهی عثمان) در بصره جمع شده‌اند و علم آشوب برافراشته‌اند؛ اما خود باید پاسخ‌گوی پرسشی باشند که مطرح کرده‌اند و درواقع جایگاه آن‌ها جایگاه متهم است نه قاضی.^۲

۳. ۴. انگیزه اصلی قتل عثمان

«يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَ يُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ»^۳

(اصحاب جمل) از پستانی که خشک شده شیر می‌دوشند و بدعتی را که مرده زنده می‌دارند.

نکته‌ها

• اگر امیرالمؤمنین علیه السلام همچون عثمان به طمع‌ورزی‌های امثال طلحه و زبیر جواب مثبت می‌داد، با مشکلاتی همچون جنگ جمل و صفین مواجه نمی‌شد. ولی در آن صورت، حکومتی دینی با معیارهای قرآنی تشکیل نمی‌گردید.

• منظور از مادری که شیر خود را قطع کرده همان سنت‌های جاهلی و بدعت‌ها و تعصب‌هایی است که قبل از اسلام وجود داشت و براساس آن، برای رسیدن به حکومت و یا حمایت از گروه خاصی، به هر وسیله غیر اخلاقی متوسل می‌شدند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این جمله می‌گوید که آن دوران گذشت و شیر آن مادر قطع شد و دیگر جای توسل به بهانه‌های واهی و دروغین برای رسیدن به خواسته‌های نامشروع نیست، چرا که امروز دوران علی است نه عصر جاهلیت که هر بی‌قانونی قابل اجرا باشد. اهل جمل باید بدانند دیگر دوران جماعت خودبترین گذشت که بخواهند از پستان بیت المال بدوشند

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۲۴.

۳. يَرْتَضِعُونَ: می‌دوشند؛ می‌خواهند بدوشند. «رَضَعَ، يُرَضِعُ»: به همراه او از پستان شیر خورد. اَرْضَعَ: او را وادار

به شیر خوردن از پستان مادر کرد.

فَطَمْتُ: بچه را از خود دور کرده و پستان او خشکیده است؛ الصَّبِيُّ من باب ضرب إذا فصله عن الرضاع.

و بهره به ناحق ببرند.^۱

۵. پیش‌بینی نتیجه جنگ جمل

«يَا حَبِيبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَ الْإِمَامُ أُجِيبُ!»^۲

واه چه دعوت کننده زیانکاری، راستی چه کسی دعوت می‌کند و مردم (ناآگاه) چه دعوتی را اجابت می‌کنند؟!

نکته

- منظور از داعی در اینجا، طلحه یا زبیر است که مردم را دعوت به شورش ضد امام علیه السلام کردند. تعبیر «مَنْ دَعَا» اشاره‌ای به تحقیر آن‌ها است و جمله «إِلَامُ أُجِيبُ» اشاره به تحقیر گروهی است که چشم و گوش بسته، به دنبال آن‌ها راه افتادند.^۳

۶. راضی به علم الهی

«وَ إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عِلْمِهِ فِيهِمْ»

من به حجت الهی و علم او درباره این گروه راضی‌ام.

نکته‌ها

- جمله «عِلْمِهِ فِيهِمْ» ممکن است اشاره به حدیث مشهوری باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «قَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ» یعنی من اکنون حجت بین خودم و آنان را همان قرار می‌دهم که علم خدا به آن است. ملاک من حکم خداست و به آن گردن می‌نهم.^۴
- روشن است کسی که راضی به رضای خدا و آگاه از آینده این‌گونه حوادث دردناک، و شکست و نومیدی دشمنان باشد، روحی دارد مملو از رضایت، خشنودی و آرامش.^۵

مشابه

﴿وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن‌ها صلح دهید، و اگر یکی از آن‌ها دوبر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۷. تهدید امام

«فَإِنْ أَبَوْا اعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ»^۲

اگر نافرمانی کنند شمشیر را نثارشان می‌کنم.

نکته

- این جمله امام علیه السلام به این اشاره دارد که اگر اصحاب جمل از داوری و قضاوت به حکم و علم الهی امتناع کردند من تیزی شمشیر خود را به آن‌ها هدیه می‌کنم.^۳

۸. درمان بی‌منطقی

«وَ كَفَى بِهِ شَافِيَا مِنَ الْبَاطِلِ وَ نَاصِرَا لِلْحَقِّ»

همان شمشیری که بهترین درمان باطل و یار و یاور حق است.

نکته‌ها

- اینکه می‌گویند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در یک دست خود قرآن را گرفته و در دست دیگر شمشیر را، بیان یک واقعیت مسلم در حکومت‌های الهی است.^۴
- در واقع، جمله «شَافِيَا مِنَ الْبَاطِلِ» و جمله «وَ نَاصِرَا لِلْحَقِّ» لازم و ملزوم هم‌اند؛ چرا که درمان باطل، سبب یاری حق و یاری حق، سبب فرو نشستن باطل است. این درمان وقتی با منطق ممکن نشد، با شمشیر خواهد شد.^۵

مشابه

﴿وَ أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ﴾^۶ آخرین دوی زخم‌های غیر قابل علاج، داغ کردن است.

۱. حجرات، ۹.

۲. حَدَّ السَّيْفِ: لبه شمشیر؛ تیزی شمشیر؛ الموضع القاطع منه.

۳. . فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۳۰.

۴. . پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۶.

۵. . همان.

۶. . وسایل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۲۶.

۱. منهاج البراعه، ج ۳، ص ۳۱۰.

۲. حَبِيبَةُ: نومیدی، سرخوردگی و یاس. «يَا حَبِيبَةَ الدَّاعِي»: دعوت کننده زیانکار. إِلَامُ: به چه چیزی؟

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۳.

۴. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۶۰.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۴.

نفرین می‌کند که ناکام گردند.^۱

• امام می‌گوید که حتی مشرکان عرب مرا به خوبی می‌شناختند و مرا به جنگ و مبارزه تهدید نکردند، حال شما که این همه با من بوده‌اید و ادعای مسلمانی داشته، من و سابقه جنگی مرا می‌شناسید، چرا تهدید می‌کنید؟!^۲

• منظور از «إِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» یکی از دو نیکی است که در آیه شریفه ۵۲ از سوره توبه آمده است: «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» بگو: آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارید!^۳

• گروهی از مفسران نهج البلاغه معتقدند که جمله «وَإِنِّي لَعَلِي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي» و جمله «وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي» یک مفهوم را می‌رسانند و تأکید یکدیگر می‌باشند. ولی حق این است که این دو جمله، از قبیل بیان عام بعد از خاص و ناظر به دو مفهوم است. جمله «وَإِنِّي لَعَلِي...» در حقیقت به منزله دلیلی بر شجاعت علی (علیه السلام) است؛ یعنی: «دلیل قاطعیت من آن است که به باور قطعی رسیدم و مسیر و مقصد پیش روی من کامل است»^۴

امام در خطبه دیگری، تکلیف آتش افروزان جنگ جمل را روشن کرد و فرمود «اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَةَ نَكَثَ بَيْعَتِي وَآلَبَ عَلَى عُثْمَانَ حَتَّى قَتَلَهُ ثُمَّ عَصَاهَنِي بِهِ وَرَمَانِي اللَّهُمَّ فَلَا تُمَهِّلْهُ اللَّهُمَّ إِنَّ الزُّبَيْرَ قَطَعَ رَحِمِي وَنَكَثَ بَيْعَتِي وَظَاهَرَ عَلَى عَدُوِّي فَأَكْفِنِيهِ الْيَوْمَ بِمَا شِئْتَ»^۵ خدایا! طلحه پیمان بیعتش با من را گسست و آنقدر بر ضد عثمان شوراند تا او را کشت و سپس تهمت ناروای کشتن او را به من نسبت داد. خدایا به او مهلت و مجال نده. خدایا زیر پیوند خویشاوندیش با مرا گسست و بیعت با من را شکست و از دشمنم پشتیبانی کرد پس امروز به هر گونه که می‌خواهی شرش را از من کفایت فرما.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵.

۹. اعلام جنگ از طرف اصحاب جمل

«وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ [بَعْثُهُمْ] إِلَيَّ أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّعَانِ وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ!»^۱

شگفتا! از من می‌خواهند که به میدان نبرد آیم و بر ضربه‌های شمشیر آنان شکیبایی ورزم.

نکته

- ابن ابی الحدید از ابو مخنف، مورخ معروف، نقل می‌کند هنگامی که فرستادگان علی (علیه السلام) از نزد طلحه و زبیر و عایشه بازگشتند، حامل پیام اعلان جنگ بودند.^۲
- طعان به معنای زدن با نیزه است کنایه از جنگیدن.

۱۰. نفرین امام

«هَبِلَتْهُمْ الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهْدِدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُزْهَبُ بِالضَّرْبِ، وَإِنِّي لَعَلِي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي»^۳

مادران در سوگشان به عزا بنشینند! من، کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند! چرا که من، به پروردگار خویش ایمان و یقین دارم و در دین و آیین خود، کمترین شک و تردیدی ندارم.

نکته‌ها

- با توجه به مفهوم «هبل» (به عزای فرزند نشستن)، جمله «هَبِلَتْهُمْ الْهَبُولُ» به این اشاره دارد: «شما، که این چنین در قضاوت و تدبیر خود گرفتار خطا و اشتباه روشن هستید، ارزش زنده ماندن ندارید و باید بمیرید و مادرانتان به عزایتان بنشینند» شبیه این جمله در ادبیات عرب، عبارت «ثَكَلْتَهُمُ الثَّوَاكِلُ» است که آن نیز به همین معنا است. امام آنان را

۱. أَنْ أُبْرَزَ: خارج شوم برای جنگ.

لِلطَّعَانِ: زدوخورد؛ ضربه زدن به چیزی است به طوری که در آن وارد شود و معمولاً در مورد ضربه زدن با نیزه به کار می‌رود و گاه به نیش زبان هم «طعن» گفته می‌شود؛ و در این جا کنایه از جنگ کردن است.

لِلْجَلَادِ: زد و خورد؛ از ماده جلد به معنای زدن شمشیر یا تازیانه است؛ واژه جلد به معنای درگیری و نبرد است؛ در اینجا کنایه از جنگ کردن است؛ المجادلة بآلة الحرب.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳. هَبِلَتْهُمْ الْهَبُولُ: زنی که بچه برایش نمی‌ماند و به مرگشان بنشیند؛ از ریشه هَبَلَ به معنای زنی که فرزندانش را از دست داده است. اهْبَلْ: آن مرد داغ فرزند دید. هَابِل و هَبُول یعنی زن داغ فرزند دیده؛ امه بکسر الباء ثکلتها؛ الْهَبُولُ: الثكول التي لم يبق لها ولد.

لَا أُزْهَبُ: ترسانده نمی‌شوم؛ از ماده (زَهَبَ يَرْهَبُ) به معنای ترسیدن. ارْهَبَ: او را ترسانید. راهب: ترسان.



خطبه ۲۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی

ویژگی: تقوا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۳.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام به موارد زیر می پردازد:

۱. تقسیم رزق و روزی در میان مردم، بر اساس یک تدبیر الهی است.
۲. توصیه می کند که اگر کسی بر دیگری برتری داشت، نباید مورد کینه و حسد قرار گیرد.
۳. انسان هر گاه صاحب مال و ثروتی شد، نباید مغرور گردد و دین و ایمان خود را فدای ثروت کند.
۴. مردم را به اخلاص در نیت و پاکی عمل و پرهیز از هرگونه ریا و خودنمایی، دعوت می کند.
۵. به پاره ای از مسائل اجتماعی از جمله استحکام بخشیدن به پیوندهای خویشاوندی و تعاون میان خویشاوندان برای مبارزه با مشکلات اشاره می فرماید و روی این مسئله تأکید می کند که انسان نباید خویشاوندان و نزدیکان خود را با بخل از دست دهد؛ چراکه در مشکلات تنها می ماند و گرفتار زیان های جبران ناپذیری خواهد شد.

ذات است، ج) تفاوت میان انسان‌ها امری محسوس و مشهود است، معمولاً انسان‌ها به سبب حب ذات خود نمی‌توانند برتری‌های دیگران را ببینند و تنها چیزی که می‌تواند عامل تحمل شود، علم به حکیمانه بودن کار خداوند در تدبیر امور عالم است.

مشابه

- ❖ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۱ و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.
- ❖ ﴿فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ و چون به کاری حکم کند، همین قدر به آن می‌گوید: «باش» بی‌درنگ می‌شود.
- ❖ ﴿وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۳ و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است.
- ❖ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۴ هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد.

تشبیه

مشبه: مواهب پروردگار

مشبه‌به: دانه‌های باران

وجه شبیه: امام علیه السلام مواهب پروردگار را به دانه‌های باران تشبیه می‌کند، چرا که دانه‌های لطیف باران به فرمان الهی به صورت‌های متفاوتی در زمین‌های مختلف نازل می‌شود. مثلاً در بعضی از زمین‌ها آن قدر می‌بارد که نه‌های عظیم جاری می‌شود و در بعضی در تمام سال مقدار ناچیزی می‌بارد.

۱. حجر، ۲۱.

۲. غافر، ۶۸.

۳. ذاریات، ۲۲.

۴. طلاق، ۳ و ۲.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ تَقْصَانٍ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ، فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ ذَنَاءَةً تَظْهَرُ، فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُعْزَى بِهَا لِنَاسٍ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ ثَوَجِبَ لَهُ الْمَغْنَمُ وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيُّ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ، إِمَّا دَاعَى اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسَبُهُ وَإِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ. فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَاحْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكُلْهُ اللَّهُ [إِلَى مَنْ] لِمَنْ عَمِلَ لَهُ. نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشَّهَدَاءِ وَمُعَايِشَةَ السَّعْدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.

۱. توجه به پیوستگی تدبیر پروردگار در کار جهان

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ تَقْصَانٍ»^۱

اما بعد، مواهب پروردگار، مانند قطره‌های باران، از آسمان به زمین نازل می‌شود و به هر کس سهمی زیاد یا کم [مطابق آن چه خداوند مقدر فرموده] می‌رسد.

نکته‌ها

- مفهوم واژه «الامر» در اینجا در مقابل نهی نیست بلکه به معنای شأن و کار است که در قرآن به معنای تدبیر امور از سوی خداوند در آیه پنج سوره سجده آمده است ﴿يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۲ در اینجا امام به امر رزق اشاره می‌کند؛ به عبارتی از میان تمام اموری که در دایره تدبیر الهی قرار می‌گیرد، امام موضوع رزق را بر می‌گزیند و به برخورداری انسان‌ها از مواهب این دنیا اشاره می‌فرماید.^۳ با توجه به اینکه: الف) انسان نیازمند زندگی اجتماعی است، ب) انسان گرفتار حب

۱. قَطَر: چکیدن؛ چون مصدر است ممکن است معنای جمع داشته باشد.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۴۵.

۳. همان، ص ۴۴۷.

۲. پرهیز از حسد و کینه

«فَإِنْ رَأَى أَحَدَكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً»^۱

هر گاه یکی از شما برای برادر خود برتری در همسر یا مال و فرزند یا جسم و جان ببیند مبادا فریب خورد و حسادت ورزد.

نکته

• منظور از فتنه در اینجا چیزی است که مایه فریب و فساد گردد؛ و آن واکنش‌ها و صفات منفی است که در بسیاری از افراد تهی دست در مقابل صاحبان مال و ثروت پیدا می‌شود. امام توصیه می‌کند که مبادا نفس در برابر این نگاه تحریک شود و آن را به شکل اعمال ناپسند نشان دهد.

۳. اوصاف انسان‌های دیندار پاک‌سرشت

۳.۱. آشکار نکردن زشتی

«فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ ذَنَاءَةً تَطْهَرُ»^۲

انسان مسلمان تا زمانی که مرتکب عمل زشتی نشده که از آشکار شدنش شرم‌منده گردد.

نکته

• منظور امام آن است که انسان مسلمان آبرومند کسی است که عمل زشت و رذیله‌ای که برخلاف موازین الهی است در جامعه آشکار نمی‌کند.

۳.۲. گناه و فساد عامل شرمساری انسان

«فَيُخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ»

[مسلمان مرتکب عمل زشت] هنگام یادآوری گناه دچار ذلت نفس و سرافکنندگی شود.

۱. غَفِيرَةً: فزونی؛ چیز انبوه و با اهمیت؛ از ماده «غفر» به معنای ستر و پوشش است و به همین جهت، بر آموزش و پوشاندن گناهان، غفران اطلاق می‌گردد و به مال فراوان نیز به‌خاطر اینکه بخش وسیعی از زندگی را زیر پوشش خود قرار می‌دهد و گاه عیوب را نیز می‌پوشاند «غفیره» می‌گویند. غُفران نیز از همین ماده است به معنای پوشاندن خطا و از میان بردن جرم انسان. می‌غفر: کلاه‌خودی است که سر را می‌پوشاند و از آن در برابر ضربه‌های دشمن محافظت می‌کند؛ هی ههنا الزیادة و الکثرة من قولهم للجمع الكثير الجَمُّ الغفیر و یروی عفوة من أهل أو مال و العفوة الخیار من الشيء یقال أكلت عفوة الطعام أى خیاره.

فِتْنَة: گرفتاری و ناراحتی.

۲. لَمْ يَغْشَ: دربرنگرفته باشد، مرتکب نشده باشد؛ فلانا کرَضی آناه.

ذَنَاءَةٌ: پستی؛ کار پست و ننگ آور.

نکته

• اولین اثر گناه و فساد آن است که انسان هنگام یادآوری گناه دچار ذلت نفس و شرمساری می‌شود.

۳.۳. خطر الگو شدن مسلمان گنهکار

«وَيُغْرِى بِهَا لِنَآمِ النَّاسِ»^۱

و افراد پست، آن را وسیله هتک حرمتش قرار می‌دهند.

۳.۴. ترک گناه عامل پیروزی

«كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ»^۲

[مسلمانی که جایگاه شایسته پیدا می‌کند] به مسابقه‌دهنده‌ای می‌ماند که دوست دارد در همان آغاز مسابقه پیروز گردد و سودی به دست آورد.

نکته

• منظور از «الفالج الیاسر» کسی است که در مسابقه‌ای برنده می‌شود و جایزه‌ای می‌گیرد که تناسبی با کاری که انجام داده ندارد؛ تلاشی کم کرده و جایزه‌ای بزرگ به دست آورده است.^۳

تشبیه

مشبه: فرد مؤمنی که پیروز و خوشبخت است

مشبه‌به: قمارباز برنده

وجه شبه: مؤمنان صاحب رضا و تسلیم شبیه کسی هستند که در بخت‌آزمایی در مرحله

نخست برترین سود نصیب او می‌شود و هیچ هزینه و خسارتی هم ندارد.

۱. يُغْرِى بِهَا: با آن افراد پست تشویق به گناه شوند؛ به کرَضی ایضاً ولع به و اغراه به ولعه.

لِنَآمِ: اشخاص پست

۲. فَالِج: پیروز، برنده، غالب. از ماده «فلج» است و دو معنا دارد: یکی پیروزی و غلبه است و دیگری، فاصله میان دو چیز مساوی؛ الفایز من السَّهام من الفلج و هو الظفر و الفوز.

یَاسِر: قمارباز؛ از ماده «یُسِر» به معنای آسانی و سهولت است. «میسور و یَسار» به معنای غنا و ثروتمندی است و از آن جا که در قمار و بخت‌آزمایی، افراد به آسانی پول‌هایی را به دست می‌آورند یا از دست می‌دهند «میسر» به آن اطلاق شده است. واژه «یاسر» در خطبه مورد بحث به معنای برنده بخت‌آزمایی است؛ القامر و اللاعب بالمیسر.

۳. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۶۰.

۴. آثار ترک گناه

۱. ۴. ترک گناه عامل رسیدن به جایگاه شایسته

«الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ»^۱

[مسلمانی که مرتکب عمل زشتی نشده] در انتظار نخستین بُرد از ابزار قمار خود نشسته است (انتظار دارد همان تیر اولی که رها می کند به هدف بخورد).

۲. ۴. ترک گناه عامل کسب غنیمت و دفع ضرر

«تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيَرْفَعُ عَنْهُ الْمَغْرَمَ»^۲

[همانند قماربازی که] با اولین تیر خود احتمال بُرد دارد، بدون اینکه در انتظار باختن باشد.

مشابه

﴿عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أَوْصِيكُمْ بِالْآخِرَةِ وَ لَسْتُ أَوْصِيكُمْ بِالْأُولَى فَإِنَّكُمْ بِهَا مُسْتَوْصُونَ وَعَلَيْهَا حَرِيصُونَ وَبِهَا مُسْتَمْسِكُونَ»^۳ یاران من! من شما را به جهان آخرت توصیه می کنم و درباره دنیا سفارش نمی کنم چرا که شما نسبت به آن سفارش شده اید و بر آن حریص هستید و به آن چنگ زده اید.

﴿قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخِرُونَ»^۴ دنیا بازاری است، جمعی در آن سود برند و گروهی زیان بینند.

۳. ۴. دوری مسلمان پاک سرشت از خیانت

«وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيُّ مِنَ الْخِيَانَةِ»^۱

همچنین مرد مسلمانی که از خیانت به دور است.

۴. ۴. انسان پاک بر دوراهی خیر و نیکی

«يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ»^۲

یکی از دو نتیجه نیکو را از خداوند انتظار می کشد.

مشابه

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ﴾^۳ بگو: آیا جز یکی از آن دو نیکی، انتظار چیز دیگری را برای ما دارید؟

۵. ۴. ملاقات خداوند

«إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ»^۴

یا اینکه دعوت الهی او را فرا می خواند؛ پس آنچه نزد خداوند فراهم است برایش بهتر است.

مشابه

﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۵ و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

۵. حیات و ثروت شرافتمندانه

«وَإِمَّا رِزْقُ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَ مَالٍ وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسْبُهُ»

و یا اینکه در همین دنیا خداوند رزق او را وسیع می کند و صاحب همسر و فرزند و مال فراوان می گردد، درحالی که دین و شخصیت خود را حفظ کرده است.

نکته

- انسان مسلمانی که در حد توان، وظایف دینی خود را انجام می دهد و در ترک خیانت و گناه کوشش لازم را مبذول می دارد، در مواجهه با رویدادها، آرامش و آسایش روانی خود

۱. الْبَرِيُّ: دوری از خیانت؛ برائت به معنای دوری است ولی گاهی آن را به بیزاری معنی می کنند، درحالی که بیزاری از ویژگی های برائت است.

۲. إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ: یکی از دو چیز که هر دو خوب است.

۳. توبه، ۵۲.

۴. دَاعِيَ اللَّهِ: منظور مرگ یا ملائکه قبض روح است.

۵. آل عمران، ۱۹۸.

۱. فَوْزَةٍ: یک برد، یک پیروزی.

قِدَاحِهِ: تیرها؛ جمع «قِدَح» (بر وزن فَعَل) به معنای چوبه تیر است قبل از آن که آن را بتراشند و پیکانش را نصب کنند؛ در اصل به معنای وارد کردن شکست و عیب در چیزی است و از آن جا که چوبه تیر، معمولاً چنین اثری را دارد به آن «قِدَح» می گویند.

۲. فَوْزَةٍ: یک برد، یک پیروزی.

قِدَاحِهِ: تیرها؛ جمع «قِدَح» (بر وزن فَعَل) به معنای چوبه تیر است قبل از آن که آن را بتراشند و پیکانش را نصب کنند؛ در اصل به معنای وارد کردن شکست و عیب در چیزی است و از آن جا که چوبه تیر، معمولاً چنین اثری را دارد به آن «قِدَح» می گویند.

۳. الْأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۲۲۰.

۴. تحف العقول، ص ۴۸۳.

- ترس آگاهانه و همراه با بصیرت که همان خشیت از خداوند است، نعمت و عنایتی است که صرفاً عالمان با تقوی از آن برخوردارند.^۱

مشابه

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۲ خداوند، شما را از خود می ترساند، و بازگشت (همه) به سوی خداست.

﴿فَلْيُحَذِّرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳ پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنه شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن ها برسد!

۲. ۸. ترس صادقانه از خداوند

«وَ اخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ!»^۴

و از او (خداوند) جدّاً بترسید نه ترسی که محصول عذر و بهانه باشد.

مشابه

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۵ از بندگان خدا، تنها دانایان اند که از او می ترسند.

نکته

- امام به شیعیان دستور می دهد که در پیشگاه خداوند مراقب حالات و رفتار خود باشند و با نهایت صدق و اخلاص، خشیت خداوند را در دل پیورانند.^۶

۳. ۸. اخلاص نیت

«وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لَا سُمْعَةٍ»

اعمال خود را از ریا و سُمعه، پاک کنید!

۱. همان، ص ۴۷۴.

۲. آل عمران، ۲۸.

۳. نور، ۶۳.

۴. تَعْذِير: عذرتراشی، بهانه جویی؛ از ماده عذر است و در اینجا به معنای نداشتن عذر صحیح و مناسب است؛ إظهار العذر مَعْنَى لا عذر له فی الحقيقة.

۵. فاطر، ۲۸.

۶. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۷۵.

را از دست نمی دهد؛ چرا که او خود را در پناه حضرت حق و تحت قیمومیت و حکومت او مشاهده می کند.

۶. تحلیل دو راه مذکور (محصول دنیا و آخرت)

«إِنَّ الْمَالَ وَ الْبَنِينَ حَزْثُ الدُّنْيَا وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَزْثُ الْآخِرَةِ»^۱

مال و فرزند محصول این جهان است و عمل صالح بهره آخرت را در پی دارد.

مشابه

﴿ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ همه این ها متاع زندگی این جهانی هستند.

۷. تقوای پیشگی و رفاه مادی

«وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ»

گاه می شود که خداوند این دو را (نعمت های دنیا و آخرت) برای گروهی فراهم می آورد.

نکته

- امام این حقیقت را بیان می کند که مسئله مهم در زندگی و سرنوشت انسان آن است که آلوده به زشتی ها و پستی ها نشود. آن زشتی هایی که سبب سرافکنندگی او گردیده، شخصیتش را پایین می آورد.^۳

۸. توصیه به مردان الهی

۱. ۸. لزوم ترس از خداوند

«فَاخْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَدَّرَكُم مِّنْ نَفْسِهِ»^۴

از خداوند بترسید، آن گونه که شما را از خویش برحذر داشته است.

نکته ها

- اشاره به بیان موقعیتی است که در آن باید با نهایت مراقبت و دقت عمل کرد و حساسیت به جا و مناسبی داشت.^۵

۱. حَزْث: کشت و زراعت.

۲. آل عمران، ۱۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۶.

۴. فَاخْذَرُوا: بترسید. واژه حَدَر به معنای احتیاط و اجتناب در جایی است که نگرانی وجود دارد.

۵. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۷۰.

مشابه

❖ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا يَصِيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خَالِصًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَصِيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَوَاءً»^۱ امام صادق (ع) فرمودند: بنده‌ای در نزد خداوند به پاکی نمی‌رسد مگر اینکه مدح و ذم مردم در نظر او یکسان باشد.

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ» رسول خدا (ص) فرمود: زمانی برای مردم پیش آید که برای طمع دنیا باطنشان پلید و ظاهرشان زیبا باشد و از ظاهر خویش ثواب خدا را مقصود نداشته باشند، دینشان ریا باشد و ترس از خدا به آن‌ها آمیخته نشده باشد. خدا آن‌ها را مجازاتی همگانی کند، سپس مانند کسی که غرق می‌شود، دعا کنند و خدا مستجاب نکند.

❖ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيبَةَ النَّاسِ. يَشْتَبِي أَنْ يُسْمِعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ» ثُمَّ قَالَ «مَا مِنْ عَبْدٍ أَسَرَ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهِرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهِرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا»^۲ امام صادق (ع) فرمود: شخصی کار ثوابی می‌کند و مقصودش خدا نیست، بلکه می‌خواهد مردم بشنوند و او را بستانند، این است کسی که در عبادت پروردگارش شریک می‌آورد، سپس فرمود: هرگز نباشد بنده‌ای که در نهان کار خیری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش خیری ظاهر سازد، و هرگز بنده‌ای نباشد که در نهان شری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش شری آشکار کند.

۹. نتیجه عمل ریاکارانه

«فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلُهُ اللَّهُ [إِلَى مَنْ] لِمَنْ عَمِلَ لَهُ»^۳

چرا که هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند او را به همان کس واگذارد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۰، ص ۲۹۴.

۲. همان.

۳. رِیَاءٌ: ریا؛ از ماده رَوَّيَ به معنای نشان دادن و نمایاندن عمل به دیگران.

سُمْعَةٌ: شهرت در بین مردم. عملی را به خاطر خدا انجام داده ولی سعی می‌کند که آن را به گوش مردم برساند و از این طریق جلب توجه آن‌ها کند.

يَكِلُهُ: او را واگذار می‌کند؛ ترکش می‌کند.

نکته

• در روایات می‌خوانیم که روز قیامت (که اسرار درونی آشکار می‌گردد)، خطاب به ریاکاران گفته می‌شود: «يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا وَبَّطَلٌ أَجْرُكَ وَلَا خَلَقَ لَكَ الْيَوْمَ»^۱ ای کافر، ای زشتکار، ای فریبکار، ای زیانکار! کردارت بیهوده ماند و پاداشت تباه شد و نصیبی از آن تو نگشت.

مشابه

❖ حَدِيثٌ قَدْسِيٌّ مَعْرُوفِيٌّ اسْتُكْرِمَ بِهِ أَنْ يَمْلِكَ أَنْ يَنْقُلَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ فَقَدْ كَانَتْ لِيْ شَرِيكَاتٌ فِي عَمَلِيْ فَهُوَ لِشَرِيْكَتِيْ دُونِيْ لَا لِيْ لَا أَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لِيْ»^۲ «وَمَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ شَرِيكًا فِي عَمَلِهِ فَهُوَ لِشَرِيْكَتِيْ دُونِيْ لَا لِيْ لَا أَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لِيْ» هر کس برای من در کارها شریکی قائل شود آن عمل برای من نخواهد بود، زیرا من فقط اعمال خالص را قبول می‌کنم.

❖ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَمِلَ لِيْ وَلِغَيْرِيْ فَهُوَ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ»^۳ امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند فرمود: هر کس کاری را برای من و دیگری انجام دهد، [پاداش] آن عمل [بر عهده] دیگری است.

۱۰. ارزش‌های اصیل الهی

«نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ»^۴

از خداوند مقام شهیدان و زندگی با سعادتمندان و همنشینی با انبیاء را خواهیم.

مشابه

❖ «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا ۖ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا»^۵ و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان چه نیکو همدان‌اند این تفضّل از جانب خداست و خدا بس داناست.

۱. الأمالی (للصدوق)، ص ۵۸۲.

۲. منهاج البراعة، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. المحاسن ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. مُعَايِشَةٌ: با هم زندگی کردن؛ هم‌زیستی

۵. نساء، ۷۰ و ۷۱.

﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱ و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، لعنت بر آن‌هاست و بدی‌های آن جهان نصیبشان.

﴿وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ﴾^۲ خدا را خدا را در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شمايند، پیوسته به آنان سفارش داشت تا جایی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت.

۱۲. دلایل لزوم ارتباط با خویشاوندان

۱۲. ۱. خویشاوندان، بهترین پشتیبان

﴿وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ﴾^۳

آن‌ها (خویشاوندان) درواقع بزرگ‌ترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می‌کنند.

۱۲. ۲. برطرف‌کننده مشکلات

﴿وَالْمَهُمُ لَشَعْتِهِ﴾^۴

[خویشاوندان] پریشانی و مشکلات انسان را از میان می‌برند.

نکته

- اگر زندگی انسان درهم ریختگی و پراکندگی پیدا کند خویشاوندان هستند که می‌توانند بیایند و انسان را از پراکندگی نجات بدهند.

۱. رعد، ۲۵.

۲. نهج البلاغة، نامه ۴۷.

۳. حَيْطَةً: حفاظت، مراقبت، حمایت؛ اسم مصدر از ماده «حَوَّطَ» به معنای احاطه کردن است و حیطه در اینجا به معنای حفظ و نگهداری آمده است؛ بعضی گفته‌اند که حیطه به فتح حاء، به معنای مراقبت کردن و به کسر حاء به معنای حفظ کردن است؛ بکسر الحاء و سکون الياء الحفظ يقال حاطه حوطا و حیطه و حياطة حفظه و صانه.

۴. الْمَهُمُ: جمع‌کننده‌ترین آن‌ها؛ از ماده «لَمَمَ» به معنای جمع کردن و اصلاح کردن است؛ الله شعثه قارب بین شتیت اموره و جمعها.

شَعْتِهِ: پراکندگی و پریشانی؛ در فرهنگ عرب به کسی که موی ژولیده دارد و هیچ اهمیتی به مرتب کردن آن‌ها نمی‌دهد «اشعث» می‌گویند.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ [عَشِيرَتِهِ] عَتَرَتِهِ وَ دِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ وَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَ أَلْمَهُمُ لَشَعْتِهِ وَ أَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَارِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَ لِسَانُ الصَّدَقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرَ لَهُ مِنْ الْمَالِ إِيَّورَثُهُ غَيْرُهُ إِيْرَثُهُ غَيْرُهُ أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَرِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَ لَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ وَ مَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ وَ مَنْ تَلَنْ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِيمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

۱۱. جایگاه خانواده

۱۱. ۱. نیاز به خویشاوندان

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ [عَشِيرَتِهِ] عَتَرَتِهِ وَ دِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ﴾^۱

ای مردم! انسان هر چند ثروتمند باشد از اقوام و بستگان خود بی‌نیاز نیست که از وی با دست و زبان دفاع کنند.

مشابه

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾^۲ و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد.

﴿وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾^۳ پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه تا تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شوند، آنان را میازار و به درشتی خطاب مکن و با آنان به اکرام سخن بگوی.

۱. عترت: اصل و اساس چیزی است؛ گاه گفته‌اند این واژه، از عَتَر (بر وزن فطر) به معنای مرزنگوش که گیاه پر شاخ و برگ و معطری است گرفته شده و اشاره به شاخ و برگ‌های یک فامیل است. بعضی نیز گفته‌اند که عترت تنها به فرزندان گفته می‌شود و لذا عترت رسول خدا ﷺ فرزندان فاطمه (علیها السلام) هستند.

۲. روم، ۲۱.

۳. اسراء، ۲۳.

۱۲. ۳. مهربان ترین

«وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَزْلِهِ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ»^۱

(خویشاوندان) به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به انسان از همه مهربان ترند.

نکته

- امام توجه به عترت و پاسداشت پیوندهای اجتماعی را به عنوان ضرورت حیات فردی و اجتماعی مطرح فرموده است.^۲

مشابه

«وَأَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»^۳ قبيله و بستگان را گرامی دار! زیرا آن ها بال تو هستند که به وسیله آن، پرواز می کنی، و اصل و ریشه ات هستند که به آن باز می گردی و دست و بازوی تو هستند که با آن به دشمن حمله می کنی.

۱۲. ۴. ترغیب به نیک نامی

«وَلِسَانُ الصَّدَقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ إِيَّورُثُهُ غَيْرُهُ يَرِثُهُ غَيْرُهُ»^۴
نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می کند، بهتر از ثروتی است که به هر حال، برای دیگران به ارث می گذارد.

نکته ها

- اشاره به این دارد که مال و ثروت پس از مرگ به دست وارثان می افتد و به صاحب اصلی آن چیزی نمی رسد، ولی نام نیک و ذکر خیر چیزی است که بعد از مرگ برای انسان می ماند.^۵
- از جمله فواید نیک نامی آن است که، کار انسان با نیک نامی به پایان نمی رسد و به واسطه یاد نیکی که دیگران پس از مرگ از او می کنند عنایت الهی شاملش می شود.^۶

۱. أَعْظَمُهُمْ: باعاطفه ترین آن ها.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۹۳.

۳. نهج البلاغه، ۴۰۵.

۴. يَوْرُثُهُ: آن را به ارث بگذارد؛ او را وارث قرار می دهد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۰.

۶. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۴۹۶.

مشابه

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»^۱ و رحمت خویش را به آن ها ارزانی داشتیم و سخن نیکو و آوازه بلند دادیم.

«وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»^۲ برای من در میان امت های آینده زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده.

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^۳ هر کس سنت حسنه ای از خود بگذارد همانند ثواب و پاداش کسانی که به آن عمل می کنند برای او ثبت می شود.

۱۳. نهی از اعراض از بستگان ننگ دست

«أَلَا لَا يَغْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا»^۴

مبادا وقتی یکی از شما خویشاوند خود را تهیدست یافت او را یاری نرساند.

مشابه

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۵ و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هر چند خود نیازمند باشند.

۱۳. ۱. لزوم رفع کاستی خویشاوندان

«بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ»^۶

[خویشاوندش را یاری نکند با مالی] که نگهداشتنش مایه فزونی نیست و از بین رفتنش کمبودی برای او نمی آورد.

۱. مریم، ۵۰.

۲. شعراء، ۸۴.

۳. وصول المختاره، ص ۱۳۶.

۴. لَا يَغْدِلَنَّ: عدول نکند.

الْخَصَاصَةُ: احتیاج، فقر؛ الفقر قال سبحانه: «يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. أَنْ يَسُدَّهَا: آن احتیاج را سد کند، برطرف کند. اسْتِدَادًا: بسته شدن؛ اُسْدًا: بسته شد، مسدود شد.

۵. حشر، ۹.

۶. اَمْسَكَهُ: آن را مصرف نکند و نگه دارد؛ از ماده مسک: مسک و امساک بمعنی گرفتن و نگاه داشتن؛ استمساک: قصد نگاه داشتن.؛ التعلّق به و حفظه.

أَهْلَكَهُ: آن را مصرف کند.

مشابه

﴿جَبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا﴾^۱ دل‌ها بر دوست داشتن آن کس که به آن‌ها نیکی کند و دشمن داشتن آن کس که به آن‌ها بدی نماید، سرشته شده است.

﴿در حدیث آمده است که علی علیه السلام فرمود: «الْبَرَكَةُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَوَاسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْأَقْرَبِينَ»^۲ برکت در مال کسی است که زکات بدهد و با مؤمنان مواسات کند و نسبت به نزدیکان صله رحم به جا آورد.

۱۳. ۲. کمک نکردن به خویشاوندان باعث خسران و زیان

﴿وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَتَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ آيِدٌ كَثِيرَةٌ﴾^۳

کسی که دست یاری خویش را از بستگانش باز دارد تنها، یک دست را از آن‌ها باز داشته و در مقابل، دست‌های بسیاری از کمک کردن به او، باز داشته می‌شود.

نکته

• بی‌توجهی و بی‌اهمیتی انسان به خویشاوندانش نشانه حقارت نفس است و این باعث نفرت و دوری مردم می‌شود.^۴

۱۳. ۳. لزوم تواضع و ملایمت نسبت به خویشاوندان

﴿وَمَنْ تَلَّنْ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِمُّ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ﴾^۵

هر کس با اطرافیان خود با ملایمت رفتار کند، همواره از بستگان خود محبت و دوستی ببندد.

۱. تحف العقول، ص ۳۵

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۳.

۳. يَقْبِضُ: نگه دارد؛ دست خود را برای کمک باز نکند.

تَقْبِضُ: گرفته می‌شود؛ بسته می‌شود.

آيِدٍ: جمع ید؛ «ایدی» بوده که پای آن حذف شده است.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۰۰.

۵. تَلَّنْ: نرم و ملایم شود؛ «تَلْن» بوده که به دلیل مجزوم شدن، به «تَلْن» تبدیل شده است. از ریشه لینه به معنای نرمش و نرم‌خویی.

حَاشِيَتُهُ: پیرامون او، یعنی ارتباط و برخورد او با دیگران؛ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَجَانِبَهُ، و حاشیته أيضا أتباعه و خواصه و أهله. يَسْتَدِمُّ: باعث دوام می‌شود؛ دوام می‌بخشد.

نکته

• در حقیقت حضرت علیه السلام منظور حضرت این است که اگر کسی بخواهد خویشان او و مردم پشتیبان او باشند و از او دفاع کنند و در وقت گرفتاری فریادرس او باشند، شرطش این است که با مال و ثروتش به آن‌ها کمک کند و اطرافیانش با مردم نرم باشند و با اخلاق بد با او رفتار نکنند.

مشابه

﴿رَسُولُ خَدَاءَ﴾: «أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَمَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعٌ رَجِمَ وَلَا شَيْخٌ زَانَ»^۱ جبرئیل به من خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد، ولی عطر بهشت را عاق والدین، قطع‌کننده رحم و پیرمردی زناکار نشنود.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۲ به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.

﴿قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «صِلَّةُ الرَّجِمِ وَحُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: صله رحم و خوش‌رفتاری با همسایه، شهرها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند.

﴿قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: «صِلَّةُ الْأَرْحَامِ تُرَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبَلَوَى وَتُيسِّرُ الْحِسَابَ وَتُنَسِّي فِي الْأَجَلِ»^۴

امام باقر علیه السلام فرمود: صله ارحام اعمال را پاک کند و اموال را فزونی دهد و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را تأخیر اندازد.

۱. معانی الاخبار، بنا به نقل از بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۹۵، حدیث ۲۶.

۲. آل‌عمران، ۱۵۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴. همان.



خطبه ۲۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: کوفیان (شایعه سازان و تهمت زندگان)

علت ایراد سخن: زمزمه های دشمنی و جنگ افروزی شامیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: تقوای الهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۱.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه اجازه جنگ با مخالفان و دعوت به اطاعت از فرمان الهی و تضمین نجات و پیروزی برای رهروان این راه آمده است. امام در این خطبه مخالفان حق را به شدت تهدید می کند و از عزم راسخ بر جنگ و ستیز با آنان پرده برمی دارد و آنان را از هر گونه سازش سیاسی و معامله کردن بر سر حق و عدالت مأیوس می کند. سپس پیروان خود را با چندین اندرز مهم برای همراهی با او آماده می سازد.

مشابه

♦ ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱ [ای پیامبر!] به جان تو سوگند که واقعا آنان [قوم لوط] در سرمستی خود سرگشته بودند.

♦ «لَا يَقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»^۲ فرمان خداوند سبحان را، تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد و نه به روش اهل باطل عمل کند و نه پیرو فرمان طمع باشد.

♦ «وَأَيُّمَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقِئِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا وَاسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبْنْتُ وَلَا خُنْتُ وَلَا وَهَنْتُ»^۳ به خدا سوگند! من به دنبال این لشکر (لشکر پیامبر اسلام) بودم، آن ها را به پیشروی تشویق می کردم تا باطل، به طور کامل، عقب نشینی کرد و همه مردم، تحت رهبری اسلام درآمدند و در این راه، هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا فرا نگرفت و خیانت نکردم و سستی در من راه نیافت.

♦ ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيْدُهُنُّونَ﴾^۴ دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند.

۲. راهکارهای مقابله با سستی و مجامله

۲.۱. تقوی مداری

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ»

ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید!

مشابه

♦ ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۵ و از خدا بترسید و بدانید که به نزد او خواهید رفت. و مؤمنان را بشارت ده.

۲.۲. فرار به سوی خدا

«وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ»

(ای بندگان خدا) از خدا به خودش پناه آورید.

۱. حجر، ۷۲

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴

۴. قلم، ۹

۵. بقره، ۲۲۳.

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ. فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيْ صَاحِبِ ضَامِنٍ لِفُلْجِكُمْ آجِلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوا عَاجِلًا.

۱. عزم راسخ امام در پیکار با دشمنان

«وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»^۱ به جان خودم سوگند! در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه ورنند، هرگز سازش و سستی نمی کنم.

نکته ها

- «خَالَفَ الْحَقَّ» اشاره به کسی است که آگاهانه راه خلاف حق را می پوید. «خَابَطَ الْغَيَّ» نظر به کسی دارد که از روی جهل و نادانی و اشتباه و بدون تأمل و مطالعه، در گمراهی غوطه ور می شود.^۲
- تعبیر اذهان و ایهان اشاره به این دارد که سبب دست برداشتن از مبارزه یکی از این دو علت است: یا سازش کاری و مداهنه با دشمن و یا ضعف و ناتوانی را بر خویش هموار کردن و چون هیچ یک از این دو عامل در وجود امام راه ندارد بنابراین مبارزه او با مخالفان حق قطعی است.^۳

۱. لَعَمْرِي: به عمرم سوگند؛ به معنای مدت زندگی است و به هنگام قسم، «عَمَر» (به فتح عین) گفته می شود. در اینجا لعمری مبتدا و خبرش محذوف است و در اصل «لعمری قسمی» است. در اینجا ممکن است سوال شود که چگونه این جمله در قرآن به کار رفته و به غیر خداوند سوگند یاد شده است در حالی که قسم، تنها به ذات پاک خداوند یاد می شود؟ و در پاسخ می گوید که این قسم حقیقی نیست، بلکه صورت قسم است و یا اینکه در تقدیر چنین است «بواهب عمری و عمرک» یعنی، سوگند به کسی که عمر و جان به من و تو بخشیده است.

خَابَطَ الْغَيَّ: با گمراهی در آمیخت؛ کورکورانه در ضلالت راه رفت؛ از ماده «خبط» به معنای زدن نامنظم است. این واژه در مورد شتر، هنگامی که نامنظم راه می رود به کار می رود؛ بصيغة المفاعلة خبط كل منهما في الآخر، و الغي الضلالة.

إِذْهَانٍ: سازش با کسی که کار اوصحیح نباشد؛ مصالحه و معامله کردن؛ از ماده «ذهن» به معنای روغن گرفته شده است. بنابراین «اذهان» به معنای روغن مالی است و به صورت کنایه در مورد مجامله و سازش کاری به کار می رود.

مداهنه در اصطلاح در جایی به کار می رود که انسان برای رفع چالش و درگیری میان خود با دیگری از مسیری ناصواب سازشی ایجاد می کند تا تنش ایجاد شده برطرف گردد؛ و المداهنة المصانعة و المنافق.

إِيْهَانٍ: سبک گرفتن؛ ضعف به خود راه دادن؛ از ماده «وهن» به معنای ضعف و سستی است، خواه در خلقت باشد یا در اخلاق؛ و ایهان و توهین به معنای سست کردن است؛ مصدر أوهنه أى أضعفه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۷۱.

۳. همان.

نکته‌ها

- امام به این نکته اشاره می‌کند که انسان دور شده از خدا، که مسیر خود را اشتباه انتخاب کرده است، درواقع به سوی عقوبت حرکت می‌کند و پایانی جز دوزخ در انتظارش نیست. اما او با عوض کردن مسیر، سرنوشت محتوم خود را تغییر می‌دهد و مقام‌های بهشتی را جایگزین مراتب دوزخی می‌کند.^۱
- این جمله اشاره به توحید افعالی دارد؛ هر مشکلی که انسان در این جهان پیدا می‌کند از ناحیه اعمال او و آثاری است که خدا برای آن اعمال قرار داده است، لذا انسان برای رفع این مشکلات باید به سوی خدا فرار کند.^۲

مشابه

- ◇ «لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»^۳ جز خداوند هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند ندارند.
- ◇ «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^۴ پس به سوی خدا بگریزید، که من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.
- ◇ «لا مؤثر فی الوجود إلا الله»^۵ هیچ اثر بخشی جز وجود خدا نیست.

۳.۲. حرکت در صراط مستقیم

«وَأَمُضُوا فِي الدِّينِ نَهْجَهُ لَكُمْ»^۶

(ای بندگان خدا) از همان راهی که خداوند برای شما معین کرده است بروید.

نکته

- امام توصیه می‌کند که انسان‌ها راه درست را بیابند و به کج‌راهه‌ها پای نگذارند و راهی

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۷۲.

۳. توبه، ۱۱۸.

۴. ذاریات، ۵۰.

۵. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۷۰.

۶. وَأَمُضُوا: حرکت کنید؛ از ماده مُضَى به معنای حرکت کردن.

نَهْجٌ: گشود؛ الأمر أَوْضَحَهُ وَجَعَلَهُ نَهْجًا ای طریقاً بَیِّنًا.

را که تعیین کرده برگزینند.^۱

مشابه

- ◇ «وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۲ و اینکه مرا بپرستید این راه راست است.
- ◇ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۳ و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. این‌هاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید.

۴.۲. انجام وظیفه

«وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ»^۴

(ای بندگان خدا) به وظایفی که برای شما مقرر داشته قیام کنید.

نکته

- تعبیر به «مَا عَصَبَهُ بِكُمْ» به اموری که به شما پیوند داد و مربوط ساخت اشاره می‌کند؛ مفهوم این سخن آن است که وظایف الهی چیزی نیست که انسان بتواند نسبت به آن بی تفاوت باشد.^۵

مشابه

- ◇ «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ»^۶ بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۱۸.

۲. یس، ۶۱.

۳. انعام، ۱۵۳.

۴. قُومُوا: قیام کنید؛ از ماده قَامَ به معنای برخاستن و ایستادن؛ کنایه از مسئولیت‌پذیری و شانه زیر بار وظیفه دادن.
عَصَبَهُ بِكُمْ: آن را به شما بسته؛ آن را به شما محول کرده؛ از ماده «عصب» است و همان رشته‌هایی که عضلات و استخوان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. این واژه به معنای بستن نیز به کار می‌رود. مجموعه مستحکمی که تمام بدن انسان را با رشته‌های خود قوت می‌بخشد و نگاه می‌دارد، اعصاب نامیده می‌شود. به جماعت متصلی که پیوسته در کنار هم هستند و پیوندهای محکم با هم دارند عَصَبَه می‌گویند. تعصب نیز به معنای سخت و محکم در پای حرفی ایستادن است؛ اى ربطه و ناطه كالعصابة التى يشد بها الرأس.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۷۴.

۶. توبه، ۵۲.



انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می کشیم.»

۳. امام ضامن کامیابی پیروان حق

«فَعَلَيْ ضَامِنٍ لِّفَلَجِكُمْ»

اگر چنین کنید (قیام به انجام وظیفه)، علی ضامن پیروزی شماست.

۴. امیدواری به آینده

«أَجَلًا إِنْ لَمْ تُثَمِّنْهُ عَاجِلًا»^۱

اگر امروز به آن (پیروزی) نرسید، در آینده به آن خواهید رسید.

نکته

• امام علیه السلام به پیروان خود بشارت می دهد که اگر چهار اصل را رعایت کنند، پیروزی قطعی قیامت نصیب آن ها می شود: حدود الهی را پاس داشتن؛ تنظیم جهت حرکت در زندگی؛ دقت در قواعد الهی و توجه به اسباب و عللی که پیامدهای مثبت و منفی به دنبال دارند.^۲



خطبه ۲۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال چهلیم هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: سستی کوفیان و غارتگری های معاویه

موضوع: سیاسی، تاریخی، اجتماعی

ویژگی: آینده شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه زمانی ایراد شد که غارتگران شام، حملات خود را به بخش های مختلف جهان اسلام افزایش داده بودند و لشکر امام در مبارزه با آن ها، سستی به خرج می داد. امام از این مسئله سخت ناراحت بود و این خطبه را ایراد فرمود. در این خطبه، امام از کمبود افراد مطیع و فرمانبردار شکایت می کند، واقعه دردناک حمله بُسر به یمن و عوامل پیشرفت و پیروزی او را شرح می دهد، شکایت به درگاه خدا می برد و به افراد سست و منافق و عصیانگر که در لشکرش بودند، نفرین می فرستد.

۱. فَلَاحٍ: کامیابی، پیروزی، غلبه؛ بِالضَّمِّ الفوز و منه الفالاح الذي قد مرّ في الخطبة السابقة يروزی، غلبه.

لَمْ تُثَمِّنْهُ: به شما داده نشود؛ كَضْرِبِهِ و منعه أعطاه و الاسم المنحة و هي العطية.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

۲. ای کوفه! چهره‌ات زشت باد!

«إِنْ لَمْ يَكُنْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْبُ اعَاصِيرُكَ فَقَبَّحَكَ اللَّهُ»^۱

(ای کوفه!) اگر تنها تو باشی، آن هم با این همه طوفان‌هایی که داری، چهره‌ات زشت باد!

نکته‌ها

- مراد از طوفان، آشوب‌ها و فتنه‌هایی است که از گوشه و کنار کوفه بر ضد امیرالمؤمنین (علیه السلام) شکل گرفته است.^۲
- در اینجا حضرت (علیه السلام) عصبانی شده وقتی کوفه‌ای که مرکز ثقل خلافت است و این همه لشکر و ارتش در آن هست، از امر حضرت (علیه السلام) اطاعت نمی‌کنند، جای نفرین است که در اینجا شهر مجاز از مردم شهر است.

۱. ۲. تمسک به کلام شاعر

و تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ:

«لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي عَلَى وَصَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ»^۳

به جان پدر نیکوکار تو ای عمرو! سوگند! که من تنها سهم اندکی از آن پیمانه دارم.

نکته

- «وَصَرٍ» خواه به معنای «چربی باقیمانده در ظرف یا دست» باشد و خواه به معنای «قطرات کمی از آب که به دیوار ظرف بعد از خالی کردن باقی می‌ماند» و خواه به معنای «بوی باقی‌مانده در ظرف از طعام»، اشاره به این است که کوفه و مردم آن در برابر جهان پنهانور اسلام در آن روز، ذره ناچیزی بودند و هیچ پیشوایی، تنها با کمک امثال آن‌ها نمی‌توانست کشور پنهانور اسلام را حفظ و شر گرگان خونخوار آدم‌نما را از آن دفع کند.^۴

۱. تَهْبُ: می‌وزد؛ از ماده هَبَّ به معنای وزیدن؛ الرِّيح من باب نصر هاجت.

اعاصیر: گردباد، بادپیچک؛ جمع اعصار به معنای گرد باد است و به طوفان‌های اجتماعی نیز اعاصر می‌گویند؛ جمع إعصار و هی الرِّيح المستدیرة علی نفسها قال تعالی «فأصابها إعصار فیه نار» و استعاره. قَبَّحَ: از خیر محروم کند.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۲۸.

۳. وَصَرٍ: دُرد و غذایی که ته ظرف می‌ماند؛ بقیة الاسم «الدمسم ط» فی الاناء و يستعار لكل بقية من شیء یقل الانتفاع بها.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۸۱.

مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْبُ
أَعَاصِيرُكَ فَقَبَّحَكَ اللَّهُ؛ وَ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ: «لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي،
عَلَى وَصَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ». ثُمَّ قَالَ: أُثْبِتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ وَ إِنِّي وَ اللَّهُ
لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيِّدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِأَطْلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ
وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَ بِأَذَانِهِمْ الْأَمَانَةَ
إِلَى صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ وَ بَصَلَا حُجَّتِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ فَسَادِكُمْ فَلَوْ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى
قَعَبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَأْتُكُمْ وَ مَلُونِي وَ سَيَّمْتُكُمْ وَ سَيَّمُونِي
فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّْي اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاطُ الْمِلْحُ فِي
الْمَاءِ أَمَا وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بَنِ غَنَمٍ «هُنَالِكَ لَوْ
دَعَوْتُ أَتَاكَ مِنْهُمْ، فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ». ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمُنْبَرِ.

۱. محدود شدن حوزه حکومت امام به کوفه

«مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا»^۱

برای من جز شهر کوفه باقی نمانده که آن را بگشایم یا ببندم.

نکته

- خیانت بسیاری از اصحاب امام و سستی و کم‌کاری جمع دیگر، موجب تسلط معاویه بر بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اسلامی از جمله نواحی شیعه‌نشین شد و بلاد اسلامی هدف حمله‌های شامیان قرار گرفت، به گونه‌ای که حضرت در سرزمین کوفه محصور گردید و فقط در آنجا می‌توانست اعمال حاکمیت کند.^۲

۱. ضمیر «هی» به حکومت یا مملکت باز می‌گردد و مفهوم جمله چنین است: «مالحکومه و المملکه التي تحت سيطرتي الا الكوفة».

أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا: مانند یک فرش که گاهی آن را جمع و گاهی پهن می‌کنم؛ (قبض) من باب ضرب و (بسط) من باب نصر؛ در اینجا به معنای تصرف و اعمال نظر است.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. اخبار سلطه بَسر بر یمن

«أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنُ»^۱

به من خبر رسیده که بَسر (بن ارطاة) بر یمن تسلط یافته است.

نکته

• امام اشاره به داستان بَسْر بن ارطاة می کند که مردی خونریز و مفسد فی الارض و آدمکش و غارتگر بود. معاویه او را با گروه عظیم و مسلحی به سوی مدینه فرستاد و دستور داد هر جا که می رسد شیعیان علی را تحت فشار قرار داده، دل های آن ها را مملو از ترس و وحشت کند. او به کاروان حاجیان خانه خدا یورش می بُرد و شیعیان امام (ع) را هر جا می یافت می کشت. به شهر یمن حمله کرد و کودکان ابن عباس را سر برید. وی سرانجام دیوانه شد و مُرد.^۲

۴. یقین امام به غلبه شامیان

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَاوُلُونَ مِنْكُمْ»^۳

سوگند به خدا می بینم که این قوم به زودی بر شما چیره شوند.

نکته

• تفاوت اصلی رهبران حق و باطل در آن است که زمامداران دنیاگرا و جاه طلب، برای تکیه زدن بر مسند قدرت و شکست رقیبان خود به هر جنایتی دست می زنند و از چهره های تبهکار و خونخوار استفاده می کنند.

۱. أَطْلَعَ: سر درآورده؛ باب افتعال؛ از ماده «طَلَعَ» و در اصل به معنای نگریستن از بالا است و سپس به عنوان کنایه در معنای غلبه یا پیروزی ناگهانی به کار رفته است؛ اطلاع: اشراف و غلبه؛ ماده طلوع به معنای ظهور و بروز است؛ فلان علینا إذا ظهر.

۲. ترجمه نهج البلاغه (علی شیروانی)، ص ۶۹.

۳. سَيَدَاوُلُونَ: دور را از دست شما می گیرند؛ فعل مضارع مجهول از باب افعال از ماده دَوَلَ به معنای انتقال از جایی به جای دیگر است. مال و ثروت را از این جهت دولت می گویند که در میان مردم دست به دست می شود؛ حکومت را نیز به همین دلیل دولت می گویند که هر چند روزی، در دست کسی است. بنابراین مفهوم جمله «یدالون منکم» این است که حکومت از شما گرفته می شود، به خاطر ضعف و ناتوانی و پراکندگی و اختلافان؛ اللّٰه من عدوّنای جعل الدّولة و الغلبة لنا علیهم.

مشابه

♦ «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۱ ما این روزها (شکست و پیروزی) را میان مردم می گردانیم.

۵. علل پیروزی معاویه

۵. ۱. اتحاد

«بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ»

آن ها (شامیان) در امر باطل خود، متحدند و شما، در امر حقتان پراکنده اید.

۵. ۲. تمرد از رهبری

«وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ»

و شما از پیشوای خود در امر حق اطاعت نمی کنید در حالی که آن ها (شامیان) در امر باطل مطیع فرمان پیشوای خویش اند.

۵. ۳. ادای امانت به رهبر

«وَبَادَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ»

و آن ها نسبت به رئیس خود ادای امانت می کنند، در حالی که شما، خیانت می کنید.

۵. ۴. تلاش در اصلاح

«وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ»

و در اصلاح شهرها و دیار خود می کوشند، در حالی که شما مشغول فساد هستید.

۵. ۵. بی اعتمادی امام به مردم کوفه

«فَلَوْ اِتَّمَمْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ»^۲

پس اگر من کاسه ای چوبی را به دست یکی از شما (کوفیان) بسپارم، می ترسم که بند بی ارزش آن را بدزدد.

۱. آل عمران، ۱۴۰.

۲. اِتَّمَمْتُ: امین بشمارم؛ باب افتعال از «امن».

قَعْبٍ: کاسه بزرگ و دسته دار که آن زمان از چوب می ساختند؛ به معنای قدح چوبی و به گفته بعضی دیگر قدح بزرگ ضخیم است؛ قدح من خشب مقعر.

عِلَاقَة: دست گیره؛ بندی که با آن ظرف های بزرگ را جابه جا می کنند؛ «عِلَاقَة» برای وابستگی های قلبی و «عِلَاقَة» برای وابستگی های مادی به کار می رود؛ ما پتعلق به علیه.

- ♦ ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^۱ خدا بر دل هایشان مُهر نهاده است.
- ♦ ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾^۲ ما بر قلب های آن‌ها، پرده‌ها افکندیم تا آن (قرآن) را درک نکنند.

۱۰. آرزوی امام

«أَمَّا وَاللَّهِ لَوِ دِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَاسٍ بِنِ غَنَمٍ»^۳

هان! به خدا سوگند! دوست داشتم به جای شما (کوفیان)، یک هزار مرد سوار از قبیله بنی فراس بن غنم (که شجاع و وفادارند) می‌داشتم.

نکته‌ها

- معنای تلویحی این سخن آن است که اگر امام هزار مرد جنگی داشت که دلشان همراه امام بود، بنیاد معاویه را از بین می‌برد و تمام بلاد اسلامی را از دست معاویه آزاد می‌کرد.^۴
- بنو فارس یکی از قبایل عرب بودند که به شجاع‌ترین قبایل عرب اشتها داشتند و اینکه هر نفر از آن‌ها با ده نفر از مردان شجاع قبایل دیگر برابری می‌کرد. یکی از سران معروف آن‌ها، مشهور به شجاعت، ربیعه بن مکدم بود که در حیات و مرگش از زنان و کودکان پشتیبانی می‌کرد. می‌گویند: او، تنها کسی است که بعد از مرگ خود نیز به حمایت مظلومان برخاست. داستان این حمایت، چنین است که گروهی از سواران بنی سلیم به او حمله کردند، در حالی که جمعی از زنان و کودکان، با او بودند و او، تنها، مدافع آنان بود. او، به مقابله برخاست. دشمنان، تیری به سوی او رها کردند که بر قلبش نشست و می‌خواست به زمین سقوط کند، ولی نیزه خود را به زمین زد و بر آن تکیه کرد و تا مدتی بر بالای مرکب بی حرکت ماند و به زنان و کودکان اشاره کرد که هر چه سریع تر خود را به قبیله برسانند. بنی سلیم که از شجاعت او در هراس بودند، به گمان این که هنوز زنده است، نزدیک نیامدند. کم کم از عدم تحرک او، نسبت به حیات وی، ظنین شدند. یکی از آنان، تیری به اسب او پرتاب کرد، اسب به زمین افتاد و معلوم شد که مدتی قبل از آن، جان داده است، ولی این، در حالی بود که زنان و کودکان، خود را به قبیله رسانده بودند و

۱. بقره، ۷

۲. انعام، ۲۵.

۳. وَدِدْتُ: دوست داشتم؛ آرزو داشتم.

فَارِس: اسب سوار.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۳۹.

نکته

- اتحاد، تمرکز بر رهبری، امانت داری و اصلاح طلبی. از عوامل پیروزی ملت‌هاست.^۱

۶. دلتنگی امام از مردم

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مِلْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمِئْتُهُمْ وَ سَمِئُونِي»^۲

خدایا من اینان را خسته کردم و اینان نیز مرا. آنان از من به ستوه آمدند و من نیز از آنان به تنگ آمدم.

نکته

- خستگی امام از مردم به خاطر سُستی‌ها، پیمان‌شکنی‌ها و نافرمانی‌های آنان بود؛ و خستگی آنان از حضرت به دلیل توقعات بیجا و نیت‌های شومی بود که در سر داشتند.

۸. نفرین امام در حق مردم

«فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدَلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي»

پس بهتر از اینان را به من عنایت فرما و به جای من بدتر از من بر سر آن‌ها مسلط فرما!

۹. نفرین دوم امام

«اللَّهُمَّ مَثُ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۳

خدایا! دل‌های آن‌ها را ذوب کن آن‌گونه که نمک در آب ذوب می‌شود.

مشابه

♦ «وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِم مِّنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ»^۴ به خدا سوگند! [این جریان] قلب انسان را می‌میراند و اندوه و غم به بار می‌آورد که آن‌ها در مسیر باطل خویش، متحدند و شما، در راه حق، پراکنده و متفرق.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۹۱.

۲. مِلْتُهُمْ: از آن‌ها ملول و زده شده‌ام.

سَمِئْتُهُمْ: از آن‌ها خسته و کسل شده‌ام؛ از ماده «سَم» است و به معنای ملالت و افسردگی و زدگی از چیزی است.

۳. مَثُ: ذوب کن؛ از ماده «مِث» است و در اصل به معنای حل شدن چیزی در آب است و بر بارش باران که خاک را در خود حل می‌کند نیز اطلاق شده و به حوادث تلخ و دردناک که عقل و هوش انسان را می‌گیرد و قلب او را فشار می‌دهد نیز گفته شده است. توجه داشته باشید که «مل ملالا» به معنای خسته و زده شدن از کسی یا چیزی است نه خسته کردن کسی را. و «سَم سامه» نیز مترادف با آن است و همان معنا را می‌بخشد.

يُمَاطُ: ذوب می‌شود؛ زید المِلح في الماء إذا أذاب، و بنو فراس بن غنم بفتح الغين و سکون التّون حیّ معروف بالشّجاعة من بنی کنانة و هم بنو فراس بن غنم بن ثعلبة ابن مالک بن کنانة.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.



از اسارت دشمنان، جان سالم به در برده بودند.^۱

مشابه

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲ چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند.

۱۱. تمثیل به شعر

هَذَا لَكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ
فَوَارِسُ مِثْلِ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ^۳
اگر آن‌ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند) به سوی تو می‌آیند!

نکته

• مرحوم سید رضی، در تفسیر شعر بالا و تعبیر «أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ» چنین می‌گوید: «أَرْمِيَةِ» جمع رَمَى «بر وزن شقی» به معنای ابر است و «الْحَمِيمِ» در این جا به معنای وقت تابستان است و این که شاعر در این جا روی ابرهای تابستانی تکیه کرده، به خاطر آن است که آن‌ها سریع‌تر و سبک‌بارترند؛ چرا که آب چندان همراه ندارند، ولی ابرهایی که پرازند، آهسته‌تر حرکت می‌کنند و این، غالباً در فصل زمستان است. منظور شاعر، این بوده که آن‌ها را به «سرعت در هنگام فراخوانی و فریادرسی و فریادخواهی» توصیف کند؛ و شاهد آن، مصرع نخست بیت شعر است.^۴

«ثُمَّ نَزَلَ (عليه السلام) مِنَ الْمُنْبِ»؛ آنگاه امام از منبر فرود آمد.

خطبه ۲۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر؛

کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: سستی کوفیان و لزوم برخی یادآوری‌ها

موضوع: سیاسی، اعتقادی، تاریخی

ویژگی: اندوه و تنهایی علی علیه السلام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۳.

پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه حال اعراب و چگونگی زندگی و معیشت آنان را در پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌دارد و درواقع خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

۱. به وضع عرب در عصر جاهلیت و در آستانه بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره دارد و نشان می‌دهد که آن‌ها گرفتار چه بدبختی‌ها و مشکلات عظیمی بودند که به برکت ظهور پیامبر اسلام از آن رهایی یافتند.

۲. به حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد؛ اینکه چگونه حق مسلم آن حضرت یعنی خلافت را از وی گرفتند و او را تنها گذاشتند و امام سکوت کرد، درحالی که سخت نگران و ناراحت بود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. بقره، ۲۴۹.

۳. أَرْمِيَةِ: ابرها؛ جمع «رمی» به معنای ابری که به صورت رگبار شدید می‌بارد. الْحَمِيم: تابستان؛ به داغی تابستان اشاره دارد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. به داستان بیعت مشروط عمرو بن عاص با معاویه اشاره می‌کند که به صدمات مالی و جانی و اخلاقی بر مسلمانان منجر شد و در پایان خطبه دستور می‌دهد که برای کوتاه کردن دست آن گروه ظالم و ستمگر آماده نبرد شوند.

إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقُدَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ وَ لَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا فَلَا ظَفَرْتُ يَدُ الْبَايَعِ وَ خَزَيْتُ أَمَانَةَ الْمُبْتَاعِ. فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَ أَعِدُّوا لَهَا عُذَّتَهَا فَقَدْ سَبَّ لَظَاهَا وَ عَلَا سَنَاهَا وَ اسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ.

۱. جایگاه پیامبر

۱.۱. جهانی بودن رسالت پیامبر

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ»

خداوند محمد ﷺ را برانگیخت تا عالمیان را بیم دهد.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.
- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾^۲ ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم.
- ◇ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ»^۳ خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد ولی عملش را مبغوض می‌دارد و گاهی عمل را دوست دارد ولی عاملش را دوست نمی‌دارد.
- ◇ ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۴ جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ و من جز هشداردهنده‌ای آشکار [بیش] نیستم.

۱. انبیاء، ۱۰۷.

۲. احزاب، ۴۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

۴. احقاف، ۹.

۱.۲. امانت دار پیام الهی

«وَ آمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ»^۱

(پیامبری فرستاد که) امین بر وحی باشد.

نکته

• تعبیر «آمیناً عَلَى التَّنْزِيلِ» اشاره ضمنی به مقام عصمت پیامبر اکرم ﷺ دارد، عصمت از هرگونه خطا و گناه بزرگ یا کوچک؛ یعنی مصونیت و عصمتی که پیامبر نسبت به دریافت، حفاظت و تبلیغ وحی داشت. کسی که قرار است رابط بین خلق و خالق باشد و پیام‌های الهی را برای همیشه به بندگان او برساند باید صددرصد امانت‌دار باشد، به‌گونه‌ای که تصور گناه نیز در روان او پدیدار نشود.^۲

مشابه

◊ «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ آمِينَ»^۳ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

◊ «أَنْ أَذُوا إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ آمِينَ»^۴ بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من شما را فرستاده‌ای امینم.

۲. شرح حال عرب در عصر جاهلیت

امام علی (ع) جامعه عرب را توصیف می‌کند تا دو نکته را یادآور شود: اول اینکه با یادآوری وضعیت قبلی بدانند که با اسلام چه نعمتی به آن‌ها رو کرده و چه لطفی از جانب خداوند نصیبشان شده است؛ و دوم اینکه حقیقت حرکت پیامبر ﷺ و عظمت و وسعت آن را دریابند.^۵

۱.۲. آیین جاهلیت

«وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ»^۶

۱. التَّنْزِيل: کتاب فرود آمد؛ مصدر است به معنی اسم مفعول یعنی نازل شده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۷.

۳. اعراف، ۶۸.

۴. دخان، ۱۸.

۵. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۴۶.

۶. مَعْشَرَ: جماعت؛ معاشران؛ عشیره و معاشرت از همین ماده است
دین: آیین؛ کیش و مرام که از آن فعل دانَ یَدینُ ساخته می‌شود. در ریشه لغوی خود به معنای جزا و پاداش و حساب است.

شما جمعیت عرب، بدترین دین و آیین را داشتید.

نکته

• وقتی که جامعه‌ای به شرک آلوده شد و خرافات و مفاصد در آن گسترش پیدا کرد، مقدس‌ترین سرزمین را به بدترین جایگاه تبدیل خواهد کرد.

۲.۲. شرایط زندگی مادی عصر جاهلیت

۱.۲.۲. زندگی در بدترین خانه

«وَ فِی شَرِّ دَارٍ»

[شما عرب جاهلی] در بدترین خانه و سرزمین بودید.

۲.۲.۲. در بین سنگ‌های سخت

«مُنِیْخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ»^۱

[شما عرب جاهلی] در میان سنگ‌های خشن بودید.

۳.۲.۲. مارهای زهرآلود

«وَ حَيَاتٍ صُمٍّ»^۲

[شما مردم جاهلی در میان] مارهای زهر آلود [زندگی می‌کردید].

۴.۲.۲. خوردن آب آلوده

«تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ»^۳

[شما عرب جاهلی] آب آلوده می‌نوشتیدید.

۱. مُنِیْخُونَ: ساکنان؛ جمع مُنِیْخ اسم فاعل از أَنَاخَ یعنی مقیم شد یا شتر را خوابانید؛ از ماده «نوخ» به معنای خواباندن شتر است. بدیهی است کسانی که شترهای خود را در میان سنگ‌های خشن بخوابانند، محل استراحت خودشان نیز همان جا خواهد بود؛ الثَّاقَةُ أَبْرَكُهَا.

حِجَارَةٌ: سنگ‌ها؛ جمع حجر است.

خُشْنٌ: سفت و سخت؛ نامهربان و نامالایم؛ جمع آن خشناء مونث اخشن، رجل اخشن: مردی که زندگانی اش درشت و ناهموار است.

۲. حَيَاتٍ صُمٍّ: مارهایی که با سر و صدا دور نمی‌شوند؛ قوم جاهلی معتقد بودند که می‌توانند با افسون کردن، مارها را به مهار خود درآورند. مارهایی را که تن به افسون نمی‌دادند و مهارشان از این طریق امکان پذیر نبود «صَمَاء» می‌گفتند؛ بِالصَّمِّ إِمَّا جَمْعُ صَمَاءٍ وَ هِيَ الْأَرْضُ الْغَلِيظَةُ أَوْ جَمْعُ أَصَمٍّ وَ هِيَ الْحَيَّةُ الَّتِي لَا تَقْبِلُ الرِّقَى، وَ الرَّجُلُ الْأَصَمُّ لَا يَطْمَعُ فِيهِ، وَ لَا يَرِدُ عَنْ هَوَاهُ، وَ أَصَمَّهُ اللَّهُ فَهُوَ أَصَمٌّ أَيْ بِهِ انْسِدَادُ السَّمْعِ وَ ثَقُلَ الْأَذْنُ.

۳. الْكَدِرُ: ناصاف و آلوده؛ از ماده كَدِرَ وَ يَكْدِرُ: ناصاف شد، کدر و تیره شد. کدر العیش: زندگانی مکدر و پریشان شد؛ کدرا و تكدّر نقیض صفا فهو کدر و کدر کفخذ و فخذ بکسر العین و سکونها.

نکته

- این جمله به مسئله «وئاد» یعنی کشتن و زیر خاک کردن دختران اشاره دارد چرا که آن‌ها دختر را مایه سرافکندگی می‌دانستند و آن کس که صاحب دختر می‌شد گاه تا مدتی از قوم و قبیله‌ی خود فرار می‌کرد.^۱

مشابه

- ﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ۝ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۲ و هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم خود را فرو می‌خورد. از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبیله [خود] روی می‌پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می‌کنند.
- ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَقِ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾^۳ و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید. ماییم که به آن‌ها و شما روزی می‌بخشیم.
- ﴿وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۴ پرسند چو زان دخترک زنده به گور، به کدامین گناه کشته شده است؟

۵.۲. شرایط معنوی عصر جاهلیت

۱.۵.۲. بت پرستی

«الْأَصْنَامُ فَيْكُمْ مَنْصُوبَةٌ»

بت‌ها در میان شما (مردم جاهلیت) بر پا بود.

نکته‌ها

- تعبیر «مَنْصُوبَةٌ» گویا اشاره به این نکته است که آن‌ها نه تنها از بت پرستی شرم نداشتند بلکه به آن افتخار می‌کردند و در گوشه و کنار جامعه خود، بت‌ها را بر پا داشته بودند.
- بت پرستی بر تمامی جامعه جاهلیت حاکم بود، اعم از بت‌هایی که همه قبایل به آن احترام می‌گذاشتند و در خانه کعبه نصب شده بود، فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، قیامت را انکار می‌کردند... و طریق مشورت آن‌ها با بت‌ها، این گونه بود که چوبه‌های

۵.۲.۲. خوردن غذای ناگوار

«وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ»^۱

[شما عرب جاهلی] غذای ناگوار می‌خوردید.

نکته‌ها

- تعبیر «شَرَّ دَار» در مورد محل سکونت اعراب جاهلی است. با اینکه بسیاری از آنان در مکه و مدینه می‌زیستند، ممکن است به این جهت باشد که این دو شهر چهره معنوی خود را به کلی از دست داده، به کانون بت پرستی تبدیل شده بودند.^۲
- «حَيَاتِ صُمِّ» (مارهای کر) یا به خاطر آن است که ناشنوایی آنان سبب جسارت شدید آنان بوده یا زهر خطرناک تری داشته‌اند.^۳
- در شهر حجاز آبگاه‌هایی نبود که منابع آبی سالم را فراهم کند و فئات و چشمه آب گوارا نیز یافت نمی‌شد. مردم آبی را که به آن نیاز داشتند از نزولات آسمانی تأمین می‌کردند.^۴

۳.۲. شرایط اجتماعی عصر جاهلیت

«وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»

شما (مردم جاهلی) پیوسته خون هم را می‌ریختید.

نکته

- جمله «وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» به خونریزی اعراب جاهلی اشاره دارد. این کار نیاز به دلیل روشنی نداشت؛ اعراب با کوچک‌ترین بهانه‌ای خونریزی می‌کردند و ماه‌ها جنگ را ادامه می‌دادند.^۵

۴.۲. وضعیت عاطفی مردم جاهلیت

«وَتَقَطَّعُونَ أَرْحَامَكُمْ»

شما (مردم جاهلی) از خویشان خود می‌بریدید.

۱. الْجَشِبُ: خشن؛ ناصاف و ناگوار؛ غلیظ؛ خوراک خشک و بدون خورشت؛ «بر وزن خشن» به همان معنای خشن و ناصاف و ناگوار است؛ الطعام فهو جشب و جشب أي غلیظ أو بلا ادم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. همان، ص ۱۰۹.

۴. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۵۶.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۹.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. نحل، ۵۸ و ۵۹.

۳. اسراء، ۳۱.

۴. تکویر، ۸ و ۹.

نکته

- حامیان خلافت، حتی از کشتن اهل بیت امام (علیه السلام) نیز ابا نداشتند چرا که می فرماید: «فَصَيَّنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ» من، دریغ داشتم که آنان را به کام مرگ بفرستم.

۳.۳. صبر جانکاه بعد از پیامبر

«وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكَظْمِ وَ عَلَى أَمْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ»^۱

چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود [جرعه تلخ حوادث را] نوشیدم و بر نوشیدن این جرعه که تلخ تر از حنظل بود شکیبایی کردم.

نکته‌ها

- «خار در چشم و استخوان در گلو» بیانگر نهایت دشواری و سختی است.^۲
- امام به شرایط سیاسی و جو موجود جامعه در روزهای پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) اشاره می کند؛ چنان خفقانی وجود داشت که حتی بیم کشته شدن اهل بیت پیامبر (ص) می رفت.^۳

۱. أَغْضَيْتُ: پلک‌های چشمم را روی هم گذاشتم؛ از ماده «غضی» و به معنای نزدیک کردن پلک‌های چشم به هم و به تعبیر دیگر چشم فرو بستن است. به همین جهت شب‌های تاریک و ظلمانی را، لیالی غاضیه می گویند؛ علی کذا اطبقت علیه جفنی.

الْقَذَى: خار و خاشاک که در چشم می افتد؛ «بر وزن قضا» مفهومی بر خلاف صفا و خلوص دارد و به همین جهت به شیء آلوده‌ای که در آب بیفتد و آن را خراب کند، «قذی» می گویند و نیز به چیزهایی که در چشم می افتد و چشم را ناراحت می کند، قذی گفته می شود؛ ما يقع فی العین من تبن و نحوه یوجب اذیتها.

الشَّجَا: استخوان و مانند آن که در گلو گیر کند؛ و گاهی به حالتی گفته می شود که در اثر ناراحتی شدید در گلو به وجود می آید که در اثر آن آب و غذا به راحتی بلعیده نمی شود؛ از ماده «شجو» به معنای سختی و شدت و اندوه و غم است این تعبیر در مواردی که چیزی گلوگیر انسان می شود نیز به کار می رود؛ ما اعترض فی الحلق من نشب و عظم و قد مرّ هذان اللفطان فی الخطبة الشَّقْشَقِيَّة.

الْكَظْم: مجرای تنفس؛ کاظم به معنای فرو برنده خشم از همین ماده است و گویا مجرای آن را می بندد؛ «بر وزن غضب» از ماده «کظم» است این کلمه در اصل به معنای محل خروج تنفس است و کظوم به معنای حبس نفس و سکوت آمده است. این ماده به معنای بستن دهان مشک بعد از پر کردن از آب نیز به کار رفته است. در خطبه بالا اشاره به این است که با اینکه دشمن گلویم را گرفته بود و می فشرد، من شکیبایی کردم؛ محرّکة و هو مجری نفسه.

امْرَ: تلخ تر؛ افعّل تفصیل است از ماده مَرّ به معنای تلخ.

الْعَلَقَم: حنظل؛ گیاهی است در نهایت تلخی؛ درختی است بسیار تلخ که به آن حنظل نیز گفته می شود و علقمه به معنای تلخی آمده است؛ شجر بالغ المرارة و يقال فی العرب علی کلّ مَرّ.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۶۹.

۳. همان، ص ۵۷۱.

تیری را که روی آن‌ها «افعل» و «لا تفعل» نوشته بودند، زبان بت می انگاشتند و آن‌ها را در کیسه‌ای ریخته، به هم می زدند و یکی را بیرون می آوردند. اگر «افعل» بود که آن را واجب العمل می پنداشتند و اگر «لا تفعل» بود به آن کار عمل نمی کردند.^۱

۲.۵.۲. آلودگی به گناه

«وَالْإِثْمُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ»^۲

و گناهان، سراسر وجودتان را فرا گرفته بود.

نکته

- «مَعْصُوبَةٌ» از ماده «عصب» (رشته‌ای که استخوان‌ها و عضلات را به هم پیوند می دهد) گرفته شده و در این جا اشاره است به انواع گناهی که تمام وجود عرب جاهلی را فرا گرفته بود.^۳

۳. شرایط امام بعد از پیامبر

۱.۳. خاندانم، تنها یاورانم

«فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي»

من نگاه کردم و دیدم (برای گرفتن حق خود و مسلمانان) یار و یآوری جز خاندانم ندارم.

نکته

- رعایت تقیّه در منطق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندان معصومش نه برای حفظ جان خود و یارانشان، بلکه برای دفاع از موجودیت اسلام و حفظ مصالح این آیین آسمانی بود.

۲.۳. بی‌یآوری امام

«فَصَيَّنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ»^۴

از اینکه آنان را در جنگ نابرابر به دست مرگ سپارم دریغ کردم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. آثام: گناهان؛ جمع اثم؛ در اصل لغت به معنای تأخیر و کندی است؛ گویا گناهی که جامعه جاهلی بدان گرفتار بود آن‌ها را در شتافتن به خیر و نیکی کند کرده بود.

بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ: به دور شما تنیده شده؛ به شما بسته شده؛ به شما احاطه کرده بود؛ از ریشه عَصَبَ یعنی آن چیز را بست؛ عَصَبَ: با دستار یا باند پیچید؛ معصوبه: بسته شده؛ عاصب: کسی که چیزی را با طناب یا غیره ببندد؛ المشدودة.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. صَيَّنْتُ: بخل ورزیدم؛ دریغ داشتم؛ از ریشه صَنَنَ به معنای دریغ کردن چیزی و بخل ورزیدن به چیزی نفیس و باارزش؛ بكسر التّون و یروی بالفتح أيضا من الصّنة و هو البخل.

- بدترین نوع معامله، خرید و فروش دین است، که شخصی برای رسیدن به منافع دنیایی اعم از امتیازات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... از دین خود دست بردارد.^۱

۵. بی بهرگی از حکومت

«فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَائِعِ وَ خَزَيْتُ أَمَانَةَ الْمُتَبَاعِ»^۲

[در این معامله] دست فروشنده به پیروزی نرسد! و سرمایه خریدار به رسوایی منتهی شود!

نکته

- تعبیر «امانة» ناظر به حکومت مصر و حقوق مسلمانان آن دیار است و اشاره به این حقیقت دارد که حکومت بر انسان‌ها یک امانت الهی است و تنها باید در دست پاکان و صالحان باشد تا به نفع مردم جریان یابد. آن‌ها که این را وسیله منافع شخصی می‌سازند خائنان به این امانت الهی هستند.^۳

مشابه

- ◊ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ»^۴ همین کسانند که گمراهی را به هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند.
- ◊ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۵ اینان همان کسانند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند. از عذابشان کاسته نگردد و کس یاریشان نکند.
- ◊ «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»^۶ پس، باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا بجنگند.
- ◊ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»^۷ خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. خَزَيْتُ: خار باد؛ من الخزی وهو الذلّ والاهانة.

المُتَبَاع: به معنای خریدار است و در این جا اشاره به معاویه دارد؛ در برابر بايع و فروشنده که عمرو بن عاص بود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴. بقره، ۱۶.

۵. بقره، ۸۶.

۶. نساء، ۷۴.

۷. نساء، ۵۸.

- حضرت ع (ع) برای بیان شدت ناراضی بودن خود از وضع موجود می‌فرماید: من در مقابل غصب خلافت و گرفته شدن حکومت همچون انسانی بودم که خاشاک در چشم و استخوان در گلو داشته باشد. چشم روی هم گذاشتم و زندگی را به سر بردم و رفتن خلافت را نادیده گرفتم و صبر کردم.

۴. معامله عمرو عاص با معاویه

«وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا»^۱

او با معاویه بیعت نکرد تا این که بر او شرط کرد که در برابر آن بهایی دریافت کند.

نکته‌ها

- «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ» فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ ع (ع) «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِاطِلًا»^۲ (عبداله بن عباس گوید: در ذیقار بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم در حالی که ایشان کفشش را وصله کرد. پس به من فرمود: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد امام فرمود: سوگند به خدا که این کفش برای من از حکومت بر شما دوست‌داشتنی‌تر است مگر آنکه حقی را بر پای دارم یا باطلی را دور کنم.) درواقع امام با این عبارت دو خط فکری را نشان می‌دهند که در طول تاریخ در تقابل با هم بوده و در هر زمان طرفداران خود را داشته است.

- پس از ورود عمرو بن عاص به شام، معاویه، در مجلسی به او چنین گفت: ای اباعبدالله، من تو را به پیکار با این مرد می‌خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است. عمرو که از دروغ‌پردازی‌های او آگاه و با خبر بود گفت: منظورت از «این شخص» چه کسی است؟ معاویه گفت: منظورم علی است. عمرو بن عاص گفت: «وَاللَّهِ! مَا أَنْتَ وَ عَلِيٌّ بِجَمَلِي بَعِيرٍ لَيْسَ لَكَ هِجْرَتُهُ وَلَا سَابِقَتُهُ وَلَا صُحْبَتُهُ وَلَا جِهَادُهُ وَلَا فَتْنُهُ وَلَا عِلْمُهُ وَ وَاللَّهِ إِنْ لَكُ مَعَ ذَلِكَ لِحَقًّا فِي الْحَرْبِ لَيْسَ لِأَحَدٍ غَيْرُهُ» به خدا سوگند ای معاویه تو با علی هرگز برابر نیستی نه افتخار او را در هجرت با پیامبر داری و نه سابقه او را در اسلام و نه همنشینی اش با رسول خدا را و نه جهادش را و نه فقهش را و نه علمش را. افزون بر این، به خدا سوگند او بهره‌و افری در جنگ دارد که هیچ کس به پای او نمی‌رسد.^۳

۱. لَمْ يُبَايِعْ: بیعت نکرد؛ ضمیر فاعلی به عمرو عاص بر می‌گردد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۶. تصمیم نهایی امام بر جنگ صفین

«فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَاعِدُوا لَهَا عُدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا وَ عَلَا سَنَاهَا»^۱

شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را فراهم سازید! که (با این اعمال حاکمان شام) آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است.

نکته

• امام تمام راه‌های مسالمت‌آمیز را برای پایان دادن به مخالفت منافقان به خصوص حاکمان شام به کار گرفتند و چون هیچ کدام سودی نبخشید و روز به روز توطئه‌ها بیشتر می‌شد، امام دستور آماده شدن برای جنگ داد.^۲

۷. صبر و استقامت شعار پیروزی

«وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ»^۳

صبر را شعار خود سازید! که بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرا می‌خواند.

نکته‌ها

- «شعار» به معنای لباس زیرین است که نشان می‌دهد صبر و استقامت باید درون جان قرار گیرد و روح انسان را در برابر حوادث سخت زیر بال و پر خویش نگه دارد.^۴
- رهبران آسمانی همیشه جنگ را به عنوان آخرین راه حل برمی‌گزینند، ولی در صورت

۱. أَهْبَتُهُ: استعداد، آمادگی؛ تَأَهَّبَ: به معنای آماده شدن برای کاری است. إِهَابٌ: به معنای پوستی است که هنوز دباغی نشده و آماده برای دباغی است؛ كَالْمَعْدَةِ بَضْمُ الْفَاءِ فِيهِمَا مَا يَعْدُ لِلْحَرْبِ مِنَ السَّلَاحِ وَالْأَلَاتِ.
شَبَّ: افروخته شد؛ از ماده «شَبَّ» شباب به معنای جوانی است. این ماده در مورد افروختن آتش نیز به کار می‌رود که تناسبی با برافروخته شدن شعله‌های آتش جوانی دارد؛ بِالْبِنَاءِ عَلَى الْفَاعِلِ أَيْ ارْتَفَعَ لَهَا، أَوْ بِالْبِنَاءِ عَلَى الْمَفْعُولِ أَيْ أَوْقَدَتْ نَارَهَا.

لَظًا: شعله آتش؛ گاه به خود آتش نیز گفته می‌شود.

سَنَاهَا: روشنائی؛ درخشش؛ به معنای سیراب کردن است و علو و ارتفاع در معنای آن نهفته است، در جمله مورد بحث اشاره به برخاستن شعله‌های آتش جنگ دارد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. اسْتَشْعِرُوا: شعار خود سازید؛ از ماده شعار به معنای علامت و در اینجا به معنای پوشانیدن بدن با لباس است؛ به لباس رو «دثار» و به لباس زیر «شعار» می‌گویند.
أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ: بیش از هر چیز، موجب پیروزی می‌شود؛ وَفِي بَعْضِ النُّسخِ أَحْزَمُ لِلنَّصْرِ مِنْ حَزْمِ الشَّيْءِ إِذَا شَدَّدَتْهُ كَأَنَّهُ يَشُدُّ النَّصْرَ.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۶.

ضرورت با تمام قدرت، شجاعت و صلابت خود را برای آن آماده می‌کنند.^۱

- اگر پیروزی، عوامل مختلفی داشته باشد که دارد یکی از عمده‌ترین و مهم‌ترین اسباب آن، صبر و استقامت است.^۲ «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا»^۳

مشابه

♦ «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۴ اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست.

♦ «وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۵ شکمیا باش که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.

♦ «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ»^۶ و هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان نمایند و کتمانش نکنید. پس، آن (عهد) را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله‌ای کردند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۲۸.

۳. انفال، ۶۵.

۴. آل عمران، ۱۸۶.

۵. هود، ۱۱۵.

۶. آل عمران، ۱۸۷.



خطبه ۲۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از هجوم سپاه معاویه به شهر انبار در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: سستی کوفیان در پاسخ به حمله سفیان بن عوف به شهر انبار
موضوع: سیاسی، اجتماعی، اعتقادی
ویژگی: درد و اندوه و تنهایی امام (علیه السلام)

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۱.

پیشگفتار خطبه

امام این خطبه را زمانی ایراد فرمود که خبر حمله لشکر معاویه به شهر انبار را دریافت کرد ولی مردم برای جهاد حرکت نکردند. امام در این خطبه که به «خطبه جهاد» معروف است، با بیانی بسیار گویا و زیبا، اهمیت جهاد و آثار مهم آن را ذکر می‌کند؛ مردم کوفه را سخت ملامت می‌نماید و پس از آنکه حادثه دردناک حمله سفیان غامدی به شهر مرزی انبار و شهادت حسان ابن حسان، نماینده شجاع و باوفای خود را به اطلاع عموم می‌رساند، آمادگی کامل خویش را برای جهاد با دشمن خونخوار بیان می‌کند.

است (جهاد اصغر) و زمانی با دشمن درونی، یعنی هواهای نفسانی (جهاد اکبر)؛ و در هر دو، در بهشت به روی انسان باز می‌شود.^۱

مشابه

♦ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که پیغمبر فرمود: «لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَهُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفِهِمْ وَالْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ وَالْمَلَائِكَةُ تَرْحُبُ بِهِمْ»^۲ بهشت دری دارد به نام «باب المجاهدين» که آنان به سوی آن حرکت می‌کنند و در را مقابل خود باز می‌بینند، در حالی که شمشیرها را به کمر بسته‌اند. این در حالی است که سایر مردم، در موقف حساب ایستاده‌اند و در انتظار حساب‌اند (اما مجاهدان، بدون حساب، به سوی بهشت می‌روند و در آستانه بهشت) فرشتگان، به آنان تبریک می‌گویند.

♦ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۳ در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند، جهاد می‌کنند.

♦ «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»^۴ اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند، و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند، و در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند]، و خدا به [حال] ستمکاران داناست.

♦ «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^۵ و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند.

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ۖ تُمْنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۶ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردآور رهایتان دهد راه

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذَّلِّ وَشِمْلَهُ الْبَلَاءُ وَذِيَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ وَضُرِبَ عَلَىٰ قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَادِيلُ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَبِئْسَ الْخُسْفَافُ وَمَنْعَ النَّصْفِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَقُلْتُ لَكُمْ اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ. فَوَاللَّهِ مَا غَزَىٰ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّىٰ شَتَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ. وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارُ وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيُّ وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَ رِعَائَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِزْجَاعِ وَالْإِسْتِزْحَامِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا.

فَيَا عَجَبًا عَجَبًا، وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُزِمِّي يَغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ وَتُغْزُونَ وَلَا تُغْزُونَ وَيَعْصِي اللَّهُ وَتَرْضُونَ. فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حِمَارَةُ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يُسَبِّحُ عَنَّا الْحَرُّ وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةُ الْقَرِّ أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبُرْدُ. كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفِرُّونَ، فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَقَرُّ.

۱. فلسفه جهاد

۱.۱. اهمیت جهاد

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ»^۱

اما بعد [از حمد و ثنای الهی بدانید] جهاد دری از درهای بهشت است.

نکته

- جهاد، که کوشش و تلاش همه‌جانبه همراه با خطرپذیری است، گاه با دشمن بیرونی

۱. الجهاد: مصدر به معنای جهد و کوشیدن و به تمام توان تلاش کردن است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲.

۳. صف، ۴.

۴. توبه، ۴۷.

۵. بقره، ۲۱۸.

۶. صف، ۱۰ و ۱۱.

۴.۱. جهاد، زره نگهدار و سپر استوار

«وَذُرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ»^۱

(جهاد) زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است.

تشبیه

مشبه: جهاد

مشبه‌به: زره محکم؛ سپر مطمئن

وجه شبیه: در جنگ‌های قدیم، کسانی که ذره در تن و سپر در دست نداشتند از ضربات دشمن در امام نبودند. قوم و ملتی که جهاد را ترک کند در برابر ضربات دشمن بسیار ناتوان و آسیب‌پذیر است و در نگاه امام، جهاد سپری محکم است که جامعه را حفظ می‌کند.

۲. آثار منفی ترک جهاد

۱.۲. ذلت

«فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ الْبَسَهُ اللَّهُ ثُوبَ الذِّلِّ»^۲

هر کس جهاد را از روی بی‌اعتنایی ترک گوید، خداوند لباس ذلت و خواری بر تنش بپوشاند.

نکته

- «رَغْبَةً عَنْهُ» اشاره به این است که افرادی که بر اثر عذر و ناتوانی و بیماری و نقص عضو قادر به جهاد نیستند، از این حکم مستثنا می‌باشند.

مشابه

◇ «مَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ، وَمَخْقًا فِي دِينِهِ»^۳ کسی که جهاد را ترک کند خداوند لباس ذلت بر او می‌پوشاند و در زندگی مادی نیز گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود و دین او بر باد می‌رود.

۱. ذُرْعُ: زره.

الْحَصِينَةُ: حفاظت کننده؛ از ریشه «حَصَنَ، يُحَصِّنُ»: استوار و بلند و محکم شد؛ أَحَصَنَ: آنجا را محکم و استوار گردانید؛ حصینه: حفاظت کننده.

جُنَّتُهُ: سپر؛ آنچه انسان را از ضربه حفظ کند. اصل آن از جَنَّ به معنای پوشیدن و پنهان شدن است؛ بِالضَّمِّ كُلِّ مَا وَقِيَ.

۲. رَغْبَةً عَنْهُ: از روی بی‌رغبتی. رَغِبَ اگر با حرف عین همراه شود معنای رویگردانی می‌دهد.

۳. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۹.

بنمایم؟ به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید، و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید. و این برای شما بهتر است، اگر دانا باشید.

۲.۱. باب جهاد، برای دوستان خاص

«فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ»

خداوند آن در را (جهاد را) به روی دوستان خاص خود گشوده است.

نکته

- این «در» اختصاص به اولیای الهی دارد، یعنی تا کسی به قرب و ولایت الهی نرسد از آن وارد نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، شرط اول وارد شدن، ولایت پذیری است.^۱

۳.۱. جهاد، دژ محکم خداوند

«وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى»

و آن (جهاد) لباس تقواست.

نکته

- ملتی که اهل جهاد و ایثار باشد، در برابر تهاجم دیگران، سوء نیت‌ها و جنایت‌های متجاوزان همچون رزمنده‌ای که زره محکم و سپر مستحکم دارد، از مصونیت بالایی برخوردار خواهد بود.

مشابه

◇ ﴿لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾^۲ بهترین لباس، تقوا است.

تشبیه

مشبه: جهاد

مشبه‌به: لباس

وجه شبیه: لباس هم مایه زینت و زیبایی انسان است و هم حافظ بدن از گرما و سرما و آفات دیگری که در صورت عریان بودن بر بدن وارد می‌شود. جهاد نیز مایه آبرو و عزت و سربلندی اقوام و ملت‌ها و پیشگیری از انواع آفات است.

۱. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲. اعراف، ۲۶.

ضعیف و جوامعی که خوشگذرانی و تنبلی پیشه ساخته‌اند، پیوسته بالای سلطه و حاکمیت بیگانه‌ها را بر خود خریده‌اند.^۱

مشابه

♦ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾^۲ دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند.
♦ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۳ و [ما] فراروی آن‌ها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند.

۲.۵. ضایع شدن حق

﴿وَأَدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ﴾^۴

به‌خاطر ضایع کردن جهاد، حق، از او (ترک‌کننده جهاد) گرفته می‌شود.

مشابه

♦ «لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ»^۵ جز به جد و سخت‌کوشی نمی‌توان به حق رسید.
♦ «وَالْجِهَادُ عَزًّا لِلْإِسْلَامِ»^۶ جهاد برای عزت و بزرگی اسلام است

۲.۶. نابودی انسان

﴿وَسِيمَ الْخَسَفِ﴾^۷

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۳. یس، ۹.

۴. ادیل الْحَقُّ مِنْهُ: حق از او برگردانده می‌شود؛ از ماده «دوله» به دو معنا آمده است: یکی تحول و جابه‌جایی و دیگر ضعف و سستی؛ در اینجا به همان معنای نخست است. «ادیل» از مصدر دوله به معنای چرخیدن و گردیدن؛ واژه دولت که به نهاد و قدرت سیاسی اطلاق می‌شود از همین ریشه است زیرا این نهاد مدام در حال جرخش میان افراد است؛ آی یغلب الحق علیه فیصبيه الوبال کقول سید العابدین علیه السلام فی الصحیفة ادل لنا و لا تدل منا، و الا دالة الغلبة.

۵. نهج البلاغه، خطبة ۲۹.

۶. همان، حکمت ۲۵۲.

۷. سیم: تحمیل می‌شود؛ بر او بار می‌شود؛ اگر این کلمه از ماده سَوَمَ باشد به معنای تحمیل شدن و تکلیف شدن چیزی که در آن نهفته است و اگر سیم از ریشه سَوَمَ باشد به معنای پی چیز حرکت کردن است؛ بالبناء للمفعول من سامه خسفاً آی کلفه ذلاً.

الْخَسَفُ: ذلت؛ ناپدید شدن و از بین رفتن.

تشبیه

مشبه: ترک جهاد

مشبه‌به: لباس ذلت

وجه شبیه: امام علی (علیه السلام) کسی را که جهاد را ترک می‌کند تشبیه کرده است به کسی که لباس ذلت و خواری را بر تن کرده است؛ همان گونه که لباس، بر تمام بدن احاطه می‌کند، ذلت و خواری تمام زندگی او را فرا می‌گیرد.

۲.۲. بلا

﴿وَسَمَلَةَ الْبَلَاءِ﴾^۱

و (هر کس ترک جهاد کند) بلا، از هر سو او را احاطه می‌کند.

۲.۳. حقارت

﴿وَدُيْتُ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ﴾^۲

و (کسی که ترک جهاد کند) گرفتار حقارت و پستی است.

۲.۴. تباهی عقل

﴿وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ﴾^۳

و (کسی که ترک جهاد کند) عقل و فهم او تباه می‌شود.

نکته

• تاریخ گذشته بشر و وضعیت امروز جهان ما، گواه این واقعیت است که ملت‌های

۱. سَمَلٌ: فرا گرفت؛ ربّما یفزع بالبلاء و هی کساء تغطی به و الفعل أظهر کما هو المضبوط.

۲. دُيْتُ: خوار و تحقیر می‌شود؛ از ماده «دَیْتُ» به معنای خوار و ذلیل و رام است و افراد بی‌غیرت و بی‌اعتنا به وضع عفت خانواده خود را از این جهت دیوث گفته‌اند که تن به عمل ذلیلانه و حقارت آفرین می‌دهند؛ ذلله و منه الذیوث الذی لا غیره له.

بِالصَّغَارِ: کوچک نفسی، پست همتی؛ از ریشه صَغَرَ به معنای خرد و ریز شد؛ ذلت و پستی است. صَغُرَ: آن را کوچک کرد؛ الذلّ و الضّیم.

الْقَمَاءُ: خواری، ذلت، حقارت و تحقیر؛ به معنای کوچکی و ذلت آمده است؛ بالمد الصّغار و عن الزّاوندی القما بالقصر و هو غیر معروف، و فی رواية الکافی القمانه قال فی القاموس: قماً کجمع و کرم قمانه و قمانه و قماء بالضمّ و الکسر ذلّ و صغر.

۳. الْإِسْهَابُ: از دست دادن عقل؛ از ماده سَهَبَ به معنای کم حرفی و پر حرفی است و در این خطبه اشاره به همان معنای نخست است. «اسهاب الکلام»: وراجی کرد، خیلی حرف زد.

چنین کسی (که ترک جهاد کند) به راه محو و نابودی کشانده می شود.

نکته

- ترک جهاد در برابر متجاوز زیاده خواه، نابودی و شکستِ ذلت بار خواهد بود.^۱

مشابه

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^۲ پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم.

۲.۲. محروم از عدالت

«وَمُنِعَ النَّصْفَ»^۳

(کسی که ترک جهاد کند) از عدالت محروم می گردد.

نکته

- هرگز بیگانگان متجاوز، انصاف را درباره مسلمانانی که به وظایف خود عمل نکرده، ترک جهاد و مبارزه نماید، رعایت نخواهند کرد.

۳. دعوت امام به مبارزه با حاکمان شام

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، وَ سِرًّا وَ اِعْلَانًا، وَ قُلْتُ لَكُمْ: اِعْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزَوْكُمْ»^۴

آگاه باشید! من شب و روز، و پنهان و آشکار شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فرا خواندم و گفتم پیش از آنکه آن ها با شما نبرد کنند، با آنان بجنگید.

نکته ها

- رهبری آگاه و خیرخواه، پیوسته اصحاب و جامعه خود را از خطرهای پیش رو آگاه می سازد و زیان های غفلت از دشمن معاند را به آنان گوشزد می کند.
- بعد از اینکه همه امت اسلام و اهل حل و عقد با حضرت علی بیعت کردند دیگر برای کسی بهانه ای برای سرپیچی از اطاعت حضرت نبود اطاعت از حضرت علی بر معاویه هم لازم بود و چون تمرد نمود وظیفه مسلمان ها بود که با معاویه جنگ کنند زیرا او علیه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. قصص، ۸۱.

۳. النَّصْفُ: انصاف، عدالت؛ بکسر التَّوْنِ الانصاف.

۴. آلا: حرف تنبیه به معنای هشدار و آگاهی است.
اِعْزَوْهُمْ: حمله کنید، هجوم برید؛ از ریشه عَزَوَ به معنای حمله کنید.

حکومت قیام کرده و وظیفه مسلمان هاست که با او بجنگند.

۴. مصداقی از ذلت

«قَوَالِلِهِ مَا عَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا»^۱

به خدا سوگند! هر زمان، قوم و ملتی در درون خانه اش مورد هجوم دشمن قرار گرفته، ذلیل و خوار شده است.

نکته

- این عبارت به این معناست که اگر قومی در دفاع از خانه و شهر خود آن قدر سستی ورزند که دشمن از مرزها بگذرد و خود را به پشت دیوارهای آن شهر برساند این مردم قطعاً به ذلت گرفتار خواهند شد.^۲

مشابه

﴿اَعْزُوا، تُورَثُوا اَبْنَاءَكُمْ مَجْدًا﴾^۳ جنگ کنید تا برای فرزندان خود افتخار به ارث نهدید.

۵. بهانه جویی در فرار از جهاد

«فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى شُنْتُ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَ مَلِكْتُ عَلَيْكُمُ الْاَوْطَانُ»^۴

۱. ما عَزَى: مورد حمله واقع نشده.

عَقْرُ: درون، اصل؛ «بر وزن ظهر» به معنای اساس و ریشه هر چیزی است و این که به پی کردن شتر گفته می شود، به خاطر این است که اساس و ریشه آن را می زنند به طوری که شتر تعادل خود را از دست می دهد و به روی زمین می افتد؛ الشيء بالضمّ أصله و وسطه.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳. اصول کافی، ج ۵، ص ۸.

۴. تَوَاكَلْتُمْ: به یکدیگر موکول کردید؛ از ماده «وَكَلَّ» به معنای این است که دو یا چند نفر هر کدام کار خود را به هم موکول کنند؛ وقتی به باب تفاعل می رود بر واگذاری دو سویه دلالت می کند؛ آن یکل الامر کل واحد منهم إلى صاحبه يقال تواكل القوم اتكل بعضهم على بعض و تخادلوا و منه رجل و كل ای عاجز يكل أمره إلى غيره.

تَخَادَلْتُمْ: هنگام یاری، یکدیگر را رها کردید، همدیگر را یاری نکردید.

شُنْتُ: فرو ریخته شد، باریده شد؛ از ماده «شَنَن» به معنای خشکی و کهنگی است سپس در هر موردی که آب یا مانند آن به صورت پراکنده و از هر طرف فرو ریزد اطلاق شده است. همانند مشک کهنه ای که پاره شود و آب درون آن متفرق و پراکنده گردد. جمله «شُنْتُ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ» اشاره به حملات پراکنده و پی در پی می باشد که از سوی غارتگران شام به نواحی مختلف عراق صورت می گرفت؛ آی مزق قال الشَّارح المعتزلی: و ما كان من ذلك متفرقا نحو إرسال الماء على الوجه دفعة بعد دفعة فهو بالشين، و ما كان ارسالا غير متفرق فهو بالسین المهملة.

الْغَارَاتُ: شبیخون ها، حمله ناگهانی، گریز؛ جمع غاره به معنای هجوم و حمله.



شما مسئولیت جهاد را به یکدیگر حواله کردید و به یاری یکدیگر برنخاستید تا دشمن از هر سو بر شما تاخت و شهرها را از دست شما گرفت.

نکته

- «تواکل» در اصل به معنای واگذاری هر کس کار خود را به دیگری است و مفهومش این است که هر کس مسئولیت را از خود سلب کند و بر عهده دیگری بگذارد. «تخاذل» این است که هر کس از یاری دیگری چشم پیوشد و او را به حال خود رها سازد که در نتیجه رشته اتحاد گسیخته می شود و دشمن بدون احساس مانع، حمله ور می شود.^۱
- در اسلام شروع جنگ باید به اذن امام باشد و تا امام اذن جهاد ندهد کسی حق حمله به دشمن را ندارد اما در جنگ دفاعی یعنی اگر دشمن حمله کند، حمله متقابل واجب است و دیگر اذن امام لازم نیست. سفیان بن عوف غامدی به شهرهایی که تحت حکومت حضرت علی علیه السلام بود، یورش آورد. دفاع کردن در چنین وضعیتی، وظیفه همه بود. حضرت علیه السلام به آن ها می فرماید: شما کار دفاع را به یکدیگر واگذار کردید؛ یعنی هر کدام سبب شکست دیگری شده است.

۶. فرمانده غارتگر شام

«وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ حَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَ قَدْ قَتَلَ حَسَانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَ أَزَالَ حَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا»^۲

این مرد غامدی است که سپاهش وارد شهر انبار شد و حسان بن حسان بکری، فرماندار و نماینده من را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است.

۷. غارت افراد بی سلاح

«وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةِ فَيَنْتَزِعُ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. أَخُو غَامِدٍ: منظور از اخو غامد، سفیان بن عوف از قبیله ابو غامد از قبایل یمن است. معاویه او را فرا خواند و لشکری در اختیارش قرار داد و به او گفت به انبار و مداین یورش ببر و هر کس که بر خلاف نظر تو است بکش و او هم رفت و چنین کرد و دل ها را آکنده از ترس ساخت؛ هو سفیان بن عوف الغامدی منسوب إلى الغامد قبيلة من اليمن. الْأَنْبَارُ: شهری در کنار فرات و غرب بغداد؛ بلد قدیم من بلاد العراق على الفرات من الجانب الشرقي. مَسَالِحُ: اردوگاه ها؛ جمع مسلحه و اسم مکان از سلاح به معنای مرز است. از آنجا که در مناطق مرزی حساسیت خاصی وجود دارد و برای مقابله با دشمن اسلحه کافی در آنجا مستقر می کنند، به مرزها مَسْلَحَه می گویند، یعنی محل نگهداری سلاح؛ جمع مسلحه و هی الحدود التي رتب فيها ذو الأسلحة لدفع العدو كالنفر.



حِجْلَهَا وَ قُلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رِعَائِهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْحَامِ»^۱
به من خبر رسیده است که یکی از آن ها، به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبندها و گوشواره های آنان را از تنشان بیرون آورده است، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع از خود جز گریه و زاری و التماس نداشته اند!

نکته

- اشاره به این دارد که احدی از مسلمانان آنجا به دفاع از این زن مسلمان و غیر مسلمان که در پناه اسلام بوده برنخواسته است که هم اموالشان به یغما رفته و هم نوامیسشان مورد تعرض قرار گرفته است.^۲

۸. پیروزی دشمن

«ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ»^۳

آن ها بعد از این همه جنایات، با غنائم فراوانی به شهر و دیار خود بازگشته اند بی آنکه حتی

۱. الْمُعَاهَدَةُ: زن هم پیمان از اقلیت های دینی، زن غیر مسلمان که طبق پیمانی با پذیرش حاکمیت حکومت اسلامی در بین مسلمین زندگی می کند؛ بصيغة اسم الفاعل ذات العهد و هی الذميمة. فَيَنْتَزِعُ: بیرون کشیده است؛ از ماده نَزَعَ به معنای بیرون کشیدن و کندن است.

حِجْلُهَا: خلخال؛ چیزی مانند دست بند برای ساق پا که هنوز در بعضی جاها مرسوم است. «حَجَل» (بر وزن فَصَل) به معنای خلخال، همان زینتی که زن های عرب در میچ پا می کردند و حجله که صحیح آن «حَجَلَه» (بر وزن عَجَله) است به معنای اطاق مخصوص عروس است که آن را زینت می کنند و می آرایند؛ بفتح الحاء و کسرهما الخللخال. قُلْب: دستبند، النگو؛ «بر وزن قُفْل» به معنای دستبند و در اصل از ماده «قلب» به معنای دگرگونی گرفته شده است این شاید به این دلیل باشد که دستبند در دست انسان دائماً در حرکت است؛ بالضم سوار المرأة.

قَلَائِدُ: گردنبندها؛ جمع قلاده به معنای گردنبندها است و به هر چیزی که چیز دیگری را احاطه کند اطلاق می شود. رِعَاتُ: گوشواره ها؛ جمع «رَعَتْ» (بر وزن رَأْس) به معنای گوشواره است؛ جمع رَعَتْه بفتح الزاء و سکون العين و فتحها و هی القرط، و الرعائ أيضا ضرب من الحلی.

إِسْتِزْحَامٌ: گفتن انا الله انا الیه راجعون، رفت و برگشت گریه در گلو. استرجع الحمام: کبوتر غر غر کرد؛ قول اِنَّا لِلّهِ و اِنَّا الیه راجعون، و قيل تردید الصوت بالبكاء.

الْأَسْتِزْحَامُ: طلب رحمت و عطفوت؛ مناشدة الرّحم أى قول انشدك الله و الرّحم، و قيل طلب الرّحم و هو بعيد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. وافرین: با دست پر از مال، تمام و کمال؛ تامين يقال و فر الشيء أى تمّ و فرت الشيء أى أتممته.

كَلْمٌ: زخم و جراحت؛ کلام و کلمه از همین ماده است. مکلوم: مجروح؛ الجرح.

أُرِيقَ: ریخته شد.

۱۱. ۲. مقابله نکردن با دشمن

«يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ»^۱

شما را آماج تاخت و تاز قرار می دهند و از جای نمی جنبید.

۱۱. ۳. پیکار نکردن

«وَتُغْزَوْنَ وَلَا تُغْزَوْنَ»^۲

با شما می جنگند و شما، با آن ها پیکار نمی کنید!

۱۱. ۴. راضی شدن به معصیت

«وَيُعْصَى اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ»^۳

اشکارا، معصیت خدا می شود و شما، (با اعمال نادرستتان) به آن رضایت می دهید!

۱۱. ۵. ضعف اراده

«فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حِمَارَةُ الْقَيْظِ، أَمْهَلْنَا يُسَبِّحُ عَنَّا الْحَرُّ. وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةُ الْقَرِّ، أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ»^۴

۱. یغار: شیبخون زده می شود؛ مجهول اغار.

لا تغیرون: شیبخون نمی زنید؛ باب افعال است؛ از ماده غاره به معنای حمله.

۲. تغزون: مورد حمله واقع می شوید، مجهول تغزون و ثلاثی مجرد.

۳. ترضون: رضایت می دهید.

۴. حماره: شدت و سوز؛ از ماده «حمر» به معنای رنگ قرمز است. به همین جهت به گرمای سوزان تابستان، حماره گفته می شود. گویی از شدت گرما، مانند آتش سرخ و سوزان است؛ بتشدید الراء شده حره.

القیظ: وسط تابستان؛ گرما؛ شدت گرمای تابستان است بنابراین اضافه حماره به قیظ نوعی تأکید در گرما را می رساند. یسبح: برطرف شود؛ از ماده «سیخ» است به معنای فراغت از چیزی یا تخفیف آن است و در اینجا به معنای فرو نشستن سوز گرما است؛ بالسین والباء والخاء المعجمة سکن و فتر کسبح تسبیخا.

صباره: شدت سرما؛ از ماده «صبر» در اصل به معنای حبس و نگهداری چیزی است و شکیبایی را به همین مناسبت صبر می گویند و شدت سرما را که صباره می گویند از این جهت است که انسان را از کار و فعالیت باز می دارد؛ صبر به نوعی به معنای مانع شدن و جلوگیری کردن است؛ الشتاء بالتشدید شده برده.

القر: سرما؛ به دو معنا آمده است: نخست سرما و دوم جای گرفتن و استقرار در مکان است. بعید نیست که معنی نخست به معنای دوم بازگردد، چرا که سرمای شدید، انسان را از کار باز دارد؛ بضم القاف البرد أو یخص بالشتاء.

ینسلخ: کنده و جدا شود؛ برطرف گردد؛ از ماده «سلخ» و در اصل به معنای پوست کندن است و سلاخ را به همین جهت، سلاخ می گویند که پوست حیوان را می کند آن گاه این کلمه به جدا ساختن هر چیزی اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به فرو نشستن سوز سرما است؛ مسلخ: رختکن حمام که در آن جامه از تن جدا می کنند و پا به درون حمام می گذارند؛ به پوست جدا شده مار مسلخ می گویند.

یک نفر از آنان آسیب ببیند یا قطره خونی از آن ها ریخته شود.

۹. بی غیرتی کوفیان

«قُلُوا أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»

اگر به خاطر این حادثه بسیار دردناک مسلمانی از شدت تأسف و اندوه بمیرد ملامتی بر او نیست بلکه به نظر من سزاوار است.

مشابه

«أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَلَمْ تَهْنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَلَمْ يَقُوْ مَنْ قَوَى عَلَيْكُمْ»^۱ ای مردم! اگر دست از حمایت هم در یاری حق بر نمی داشتید و در تضعیف باطل، سستی نمی کردید هیچ گاه آنان که در پایه شما نیستند در شکست شما طمع نمی کردند و هیچ نیرومندی بر شما غالب نمی شد.

۱۰. اتحاد و تفرقه

«فَيَا عَجَبًا عَجَبًا! وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ، وَيَجْلِبُ إِلَيْهِمِ مِنَ الْجَمْعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرَّقُوا عَنْ حَقِّكُمْ»^۲

شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند! وحدت آنان (شامیان) بر باطلشان و پراکندگی شما (کوفیان) از حقتان دل را می میراند و غصه را موجب می گردد.

۱۱. ملامت های شدید امام

۱۱. ۱. سستی عامل جنگ

«فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يَوْمِي»^۳

روی شما زشت باد! و همواره اندوهناک باشید که خود را هدف تیر دشمن ساختید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶.

۲. فیا عجباً عجباً: فیا عجباً در اصل عجت عجباً بوده است یعنی منصوب به عنوان مفعول مطلق است.

۳. فقبحاً لكم: زشتی برای شما باد؛ نوعی نفرین است.

ترحاً: غم، رنج؛ به معنای اندوه و حزن و در واقع در این جمله، امام (علیه السلام) به آن ها نفرین می کند که همواره قرین حزن و اندوه گردند؛ محرکه ضد الفرح.

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ. لَوْدِدْتُ
أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهِ جَزَتْ نَدَمًا وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا. قَاتَلَكُمُ اللَّهُ
لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قَبِيحًا وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَجَرَّعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا
وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي
طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أُوهُهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ
لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا
ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّتِينِ وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ.

۱۲. توبیخ اهل کوفه

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ»

ای شبیه مردان! که در حقیقت مرد نیستید.

۱۳. آرزوهای کودکان کوفیان

«حُلُومُ الْأَطْفَالِ»^۱

آرزوی شما (کوفیان) مانند آرزوی کودکان است.

نکته

- منظور حضرت علیه السلام این است که صبر و حوصله شما چون صبر و حوصله کودکان است؛ زیرا دوراندیشی ندارید یا اینکه منظور این است که عقل شما چون عقل کودکان است؛ چون به عاقبت کار فکر نمی کنید در حالی که حیثیت اسلام در خطر است، شما نمی اندیشید.

۱۴. سست عقلی

«وَعُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ!»^۲

و عقل و خرد شما (کوفیان) مانند عروسان حجله نشین است.

۱. حُلُومٌ: در اصل از ماده «حلم» به معنای خویشتن داری است و چون در حال خواب، انسان آرام در گوشه ای قرار می گیرد و به صحنه هایی که در خواب است نظاره می کند، این واژه به خواب و رؤیا اطلاق شده است و در خطبه بالا به معنای آرزوهای خام است که شبیه به خواب های کودکان است. انسان حلیم کسی است که بسیار عاقلانه رفتار می کند و صبری که نشان می دهد از سرتعقل است.

۲. رِبَّاتٍ: صاحبان زن؛ جمع «ربه» به معنای صاحب و مالک چیزی است (با توجه به تاء تأنیث در مورد مونث به کار می رود)؛ از ریشه رَبَبَ و تربیت آمده است؛ در کلام عرب به مالک و صاحب هر چیز رَبَّ می گویند؛ النساءُ آی صواحِبها أو اللَّاتِي رَبَّينَ فيها، و هی جمع حَجَلَة و هی بیت یزینَ فيها.

الْحِجَالِ: حجله ها؛ جمع «حجله» که صحیح آن حَجَلَة (بر وزن عَجَلَة) است. واژه حجله فضایی است که برای نوعروسان و نودامادان مهیا می کنند.

هرگاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم گفتید اکنون شدت گرماست اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو نشیند! و اگر در زمستان این دستور را به شما دادم گفتید: اکنون هوا فوق العاده سرد است، بگذار سوز سرما آرام گیرد!

۱۱. ۶. بهانه جویی

«كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ»

همه این ها بهانه هایی است برای فرار از گرما و سرما.

مشابه

﴿وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾^۱ جهاد با مال و جان خویش را، در راه خدا، ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید. اگر می فهمند بگو: گرمای آتش جهنم بیشتر است.

۱۱. ۷. فرار از گرما و سرما

«فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ فَاتُّمُّمُوا وَاللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ»

جایی که از سرما و گرما فرار می کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

مشابه

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئًا حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ وَأَذْرَكَ النَّاسَ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ﴾^۲ آن حضرت زمانی که شنید یاران معاویه به غارت شهر انبار برخاسته اند، تنها و پیاده از کوفه بیرون آمد تا به نخيله رسید، مردم در آنجا به او پیوستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین ما شر دشمن را از تو کفایت می کنیم.

۱. توبه، ۸۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۱.

۱۵. آرزوی امام

«لَوِدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ. مَعْرِفَةُ وَاللَّهِ جَرَّتْ نَدَمًا، وَاعْقَبَتْ سَدَمًا»^۱
دوست داشتم که هرگز شما (کوفیان) را نمی دیدم و نمی شناختم، همان شناختی که سرانجام، به خدا سوگند! پشیمانی بار آورد و خشم آور و غم انگیز بود.

۱۶. نفرین امام

«قَاتَلَكُمُ اللَّهُ، لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَّعْتُمُونِي نُعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا، وَافْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعُصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ، حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ»^۲

خداوند شما (کوفیان) را بکشد و نابود کند که این همه خون به دل من کردید، و سینه مرا پر از خشم ساختید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید! با نافرمانی و ترک یاری، نقشه های مرا برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی تباه کردید، تا آن جا که امر بر دوست و دشمن مشتبه شد و قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد شجاعی است ولی از فنون جنگ آگاه نیست.

تشبیه

مشبه: غم و اندوه

مشبه به: نوشیدنی تلخ

وجه شبیه: امام علیه السلام غم و اندوه را به آب تلخی تشبیه فرموده که جرعه جرعه، آن را نوشیده است.

۱. سَدَمًا: تأسف، پشیمانی، اندوه.

۲. قَاتَلَكُمُ اللَّهُ: خداوند شما را بکشد؛ کنایه عن اللعن و الابعاد.

قَيْحًا: چرک ضخیم و دمل؛ چرک بدون خونی است که از محل زخم و جراحت خارج می شود؛ الصديد بلام.

شَحَنْتُمْ: پر کردید؛ از ماده شَحَن به معنای پر کردن است

جَرَّعْتُمُونِي: از باب «تَجْرِيع» به معنای چیزی را جرعه جرعه نوشاندن است.

نُعَبَ: جرعه ها؛ جمع «نغبه» بر وزن لقمه به معنای جرعه آب یا چیز دیگر است؛ جمع نغبه كالجرعة لفظا و معنی. التَّهْمَام: غم و اندوه؛ از ماده «همم» به معنای غم و اندوه است. این وزن معمولاً به معنای مصدر به کار می رود مانند تکرار و تذکار.

أَنْفَاسًا: خداوند پدر آن ها را حفظ کند. این جمله در مقام مدح گفته می شود و در مواردی به عنوان تعجب و شگفتی ذکر می شود. در فارسی معمولاً به جای آن، عبارت «خدا پدرشان را بیامرزد» به کار می رود.

۱۷. پیشگام بودن امام در میدان جنگ

«لِلَّهِ أَبُوهُمْ! أَوْ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِئِّي؟»^۱
خداوند پدرشان را جزا دهد! آیا هیچیک از آن ها از من باسابقه تر و پیشگام تر در میدان های نبرد بوده است؟

نکته

- مراد از این مقام، مبارزه و میدان داری و فرماندهی و مدیریت جنگ است.^۲

۱۸. باتجربه بودن امام در میدان نبرد

«لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ»^۳
من آن روز که آماده جنگ شدم و گام در میدان نهادم هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و الآن از شصت سال هم گذشته ام.

۱۹. رأی مردم مبنای حکومت

«وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ»

ولی آن کس که فرمانش را اطاعت نمی کنند، رأی و برنامه اش کارساز نیست.

نکته

- برپایی و مقبولیت حاکمیت وابسته به اطاعت امت از امام است و بدون اطاعت و همراهی مردم هیچ رأی و نظری کارساز نیست.

مشابه

«وَاللَّهِ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِيهَا وَإِنِّي [فَأَنِّي] الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمُقَوَّدُ وَهُمْ الْقَادَةُ أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ»^۴ شما که برای حل مشکلات خودتان نمی توانید به من کمک کنید، چگونه می توانید مشکل دیگران را دفع کنید؟! در گذشته رعایا از ستم حاکمانشان شکایت

۱. لِلَّهِ أَبُوهُمْ: خداوند پدرشان را بیامرزد؛ کلمه مدح و لعن استعملت هنا للتعجب.

مِرَاسًا: تجربه؛ زیر و رو کردن؛ از ریشه مَرَس به معنای ممارست؛ مصدر مارسه ای زاوله و عالجه.

۲. فروغ حکمت، ج ۲، ص ۶۵۸.

۳. ذَرَفْتُ: گذشته ام؛ بالا آمده ام؛ در اصل از ماده «ذرف» به معنای سیلان اشک است و سپس به معنای عبور و گذشتن از چیزی اطلاق شده؛ بتشديد الزاء ای زدت.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۶۱.



داشتند، ولی من از ستم رعیت شکایت دارم! گویا، من پیروم و آن‌ها پیشوا و من فرمانبر و محکومم و آن‌ها فرمانده و حاکم!

❖ «أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي»^۱ من می‌خواهم بیماری‌های خودم را به وسیله شما مداوا کنم، اما شما، خود درد و بیماری من هستید!



خطبه ۲۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: عید فطر

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: خویشتن‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۴.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از خطبه‌های معروف امام علی (ع) است که انسان را به سوی زهد در دنیا و بی‌اعتنایی به زرق و برق آن و توجه به امر آخرت سوق می‌دهد.

۲. اقبال آخرت

«وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ»^۱

آخرت روی آورده و طلایه‌های آن آشکار گردیده است.

نکته‌ها

- اقبال و روآوری قیامت، علاوه بر بیان یک واقعیت، بر قطعی و یقینی بودن حیات پس از مرگ نیز دلالت دارد.^۲
- در حقیقت دنیا عالم پستی است و آخرت عالم بالایی لذا حضرت نسبت به آخرت تعبیر به «أشرفت» کرده یعنی عالم آخرت که از مرگ به بعد شروع می‌شود به شما احاطه و از حالات شما اطلاع دارد.

مشابه

- ♦ ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةُ هُمْ يُوْقِنُونَ﴾^۳ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند؛ و به آخرت یقین دارند.
- ♦ ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾^۴ و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزکاران.

۱. أَشْرَفَتْ: مشرف شده، سر برآورده؛ علیه اطلع من فوق.

بِاطِّلَاعٍ: با سربرآوردن ناگهانی یا با خبر و اطلاع؛ از ماده «طَلَعَ» در اصل به معنای ظهور و بروز است و طلوع خورشید به معنای ظهور آن است و طلع به معنای شکوفه خرما نیز از همین ماده گرفته شده است. اطلاع به معنای سرکشیدن و سرکشی کردن و آگاهی یافتن نیز از همین معنا سرچشمه گرفته است. بعضی معتقدند که این واژه به آگاهی ناگهانی گفته می‌شود؛ هو العلم يقال طلع على الأمر طلوعاً علمه كاطلعه على افتعل و ضمير الخيل تضميراً علفها القوت بعد السمن كأضمهرها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. بقره، ۴.

۴. نحل، ۳۰.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا [قَدْ] أَذْبَرَتْ وَ أَذْنَتْ بِوَدَاعٍ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ أَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ. أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةُ النَّارُ. أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ؟ أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ؟ أَلَا وَ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرُّهُ أَجَلُهُ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ. أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ. أَلَا وَ إِنِّي لَمْ أَرِ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا. أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى. أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ دُلِّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ. وَ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ. فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا [تُحْزِرُونَ] تَحْزِرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدَاً.

۱. وداع دنیا

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا أَذْبَرَتْ وَ أَذْنَتْ بِوَدَاعٍ»^۱

اما بعد، دنیا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام کرده است.

مشابه

- ♦ «فَكَفَىٰ وَاعِظًا يَمُوتَىٰ عَايِنْتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ أُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ فَكَاتَبَتْهُمْ [كَاتَبَتْهُمْ] لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عَمَّارًا وَ كَانُوا الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا»^۲ برای عبرت و اندرز شما، همین بس است که مردگانی را با چشم خود دیده‌اید که آن‌ها را بی اختیارشان به گورهایشان حمل می‌کردند و در میان قبر قرار می‌دادند، بی آنکه خود بتوانند یا بخواهند در آن روز فرود آیند. (چنان از نظرها محو می‌شوند) که گویی، هرگز در میان مردم این گیتی نبوده‌اند و گویی سرای آخرت همواره خانه آنان بوده است.

۱. أَذْنَتْ: اعلام کرده است؛ از ماده «اذن» به معنای اعلام کردن است و به اذان از این جهت اذان می‌گویند که وقت نماز را اعلام می‌کند؛ بالمدّ أى أعلمت من الأذان بمعنى الاعلام قال سبحانه: «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ».

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۳. دنیا مکان تمرین و امتحان

«الْأَوْ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِصْمَارَ وَغَدَا السَّبَاقُ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ»^۱

بدانید امروز، روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان، آتش دوزخ است.

نکته‌ها

- هیچ کس در میدان مسابقه نمی‌تواند مشغول تمرین و آمادگی و ورزیدگی شود، بلکه باید آن‌چه در این زمینه لازم است از قبل فراهم شده باشد. پس دنیا میدان تمرین و آمادگی برای آخرت است.^۲
- سبقه، هدف مطلوبی است که به سوی آن پیش می‌روند و بهشت چنین است. ولی دوزخ، هدف محبوبي نیست، بلکه سرانجام شومی است که شکست‌خوردگان گرفتار آن می‌شوند. به همین دلیل امام علیه السلام به تفاوت این دو اشاره می‌کند.^۳
- منظور از امروز، دوره زندگی دنیا، و منظور از مضمار، اعمال آدمی است.^۴

مشابه

﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾^۵ به آمرزشی از

۱. الْمِصْمَارُ: لاغر و آماده شدن برای مسابقه؛ به معنای مکان یا زمان لاغر شدن است و به گفته بعضی برای این که اسب‌ها در میدان مسابقه از قدرت کافی برخوردار شوند مدتی به آن‌ها آب و علف فراوان می‌دادند تا قوی شوند و سپس با تمرین‌های پی‌درپی اندام‌های آن‌ها لاغر ولی محکم و قوی می‌شد. به این کار تضمیر یعنی لاغر کردن می‌گفتند. سپس کلمه مضمار به میدان‌های تمرین اطلاق شده؛ خواه سبب لاغری باشد یا نباشد؛ الموضع يضمیر فیه الخیل، و غایة الفرس فی السباق.

السَّبَاقُ: مسابقه؛ از ماده «سَبَقَ» به معنای پیشی گرفتن است؛ باب مفاعله به معنای پیشی گرفتن بر هم است و سباق نیز به همین معنا است. «سَبَقَ» یا به معنای هدف مطلوبی است که برای آن مسابقه می‌گذارند یا به معنای جایزه است؛ هو المسابقة.

السَّبَقَةُ: گوی سبقت، آنچه برای ربودن آن مسابقه برگزار می‌شود، جایزه مسابقه؛ بالضّم الخطر یوضع بین أهل السباق كما ذكره السید «ره».

الْغَايَةُ: آخر مسیر. منظور مسیر کسانی است که به بهشت نمی‌روند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳. همان.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۰۶.

۵. حدید، ۲۱.

پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است بر یکدیگر سبقت جوید.

♦ «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدَاً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ»^۱ به درستی که امروز عمل است و حسابی نیست، و فردا حساب است و عملی نیست.

♦ ﴿أَوَّلِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾^۲ اینان هستند که به کارهای نیک می‌شتابند و در آن بر یکدیگر سبقت می‌جویند.

تشبیه

مشبه: انسان

مشبه‌به: سوارکار

وجه شبّه: امام علیه السلام انسان‌ها را به سوارکارانی تشبیه می‌کند که در یک مسابقه بزرگ شرکت می‌کنند. آن‌ها باید قبلاً به تمرین فراوان بپردازند و خود را آماده نمایند. از آنجا که تمرین سواری با اسب‌ها آن‌ها را چابک و ورزیده و در عین حال لاغر می‌کند، تعبیر مضمار، یعنی مکان یا زمان لاغر شدن، برای آن به کار می‌رود. بعد از آن، دوران مسابقه شروع می‌شود. امام زندگی این جهان را دوران آمادگی و آخرت را میدان مسابقه، جایزه برندگان را بهشت و خسارت بازندگان را آتش دوزخ می‌شمارد.

۴. توبه کردن قبل از فرارسیدن مرگ

«أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ حَظِيَّتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ»^۳

آیا کسی هست که پیش از فرارسیدن مرگ توبه کند.

نکته

- این سخن امام به معنای مهیا بودن فرصت بازگشت و اصلاح است. انسان در هر زمان که اراده کند می‌تواند بازگردد و روش شایسته و مقبول را پی بگیرد و خود را به سبکبالی لازم برساند.^۴

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۲.

۲. مؤمنون، ۶۱.

۳. مَنِيَّتِهِ: مرگ؛ از ماده «مَنَى» (بر وزن نفی) در اصل به معنای مقدر ساختن چیزی است و سپس واژه «منیه» به معنای مرگ آمده است. چون مرگ امری است مقدر؛ واژه «مُنَى» به آرزوهایی که انسان در ذهن خود تقدیر می‌کند اطلاق می‌شود.

۴. فروغ حکمت، ج ۳، ص ۳۹.

مشابه

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید.
- ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲ زیرا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.
- ﴿فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ﴾^۳ اکنون که در عرصه‌گاه حیات هستید عمل کنید، تا پرونده‌ها گشوده، و راه توبه باز است.

۵. انجام عمل نیک قبل از مرگ و قیامت

«الْأَعْمَلُ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ»^۴

آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند؟

نکته‌ها

- مسئله توبه به زمان و مکان خاص اختصاص ندارد، حقیقتی است که تا دم مرگ و آخرین لحظه‌های حیات باید استمرار داشته باشد.
- تعبیر «يَوْمِ بُؤْسِهِ» به خاطر حوادث شدید و عذاب‌های سخت و نگرانی‌های فوق‌العاده در روز قیامت است.^۵

مشابه

- ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۶ هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست؛ و هر که بدی کند، به زیان خود اوست، و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.
- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۷ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید، هنگامی که

۱. تحریم، ۸.

۲. بقره، ۳۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۷.

۴. بُؤْس: بیچارگی، سختی؛ لَشْدَة.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۸۲.

۶. فصلت، ۴۶.

۷. مانده، ۱۰۵.

شما هدایت یافتید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زبانی نمی‌رساند، بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌سازد.

۶. دنیا دوران امید و آرزو

«الْأَوَّلُ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ»

آگاه باشید! شما در دوران امید و آرزویی به سر می‌برید و مرگ در پی آن است.

نکته‌ها

- زندگانی طبیعی که هر کسی چند روزی کم و بیش از آن برخوردار است مانند دریایی است که امواجش آرزوها و امیدها و خواسته‌ها و اشتیاق‌ها است که برای به وجود آمدن این امواج چه به نتیجه برسد و چه به نتیجه نرسد نیروها صرف می‌شود و زندگانی مستهلک می‌گردد و پایان همه آن‌ها مرگ است.^۱
- آینده‌نگری و آرزوهای کوتاه یا بلندمدت، لازمه زندگی این جهان است اما جهت‌گیری همه آن‌ها باید بگونه‌ای باشد که متناسب با حیات دنیوی و زندگی جاویدان آخرت باشد و تمام سرمایه عمر در همین دنیا هدر نشود. یعنی اگر آرزوهای مفید به حال زندگی دنیا باشد مقدمه‌ای برای عملی مثبت خواهد بود و اگر بی‌اساس و بی‌فایده بوده نیروهای مغزی و روانی مستهلک می‌باشد.^۲
- آرزو بر دو قسم است: الف) مثبت که به امل معروف است و لازمه حیات دنیوی است. ب) منفی که به امنیه معروف است و در حقیقت نوعی خیال‌بافی است.

۷. استفاده از فرصت‌های زودگذر

«فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ»

هر کس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش، کوشش کند عملش برای او نافع خواهد بود و مرگش به وی زیانی نرساند.

۸. خسران کوتاهی در عمل

«وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَضَرَّهَ أَجَلُهُ»

و هر کس که در ایام امیدش، و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند، عملش تباه است و مرگش او را زیان رساند.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۴.

نکته

- دنیا جایگاه عمل به تکالیف است و آخرت محل پاداش و مجازات و ما در چند روزه زندگی است که حق انتخاب داریم، در غیر اینصورت با فرارسیدن مرگ از پشیمانی و عذاب ابدی رنج خواهیم برد.

مشابه

- ◇ «الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَيْرٌ آخِرُونَ»^۱ سرای دنیا چونان بازاری است که مردمی در آن سود برند و جماعتی ضرر کنند.
- ◇ «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»^۲ هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند، و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد.

۹. لزوم عمل گرایی در همه عرصه های زندگی

«أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ»^۳

آگاه باشید؛ هنگام خوشی و کامیابی چنان عمل کنید که به وقت ترس و هراس می کوشید.

نکته

- هنگامی که آدمی در خوشی ها و لذایذ غوطه ور است توجهی به عظمت تعهد و تکلیف و وابستگی به خدا و محاسبه اعمال خود ندارد. ولی هنگامی که روزگار درد و ناخوشی می رسد مضطرب و مشوش می گردد و خود را به تعهد و تکلیف وابسته می بیند.^۴

مشابه

- ◇ «فَإِذَا زَكَّيْنَا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤَ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۵ هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می ورزند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، مواظ امام هادی، ص ۳۶۶.

۲. نساء، ۱۲۳.

۳. الرَّغْبَةُ: شادی، خوشحالی.

الرَّهْبَةُ: ترس؛ مانند ترس از بیماری، مرگ، دشمن یا غرق شدن.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، ص ۱۶۴.

۵. عنکبوت، ۶۵.

- ◇ «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسِسْ قَنُوطٌ»^۱ انسان از دعای خیر خسته نمی شود، و چون آسیبی به او رسد مأیوس [و] نومید نمی گردد.

- ◇ «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَغْرَضْنَاهُمْ وَإِنْ أَرَادُوا لِيُضِلُّوا لَأُنْذِرَنَّ لَهُمْ دَأْوًا مِنْ دُونِ الَّذِي كَانُوا يُكْفِّرُونَ»^۲ و چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید ناپدید می گردد، و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رها کند، روگردان می شوید، و انسان همواره ناسپاس است.

- ◇ «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۳ چون به آدمی گزندی برسد، به پروردگارش روی می آورد و او را می خواند. آن گاه چون به او نعمتی بخشید، همهی آن دعاها را که پیش از این کرده بود از یاد می برد و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا مردم را از طریق او گمراه کنند. بگو: اندکی از کفرت بهره مند شو، که تو از دوزخیان خواهی بود.

۱۰. غفلت از بهشت و جهنم

«أَلَا وَإِنِّي لَمْ أَرْ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا»^۴

بدانید! من هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش این گونه به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش وحشتناک دوزخ که فراریان از آن این گونه به خواب فرو روند.

نکته

- هرآنچه از لذت و نعمت در ابعاد مادی و معنوی به ذهن انسان خطور کند خداوند در بهشت آماده ساخته است و در نقطه مقابل؛ آنچه از عذابهای جسمی و روحی که انسان از آن وحشت دارد در جهنم برای دوزخیان فراهم گشته است.

مشابه

- ◇ «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى

۱. فصلت، ۴۹.

۲. اسراء، ۶۷.

۳. زمر، ۸.

۴. هارب: فرارکننده؛ از ماده هَرَب به معنای فرار.

الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقِبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ^۱ بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است نه‌های آب از زیر درختانش جاری است میوه‌های آن همیشگی و سایه‌هایش دائمی است این سرانجام کسانی است که پرهیزکاری پیشه کردند و سرانجام کافران آتش است.

۱۱. ضرورت بهره‌گیری از هدایت

«أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى»^۲

آگاه باشید! آن‌ها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دام‌نشان را خواهد گرفت و آن کس که انوار هدایت او را به راه راست نبرد ظلمت گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشد.

نکته

• غرائز و تمایلات حیوانی در وجود انسان از قدرت بالایی برخوردارند، اگر عوامل بازدارنده مانند عقل و ایمان آن‌ها را کنترل نکنند، او را بطرف باطل خواهند کشاند و اگر حق برای فرد یا جامعه ای سودی نبخشد باطل تباهش خواهد ساخت.^۳

مشابه

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۴ هر کس، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است.

۱۲. آمادگی برای کوچ

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ دَلِلْتُمْ عَلَى الرَّادِ»^۵

۱. رعد، ۳۵.

۲. الرّدى: سقوط؛ هلاکت.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴. نساء، ۱۱۵.

۵. بِالظُّعْنِ: کوچیدن؛ نقل مکان کردن (بر وزن طعن) به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است. به همین جهت «ظعنیه» به معنای هودج آمده است چرا که از وسایل کوچ کردن بوده است، و از آن‌جا که غالباً زنان بر هودج سوار می‌شدند، گاهی این واژه به عنوان کنایه از زن به کار می‌رود. امر در «امرتهم بالظعن» امر تکوینی و اجل الهی است ولی چیزی در جمله در تقدیر نیست. اما طبق معنای دوم امر، جنبه تشریعی دارد و عبارت «مجهز شدن» در تقدیر است و یا ظعن به معنای مجازی است؛ ظعنا و ظعننا بالسكون و التحریک من باب نفع سار و ارتحل.

بدانید! فرمان کوچ، برای شما صادر شده و به زاد و توشه این راه پر خطر راهنمایی شده‌اید.

نکته

• بشر در این جهان حالت مسافر دارد و دیر یا زود هرآنچه دارد باید بگذارد و بگذرد؛ حقیقتی که برای همگان روشن است و اولیاء دین پیوسته آن را یادآوری کرده‌اند.

مشابه

﴿تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ﴾^۱ ای مردم بار ببندید، خدا شما را رحمت کند، بر شما جار کوچ کشیدند.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲ برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است.

۱۳. ترس امام از هواپرستی و آرزوی دراز

«وَ إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ إِتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ»

و همانا بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم: دنبال هوای نفس رفتن، و آرزوی دراز در سر پختن.

نکته‌ها

• بدترین و خطرناک‌ترین دام‌ها بر سر راه انسان، فروافتادن در دام هواهای نفسانی و آرزوهای طولانی و دست‌نیافتنی دنیاست.^۳

• اصل آرزو مورد مذمت و نگرانی امام نیست، زیرا لازمه حیات انسان می‌باشد؛ آنچه مذموم و نگران‌کننده است، طول آرزو است.

مشابه

﴿وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾^۴ کسانی که از خواسته‌ها[ی نفسانی] پیروی می‌کنند می‌خواهند شما دست‌خوش انحرافی بزرگ شوید.

﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى﴾^۵ پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از [ایمان به] آن باز دارد، که هلاک

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

۲. بقره، ۱۹۷.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، ص ۱۸۱.

۴. نساء، ۲۷.

۵. طه، ۱۶.



خواهی شد.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾^۱ اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوس‌های خود پیروی کرده‌اند.

۱۴. ضرورت توشه‌گیری برای آخرت

«فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا»^۲

پس در دنیا از این دنیا زاد و توشه‌ای بگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید.

مشابه

﴿وَأَنْتُمْ تَبْنُونَ سَبِيلَ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَقَدْ أُودِئْتُمْ مِنْهَا بِالْإِثْمِ وَتَحَالٍ وَأَمْرُكُمْ فِيهَا بِالزَّادِ﴾^۳ شما مانند مسافرانی هستید که از سرایی که خانه حقیقی شما نیست به سوی سرای جاودان خود در حرکتید. فرمان کوچ از این سرا صادر شده و دستور گرفتن زاد و توشه را به شما داده‌اند.

﴿وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بَخَصَرْتُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَمَنَازِلَ هَائِلَةً مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْقُوفِ عِنْدَهَا﴾^۴ با تهیه زاد و توشه ایمان و تقوا و عمل صالح به سوی آخرت حرکت کنید، زیرا گردنه‌هایی سخت و دشوار و منزلگاه‌هایی خوفناک در پیش دارید که باید در آن‌ها فرو آید و مدتی توقف کنید.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾^۵ آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟

۱. محمد، ۱۶.

۲. تحرزون: حفظ کنید؛ از ماده «حرز» به معنای نگهداری کردن. حرز بر وزن «حرص» به معنای محل مطمئنی است که چیزی را در آن نگهداری می‌کنند.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۴. همان، خطبه ۲۰۴.

۵. آل عمران، ۱۴۲.



خطبه ۲۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان، در کوفه سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: سستی کوفیان در پاسخ‌گویی به غارت ضحاک بن قیس در اطراف کوفه

موضوع: سیاسی، اخلاقی، تاریخی

ویژگی: عمل‌گرایی مبتنی بر حق^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۱.

پیشگفتار خطبه

این خطبه بخشی از خطبه‌ای است که امام بعد از حمله ضحاک بن قیس، یکی از دوستان معاویه، به کاروان حاجیان خانه خدا پس از داستان حکمین بیان فرمود. امام در این خطبه به یارانش فرمان می‌دهد تا در برابر حوادثی که در اطرافشان می‌گذرد به پا خیزند. وی با ناراحتی شدید برای بیدار کردن افکار خفته و ارواح سست آن‌ها، با شلاق‌های آتشین سخن، آن‌ها را زیر ضربات پی‌درپی خود قرار می‌دهد.

ابن ابی‌الحدید چنین نقل می‌کند: بعد از جریان حکمیت بار دیگر امیر مؤمنان علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده شد. این خبر به گوش معاویه رسید. وی به وحشت افتاد و نیروهای خود را برای مقابله با امام علیه السلام فراخواند. معاویه برای ایجاد رعب و وحشت، ضحاک بن قیس

فهری را خواست و به او دستور داد به طرف کوفه حرکت کند و به هر کس که در اطاعت علی علیه السلام است، هجوم آورد. ضحاک با حدود چهار هزار نفر نیرو حرکت کرد. هر جا رسید به قتل و غارت پرداخت و هر کس را در اطاعت امام علیه السلام دید، کشت. به کاروان حاجیان خانه خدا حمله برد و آن‌ها را غارت کرد.

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوْهِى الصَّمَّ الصَّلَابَ وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدَى حَيَادٍ، مَا عَزَّزْتُ دَعْوَةَ مَنْ دَعَاكُمْ وَلَا اسْتَرَحَّ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ أَعَالِيلُ بِأَصَالِيلٍ وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ. لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلَ وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ أَيْ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَمَعَ أَيْ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ. الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ غَرَزْتُمُوهُ وَمَنْ فَارَ بِكُمْ فَقَدْ فَارَ وَاللَّهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ. أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا بَالُكُمْ مَا دَوَّوْكُمْ مَا طَبَّكُمْ الْقَوْمَ رَجَالٌ أَمْثَالُكُمْ. أَقُولُ لَا بَغْيَ عِلْمٍ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعَ وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ.

۱. ناهماهنگی میان گفتار و عمل

«أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»

ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و افکار و خواسته‌هایتان پراکنده است.

نکته

- در همه جوامع بشری، تفرقه و اختلاف، عامل ضعف و پراکندگی قواست. امام بیان می‌فرماید که افکار و آرمان‌های شما متحد نیست. شما اگر اتحادی در هدف داشتید، همه در یک مسیر حرکت می‌کردید، از هواهای پراکنده پیروی نمی‌کردید.^۱

۱.۱. سستی در رفتار

«كَلَامُكُمْ يُوْهِى الصَّمَّ الصَّلَابَ وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ»^۲

سخنانتان سنگ‌های سخت را در هم می‌شکنند ولی کردارتان، دشمنان را به طمع می‌اندازد.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، ص ۱۹۰.

۲. یوهی: پوک می‌کند، خرد می‌کند، می‌پوساند؛ از ماده «وهی» در اصل به معنای سستی است و به همین دلیل هر سخن سستی را واهی می‌گویند و از آنجا که سستی، سبب متلاشی شدن می‌گردد، این واژه به معنای پارگی و از هم گسیختن نیز آمده است؛ الضعف و وهی الحجر و السقاء کوفی انشق و اوهاه شقه.

الصَّمَّ: سنگ‌های سخت؛ جمع «اصم» به معنای کر و ناشنواست و در اینجا مراد سنگ‌های سخت و نفوذناپذیر است؛ گویی گوش شنوا برای چیزی ندارد و صلاب جمع «صلب» به معنای محکم، تأکیدی بر آن است؛ من أوصاف الحجر و الصخرة الصماء التي ليس فيها صدع و لا خرق و كناية.

الصلاب: سخت‌ها؛ ج صلیب به معنای چیز سخت و محکم.

نکته

- همان طور که صدا در گوش گر نفوذ نمی کند، سنگ سخت هم نفوذناپذیر است.

۲.۱. مردان حرف، نه عمل

«تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتٌ وَ كَيْتٌ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَادٍ»^۱

می گویند چنین و چنان خواهیم کرد اما هنگامی که لحظه پیکار با دشمن فرا می رسد می گویند: ای جنگ! از ما دور شو! دور شو!

نکته

- جمله «حیدی حیاَد» در اصل، از ماده «حید» به معنای تنفر و کناره گیری از چیزی است و نقطه مقابل آن «فیحی فیاَح» است که به معنای توجه و ترغیب کردن به چیزی است؛ بنابراین ممکن است مخاطب در «حیدی حیاَد»، لشکریان و مبارزان باشند که افراد منافق و سست عنصر، آن ها را به کناره گیری از میدان دعوت می کنند و به عکس افراد توانمند ندای دعوت به مبارزه را با «فیحی فیاَح» سر می دهند.^۲

مشابه

این گروه همانند منافقان عصر پیامبرند که در سورة احزاب درباره آن ها چنین می خوانیم: ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ۚ أَسِحَّ عَلَيْنَكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْأَسِنَّةِ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۚ﴾^۳ خداوند کارشکنان شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: «نزد ما بیایید» و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند، می شناسد. بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته،

چشمانشان در حلقه می چرخد [و] به سوی تو می نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبان هایی تند نیش می زنند؛ بر مال حریص اند. آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این [کار] همواره بر خدا آسان است.

۳.۱. کارساز نبودن احترام و فشار

«مَا عَزَّزْتُ دَعْوَةَ مَنْ دَعَاكُمْ وَلَا اسْتَرَّاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ»^۱

عزت نباید آن کس که شما را بخواند و آسوده نگردد قلب کسی که رنج شما را تحمل کند.

نکته

- حضرت می فرماید کسی را که بخواهی به زور به میدان جنگ بفرستی بهانه جویی می کند و به عذرهای بیهوده روی می آورد شما این گونه هستید که بهانه جویی می کنید؛ بنابراین فرماندهی که به شما اعتماد کند پیروز نمی شود.

۴.۱. بهانه جویی

«إِغَالِيلُ بِأَضَالِيلٍ»^۲

شما پیوسته به بهانه های گمراه کننده متوسل می شوید و تعلل می ورزید.

۵.۱. تعلل ورزی و سهل انگاری

«وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمُطُولِ»^۳

و همچون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می خواهید.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْخُذْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ

۱. مَا عَزَّزْتُ: نیرومند نشد؛ از ریشه عَزَّ، يَعَزُّزُ به معنای نیرومند و قوی شد؛ عز الشيء: آن چیز سخت و خارج از توان شد. عاز، يعاز: در ارجمندی و بزرگواری با او رقابت و صندیت کرد؛ فلان بالزء المعجمة المشددة قوى بعد ذلة. قَاسَاكُمْ: مجازات، مماشات؛ از باب مفاعله یعنی سختی کشید، متحمل رنج او شد.

۲. إِغَالِيلُ: علت ها، علت تراشی ها؛ بهانه ها؛ جمع «اعلوله» به معنای اموری است که انسان به بهانه آن تعلل می ورزد و «اضاليل» جمع «اضلوله» به معنای اموری است که اسباب ضلالت است؛ یعنی شما برای گمراه ساختن خود و دیگران، به اسباب بی اساسی مشتبّه می شوید.

أَضَالِيلُ: وسایل گمراه کردن؛ جمع اضلوله، مایه ضلالت؛ قال البحراني: جمع أعلال و أضلال و هما جمع علّة اسم لما يتعلل به من مرض وغيره و ضلة اسم من الضلال.

۳. الْمُطُولُ: کسی که پرداخت دین را به تأخیر می اندازد؛ مطول بر وزن صبور و کلمه مماطله نیز از همین ریشه است، به معنای پس افکندن؛ کصبور كثير المطال، و هو تطويل الوعد و تسويفه.

نجنگیم در حالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده ایم.

۴. فریب خورده واقعی

«الْمَغْرُورُ وَاللَّهُ مَن عَزَّ تَمُوه»^۱

به خدا سوگند! فریب خورده واقعی کسی است که فریب شما را بخورد!

نکته

- دفاع از سرزمین و وطن که به هر حال خانه و محل اقامت انسان است، از حقوق مسلم اوست؛ به ویژه آن زمان که وطن جسمانی با فرهنگ دینی و اسلامی همراه باشد که دفاع از او دفاع از اسلام نیز خواهد بود.

مشابه

- ◊ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲ و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.
- ◊ ﴿وَلِكِنَّكُمْ فَتَنًا أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبُّصًا وَأُتْبِثُمْ وَغَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۳ ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غره کرد تا فرمان خدا آمد و شیطان مغرورکننده، شما را درباره خدا بفریفت.

۵. ناامیدی امام از همکاری کوفیان

«وَمَنْ فَارَّ بِكُمْ فَقَدْ فَارَّ وَاللَّهُ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ»^۴

کسی که با شما به پیکار رود، به خدا سوگند با کُندترین تیر به میدان رفته است.

نکته

- اشاره به این دارد که کمک و همکاری شما به هیچ وجه حساب شده نیست و کسی که اعتماد به همکاری شما کند در پایان به نتیجه نمی‌رسد.^۵

۱. مقدم شدن «المغرور» که در واقع خبر مبتدا است در این جا معنای حصر را می‌رساند یعنی فریب خورده واقعی تنها چنین کسی است.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

۳. حدید، ۱۴.

۴. الْأَخْيَبُ: مایوس‌کننده‌تر؛ افعَل تفضیل است از خَاب یعنی خسر، از ماده «خیب» در اصل به معنای محروم شدن و از دست رفتن مطلوب است. «سهم اخیب» به چوبه تیری می‌گویند که به هنگام بخت‌آزمایی علامت باخت را دارد؛ أَشَدَّ خَبِيَّةً و هی الحرمان.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۱۵.

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کُندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.

۲. رسیدن به حق با تلاش

«لَا يَمْتَنِعُ الضَّيِّمُ الدَّلِيلُ وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ»^۲

افراد ناتوان هرگز نمی‌توانند ستم را از خود دور کنند و حق جز با تلاش به دست نمی‌آید.

نکته

- از جمله «لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ» این اصل اساسی زندگی انسان‌ها به خوبی استفاده می‌شود که حق گرفتنی است نه دادنی.^۳

۳. دفاع از وطن، انگیزه جهاد

«أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُفَاتِلُونَ»

از کدام خانه بعد از خانه خود دفاع می‌کنید و همراه کدام پیشوا پس از من به جنگ می‌روید؟

نکته

- امام اشاره می‌کند که شما اگر از خانه خود که دارالاسلام است دفاع نکنید، از هیچ چیز دفاع نخواهید کرد و اگر همراه من آماده پیکار با دشمن نشوید با هیچ کس نمی‌توانید این برنامه را اجرا کنید.^۴

مشابه

- ◊ ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾^۵ و آن هنگام را که با شما پیمان نهادیم که خون هم مریزید و یکدیگر را از خانمان آواره مسازید.
- ◊ ﴿قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا﴾^۶ گفتند: چرا در راه خدا

۱. توبه: ۳۸.

۲. الضَّيِّمُ: ظلم و ستم؛ الظلم، و فی بعض التسخ بدل تمنعون تمتعون علی التفعّل بحذف إحدى التائین آی تمتعون

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴. همان، ص ۲۱۵.

۵. بقره، ۸۴.

۶. بقره، ۲۴۶.

۶. امید به شما بی معناست

«وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ»^۱

کسی که بخواهد به وسیله شما تیری به سوی دشمن پرتاب کند، مانند کسی است که با تیر بی پیکان تیراندازی می کند!

نکته ها

- «أَفْوَقٌ» از ماده «فوق» به معنای ته چوبه تیر است که دارای شکافی است و روی زه قرار می گیرد و با فشار آن به پیش رانده می شود. «ناصل» از ماده «نصل» به معنای فلز تیزی است که بر سر تیر نصب می شود. تعبیر «افوق ناصل» در موردی گفته می شود که چوبه تیر، نه سر داشته باشد و نه ته، که هیچ کاری از آن ساخته نیست؛ چرا که فقدان یکی از این دو، آن را از کار می اندازد، تا چه رسد که هر دو قسمت خراب باشد.^۲
- حضرت علیه السلام می خواهد به مردم کوفه بفرماید: کارهای شما اثر و نتیجه ندارد؛ زیرا اولاً نمی شود با شما وارد میدان جنگ شد و ثانیاً اگر هم وارد میدان شوید، نمی جنگید.

۷. ناامیدی امام

«أَصَبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ»^۳

به خدا سوگند! به آنجا رسیده ام که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نخواهم کرد.

نکته

- دشمن با ابزار اطلاعاتی خود، از تفرقه و نفاق یاران علی علیه السلام و سستی و رفاه طلبی آن ها آگاه شده بود. پس تهدید دشمن با این گونه یاران اثر خود را از دست داده بود.

۸. دردتان چیست؟

«مَا بَالُكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟»

درد شما چیست؟ داروی شما کدام است؟ طبابت و درمانتان از چه راهی میسر است؟

۱. أَفْوَقٌ: چوبه تیری است که نه پیکان داشته باشد نه شکاف آخر، یعنی، نه سر دارد و نه ته، در نتیجه به درد نمی خورد؛ السهم المكسور الفوق و هو موضع الوتر منه.
 نَاصِلٌ: تیر بدون پیکان؛ الذی لا نصل فيه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. لَا أُوْعِدُ: تهدید نمی کنم؛ از ماده وَعَدَ، يَعِدُ: تهدید کرد. اُوْعِدُ، يُوْعِدُ: به او وعده داد. لا اُوْعِدُ: تهدید نمی کنم.

۹. گروه شامیان

«الْقَوْمُ رَجَالٌ أَمْثَالُكُمْ»

این گروه شامیان مردانی مانند شما هستند.

۱۰. جهل، غفلت و طمع

«أَقُولُ لَا بَغْيَ عِلْمٍ! وَ غَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَ طَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!»

آیا سزاوار است که فقط بگویید و عمل نکنید و در غفلت بمانید و پرهیزکار نباشید یا در غیر حق طمع ورزید؟

مشابه

♦ ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

۱. آل عمران، ۱۰۳.



خطبه ۳۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال

۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: شنیدن خبر اتهام مشارکت در قتل عثمان

موضوع: سیاسی

ویژگی: بررسی روش حکومتی عثمان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۴.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام در مورد قتل عثمان صحبت می کند. بعد از کشته شدن عثمان نظرات مختلفی ابراز شد؛ گروهی عثمان را مقصر می دانستند، چراکه با استبداد بی سابقه خود، عده ای از خویشاوندان را در پست های کلیدی حکومت اسلامی قرار داد. گروهی دیگر معتقد بودند که عثمان نباید کشته می شد، بلکه باید به او اجازه می دادند که بعد از توبه، خطاهای گذشته خویش را اصلاح کند. گروه اندکی از ظاهربینان که مجال اندیشیدن در تاریخ زندگی خلیفه سوم را به خود نمی دادند، او را خلیفه مظلوم و شهید می دانستند و وی را از هر کار خلافتی تبرئه می کردند! امام علیه السلام در میان این عقاید ضدونقیض به طرز بسیار دقیق و ظریفی مسائل مربوط به قتل عثمان را تجزیه و تحلیل می کند.

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا، غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَمَنْ خَذَلَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي. وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ، اسْتَأْثَرْتُ فَاسَاءَ الْأَثَرَةَ وَ جَزَعْتُكُمْ فَاسَأْتُكُمْ الْجَزَعَ وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثَرِ وَالْجَازِعِ.

۱. بی طرفی امام در قتل عثمان

«لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا»

اگر من به آن (کشتن عثمان) فرمان داده بودم، قاتل محسوب می شدم و اگر از آن نهی می کردم یاور او در اعمال و خلافاکاری هایش به شمار می آمدم.

نکته ها

- مفهوم این سخن آن است که من در این قضیه بی طرف بودم؛ نه دست به خون او آلوده کردم و نه از او و خلافاکاری هایش دفاع کردم، چون هر دو محذور داشت.
- این جمله چگونه با واقعیت های تاریخی سازگار است؟ زیرا می دانیم و تقریباً همه مورخان نوشته اند که علی (ع) مردم را از قتل عثمان نهی می کرد و فرزندان خود، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را به جلوی خانه او فرستاد تا معترضان به آنجا یورش نبرند. در پاسخ به این سؤال بعضی گفته اند که منظور از نهی نکردن امام از قتل عثمان، همان نهی عملی است؛ یعنی من رسماً شمشیر نکشیدم و برای دفاع از وی وارد عمل نشدم و این منافاتی با نهی لفظی آن حضرت و حضور فرزندان او در آن صحنه ندارد. بعضی دیگر معتقدند که این سخن در واقع بیانگر این حقیقت است که من هرگز به قتل عثمان دستور ندادم، هر چند او را به خاطر اعمالش مستحق مجازات هایی می دانستم. به طور کلی در بین مردم دو نظر پیرامون قتل عثمان وجود داشت؛ گروهی او را مستحق مجازات و گروهی ریختن خونس را گناه می دانستند.^۱

۲. موضع گیری امام درباره فتنه قتل عثمان

«غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَمَنْ خَذَلَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي»^۲

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. خَذَلَ: دست از یاری برداشت؛ او را وا گذاشت. خَذَالَ: بسیار خوارکننده و بی کس گذاردن.

جز اینکه کسی او را یاری کرده نمی تواند بگوید: از کسانی که دست از یاری اش برداشتند بهترم و کسی که دست از یاری اش برداشت نمی تواند بگوید: کسی که او را یاری کرد از من بهتر بوده است.

نکته

- این دو سخن در واقع ناظر به یک مطلب است و آن اینکه همه متفق بودند حامیان عثمان در آن شرایط، به یقین افراد بدی بودند، درحالی که کسانی که دست از یاری اش برداشتند بزرگان صحابه، اعم از مهاجران و انصار را تشکیل می دادند.^۱

۳. کلام ناب امام درباره عثمان

«وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ اسْتَأْثَرْتُ فَاسَاءَ الْأَثَرَةَ وَ جَزَعْتُكُمْ فَاسَأْتُكُمْ الْجَزَعَ»^۲

من جریان کار عثمان را در عبارتی کوتاه و پر معنا برای شما خلاصه می کنم. عثمان استبداد و خودکامگی در حکومت را از حد گذراند و شما نیز بیش از حد بی تاب و فغان کردید.

نکته

- جامع ترین اظهارنظر و سخن در حادثه عثمان، سخن امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه است که فرمود: عثمان در استبداد و خودکامگی زشتی را به نهایت رساند و مخالفان او نیز در مخالفت خود دچار افراط و زیاده روی شدند.

۴. حکم خداوند درباره مستبدان

«وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثَرِ وَالْجَازِعِ»

و کسی که بی تابی نشان می دهد حکمی دارد که تحقق می یابد.

نکته

- عثمان کارهایی کرد که در اسلام سابقه نداشت و باعث خشم مسلمانان گردید. نمونه ای از این اعمال، سپردن کارهای مهم حکومت مسلمانان به افراد ناهل و افراد فاسق و سفیه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲. اسْتَأْثَرْتُ: انحصارطلبی و استبداد کرد؛ از ماده «أثر» به معنای انحصارطلبی است. قاموس آن را استبداد تفسیر کرده که آن هم به معنای انحصارطلبی است. حکومت استبدادی نیز حکومتی است که یک فرد، همه چیز را در انحصار خود می گیرد و همه مردم را برده و بنده خود می سازد؛ فی بعض النسخ عَقَهُ بَدَلَهُ.

الْأَثَرَةُ: خودکامگی؛ در انحصار گرفتن چیزی که دیگران نیز باید در آن شرکت داده شوند.

جَزَعْتُكُمْ: بی تابی کردید، اعتراض کردید؛ از ماده جَزَعَ به معنای بی تاب و اعتراض؛ الاضطراب و عدم الصبر. اسَأْتُكُمْ: بد کردید؛ از حد گذراندید.



و بی دین و بخشیدن غنائم به آنان و آزار و ستم طاقت فرسا به شخصیت‌های بزرگی مانند ابوذر و عمار بود.^۱

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داورى، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمودرضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۸.

١٩. تميمي آمدى، عبدالواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، ج ١، قم: دارالكتاب الاسلامي، ١٤١٠ق.
٢٠. جواهرى، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ١، بى جا: ميكائيل، ١٣٩٣.
٢١. جعفرى، محمدتقى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه (علامه جعفرى)، ج ٦، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٦.
٢٢. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج ١٩، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.
٢٣. شريف الرضى، محمد بن حسين، تنبيه الغافلين و تذكره العارفين، ج ١، ترجمه فتح الله كاشانى، تهران: پيام حق، ١٣٧٨.
٢٤. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الاسلام)، ج ١، فيض الاسلام اصفهاني، على نقى، تهران: فيض الاسلام.
٢٥. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
٢٦. طوسى، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ١، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ق.
٢٧. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، ج ٣، تهران: اساطير، ١٣٦٢.
٢٨. طبرى آملى، عماد الدين أبى جعفر محمد بن أبى القاسم، بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، ج ٢، نجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨٣ق.
٢٩. طبرسى، احمد بن على، لإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسى)، ج ٢، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٣٠. على بن موسى، امام هشتم عليه السلام، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ج ١، مشهد: كنجره جهانى امام رضا عليه السلام، ١٤٠٦ق.
٣١. عسكرى، حسن بن عبد الله، الفروق فى اللغة، ج ١، بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١٤٠٠ق.
٣٢. عريضى، على بن جعفر، مسائل على بن جعفر و مستدركاتهما، ج ١، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.
٣٣. عروسى الحويزى، عبد على بن جمعة، تفسير نورالثقلين، ج ٣، قم: اسماعيليان، ١٤١٥ق.

٣٤. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، ج ٢، قم: دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
٣٥. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى (ط-الإسلامية)، ج ٢، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
٣٦. ليشى واسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ (لليشى)، ج ١، قم: دارالحديث، ١٣٧٦.
٣٧. مجلسى، محمد باقر بن محمدتقى، بحار الأنوار (ط-بيروت)، ج ٥٦، بيروت: دارالاحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
٣٨. محمد يوسف كاندهلوى، حياة الصحابه، ج ٣، مترجم: صلاح الدين شهنوازى، بى جا: احسان، ١٣٩٧.
٣٩. محمديان، محمد، على از زبان على، ج ١، قم: نشر معارف، ١٣٩٦.
٤٠. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمه، ج ٨، قم: دارالحديث، ١٣٨٤.
٤١. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشريعة، الباب الثانى، بيروت: اعلمى، ١٤٠٠ق.
٤٢. مكارم شيرازى، ناصر، پيام امام امير المؤمنين، ج ١-٦، تهران: گوهر اندیشه، ١٣٩٣.
٤٣. مفيد، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسيد العترة فى حرب البصرة، ج ١، قم: كنجره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٤٤. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ج ١، قم: كنجره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٤٥. مغنيه، محمد جواد، در سايه سار نهج البلاغه، ج ١، مترجم محمد باقر معمورى، بى جا: مؤسسه دارالكتاب الاسلامي، ١٣٨٧.
٤٦. مصطفى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ٤، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦٨.
٤٧. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ج ١، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
٤٨. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، قم: الهادى، ١٤٠٥ق.
٤٩. هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه (خوئى)، ج ٣، مترجم: حسن زاده آملى و محمد باقر كمره اى، تهران: مكتبة الإسلامية، ١٣٤٤.

